

سال چهارم - شماره چهارم - پاییز ۱۳۹۹

گاهنامه علمی دانشجویی جمهور



همکاری دوباره با ایران



هنر و ادبیات در فرهنگ سیاسی

از مذاکره تا ترور



در گفتگو با دکتر هاشمی
علوم سیاسی؛ جایگاه، چالش‌ها و فرصت‌ها



مروری بر اندیشه استاد فیرحی



آشتی میان فقهای سنتی و نواندیشان دینی



شناسنامه

گاهنامه علمی دانشجویی جمهور

سال چهارم / شماره چهارم / پاییز ۱۳۹۹

شماره مجوز: ۵/۱۹۹۷۰۸/۱

تاریخ انتشار: ۱۶ دی ۹۹

صاحب امتیاز: انجمن علمی علوم

سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام

خمینی(ره)

مدیر مسئول: محمدمهدی کریم‌نیا

سردبیر نشریه: عرفان ابراهیمی

دبیر انجمن: سعید واشقانی فراهانی

استاد مشاور: دکتر بهنام سرخیل؛

مدیر گروه علوم سیاسی دانشگاه

بین‌المللی امام خمینی(ره)

گرافیک: شکوفه راشدی

هیئت تحریریه: عرفان ابراهیمی،

سعید واشقانی فراهانی، کمنده بهرامی،

محمدمهدی کریم‌نیا، شقایق رستم‌پور

دانش پژوهان: مرضیه فدایی‌ده چشمه، محمد وردی‌زاده،
فرروزان مرزبانی، عاطفه احمدی، سعید جهانگیری، علی
عمرانی، پژمان طالش میکاییل، زینب خسروی، مختار
زیبایی، محدثه رجب‌لو، مهدی سماواتی، مریم فلاحتی،
سجاد شیرمحمدی، محمدرضا مهدوی، زهرا متصدی‌زاده
زرنندی، فاطمه نجف‌پور لاله‌زاری، سعید واشقانی
فراهانی، شیرین حدادزنده، عرفان ابراهیمی، علیرضا
طالبی، امیرحسین اسحق، کمنده بهرامی، فرزاد
عسکری، فرزانه اعجازی، آزاد عزیزی، علی مقصودی،
محمدمهدی خانوار، علیرضا بی‌غم، رویا بابایی، زهرا
خدابنده‌لو، سجاد احمدی، زینب چگینی، محمدرضا
حیدری، امیرمحمد زلفی‌گل، محمدمهدی کریم‌نیا،
علی کسیری، مائده جبّاری، سپیده سلطانی، سید
محمدامین موسوی، مریم غفار همدانی، علی بزر،
شقایق رستم‌پور

نشانی مرکز نشریه:

قزوین، خیابان شهید سپهبد سلیمانی، دانشگاه
بین‌المللی امام خمینی(ره)، ساختمان پویش، دفتر

انجمن علمی علوم سیاسی

ارتباط با ما:

رایانامه:

ikiupolitics@gmail.com

تلگرام گاهنامه جمهور:

@jomhourikiu

تلگرام انجمن علمی:

@ikiu_politics

سردبیر:

erfansepand@gmail.com

مدیر مسئول:

mk23yz@gmail.com

دبیر انجمن:

Saeedfarahani524@gmail.com

گرافیک:

www.shokouferssh@gmail.com

خدا یاری دانی که
دوستت دارم

عزیزم! من از بی‌قراری و رسوائی جهان‌اندگی، سر به بیابان‌ها
گذازده‌ام! من به ابدی از این شهر به آن شهر و از این صحرا به
آن صحرا در زمستان و تابستان می‌روم. کریم، حبیب، به
کرم دل بسته‌ام، تو خود می‌دانی دوست دارم. خوب
می‌دانی جز نورانی خواهم. مرابه خودت متصل کن.

شکوفه راشدی

فهرست مطالب

بخش ویژه

- پرونده‌ی هسته‌ای ایران؛ از مذاکره تا ترور ۸
- همکاری دوباره با ایران؛ مرکز امنیت نوین آمریکا گزارش می‌دهد..... ۱۴
- واکنش چهره‌های سیاسی جهان به پیروزی بایدن ۱۸
- آشتی میان فقهای سنتی و نواندیشان..... ۲۰
- هنر و ادبیات در فرهنگ سیاسی..... ۲۲

بین‌الملل و سیاست

- اقلیت‌های قومی، نژادی و مذهبی در انتخابات آمریکا..... ۲۶
- ترامپ و معاهدات و سازمان‌های بین‌المللی ۳۰
- خروج آمریکا از برجام از منظر حقوق بین‌الملل ۳۴
- بحران در روابط ایران و آمریکا؛ براساس نظریه‌ی بلوغ منازعه..... ۳۸
- ضرورت همکاری راهبردی ایران و چین..... ۵۰
- منازعه جمهوری آذربایجان و ارمنستان ۵۲ و ۵۵
- قره‌باغ و بن‌بست‌های آزاردهنده ۵۶
- ارتباط ایران در مناقشه‌ی قره‌باغ..... ۵۷
- گفتمان سیاست خارجی ایران؛ پس‌انقلاب تا ۱۳۹۹..... ۵۸

خاورمیانه و سیاست

- دوستی عبری عربی؛ عادی‌سازی روابط امارات و بحرین با اسرائیل..... ۶۳
- مشارکت سیاسی زنان در خاورمیانه ۶۵
- چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی ۶۶
- جزایر سه‌گانه‌ی ایران و مسئله‌ی مالکیت..... ۶۸

جامعه و سیاست

- اهانت از جنس آزادی بیان..... ۷۱
- تئوری توطئه در قالب کرونا..... ۷۳
- رسانه؛ غول تاثیرگذاری بر جامعه..... ۷۴

- انقلاب اجتماعی آینده؛ فیلترینگ و موبایل‌ها..... ۷۶
- عدالت آموزشی؛ یک اصل ضروری و برابر..... ۷۷
- ضرورت ایمنی روانی در دوران کرونا..... ۷۹

اقتصاد و سیاست

- نفوذ اقتصادی آمریکا در آژانس توسعه‌ی بین‌المللی..... ۸۱
- چالش‌ها و معضلات خصوصی‌سازی ۸۳
- پولشویی؛ شستن پول کثیف..... ۸۵

اندیشه و سیاست

- حاکمیت در اندیشه‌ی سیاسی توماس هابز..... ۹۰
- دموکراسی از نگاه ساموئل هانتینگتون ۹۴
- اندیشه‌ی سیاسی هانا آرنت..... ۹۶
- رس‌پوبلیکا؛ اراده‌ی انبوه خلق..... ۹۸
- نقش عثمانی در شکست آلمان نازی ۱۰۱

نقد و سیاست

- معرفی کتاب: اتاقی که در آن اتفاق افتاد ۱۰۵
- معرفی کتاب: ایران تنها قربانی سیاست‌های آمریکا نیست..... ۱۰۷
- معرفی اندیشمند: چارلز تیلی ۱۱۰
- معرفی فیلم: عصبانی نیستم..... ۱۱۳

فرهنگ و سیاست

- هالیوود و بسترسازی اتفاقات..... ۱۱۵
- فمینیسم در فرهنگ سیاسی ایران..... ۱۱۷

گفتگو و سیاست

- علوم سیاسی؛ جایگاه، چالش‌ها و فرصت‌ها..... ۱۲۱

سخن سردبیر

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ؛

بارها شنیده ایم که میگویند سخن هر کس محترم است و به بهانه محترم شمردن هر نظر و باوری، گوینده مبادرت به ابراز نظر خود مینماید و تلاش بر به کرسی نشاندن و تحمیل نمودن دیدگاه خود دارد؛ زیرا در ضمیر ذاتی ما انسان ها این بذر باور کاشته شده است که هر چیز دارای ارجی، برترین نمونه از جنس خود است. به راستی، اگر هر باور و سخنی محترم باشد، بدینسان به اثبات درستی آن باور صحنه نهادن و چنانچه این روند ادامه یابد، میبایستی درون هر جامعه های که همچون نمایشگاهی گسترده از باورها و نظرگاه های گوناگون و ناهمگون است، هر سخن و دیدگاهی را درست پنداشته و آن را بپذیریم. اگر این چنین شود آیا این مسئله نمیتواند عین مصداق سوفسطایی گری باشد که به زعم آنان هر کس هرچه بپندارد همان درست و حقیقی است؟ بنابراین درست آن است که در روابط اجتماعی خود این مفهوم را باردیگر بازنگری کرده و گفته شود، گوینده هر نظری محترم است. احترام متقابل نهادن به شخصیت هر فرد در بیان باورهای خود، همانا آزادی بیان و اندیشه است. هر توسعه سیاسی مستلزم ارتقای سطح آزادی بیان و آزادی اندیشه است که در پوششی از احترام متقابل، قدرت نقدپذیری و اراده پذیرش اشتباه صورت میپذیرد. این توسعه در ابتدای امر از روابط اجتماعی روزمرگی ما آغاز می شود تا به سطوح گوناگون و کلان سیاست برسد. در جامعه امروزی ما، قشر دانشگاهی بویژه دانشجویان علوم انسانی باید طلایه داران این فرهنگ و جریان باشند. دانشجویان علوم انسانی هسته اندیشه و فرهنگ در جامعه هستند که میبایستی علاوه بر تحصیل، مطالعه و پژوهش دانشجویی که لازمه یک دانشجوی موفق است، منادی پدیده ها، تحولات و مسائل خرد و کلان جامعه و بین الملل باشند تا در راستای رسالت دانشجویی خود، همه روزه در تلاش برای آگاهی بخشی اقشار مختلف بوده و در پیگیری راهکارهای مسائل گوناگون اجتماعی و سیاسی، پیشتاز و پیشگام باشند. یک دانشجوی واقعی کسی است که علاوه بر شناخت و تسلط کامل بر انواع اندیشه ها، باورها و نظرگاه های کهن و متداول در جهان و جامعه خود، توانایی اندیشه ورزی و نظریه پردازی مستقل از دیگران را نیز داشته باشد و چه نیک فرمود استاد شهید مطهری که "من سپاسگزار آن آموزگاری هستم که اندیشیدن را به من آموخت، نه اندیشه ها را". نشریات دانشجویی یکی از همین ابزارهای قدیمی اما متداول است که دانشجویان به کمک آن، قصد آگاهیرسانی و اقناع جامعه را به اندازهی توان خود برعهده میگیرند. نشریه نگاری یا هر فعالیت دسته جمعی دانشجویی دیگر، آنگاه موفقیت آمیز و تاثیرگذار خواهد بود که مسائل گوناگون را با چشم اندازهای متفاوت اما منطقی بررسی نماید تا در این راه با توجه به پلورالسیم و تکثرگرایی سیاسی، تعارضات و اختلافات فکری، دستکم به یک مسیر غایی برسند. بدون تردید این رسالت دانشجویی برای دانش آموختگان و پویندگان علوم سیاسی کاری دشوارتر است اما طرز نگرش، استدلال و استنتاج آنان به مسائل، چندجانبه، پویاتر و از استحکام بهتری برخوردار خواهد بود؛ چرا که دانشجوی علم سیاست در آن واحد، مسائل را با عینک فلسفه، حقوق، جامعه شناسی و با یک نگاه تاریخی واکاوی میکند که نتیجه و تحلیل بدست آمده در عین خردمندانه بودن، عاری از هرگونه شتابزدگی تکخطی نگرشانه است اما متأسفانه مهمترین چالش پیشروی علوم سیاسی در ساختار دولت - ملت ایران آن است که همچنان به این رشته جدید دانشگاهی که البته صد و بیست سال از ورود آن به ایران میگذرد، اعتباری برای تخصصی و علمی بودن آن قائل نمیشوند و روشن است این ناآگاهی یک معضل عمومی در سطح اجتماع است و دانشجوی علوم سیاسی میبایستی با همه بی مهری ها، به کوشش بیشتری در جهت شناخت و معرفی آن به جامعه خود، اهتمام بورزد تا بدین وسیله بتواند در جهت دستیابی و پایستگی جایگاه حقیقی خود، همچون یک اندیشمند، مدیر، سیاستگذار، هدایتگر و یک مصلح اجتماعی در عرصه نظر و عمل، گام نهد.



عرفان ابراهیمی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره)

بخش اول

ویژه

● پرونده هسته ای ایران؛ از مذاکره تا ترور

● شهدای هسته ای

● همکاری دوباره با ایران

● واکنش چهره های سیاسی جهان به پیروزی بایدن

● آشتی میان فقهای سنتی و نواندیشان؛ مروری بر اندیشه سیاسی زنده یاد فیرحی

● هنر و ادبیات در فرهنگ سیاسی

پرونده هسته ای ایران؛ از مذاکره تا ترور

دانش هسته‌ای که منجر به پیدایش انرژی هسته‌ای در جهان شد برای نخستین بار، سده‌ی بیستم را دگرگون ساخت و فارغ از آن که آیا این دانش و انرژی در جهت مقاصد صلح‌آمیز یا اقدامات سوءنیت‌طلبانه مورد استفاده قرار می‌گیرد یا خیر، پدیده‌ای مهم و بحث‌برانگیز محسوب می‌شود که سرنوشت بسیاری از رخدادهای نظام بین‌الملل را تحت تاثیر قرار داده و زمینه‌ساز بسیاری از رویدادهای سیاسی بوده است. بدون شک، پژوهشگری نمی‌توان یافت که عرصه‌ی بین‌الملل و رویدادهای آن در سده‌ی بیستم را مورد مطالعه قرار دهد اما به تاثیرات و موضوعات مربوطه به برنامه‌های هسته‌ای در این سده توجهی نداشته باشد. در دهه‌ی ۱۹۵۰ میلادی طی توافقی که میان ایران با آیزنهاور، رئیس جمهور وقت آمریکا انجام گرفت، برنامه‌ای با عنوان انرژی اتمی، منعقد گردید و شاه با توجه به نیازی که از دانش و انرژی آن حس می‌کرد، اقدام به راه‌اندازی یک رآکتور تحقیقاتی و نیروگاه اتمی در ایران کرد. به تبع با وارد شدن ایران به جریه‌ی میدان‌داران این فناوری، به مانند ۰۵ کشور دیگر در سال ۱۹۶۷ ملزم به امضای پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای گشت و طبق این پیمان‌نامه ایران متعهد می‌شد هرگز اقدام به ساخت بمب هسته‌ای نکند و تنها در مسیر صلح‌آمیز و در چارچوب‌بندی ضوابط بین‌المللی از این انرژی نو استفاده نماید. پرسشی که اینجا پیش می‌آید این است که چرا ایران زمان پهلوی با متعهد شدن به سازمان‌های بین‌المللی و با کمک آمریکا توانست بدون منازعه‌ای و کاملاً آزادانه به این فناوری دست یابد اما در دوره‌ی کنونی، جمهوری اسلامی ایران با اینکه دقیقاً ضوابط، اصول و دستورالعمل‌های همان پیمان‌ها و سازمان‌ها را گردن نهاده و حتی با اینکه آژانس انرژی اتمی با نظارت و تایید رسمی فعالیت‌های هسته‌ای ایران حتی پس از برجام و براساس مفاد برجام، مهر تاییدی بر فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای ایران می‌زند اما از سوی برخی از دولت‌های منطقه گرفته تا اروپا و آمریکا، متهم به نقض قوانین بین‌المللی می‌گردد و تهدیدی بر امنیت منطقه و بین‌الملل قلمداد می‌شود؟!

پهلوی، انقلاب اسلامی و هسته‌ای

پهلوی به دنبال آن بود تا بتواند همپای کشورهای پیشرفته، از توسعه‌ی حاصل شده از انرژی هسته‌ای همچون مانند دیگر کشورها بازماند؛ لذا نیاز داشت تا کارشناسانی از کشورهایی که به این فناوری دست یافته بودند را به کار گیرد تا این دانش را به داخل کشور منتقل کنند. بدین منظور از کارشناسان و دانشمندان این حوزه با عقد توافق‌نامه‌های همکاری با برخی دولت‌ها همچون، ایالات متحده آمریکا، آلمان غربی، فرانسه و... صورت داد و موفق شد دانش اولیه‌ی این صنعت را وارد کشور کند. برای نمونه می‌توان به اقدام یک شرکت آلمانی اشاره کرد که این شرکت با نام noinu krowftarc با هدف تولید برق، اقدام به راه‌اندازی دو رآکتور آب سبک در نیروگاه بوشهر نمود. شاه همچنین برای سازمان یافتن و سامان بخشیدن به روند حرکت این فناوری در راستای هدفمند و نظام‌مند کردن آن در کشور، سازمان انرژی اتمی ایران را تاسیس نمود. بدین‌سان اطلاعات و فناوری اولیه‌ی این دانش بتدریج وارد کشور شد اما زمان هرچه به جلو می‌رفت ناآرامی‌های گسترده‌ی داخلی در ایران شدت می‌گرفت و به تبع ایالات متحده از ادامه‌ی روند اوضاع در مسائل داخلی ایران خشنود نبود. به گونه‌ای که ادامه‌ی فعالیت‌های هسته‌ای در ایران و انتقال فناوری آن در کشوری که به درگرفتن یک انقلاب کاملاً متضاد با آرمان‌های آمریکا، نزدیک می‌شد، به صلاح نبود. در این راستا شاپور بختیار، آخرین نخست‌وزیر دوران پهلوی، قرارداد ۲ میلیارد دلاری ساخت دو نیروگاه در بوشهر را لغو کرد و پیشتر از آن، آمریکا قرارداد خود با ایران را لغو نمود و عرصه‌ی اورانیوم غنی شده برای کاربرد رآکتور تحقیقاتی تهران را متوقف ساخت. سرانجام با پیروزی انقلاب اسلامی،

تمام فعالیت‌های هسته‌ای ایران متوقف شد و حتی در طول جنگ تحمیلی، نیروگاه بوشهر مورد هدف بمباران عراق یعنی قرار می‌گرفت. جمهوری اسلامی ایران، از همان دهه شصت و در خلال جنگ در پی تقویت بنیه‌ی هسته‌ای کشور و بازسازی نیروگاه آسیب دیده‌ی بوشهر بود و برای نمونه در این راستا از عبدالقدیرخان، پدر هسته‌ای پاکستان به صورت محرمانه درخواست همکاری داشتند اما تقریباً تا پایان جنگ دیدارهای عبدالقدیرخان با مقامات ایران بی‌نتیجه ماند و انتقال این فناوری توسط این دانشمند پاکستانی به کشور موفقیت‌آمیز نبود. پس از پایان جنگ و در سال ۱۹۹۵ ایران اعلام کرد که قصد دارد قراردادی به ارزش ۸۰۰ میلیون یورو با روسیه منعقد سازد تا تکمیل ساخت دو رآکتور آب سبک در نیروگاه بوشهر پیگیری شود. ایالات



متحده نیز در واکنش به این اقدامات تهدیدآمیز، آرژانتین، هند، اسپانیا، فرانسه و آلمان را مجبور کرد تا از فروش و انتقال فناوری هسته‌ای به ایران خودداری کنند. همچنین در آمریکا در دولت کلینتون به منظور جلوگیری از دستیابی ایران به انرژی هسته‌ای که مبادا به ساخت بمب هسته‌ای منجر گردد، تحریم‌های تجاری را علیه ایران وضع کرد که یک نمونه از اثرگذاری این تحریم‌ها بر اقتصاد، خروج سرمایه‌گذاران خارجی بود و تا کنون نیز همچنان پابرجاست. در سال ۲۰۰۲ تصاویر ماهواره‌ای از تأسیسات نیروگاه نطنز و اراک رسانه‌ای شد و نیز با تایید نظارت بازرسان انرژی اتمی، فعالیت مجدانه ایران در راستای دسترسی به برنامه‌ی هسته‌ای فاش شد و اعلام گردید ایران فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم را آغاز نموده است. به دنبال این رویداد، آمریکا ایران را به ساخت تسلیحات کشتار جمعی متهم کرد. البته آمریکای آن دوره، درگیر با عراق صدام حسین بود که با بهانه‌ی اتهام دسترسی عراق به سلاح‌های کشتار جمعی به خاک این سرزمین تجاوز کرده بود و این دلمشغولی حساس برای آمریکا موجب شد تا از پیگیری فعالیت‌های هسته‌ای ایران دوری کند.

هسته‌ای و خاتمی

نخستین دور مذاکرات از دسته گفتگوها در موضوع هسته‌ای در تاریخ برنامه‌های هسته‌ای ایران به دوره‌ی ریاست جمهوری سید محمد خاتمی بازمی‌گردد. خاتمی طی سفری که به عربستان داشت، با ملک فهد، پادشاه عربستان دیدار کرد و مشترکاً بیانیه‌ای صادر کردند که در آن ضمن ابراز نگرانی نسبت به فعالیت‌های هسته‌ای اسرائیل در خاورمیانه، بر پاک‌سازی منطقه از بمب هسته‌ای تأکید کردند. در این دوره از تاریخ پسا انقلاب بود که در طی مذاکرات و عقد توافقی‌نامه‌هایی، به تدریج فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم ایران به حالت تعلیق درآمد. بدین ترتیب در پی بیانیه‌ای که به بیانیه‌ی



سعدآباد معروف شد، ایران اعلام کرد با نظارت بازرسان آژانس انرژی اتمی از نیروگاه‌های خود موافقت می‌کند و همکاری لازم را خواهد نمود و گازدهی در سانتریفیوژهای نطنز را در راستای راستی‌آزمایی و نشان دادن حسن نیت از سوی ایران مبنی بر صلح‌آمیز بودن فعالیت‌های هسته‌ای، تعلیق می‌کند. در مقابل انگلستان، فرانسه و آلمان به عنوان طرفین مذاکره متعهد شدند از ارجاع پرونده‌ی ایران به شورای امنیت سازمان ملل جلوگیری به عمل آورند. ریاست هیئت مذاکره‌کننده‌ی ایران در این توافق، حسن روحانی که مقام دبیر شورای عالی امنیت ملی را برعهده داشت، بود. در توافق‌نامه‌ای دیگر با عنوان توافقنامه‌ی پاریس، تیر خلاصی بر سر فناوری نوپای ایران زده شد. به موجب این پیمان‌نامه که در سال ۲۰۰۴ به امضای ایران، فرانسه، انگلیس و آلمان رسید، ایران با اقدامی داوطلبانه در جهت اعتمادسازی و نشان دادن حسن نیت خود مبنی بر عدم ساخت بمب هسته‌ای، پذیرفت تا کلیه‌ی فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی و اقداماتی چون ساخت، نصب و آزمایش و راه‌اندازی سانتریفیوژها و اقدامات مربوط به جداسازی پلوتینیوم را متوقف کند و در مقابل اتحادیه اروپا متعهد گردد در جهت پذیرش ایران به سازمان تجارت جهانی تلاش کند.



احمدی‌نژاد و هسته‌ای

در پایان دوران ریاست جمهوری خاتمی، رهبر انقلاب در طی سخنرانی فرمودند: توقف فعالیت‌های هسته‌ای برای ما خسارات مالی و معنوی فراوانی به دنبال داشته است و باعث گردیده دانشمندان هسته‌ای ما فعالیت خود را متوقف کنند. محمد خاتمی نیز افزود که توافق صورت گرفته میان ایران و سه کشور اروپایی بدان علت که حق ایران را از دستیابی به فناوری هسته‌ای محروم می‌کند، معتبر نیست و ضمانت اجرایی ندارد و ایران مجبور به پذیرش آن نیست. سرانجام ایران فعالیت‌های خود را از سر گرفت و تأسیسات خود را فک پلمپ کرد. در دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد روند فعالیت‌های هسته‌ای به شدت افزایش یافت؛ به گونه‌ای که دانشمندان ایرانی توانستند موفق به تولید چرخه‌ی کامل سوخت هسته‌ای در مقیاس آزمایشگاهی شوند.

به دنبال آن شورای امنیت، قطعنامه‌ای صادر کرد و خواستار تعلیق غنی‌سازی اورانیوم ایران شد. همچنین قطعنامه‌ای دیگر موسوم به ۷۳۷۱ را به تصویب رساند که این قطعنامه، نخستین سند بین‌المللی محسوب می‌شد که فعالیت‌های هسته‌ای ایران را تهدیدی علیه صلح و ثبات معرفی می‌کرد. در این دوران چندین دور مذاکره در راستای ادامه‌ی فشارها مبنی بر توقف فعالیت هسته‌ای ایران به ریاست سعید جلیلی، دبیر شورای عالی امنیت ملی وقت، با گروه ۵+۱ انجام گرفت که هیچ نتیجه‌ای برای اروپاییان از جهت تعلیق و توقف برنامه‌ی هسته‌ای ایران و نیز نتیجه‌ای برای ایران از لحاظ کاهش فشارهای بین‌المللی دربرداشت. ایران با قدرت به فعالیت‌های خود ادامه داد تا اینکه ایالات متحده‌ی آمریکا همراه با رژیم صهیونیستی با توجه به نتیجه ندادن مذاکرات، تیغ تیز ترور را به عنوان گزینه‌ی پایانی در کنار تحریم‌های سنگین از غلاف خود بیرون کشیدند. از سال ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۰ یک سلسله ترور و حذف فیزیکی دانشمندان ارشد هسته‌ای ایران در دستور کار قرار گرفت و در مجموع در این سال‌ها پنج دانشمند هسته‌ای با نام‌های شهید مجید شهریاری، شهید مصطفی احمدی روشن، شهید مسعود علی‌محمدی، شهید داریوش رضایی‌نژاد و شهید رضا قشقایی به درجه‌ی شهادت نائل شدند. در این بین همچنین فریدون عباسی دوانی نیز از دیگر نخبگان و دانشمندان ما در این عرصه، مورد هدف در جهت ترور قرار گرفتند اما خوشبختانه از این سوءقصد جان سالم بدر بردند.



روحانی و هسته‌ای

حسن روحانی در انتخابات سال ۲۹۳۱ توانست با شعارهایی همچون "هم سانتریفیوژ باید بچرخد و هم اقتصاد مردم" و شعارهایی از آن دست که به تنش‌زدایی کمک فراوان می‌کرد و نوید از پیگیری یک دیپلماسی همه‌جانبه می‌داد، به کرسی ریاست جمهوری دست یافت. بنابراین با توجه به شکست‌ها و عدم نتیجه‌ی مذاکرات سال‌های گذشته، تصمیم بر آن گرفت تا دیپلماسی گسترده‌ای را در پیش بگیرد. پس از چندین دور مذاکره در وین، لوزان و ژنو، قراردادی بین‌المللی با عنوان برنامه‌ی جامع اقدام مشترک موسوم به برجام میان طرفین مذاکره منعقد گردید. طبق برجام، ایران باید شمار سانتریفیوژهای خود را به دو سوم کاهش دهد و بیشتر از سه درصد اورانیوم، غنی‌سازی نکند و هیچ نیروگاه و تأسیسات غنی‌سازی و رآکتور آب سنگین جدیدی تاسیس ننماید. همچنین برای اعتمادسازی و تایید تعهد از سوی ایران، آژانس انرژی اتمی به تمام نیروگاه‌ها و تأسیسات هسته‌ای ایران جهت نظارت، حق دسترسی کامل دارد و در مقابل گروه ۵+۱ تعهد کردند ایران را از همه‌ی لیست‌های تحریم شورای امنیت سازمان ملل خارج کنند. دیری نپایید و با تغییر ریاست جمهوری در آمریکا و سرکار آمدن دونالد ترامپ، این پیمان نیز اثرگذاری خود را از دست داد و ترامپ با ادعای مبنی بر اینکه برجام قرارداد ننگینی بود که به ایران در جهت افزایش تسلیحات هسته‌ای و موشکی مجال بیشتری می‌دهد، از آن خارج شد و در مقابل آن متعهدین اروپایی نیز کاری از پیش نبرده و تنها با پیشنهادات فرعی و نامربوط به برجام مانند

اینستکس، بجای عمل کردن به تعهدات خود آن را بی‌اهمیت‌تر از هر زمانی جلوه می‌دادند. ادعاهای بی‌مورد ترامپ مبنی بر فعالیت‌های



خارج مفاد قید شده در برجام در حالی رد می‌شد که آژانس انرژی اتمی نظارت‌های خود را به عمل رسانده و مهر تاییدی بر پایبندی ایران بر تعهدات خود می‌زد. با خروج آمریکا از برجام و به دنبال آن ناپایداری اروپاییان در انجام تمام تعهدات خود، نه تنها تحریم‌ها برداشته نشدند بلکه دوره‌ای از سنگین‌ترین تحریم‌ها بر ملت ایران آغاز شد.

ایران پس‌برجام

پس از خروج آمریکا از برجام، اروپاییان نیز به عنوان طرف‌های دیگر توافق، به هیچکدام از تعهدات خود عمل نکردند و در واقع برجام در ظاهر قراردادی زنده محسوب می‌شد که ایران تنها طرف مذاکره، به تمامی مواد محتوایی برجام عمل کرده و طبق آن فعالیت‌های هسته‌ای خود را محدود و مقید ساخته بود. طبق توافقات مطرح شده در برجام چنانچه طرف‌های توافق به تعهدات خود عمل نکنند ایران در مقابل می‌تواند تعهدات خود را به میزان مشخص کاهش دهد.

روحانی از اردیبهشت ۹۸ نخستین گام کاهش تعهدات را اعلام کرد و پس از گذشت ۸ ماه ایران در پنج گام، نهایتاً تعهدات خود را کاهش داد و توقف تمامی محدودیت‌های عملیاتی ایران در برجام اعلام شد. اما ایران از سوی آمریکا همچنان به عنوان نقض‌کننده‌ی توافقات هسته‌ای و افزایش‌دهنده‌ی تسلیحات هسته‌ای شناخته می‌شد و تحریم‌های سنگینی علیه جمهوری اسلامی ایران وضع می‌کرد و این کاهش تعهدات از سوی ایران نیز، همچنان ترامپ را به بازگشت به برجام ترغیب نمی‌کرد. در این راستا، انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰ آمریکا بهانه‌ای شد تا برخی طرفداران این توافق بتوانند امیدی بدست آورده که در صورت پیروزی یک دموکرات (برخلاف ترامپ جمهوریخواه)، آمریکا به برجام بازگشته و تعهدات اجرایی شود. جو بایدن به عنوان پیروز نهایی انتخابات از حزب دموکرات که پیشتر معاونت باراک اوباما را نیز برعهده داشته باعث شد گمانه‌زنی‌ها را بالا ببرد. با اینکه در آمریکا همچنان به صورت کامل انتقال قدرت صورت نگرفته و بایدن رسماً به کرسی ریاست نرسیده است اما اظهاراتی در خصوص بازگشت آمریکا به برجام ابراز داشته است. محمدجواد ظریف وزیر امور خارجه در خصوص بازگشت آمریکا به برجام اظهار داشت؛ اگر اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها به برجام عمل کنند ما به تعهدات خود در توافق هسته‌ای عمل خواهیم کرد. ما دوباره آنچه در توافق هسته‌ای بدست آوردیم دوباره مذاکره نخواهیم کرد.

قانون اقدام راهبردی برای لغو تحریم‌ها چیست؟

قانون اقدام راهبردی برای لغو تحریم‌ها که لایحه‌اش در آذرماه به تدوین و تصویب نهایی نمایندگان مجلس شورای اسلامی رسید، اقدامی مجدانه و قاطعانه از سوی جمهوری اسلامی ایران در قبال تحریم‌ها و

برجام محسوب می‌شود که در کنار حواشی‌های بسیاری که از سوی قوه‌ی مجریه (دولت دوازدهم) به عنوان مجری این قانون به دنبال داشته است، قابل تأمل است. به طور کلی می‌توان تکلیف خروج آمریکا و تعهدات اروپاییان را در این قانون مشخص کرد و در قبال آن یک اقدام مجدانه پیگیری نمود تا سرانجام بتوان تکلیف صنعت هسته‌ای ایران به همراه تحریم‌های یکجانبه و ظالمانه را مشخص نمود. محمد باقر قالیباف، ریاست مجلس شورای اسلامی در این باره گفت: امیدواریم بتوانیم رفع تحریم کنیم. غربی‌ها مطمئن باشند تا به تعهدات خود عمل نکنند این مسیر را پیش خواهیم برد و اگر به تعهدات خود عمل کردند براساس ماده ۷ این طرح، قابل مذاکره است و امیدواریم بتوانیم تحریم را در این مسیر برداریم. این قانون دارای ۹ ماده می‌باشد که به شرح زیر است:

ماده ۱: در راستای تامین شروط نه‌گانه مقام معظم رهبری در خصوص توافق هسته‌ای، سازمان انرژی هسته‌ای ایران موظف است بلافاصله پس از تصویب این قانون جهت مصارف صلح آمیز، نسبت به تولید اورانیوم با غنای ۲۰ درصد اقدام و سالانه به میزان حداقل ۱۲۰ کیلوگرم آن را در داخل کشور ذخیره کند و همچنین سازمان مذکور موظف است نیاز کشور برای مصارف صلح‌آمیز به اورانیوم با غنای بالای ۰۲ درصد را به طور کامل و بدون تأخیر تأمین کند.

ماده ۲: در راستای اجرای بند ۳ قانون اقدام متناسب و متقابل دولت جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۹۴ و در جهت تحقق ظرفیت یکصد و نود هزار سو غنی‌سازی، سازمان انرژی اتمی ایران مکلف است بلافاصله پس از تصویب این قانون، ظرفیت غنی‌سازی و تولید اورانیوم غنی‌سازی شده با سطح غنای متناسب هر یک از مصارف صلح آمیز کشور را به میزان ماهانه حداقل ۰۰۵ کیلوگرم افزایش دهد و نسبت به نگهداری و انباشت مواد غنی شده در کشور اقدام نماید.

ماده ۳: برای تحقق هدف مندرج در ماده ۲، سازمان انرژی اتمی ایران مکلف است حداکثر ظرف مدت ۳ ماه پس از تصویب این قانون عملیات نصب، تزریق گاز، غنی‌سازی و ذخیره‌سازی مواد را تا درجه غنای موردنیاز، با حداقل ۱۰۰۰ دستگاه ماشین‌های نسل دوم پیشرفته (m2-RI) آغاز کند و همچنین در همین بازه زمانی، عملیات غنی‌سازی و تحقیق و توسعه با ماشین‌های نسل ششم (6-RI) را با حداقل ۴۶۱ ماشین از این نوع آغاز نموده و آن را ظرف مدت یک سال پس از تصویب این قانون به ۱۰۰۰ دستگاه ماشین توسعه بدهد.

ماده ۴: سازمان انرژی اتمی مکلف است نسبت به بهره‌برداری از کارخانه تولید اورانیوم فلزی در اصفهان ظرف پنج ماه از تصویب این قانون اقدام کند.

ماده ۵: سازمان انرژی اتمی ایران مکلف است، در راستای بند ۴ قانون اقدام متناسب و متقابل دولت جمهوری اسلامی ایران، همزمان با عملیات بهینه سازی و راه اندازی عامل واکنش (راکتور) ۰۴ مگاواتی آب سنگین اراک، نسبت به طراحی یک عامل واکنش (راکتور) آب سنگین ۴۰ مگاواتی جدید با هدف تولید هسمانهای پایدار (رادیو ایزوتوپ) بیمارستانی با جدول زمانبندی اقدام کند و جدول زمان‌بندی این موضوع را ظرف یک ماه پس از تصویب این قانون به اطلاع مجلس شورای اسلامی برساند.

ماده ۶: دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است در صورت عدم اجرای کامل تعهدات کشورهای متعاقد طرف از جمله کشورهای ۴+۱ (آلمان، فرانسه، انگلستان، چین و روسیه) توافق هسته‌ای در قبال ایران و عادی نشدن روابط کامل بانکی و عدم رفع کامل موانع صادرات و فروش کامل نفت و فرآورده های نفتی ایران و برگشت کامل و سریع ارز منابع حاصل از فروش، یک ماه پس از تصویب این قانون در مجلس شورای اسلامی، نظارت‌های فراتر از پادمان از جمله اجرای داوطلبانه پروتکل الحاقی را متوقف کند.

ماده ۷: چنانچه کشورهای متعهد ۴+۱ نسبت به اجرای تعهدات خود و رفع کامل تحریم‌ها از جمله هسته‌ای، نظامی، حقوق بشری و امثال آن



هسته‌ای تولید می‌کند... (ایان ۴۹)

... یک وقتی من گفتم اگر همین نفتی که ما امروز داریم، مال اروپایی‌ها بود و بنا بود ما از آن‌ها نفت یا بنزین بخریم، بطری بطری‌اش را با قیمت‌های گزاف به ما می‌فروختند... این‌ها فکر می‌کردند که ما برای خرید سوخت ۰۲٪ مجبور خواهیم شد و زیربار خواهیم رفت؛ لذا این موانع را درست کردند. اما جوان‌های ما آمدند کار تحقیقاتی کردند و سوخت بیست درصد را خودشان درست کردند. بعد آن‌ها خیال می‌کردند که ما نمی‌توانیم صفحه‌ی سوخت و میله‌ی سوخت درست کنیم؛ اما جوان‌های ما درست کردند و کار گذاشتند. حالا آن‌ها مانده‌اند در مقابل عمل انجام شده‌ی ملت ایران. (اسفند ۱۹)

در قضیه‌ی هسته‌ای ایران، بحث بر سر سلاح هسته‌ای نیست؛ بحث سر این است که شما می‌خواهید جلوی حق قطعی و مسلم ملت ایران را که غنی‌سازی هسته‌ای و استفاده‌ی صلح‌آمیز از توان داخلی خود ملت ایران است بگیرید... ما نمی‌خواهیم سلاح هسته‌ای درست کنیم؛ نه به خاطر اینکه آمریکا از این ناراحت می‌شود؛ عقیده‌ی خود ما این است. ما اعتقاد داریم که سلاح هسته‌ای جنایت بر بشریت است و نباید تولید شود؛ آنچه که هم در دنیا هست باید محو شود و از بین برود. (بهمن ۱۹)

جمهوری اسلامی ایران استفاده از سلاح هسته‌ای و شیمیایی و نظایر آن را گناهی بزرگ و نابخشودنی می‌داند. ما شعار «خاورمیانه‌ی عاری از سلاح هسته‌ای» را مطرح کرده‌ایم و به آن پایبندیم. این به معنی چشم‌پوشی از حق بهره‌برداری صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای و تولید سوخت هسته‌ای نیست. استفاده‌ی صلح‌آمیز از این انرژی، براساس قوانین بین‌المللی، حق همه‌ی کشورها است. همه باید بتوانند از این انرژی سالم در مصارف گوناگون حیاتی کشور و ملتشان استفاده کنند و در اعمال این حق، وابسته به دیگران نباشند. چند کشور غربی که خود دارنده‌ی سلاح هسته‌ای و مرتکب این کار غیرقانونی‌اند، مایلند بتوان تولید سوخت هسته‌ای را نیز در انحصار خود نگه دارند. حرکتی مرموز در حال شکل‌گیری است تا انحصار تولید و فروش سوخت هسته‌ای را در مراکزى با نام بین‌المللی ولی در واقع در پنجه‌ی چند کشور معدود غربی، تثبیت و دائمی کنند. (شهریور ۱۹)

علیه جمهوری اسلامی ایران اقدام کنند، دولت موظف است گزارش دقیق اقدامات انجام شده را به مجلس ارائه دهد. کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی و نیز کمیسیون انرژی ارزیابی خود را، به استناد ماده ۴۵ آیین‌نامه داخلی مجلس شورای اسلامی به مجلس ارائه می‌کنند.

ماده ۸: رییس جمهور، مقامات و مدیران مربوط و دستگاه‌های اجرایی مسؤول اجرای صحیح و کامل این قانون می‌باشند.

ماده ۹: مستنکفین از اجرای این قانون به تناسب امتناع یا ممانعت از اجراء به مجازات تعزیری درج‌ات ۲ یا ۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۲۹۳۱ محکوم می‌شوند.

رهبر انقلاب و هسته‌ای

{مستولین} بداندند دستاورد کنونی هسته‌ای ما چیز بالارزشی است؛ این را بدانند؛ به چشم کم ارزش و چیز سبک به آن نگاه نکنند؛ چیز با ارزشی است. صنعت هسته‌ای برای یک کشور، یک ضرورت است. اینکه بعضی روشنفکران‌ها قلم بردارند و قلم بزنند که آقا ما صنعت هسته‌ای را می‌خواهیم چه کار کنیم! این فریب است؛ این شبیه همان حرفی است که زمان قاجارها وقتی نفت کشف شده بود و انگلیسی‌ها آمده بودند می‌خواستند نفت را ببرند، اینجا دولتمرد قاجاری می‌گفت ما این ماده‌ی بدبوی عفن را می‌خواهیم چه کار کنیم... صنعت هسته‌ای برای یک کشور یک ضرورت است؛ هم برای انرژی، هم برای داروهای هسته‌ای که بسیار مهم است، هم برای تبدیل آب دریا به آب شیرین و هم برای بسیاری از نیازهای دیگر در زمینه‌های کشاورزی و غیرکشاورزی... (فروردین ۴۹)

... بعضی‌ها می‌گفتند ما که این همه نفت داریم. اتفاقاً آمریکایی‌ها هم همین را گفتند! آمریکایی‌ها هم می‌گفتند ایران این همه نفت دارد، انرژی هسته را می‌خواهد چه کار کند؟ بنده گفتم خب ما امروز دست به سیاه و سفید انرژی هسته‌ای نزنیم، پس فردا که نفتمان تمام شد آن وقت {باید} برویم انرژی هسته‌ای را گدایی کنیم... وقتی آن‌ها داشته باشند، ما نداشته باشیم و احتیاج داشته باشیم، پدر ما را درمی‌آورند. دیدید سر این بیست درصد {غنی‌سازی} چه کردند؟ ما به اورانیوم غنی شده‌ی بیست درصد احتیاج داشتیم برای این رآکتور تهران، همین رآکتور کوچکی که در تهران هست که داروهای

شهادای هسته ای

ابهامات اسرائیل!



رژیم صهیونیستی به طور گسترده دارنده ی تسلیحات هسته ای است و نکته ی بسیار حائز اهمیت نسبت به برنامه ی هسته ای اسرائیل آن است که پیمان نامه ی منع گسترش سلاح های هسته را امضا نکرده است و مقامات اسرائیلی مدعی هستند گردن نهادن به این پیمان، تضاد با منافع امنیتی ملی آنان است و بدین صورت سیاست های مبهمی را در پیش گرفته اند. امروزه هیچکدام از کشورهای غربی حامی حقوق بشر، حقوق بین الملل و مدعیان امنیت بین الملل که با وجود تمام شفافیت ها از سوی ایران و تایید فعالیت های صلح آمیز، تیغ تیز تحریم ها و ترور را تحمیل کرده اند اما برخورد قاطعانه ای از سوی مجامع بین المللی بر رژیم صهیونیستی دیده نمی شود! عدم همکاری گسترده در میان کشورهای خاورمیانه و بعضا سکوت کشورهای فرامنطقه دلیلی است که اسرائیل همچنان به توسعه ی غیرشفاف هسته ای خود ادامه می دهد.

شهید محسن فخری زاده



شهید فخری زاده در سال ۱۳۳۶ در قم متولد شد و دارای تحصیلات کارشناسی ارشد در رشته ی مهندسی هسته ای بود. از سال ۱۳۷۱ به عنوان عضو هیئت علمی دانشکده فیزیک دانشگاه امام حسین(ع)، امکانات این دانشگاه را در جهت پروژه ها و پژوهش هاسته ای به کار گرفت و سپس رییس دانشگاه صنعتی مالک اشتر شدند. ایشان همچنین رییس سازمان پژوهش و نوآوری دفاعی (سپند) بود. شایان ذکر است که نشریه ی امریکایی فارین پالیسی نام شهید فخری زاده ۵۰۰ نفره نیرومندترین افراد جهان منتشر کرده بود وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح و رئیس تاریخ ۲۰۰۷ در فهرست تحریم شدگان ایران گرفت. ایشان همچنین تنها دانشمندی نتانیاها در یک همایش از او نام برده فخری زاده بارها مورد هدف ترور موساد زاده از دانشمندان مؤثر و رده بالای حوزه ای بودند که بعضا ایشان را با عنوان کنند. سرانجام این دانشمندان بزرگ در بوسیله ی یک اسلحه ی خودکار بر پشت پس از شهادت ایشان، زالی، رییس ستاد فخری زاده و مجموعه ی سپند در پاندمی شتافتند و با تولید نخستین کیت ایرانی در سطح استانداردهای روز جهان قرار دارد؛ نام این کیت پیشرفته ثبت کردند و تلاش شهید فخری نامند و با تلاش شبانه روزی وی و همکارانش این پروژه

شهید داریوش رضایی نژاد شهید مصطفی احمدی روشن

شهیداحمدی روشن در سال ۱۳۵۸ در روستای سنگستان استان همدان متولد شد. وی دانش آموخته ی رشته ی مهندسی پلیمر از دانشگاه صنعتی شریف بود و با داشتن سن کم، حدود ۳۲ سال دارای مقالات متعدد علمی در رشته ی پلیمر بود. شهید احمدی روشن عضو هیئت مدیره ی یکی از شرکت های تامین کالای نیروگاه هسته در زمینه تهیه و خرید تجهیزات هسته ای فعالیت داشت. این دانشمند جوان اثر انفجار بمب به خودروی خود به شهادت رسید.



در سال ۱۳۵۶ در شهرستان آبدانان استان ایلام به دنیا آمد و در رشته ی مهندسی برق، گرایش قدرت در دانشگاه پذیرفته شد. این شهید والامقام، با وجود نبوغ ذاتی در امور کارگاهی و آزمایشگاهی، در تحصیل و پذیرش و اجرای اکادمیک بسیار منظم و کوشا بود و نیز ضمن فراگیری و کسب تجربه در رشته ی خود در زمینه ی کاربرد رایانه و علوم کامپیوتری بسیار توانا بود. پس از فارغ التحصیلی به در مراکز مهم پژوهشی و علمی مهم کشور به کار مشغول شد. متأسفانه در دوره ی دکترا که سوی دانشگاه خواجه نصیرالدین توسی شده بود را به علت سوء ناطم نامند و به درجه ی شهادت نائل آمدند. از سوابق کاری این دانشمند بزرگ می توان به نمایندگی دانشگاه شهید بهشتی در امور اجرایی و همکاری با سازمان انرژی هسته ای، عضویت انجمن هسته ای ایران از سال ۸۳ تا ۸۵، مدیر گروه کاربرد پرتوها، عضویت شورای آزمایشگاهی مرکزی دانشگاه و شورای فناوری دانشگاه، عضویت کمیته تخصصی فنی و مهندسی هیئت ممیزه و مشاور جمهوری اسلامی ایران در پروژه ی سزای اشاره نمود.



شهید مجید شهریاری

شهید شهریاری در سال ۱۳۴۵ در زنجان متولد شد و موفق به دریافت مدرک کارشناسی در رشته ی مهندسی الکترونیک در دانشگاه صنعتی امیرکبیر و در دوره ی کارشناسی ارشد و دکترا در رشته ی مهندسی هسته ای در دانشگاه صنعتی شریف گردید. پس از فراغت از تحصیل، به کرسی هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی نائل آمد و در دانشکده ی مهندسی هسته ای و در گروه آموزشی کاربرد استادی ارتقا یافت. شهید شهریاری از سال ۸۳ تا زمان شهادت، نماینده ی دانشگاه شهید بهشتی در امور اجرایی همکاری هسته ای بود. در انجمن هسته ای ایران، مدیریت گروه کاربرد پرتوها، عضویت در فنآوری دانشگاه، عضویت در کمیته ی تخصصی فنی و مهندسی هیئت ممیزه، مشاور جمهوری اسلامی ایران در پروژه ی سزای و برگزاری چهار کمیته علمی و کارگاه آموزش را در پرونده ی اجرایی خود داشت. سرانجام این دانشمند والامقام در آذر ۱۳۸۹ توسط رژیم صهیونیستی و با همکاری اطلاعاتی سازمان مجاهدین خلق در یک عملیات تروریستی به درجه شهادت نائل آمد.



شهید مسعود علیمحمدی

شهید علیمحمدی متولد ۱۳۳۸ از روستا کن در پیرامون تهران می باشد. دوره ی کارشناسی خود را در رشته ی فیزیک در دانشگاه شیراز گذراند و سپس موفق به ورود به دانشگاه صنعتی شریف در دوره ی کارشناسی ارشد شد. پس از پایان دوره ی ارشد به عنوان نخستین دانش آموخته ی دکترای فیزیک داخل کشور و نخستین دانش آموخته ی دکترای دانشگاه شریف، دوره ی دکترا را به پایان رساند. شهید علیمحمدی در تمام طول سال ها فعالیت های علمی مقاله در معتبرترین علمی جهان به و در سال ۸۶ در جشنواره ی بین المللی ی دوم پژوهش های بنیادی تحصیلات و پژوهش های شهید علیمحمدی. ذرات بنیادی بویژه نظریه ی ریسمان و به طور دقیق تر نظریه های میدان همدیس بود. همچنین به عنوان یکی از دو نماینده ی ایران در پروژه ی سزای منصوب شده بود. سرانجام این دانشمند فرهیخته در سال ۱۳۸۸ در اثر بمبی که در یک موتور سیکلت در کنار منزلش جاسازی شده بود، هنگام خروج از منزل به شهادت رسید.



همکاری دوباره با ایران؛

مرکز امنیت نوین آمریکا گزارش می دهد:



کمپل

فلورنوی

مرکز امنیت نوین آمریکا کجاست؟

مرکز امنیت نوین آمریکا، یک اندیشکده یا اتاق فکر مستقر در واشنگتن است که در سال ۲۰۰۷ توسط میشل فلورنوی و کورت کمپل تأسیس شد. این اتاق فکر متخصص در زمینه ی مسائل امنیت ملی ایالات متحده است و بر تروریسم و جنگ های نامنظم، آینده ی ارتش آمریکا، ظهور آسیا به عنوان یک مرکز قدرت جهانی و مصرف منابع طبیعی تمرکز دارد. جیمز استنبرگ، معاون وزیر امور خارجه ی سابق آمریکا، این مرکز را خصوصی ضروری در چشم انداز واشنگتن، خواند. دولت رییس جمهور باراک اوباما، چندین کارمند این مرکز را برای مشاغل اصلی استخدام کرد. بنیانگذاران یعنی فلورنوی و کمپل پیش از این به ترتیب به عنوان معاون وزیر دفاع در امور سیاست و دستیار وزیر خارجه در امور آسیای شرقی و اقیانوس آرام فعالیت می کردند. در سال ۲۰۰۸ واشنگتن پست گزارش داد که ممکن است این مرکز به عنوان یک اتاق فکر و تحقیق واشنگتن در زمینه ی امور نظامی نیز ظهور کند. مرکز امنیت نوین آمریکا با حدود ۳۰ کارمند و بودجه ی زیر شش میلیون دلار مرکز کوچکی به حساب می آید.

بایدن کیست و چیست؟



جو بایدن در نوامبر سال ۱۹۴۲ برابر با سال ۱۳۲۱ خورشیدی در شهر اسکراپتون در ایالت پنسیلوانیا متولد شد و دارای دکترای حقوق از دانشگاه سیراکیوس می باشد. وی از خانواده ای کاتولیک و پدرش از افراد ثروتمند بود اما در زمان تولد فرزندش با مشکلات متعدد مالی روبه رو شد. او به پسرش این شعار را یاد داد: ما ارزش یک انسان را با تعداد دفعاتی که زمین می خورد نمی سنجیم بلکه با سرعت برخاستن او از زمین ارزیابی می کنیم.

بایدن موفق شد در سال ۱۹۷۲ از ایالت دلاور به مدت ۳۶ سال تا سال ۲۰۰۸ به نمایندگی مجلس سنا دست یابد و همچنین عضو کمیته ی روابط خارجی سنای آمریکا باشد و در سال ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ ریاست این کمیته را نیز برعهده داشته باشد. بدین ترتیب در انتخابات ۱۹۸۸، ۲۰۰۸ و ۲۰۲۰ شرکت کرد که سرانجام توانست از حزب دموکرات در سال ۲۰۲۰ به جایگاه ریاست جمهوری برسد. در کارنامه ی کاری او همچنین معاونت ریاست جمهوری اوباما در سال ۲۰۰۸ دیده می شود. بنابراین برخلاف ترامپ که هیچ سابقه و تجربه ی سیاسی و اجرایی نداشت، بایدن بیشتر عمر خود را در جایگاه های مهم سپری کرده است.

اوباما و بایدن



پس از پیروزی بایدن، اوباما بیانیه ای صادر کرد و ضمن تبریک به بایدن گفت: بی نهایت مفتخرم که به رئیس جمهور بعدی مان، جو بایدن و بانوی اول بعدی مان، جیل بایدن، تبریک بگویم. خوشبختیم که جو آنچه برای ریاست جمهوری لازم است را دارد و پیشاپیش رفتارهایش در شأن ریاست جمهوری است. چرا که وقتی ماه ژانویه وارد کاخ سفید می شود، با مجموعه ای از چالش های فوق العاده روبه رو خواهد بود که هیچ رئیس جمهور جدیدی تاکنون با آن ها مواجه نبوده است: بیماری همه گیری که می تازد، اقتصاد و نظام قضایی که ناعادلانه است، دموکراسی که به خطر افتاده و اقلیمی که در خطر است.

بایدن و صهیونیسم



بایدن به شبکه اول تلویزیون اسرائیل گفت: «من یک کاتولیک معتقد هستم، و مانند هر کاتولیک سرسختانه بر این اصل پای می فشارم که یک کاتولیک خوب پیش از آنکه مسیحی باشد، باید یک یهودی خوب باشد و من نیز پیش از آنکه مسیحی باشم خود را یک یهودی می دانم، و نه تنها این، بلکه افتخار دارم که بگویم که من یک صهیونیست هستم و به صهیونیست بودن خود افتخار می کنم و به وجود اسرائیل و ملی گرایی یهودیان سخت پای بندم»

بایدن و برجام



بایدن زمانی که به عنوان معاون باراک اوباما، رئیس جمهور وقت آمریکا فعالیت می کرد، در زمان امضای برجام از حامیان آن بود. او همچنین هنگامی که ترامپ از توافق با ایران خارج شد، او را بسیار سرزنش کرد. او معتقد بود برای رسیدن به برجام چندین سال فشار تحریم، دیپلماسی دقیق و حمایت جامعه جهانی صرف شده است.

بایدن و حمله به عراق



بایدن به عنوان سناتور به حمله آمریکا به عراق رأی مثبت داد. او در سال ۲۰۰۶ پس از افزایش خشونت ها در عراق، طرحی بر مبنای فدرال کردن عراق و تقسیم آن به سه بخش کردنشین، شیعه نشین و سنی نشین مطرح کرد. این طرح با مخالفت دولت جرج دابلیو بوش مواجه شد.

بایدن و شهید سلیمانی



بایدن در واکنش ترور شهید سپهبد سلیمانی در طی بیانیه ای گفت: هیچ آمریکایی عزادار قاسم سلیمانی نخواهد شد. او به دلیل جنایات خود علیه سربازان و هزاران بی گناه در سراسر منطقه مستحق محاکمه بود. او به دلیل جنایات خود علیه سربازان و هزاران بی گناه در سراسر منطقه مستحق محاکمه بود. او از وحشت حمایت کرد و هرج و مرج کاشت. هیچکس این واقعیت را نفی نمی کند که این یک حرکت فوق العاده تشدید در یک منطقه خطرناک است. بیانیه ی دولت می گوید که هدف آن جلوگیری از حملات آینده توسط ایران است اما این اقدام تقریباً نتیجه معکوس خواهد داشت. ترامپ فقط یک دینامیت را روشن کرده و او به مردم آمریکا مدیون توضیح استراتژی و برنامه برای حفظ امنیت نیروهای نظامی و پرسنل سفارت مردم و منافع ما در داخل و خارج از کشور و شرکای ما در سراسر منطقه و فراتر از آن است. مطمئناً ایران پاسخ خواهد داد. ما می توانیم در آستانه یک درگیری بزرگ در وسط میانه قرار بگیریم. امیدوارم دولت در مورد عواقب و راهی که انتخاب کرده اند اندیشیده است.

در رابطه با انتخابات ۲۰۲۰، مرکز امنیت نوین آمریکا طبق برآوردها و همفکرهای اعضای این اتاق فکر که در آگوست امسال صورت گرفت در پایان منجر به تدوین سندی گزارشی تحت عنوان همکاری دوباره با ایران شد که در آن سیاستهای کلی در امور سیاست خارجی رییس جمهور بعدی آمریکا در قبال ایران را برآورد کرده است. بدون شک بررسی نظرگاه کلی یک مرکز آمریکایی نزدیک به کاخ سفید، فارغ از اینکه این ادعاها، پیشبینیها، سیاستها و خواستههای ذکر شده در این گزارش تا چه اندازه درست است یا در راستای منافع ایالات متحده تا چه میزان جاهطلبانه هست اما برای دانشجویان علوم سیاسی و همهی علاقه مندان به این رشته مفید است؛ بنابراین ذکر گزارشات این مرکز نه تنها مورد تأیید یا رد گاهنامهی جمهور نیست بلکه در راستای پژوهش دانشجویی، بررسی و واکاوی خواهد شد. در بخش چکیدهی این سند آمده که ایران غیرممکن است به مذاکرات پیش از آغاز انتخابات با دولت ترامپ ترغیب شود. بدین سان گزارشی که مدون شده ویژهی پسا انتخابات و رییس جمهور جدید آمریکا است و در ادامه، این گزارش اذعان میکند که گزینههایی را ارائه خواهد کرد که ایران و مقامات ایران را به مذاکره در سال ۲۰۲۱ ترغیب و تشویق خواهد نمود. به زعم این گزارش، استراتژی دیپلماتیک آمریکا باید بر اهداف کلیدی زیر و توجه همزمان به سیاست ایران متمرکز شود؛ (۱) جلوگیری ایران از دستیابی به تسلیحات هستهای (۲) جلوگیری از سیاستهای منطقهای ایران که در حال آسیب رساندن به منافع آمریکاست (۳) کاهش تنشهای منطقهای که بیثباتی و رقابت نیابتی در خاورمیانه را به امر دائمی تبدیل کرده است. بر مبنای چنین اهدافی ایالات متحده باید رویکرد سه مرحلهای که از سوی مرکز امنیت نوین آمریکا پیشنهاد شده رادر اوایل سال ۲۰۲۱ آغاز کند و به طور جدی از شروع اتخاذ چنین رویکردی باید موضوعات هستهای و منطقهای با یکدیگر در نظر گرفته شود.



مرحله‌ی اول پیشنهاد شده از سوی این گزارش، کاهش تنشهاست. به زعم این گزارش، تنشها زمانی کاهش پیدا خواهند کرد که دولت جدید آمریکا برنامه‌هایی جهت اعتمادسازی و نشان دادن

است. دوم، فشار حداکثری دولت ترامپ این موضوع را نشان داد که ایالات متحده‌ی آمریکا قادر است به طور یکجانبه فشار اقتصادی را کاهش و گسترش دهد و این انعطاف‌پذیری بیشتری



حسن نیت به ایران را در پیش بگیرد. این روشهای اعتمادسازی میتواند شامل این مواد شود؛ لغو ممنوعیت سفر از ایران و کاهش تحریمها در مورد ظریف، وزیر امور خارجه‌ی ایران، پشتیبانی از بسته‌ی صندوق بینالمللی پول برای دوره‌ی پساکرونا و انجام اقدامات مکمل برای ارائه‌ی این تضمین که تحریمها با حوزه‌ی تامین کالاهای بهداشتی و پزشکی مرتبط با بحران کووید ۱۹ تداخل نخواهد کرد. یکی دیگر از برنامه‌های این گزارشنامه در جهت کاهش تنشها، توقف یا کاهش فعالیت هستهای ایران است که در ادامه، این مرکز راهکارهایی چون، بازگشت سریع ایالات متحده به برجام و کاهش تحریمهای آمریکا در ازای توقف یا کاهش اقدامات هستهای ایران، ارائه میدهد. مرحله‌ی دوم شامل رایزنی میشود که براساس آن دولت جدید آمریکا باید به طور همزمان برپایه‌ی یک نگاه داخلی و همچنین فرآیند رایزنی و مذاکره، متحدان بینالمللی و کنگره را در مورد اهداف و استراتژی خود در زمینه‌ی نگرانیهای بلند مدت هستهای و همین طور در زمینه‌ی پویاییها و تحولات منطقه‌ای درگیر کند. همچنین این گزارش تاریخ اجرایی به مجریان این امر ارائه میدهد و بیان میکند، مرحله‌ی دوم میتواند در ماه ژانویه به کار گرفته شود که مصادف با زمانی است که رییس جمهور جدید ایران انتخاب شده و زمام امور را بدست گرفته است. مرحله‌ی سوم مذاکره دوسویه نام دارد و در آن بیان میشود که آمریکا باید استراتژی‌ای را به مرحله‌ی اجرا برساند که شامل فعالیت بر روی دو مسیر موازی باشد؛ یک مسیر بر معامله در حوزه‌ی برنامه‌های هستهای و مسیر دیگر بر کاهش تنشهای منطقه‌ای متمرکز باشد. این گزارش، نخست به بررسی برخی درسهای کلیدی چند سال گذشته میپردازد و سپس این مسئله را بررسی خواهد کرد که توافق کاهش تنش اولیه با ایران به چه صورت پیش خواهد رفت و چهار مسیر، همراه با جوانب احتمالی هر یک از این مسیرها که به شکل راهکاری برای سیاست خارجی رییس جمهور جدید آمریکا تدارک دیده شده، ارائه میکند. یکی از آن درسهای کلیدی ذکر شده در این گزارش، برنامه‌ی جامع اقدام مشترک یا همان برجام میباشد. به زعم مرکز امنیت نوین آمریکا، برجام ثابت کرد که رایزنی، گفتگو و توافق میان ایران و آمریکا در قبال مسائل هستهای امکانپذیر

برای کسب امتیازات و همچنین اهرمهایی جهت اعمال فشار در مذاکرات آینده به وجود می‌آورد. این مورد آخر بیمه‌ها نشان میدهد که به زعم تدوینکنندگان این گزارش، هرچند فشار حداکثری ترامپ در ایران به براندازی نظام سیاسی آن منجر نشد اما ابزار یا اهرمی مفید واقع شد که میتواند بر اثر فشارهای سنگین، ایران را مجبور به کشاندن به سوی میز مذاکره و کسب امتیازاتی در این راستا بکند. در بخش دیگر بیان میشود که ایرانیها ممکن است پیش از مذاکرات ابتدا اصرار بورزند که تحریمها برداشته شود و احتمالاً خواستار پرداخت غرامت از جهت خسارات وارد شده از نقض برجام گردند، در حالی که به زعم این گزارش، آمریکا با توجه به اثربخشی تحریمها احتمالاً خود را در موقعیت مناسب برای مذاکره مینماید به همین دلیل حتی ممکن است نسبت به خنثیسازی برخی از آسیبهای ایجاد شده توسط ترامپ تمایل داشته باشد. نکته‌ی بسیار حائز اهمیت در این گزارش این است که اذعان میشود دلیل خروج آمریکا از برجام، ارتباطی به مفاد هستهای آن ندارد و بیشتر مرتبط با مخالفت‌های اسرائیل، دولتهای عربی خلیج فارس و حزب دیگر آمریکا (جمهوریخواهها) میباشد. در نتیجه به زعم این گزارش، بدون هماهنگی و پشتیبانی عوامل منطقه‌ای و همین طور حمایت دو حزبی داخلی، پایداری در هر توافقنامه‌های نامعلوم و ناشدنی است. اعتمادسازی اولیه تنها مختص به آمریکا نیست و این گزارش، مواردی که از سوی ایران باید رعایت شود ارائه نموده و برای نمونه میتواند اشاره کرد که در براساس طرحی که آرامش در برابر آرامش نام برده شده است، بیان میکند که نیروهای نیابتی ایران در عراق، حمله به نیروها و مراکز نظامی آمریکا را متوقف کنند تا در مقابل آمریکا نیز هیچ اقدامی علیه این گروهها رهبری نکنند. هیچ اقدامات تحریک‌آمیزی توسط قایقهای تندروی ایران در خلیج فارس علیه آمریکا صورت نگیرد و هردو طرف آمریکایی و ایرانی، خطابه‌های خصمانه علیه یکدیگر را پایان دهند. نخستین اقدام و گزینه‌ای که مرکز امنیت نوین آمریکا به رییس جمهور جدید ایالات متحده ارائه میدهد، این است که پیشنهاد بازگشت دوجانبه به ایران را اطلاع دهد. در صورت موافقت ایران، آمریکا همچنین باید روش‌سازی کند که به عنوان بخشی از این اقدام از ایران انتظار بازگشت به مذاکرات

پس از انتخاباتش براساس توافق (بیشتر در برابر بیشتر) را دارد. این مذاکرات دربارهی مسائلی همچون سیاستهای منطقه‌ای و موشکهای بالستیک ایران خواهد پرداخت. در صورت پیشروی موفقیت‌آمیز در این سیر مذاکرات، کاهش بیشتر تحریمها و ایجاد فرصتهای اقتصادی بهتر امکانپذیر میگردد. شایان ذکر است که بیان شود، این گزارش پیشنهاد تشکیل یک مجمع چند جانبه را میدهد که بشدت به دور از واقعیت در عمل است. براساس این پیشنهاد، این گزارشنامه میگوید، ایالات متحده میتواند در مجمعی متشکل از بازیگران منطقه‌ای حضور یابد که در آن بازیگران گوناگون همچون ایران در آن مشارکت دارند تا مسائل منطقه‌ای را به صورت چند جانبه با حضور بازیگران اصلی منطقه‌ای به حل و فصل بپردازند. با توجه به اینکه خود تدوینکنندگان این گزارش اذعان میکنند که مجامع چندجانبه اغلب در خاورمیانه به ندرت نتیجه داده است اما در ادامه بیان میکنند که مبادرت به راهاندازی و تشکیل چنین مجمع و همایشی میتواند یک دستاورد بزرگ به حساب آید و دامنهی عضویت در این مجمع باید چنان گسترده باشد که ایران، دولتهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و اعضای گروه ۵+۱، سایر بازیگران عربی و ترکیه و حتی بازیگرانی چون اسرائیل را نیز دربرگیرد. فارغ از آنکه چه جناحی به همراه چه گرایش

سیاسی در انتخابات پیشروی ایران پیروز شود، علاوه بر آن که حضور اسرائیل را به طور حتم نمیپذیرد و نیز براساس این باور که مشکلات و تنشهای منطقه‌ای در خاورمیانه به علت حضور مداخلهگرانه‌ی کشورهای غربی و در رأس آنان آمریکا، بنابراین عضویت ایران در این مجمع پیشنهادی بسیار نامحتمل است. در خصوص اروپاییان و اقدامات آنان، گزارشنامه بیان میکند که موضوعات هستهای در اولویت آنها قرار دارد و آنها به احتمال زیاد همکاری و پشتیبانی دوجانبه‌ای از رویکرد دولت جدید آمریکا نسبت به ایران به عمل خواهند آورد؛ چرا که رویکرد، سیاست و اقدامات دولت ترامپ بسیار ناامیدکننده بوده که با خروج یک طرفی او از برجام این رویکردهای ترامپ تجسم بیشتری یافته است. اروپاییها علاوه بر اینکه مایل به بازگشت کامل به برجام از سوی آمریکا هستند، نسبت به لزوم نواقص برجام و همچنین کاهش تنشهای منطقه‌ای بیمیل نیستند. به باور این گزارش، روسیه نقش بسیار مهمی را میتواند در مذاکرات جدید با ایران بویژه در موضوع فعالیتهای هستهای ایفا کند و اگر آمریکا جاهطلبیهای خود را در سوریه کاهش دهد، ممکن است فرصتهایی برای توافقات فراهم شود. چرا که به زعم مرکز امنیت نوین

آمریکا، روسیه در مقابل میتواند به ایران در جهت پذیرش خواسته‌های آمریکا فشار بیاورد. همانطور که پیشتر گفته شد یکی از دلایل ناموفق بودن یک توافقنامه به زعم این گزارش و با توجه به دو حزبی بودن نظام سیاسی ایالات متحده‌ی آمریکا، هماهنگی و همسو نبودن دو حزب دموکرات و جمهوریخواه در مسائل سیاست خارجی است. این گزارش توضیح میدهد برای آنکه توافقات بینالمللی مورد مخالفت از سوی دو حزب، بویژه اعضای مجلس سنا قرار نگیرد، میبایست دولت به تشکیل یک گروه کاری دو حزبی در ارتباط با سیاست ایران اهتمام بورزد. دولت باید در اوایل با همکاری جهت دستیابی به دیدگاههای مشترک در مورد ایران کار کند. این گروه به تدریج به مانند گروه کاری کنترل تسلیحات (که بعدها به گروه کاری امنیت ملی تغییر نام داد) میشود که در گذشته به عنوان یک نهاد نظارتگر در مذاکرات کنترل تسلیحات شرکت میکرد. همچنین اعضای این گروه میتواند برای مشارکت در گفتگو با برخی از شرکای کلیدی منطقه‌ای درخصوص ایران به طور مشترک با قوه‌ی مجریه دعوت و همراه شوند. در پایان این گزارش، نتیجه‌گیری به عمل آمده که رویکردهای ارائه شده در سراسر متن گزارش را در صورتی که ترامپ در دور دوم موفق به پیروزی شود تطابق داده است. بدین منظور، گزارش بیان میکند که



بخش بسیاری از فرایندهای پیشنهاد شده در این گزارش میتواند در دوره‌ی چهار سال پسین ترامپ همراه با برخی اصلاحات انجام شود. تا به کنون پیروزی قطعی و نهایی بایدن به عنوان ریاست جمهوری جدید آمریکا با کسب بیشترین آرای الکترال و آرای مردمی اعلام و قطعی شده است و چون این گزارش چند ماه پیش از آغاز انتخابات عرضه شده بنابراین نتایج برای مدونین نامشخص بوده است بنابراین به زعم تدوینکنندگان، اگر ترامپ با آن روبه رو خواهد بود، بدینی گسترده از جانب ایران است که پس از خروج آمریکا از برجام، وضع تحریمهای سنگین، کمپین فشار حداکثری و ترور شهید سپهبد قاسم سلیمانی (و اکنون شهادت دانشمند هستهای، شهید فخریزاده) مانع از هرگونه تعامل با ترامپ میشود. طبق باور آنان، مقامات ایرانی ممکن است مایل به انجام معاملهای کوچکتری باشند که برنامه‌ی هستهای را در ازای کاهش برخی تحریمها در یک چارچوب قرار دهد اما برای ترامپ بسیار دشوارتر خواهد بود که بر مبنای مذاکرات بیشتر و گسترده‌ای گفتگو کنند یا براساس رویکردهای گذشته، تحول چشمگیر و عمدهای در منطقه بوجود آورند.



سیدعلی خامنه ای، مقام معظم رهبری: در مورد آمریکا سیاست ما حساب شده و مشخص است و این سیاست با رفت و آمد اشخاص تغییر نمی‌کند؛ این که چه کسی رئیس جمهور بشود در سیاست ما هیچ تاثیری نمی‌گذارد و رفت و آمد اشخاص در آن تاثیری ندارد.



حسن روحانی، رئیس جمهور: اینک فرصتی برای دولت آینده آمریکا پیش آمده است که اشتباهات گذشته را جبران کند و با احترام به قواعد جهانی، به مسیر پایبندی به تعهدات بین المللی، بازگردد. مردم ایران با مقاومت قهرمانانه ی خود در برابر جنگ تحمیلی اقتصادی، اثبات کردند که سیاست فشار حداکثری آمریکا محکوم به شکست است



محمدجواد ظریف؛ وزیر امور خارجه: مردم آمریکا نظر خود را اعلام کردند و اکنون دنیا نظاره گر است که آیا رهبران جدید، روش مخرب، ضدقانون و قلدرمانه ی رژیم در حال رفتن را کنار خواهند گذاشت و چندجانبه گرایی، همکاری و احترام به قانون را خواهند گزید و یا خیر. این اقدام و عمل است که بیش از همه چیز مهم است. سابقه ی ایران [روشن است]: عزتمداری، منافع ملی و دیپلماسی مسئولانه.



اسحاق جهانگیری؛ معاون اول ریاست جمهوری: سرانجام با اعلام نتیجه ی انتخابات آمریکا، دوران ترامپ و تیم ماجراجو و جنگ او به پایان رسید. نقض معاهده‌های بین‌المللی از محیط زیست تا تحریم‌های اقتصادی و ضد انسانی علیه ملت ایران و حمایت از تروریسم و نژادپرستی، سیاست‌های ترامپ بود. ملت ایران که با مقاومت در مقابل سیاست فشار حداکثری ترامپ ایستاد، رنج‌های ناشی از اخلال گسترده در معیشت خود، عدم دسترسی بیماران به دارو و ترور سردار سلیمانی عزیز را فراموش نخواهد کرد. امیدوارم شاهد تغییر سیاست‌های مخرب آمریکا و بازگشت به قانون و تعهدات بین‌المللی و احترام به ملت‌ها باشیم.



بنیامین نتانیاهو؛ نخست وزیر اسرائیل: تبریک به جو بایدن و کامالا هریس. جو، ما برای نزدیک ۴۰ سال روابط شخصی دیرینه و گرمی داریم و من، تو را یک دوست عالی اسرائیل می‌دانم. مشتاقانه منتظر همکاری با هر دوی شما برای تقویت اتحاد ویژه میان آمریکا و اسرائیل هستیم.



اشرف غنی؛ رئیس جمهور افغانستان: ضمن تبریک به جو بایدن و کامالا هریس نوشت: افغانستان به دنبال ادامه و تعمیق مشارکت استراتژیک با آمریکا از جمله در زمینه مبارزه با تروریسم و ایجاد صلح در افغانستان است.



واکنش چهره های سیاسی جهان به پیروزی بایدن



عبدالفتاح السیسی، رئیس جمهور مصر: وی نخستین رهبر عربی بود که پیروزی بایدن در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا را تبریک گفت و نسبت به همکاری مشترک برای توسعه روابط دوجانبه و راهبردی میان مصر و آمریکا ابراز امیدواری کرد.



عبدالله دوم، شاه اردن: امیدوارم که بتوانیم دولت جدید آمریکا مشارکت تاریخی مستحکم و در راستای اهداف مشترک ما که صلح و ثبات و شکوفایی را تقویت کنیم.



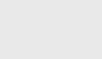
ناندرا مودی، نخست وزیر هند: نخست‌وزیر هند در پیامی پیروزی جو بایدن، رئیس‌جمهوری منتخب آمریکا و معاونش را تبریک گفت. کامالا هریس، معاون جو بایدن اصالت هندی دارد. نخست‌وزیر هند از جمله رهبرانی بود که رابطه خوبی با دونالد ترامپ داشت.



نانسی پلوسی، رئیس مجلس نمایندگان آمریکا: امروز طلوع امید جدید برای آمریکاست. پلوسی برتری آرای بایدن بر ترامپ را یک پیروزی تاریخی خواند.



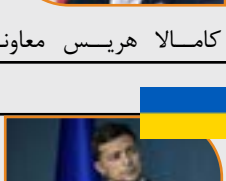
ژان ایو لودریان، وزیر خارجه فرانسه: ما در این ارتباط باز تعدیل شده و پایدار کارهای زیادی برای انجام دادن با یکدیگر خواهیم داشت. امنیت گروهی، مبارزه با تروریسم، بهداشت عمومی، اقلیم، تجارت، نظارت دیجیتالی. من به جو بایدن و کامالا هریس که پس از یک بسیج بزرگ دموکراتیک توسط مردم انتخاب شدند صمیمانه تبریک می‌گویم. ما با یکدیگر با یک اروپای تقویت شده برای پایه‌گذاری ارتباط جدید فراآتلانتیکی و مواجهه با چالش‌های جهانی تلاش خواهیم کرد.



جرمی کوربین، رهبر سابق دومین حزب کارگر انگلیس: وی پیروزی جو بایدن در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا را خبر خوبی برای ترقی‌خواهان در سراسر جهان خواند و ابراز امیدواری کرد که با حضور رئیس جمهور جدید آمریکا، بتوان جهانی بهتر، عادلانه‌تر و مسالمت‌آمیز ایجاد کرد.



کی یو استایمر، رهبر حزب کارگر انگلیس: بایدن مدافع ارزش‌هایی همچون نجابت، صداقت، محبت و قدرت است که ما در انگلیس به آن احترام می‌گذاریم.



جاستین ترودو؛ نخست وزیر کانادا: همزمان با اینکه به صورت مشترک با بزرگ‌ترین چالش‌های جهان مبارزه می‌کنیم، به دنبال همکاری با جو بایدن رئیس جمهور منتخب آمریکا، کامالا هریس معاونش، دولتش و کنگره آمریکا هستیم.



ولادیمیر زلنکسی، رئیس جمهور اوکراین: به جو بایدن و کامالا هریس تبریک می‌گویم. اوکراین با خوش بینی به آینده مشارکت راهبردی با آمریکا می‌نگرد.



میشل عون، رئیس جمهور لبنان: امیدوارم در دوران بایدن، توازن در روابط لبنان و آمریکا بازگردد.



یرهیم احمدصالح، رئیس جمهور عراق: به جو بایدن رئیس جمهور منتخب، دوست و شریک مورد اعتماد در زمینه ی ساختن عراقی بهتر، صمیمانه تبریک می‌گویم. به تلاش برای تحقق اهداف مشترکمان و تقویت صلح و ثبات در سراسر خاورمیانه چشم دوخته ایم.



هیشم بن طارق، سلطان عمان: وی ضمن تبریک به بایدن برای افزایش توسعه روابط دوجانبه میان مسقط و واشنگتن ابراز امیدواری کرد.



فائز السراج، رئیس دولت وفاق ملی لیبی؛ امیدواریم با همکاری بایدن و هریس، یک حکومت دموکرات غیر نظامی در لیبی تشکیل شود



اسماعیل هنیه، رئیس دفتر سیاسی حماس: دونالد ترامپ که به دنبال نابودی مسئله فلسطین بود، رفت و ناپدید شد، در حالی که قدس می‌ماند و هرگز ناپدید نخواهد شد



آنکلامرکل، صدراعظم آلمان: صدراعظم آلمان که رابطه سردی با دونالد ترامپ داشت، در پیام خود برای جو بایدن شانس و موفقیت آرزو کرده است. همچنین اتحاد دو سوی اقیانوس اطلس (اروپا و آمریکا) را برای رویارویی با چالش‌های کنونی جهان غیرقابل جایگزین دانست.



هایکو ماس، وزیر خارجه ی آلمان: ما مشتاقانه منتظر همکاری با دولت بعدی ایالات متحده هستیم. ما می‌خواهیم در همکاری‌های خود برای آغاز مناسبات جدید دو سوی آتلانتیک و یک معامله جدید سرمایه‌گذاری کنیم.



امانوئل مکرون، رئیس جمهور فرانسه: آمریکایی‌ها رئیس‌جمهوری خود را انتخاب کرده‌اند. تبریک به جو بایدن و کامالا هریس. ما برای غلبه بر چالش‌های امروز باید کارهای زیادی انجام دهیم. بیایید با هم کار کنیم.



لویجی دومایو، وزیر خارجه ی ایتالیا: به رئیس جمهور منتخب آمریکا، جو بایدن تبریک می‌گویم. دوستی میان ایتالیا و آمریکا ریشه‌های عمیق و تاریخی دارد. آماده‌ایم تا همکاری و روابط در دفاع از صلح و آزادی را مستحکم‌تر کنیم

اسلامی و فقهی در جامعه وجود دارد؟ با کشمکش هایی که صورت گرفت سرانجام اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه با عنوان اصل طراز به تصویب رسید و به موجب آن هیئتی پنج نفره مرکب از علمای شیعی وظیفه ی نظارت بر قوانین مصوب شده توسط مجلس شورای ملی را برعهده داشتند تا قانون یا مصوبه ای خارج از چارچوب احکام اسلامی وضع نگردد. هرچند انتظار می رفت با تصویب این متمم، اختلافات و کشمکش های میان دستگاه روحانیت با گروه سوم حل شده باشد اما در واقع نشان داد که این موضوع جدید گمانه زنی ها، تبادل نظر و همفکری بیشتری را از سوی علما می طلبید؛ زیرا حال در این میان، روحانیت به دو جریان تقسیم و دوقطبی مهم، حساس و مسئله ساز و البته جدید در تاریخ سیاسی ایران آغاز شده بود. در یک قطب، آیت الله نایینی و در قطبی دیگر آیت الله فضل الله نوری قرار داشتند؛ آیت الله نایینی در پی تلاش جهت سازگاری و پیوند اسلام با دموکراسی و عناصر جدید غربی بود اما آیت الله فضل الله نوری در پیش روی این جریان ایستاده بود و برخی اصول مصوبه در قانون اساسی را بدعت و مخالف با دین می پنداشت. در اینجاست که زنده یاد فیرحی به جرگه ی اندیشه ای این دو جریان ورود پیدا کرد تا بتواند به اندازه سهم خویش، این چالش ها را که از ۱۰۰ سال گذشته به وقوع پیوسته بود پاسخ بدهد. بدین جهت به باور فیرحی، فقه در تاریخ معاصر ایران، پایه و اساسی مهم برای قانونگذاری و امور سیاسی بوده و اگر چنانچه می بایست راهکارهایی برای پرسش های رایج در اندیشه ی سیاسی ایران یافت، باید به فقه رجوع کرد؛ چرا که از نظر استاد، فقه مهمترین دانش بیرون آمده از دل فرهنگ و سنت ایران در سده های گذشته است. وی به گونه ای پیرو اندیشه های نایینی محسوب می شود و در این راستا نیز کتابی با عنوان آستانه ی تجدد که در شرح و توضیح (تنبیه الامه و تنزیه المله) از آیت الله نایینی بود نگاشت. متأسفانه جامعه ی دانشگاهی ایران این استاد فرهیخته ی اندیشگر را که در اوج پختگی در مسیر پژوهش و دانش خود قرار گرفته بود، بسیار زود از دست داد. خدایش بیامرزد.

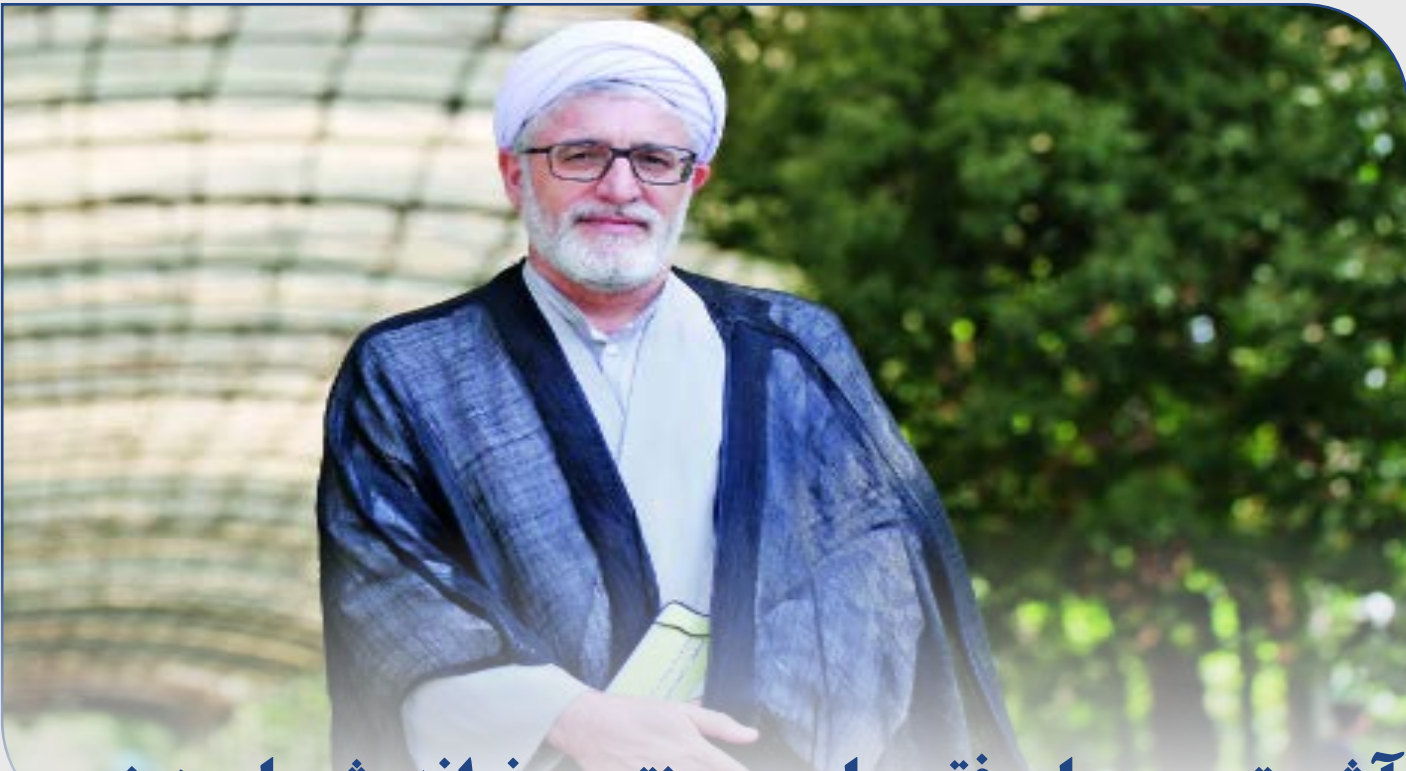
است. همچنین وی در ادامه بیان می کرد: به نظر من مثلثی وجود دارد که یکی از اضلاع آن ایران، ضلعی دیگر مذهب و ضلع سوم آن مدرنیته و دولت مدرن است. وقتی به این مباحث نگاه می کنیم به نظر می رسد که اتفاقی در ایران رخ داده و آن تجربه منحصر به فرد رابطه ی شریعت و قانون است. منحصر به فرد بودن این مسئله نیز خیلی ربطی به انقلاب اسلامی ندارد، بلکه به بیش از ۲۰۰ سال پیش بازمی گردد.

چالش های مشروطیت و مشروعیت

پس از آن که در اواخر قاجاریه، رخدادهایی مانند مبارزه ی آزادی خواهان و افزایش تب خواستاران مشروطه در ایران افزایش یافت، مظفرالدین شاه به عنوان پادشاه وقت ایران، تن به مشروطیت داد و حکم تاسیس یک پارلمان را امضا کرد و رسماً در سال ۱۲۸۵ خورشیدی انقلاب مشروطه به عنوان گامی نخست اما طلایی در راستای آزادی ملت ایران و رو به سوی پیشرفت و استقلال، به پیروزی رسید. حال ایران وارد عصر جدیدی می شد که برخورد سه گروه یا سه نهاد مهم در ساختار اجتماعی ایران را بیش از پیش به چالش می کشاند و آنان را رو در روی یکدیگر قرار می داد. گروه اول، دستگاه استبدادی و پادشاهی و به طور کلی شاه و خیل سلطنت طلبان مطلقه بودند که از پشتیبانی مردمی برخوردار نبودند، گروه دوم روحانیت و مرجعیت شیعه به عنوان دستگاه دین و شریعت در کشور و گروه سوم افرادی بودند که در آن دوره بدان ها نام منورالفکر یا روشنفکر اطلاق می شد و غالباً یا در غرب تحصیل کرده بودند و با دنیای مدرن غربی آشنا شده بودند یا بدانجا سفر کرده بودند. پیروزی انقلاب مشروطه نیز با این روند پی گرفته شد و سرانجام به پیروزی خود رسید، اما در میان نهاد مذهبی کشور، روحانیون ارشد و سرشناس بودند که به طور کامل با جریان مشروطه خواهی و عواقب آن با دیده ی تردید می نگرستند. نظرات، اندیشه و استدالات این گروه بدین صورت بود که اگر بنا باشد قانون اساسی براساس حقوق غربی وضع شوند و ساختارهای سیاسی غربی را نهادینه سازیم، پس چه سرنوشتی در گرو احکام

فیرحی؛ تحصیل و کارنامه ی کاری

حجت الاسلام دکتر داوود فیرحی به سال ۱۳۴۳ در زنجان متولد شد. علوم دینی را تا پایان مقدمات در حوزه ی علمیه زنجان گذراند و سپس به حوزه ی علمیه ی قم رفته و اصول و خارج فقه را از سال ۶۶ تا ۸۰ در آنجا آموخت. وی همچنین به صورت همزمان از سال ۶۶ در دانشگاه تهران به تحصیل را تا پایه ی دکتری در گرایش اندیشه ی سیاسی با نام (دانش، قدرت و مشروعیت در اسلام) که هست، ارائه نمود. رساله دکترای ایشان با الهام تنظیم شده و به واکاوی مناسبات قدرت و دانش زایش دانش سیاسی در دوره ی میانه را بررسی علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران و استاد و محققین حوزه ی علمیه ی قم بود و نویسنده ی منتشر شده در مجلات و کنفرانس های علمی استاد فیرحی برای دوره ی پایان کارشناسی ارشد دوران قاجار را نوشت که این رساله به بررسی اندیشه ی سیاسی فقهای شناخته شده ی شیعه در دوره ی قاجاریه می پردازد و تلاش می کند مهمترین مکاتب و اندیشه های فقهی سیاسی شیعه را که حضوری کماکان پویا در عرصه ی سیاسی کشور به ویژه انقلاب مشروطه داشته اند، واریسی کند. از آثار بسیار برجسته ی استاد می توان به تألیفاتی چون قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، فقه و سیاست در ایران معاصر، آستانه ی تجدد؛ در شرح تنبیه الامه و تنزیه المله، فقه و حکمرانی حزبی، مفهوم قانون در ایران معاصر، دین و دولت در عصر مدرن، تاریخ تحول دولت در اسلام، نظام سیاسی و دولت در اسلام و... اشاره کرد.



آشتی میان فقهای سنتی و نواندیشان دینی

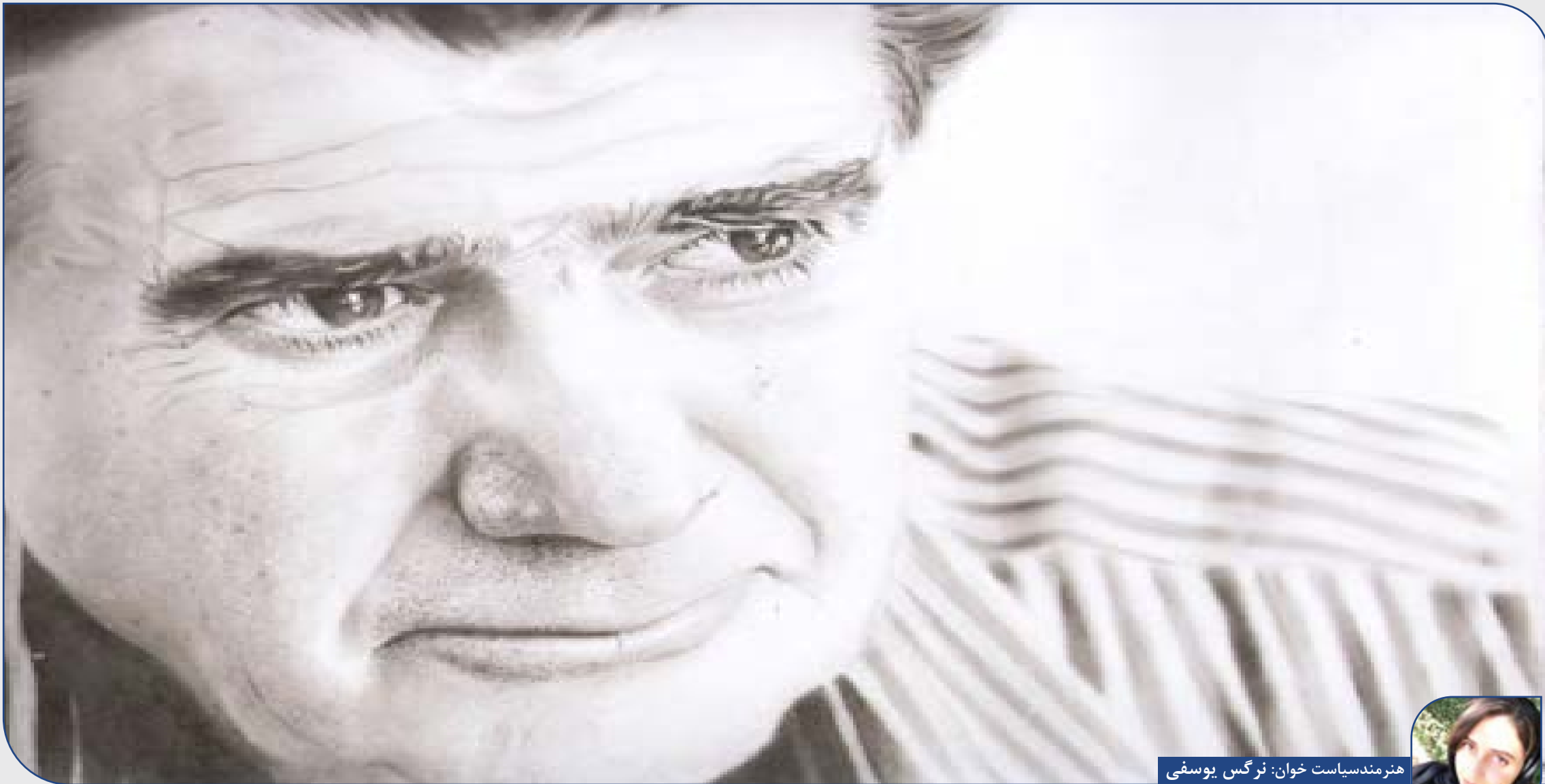
دگرگونی، پیشرفت و تحول است و به تبع نیازهای بشر و جوامع اجتماعی به شکلی روزافزونی در حال تغییر هستند، اگر دین و فقه نیز نتوانند هم پای یکدیگر با مولفه ها و عناصر و نهادهای زندگی بشری رشد کرده و پاسخگوی نیازها بویژه پاسخگوی یک جامعه ی دینی نباشند، در نتیجه فقه، مسئولیت های اجتماعی و سیاسی خود را دست خواهد داد. استاد فیرحی علاوه بر آن که به رویکرد جریانات پایبند و هوادار فقه سنتی نقدهایی بیان می کردند، همچنین به گروه نواندیشان و روشنفکرانی همچون آقای مجتهد شبستری و عبدالکریم سروش، نقدهایی داشته اند و اذعان می کردند که روشنفکران دینی به شدت روی کلام و فلسفه فشار آورده و از ارزش فقه غافل هستند. این در حالی است که زندگی عملی ما را فقه اداره می کند و این خطرناک ترین رویکردی است که به آن دچار هستند، گویی یک چرخ دوچرخه را نوسازی کرده و چرخ دیگر را پوسیده باقی بگذاریم. به عبارتی اگر فقه را از دین حذف کنیم، انگار هواپیمایی داریم که فرودگاه ندارد. مجتهد شبستری از فیلسوفان و نواندیشان، در پاسخ به اندیشه های آقای فیرحی در مقاله ای باعنوان چرا از فقه عبور می کنم؟، نوشت: اگر منظور این باشد که چون روحانیت و مرجعیت در ایران ریشه های بسیار قوی دارند و بدون موافقت فقهی آن ها، امور سیاسی پیش نمی رود، به صورتی، اجازه گرفتن و مشروع دینی ساختن لازم است. در این صورت حقیقت را فدای مصلحت کرده ایم و چنین کاری عواقبی بس زیان بار دربردارد. در پایان آقای فیرحی در پاسخ می نویسند: فقه یک دانش است؛ مانند هر دانش دیگر، جدید و قدیم دارد اما عبور از دانش بی معنی است. با توجه به اینکه واکاوی ها و پژوهش های این روحانی دانشمند در حوزه ی فقه سیاسی بود بنابراین دوره ی مورد مطالعه ی مدنظر ایشان در این رابطه، تاریخ صدر مشروطه است. بنابراین برخلاف برخی پژوهندگان که ریشه های دوگانگی های دین و دولت یا قانون و حقوق را پس از انقلاب اسلامی مورد توجه قرار می دهند، استاد فیرحی این موضوعات را از دریچه ی ۲۰۰ سال گذشته ی تاریخ ایران می نگرد و در این باره می گفت: بسیار کوتاه اندیشانه است که ما بخواهیم مشکلات خود را به ۴ دهه ی اخیر نسبت دهیم، مسئله پیچیده تر از این هاست و تجربه ی قانونگذاری در ایران بسیار پیچیده

درگذشت استاد داوود فیرحی بر اثر بیماری منحوس کرونا، شوکه ای بزرگ و به باور بسیاری از دانش پروران و اندیشه ورزان، داغی جانکاه و جبران ناپذیر بر عضوی نادر از پیکره ی علوم سیاسی و اندیشه ی سیاسی در جامعه ی دانشگاهی و حوزوی ایران بود. آنچه زنده یاد فیرحی را نام آشنا کرد و مورد ارج دیگران قرار داد، علاوه بر داشتن خوش رویی، اخلاق نیک و دانشجومحوری که زبازند همگان است، طرز نگرش و اندیشه ی وی و آثاری است که این استاد گرانسنگ برای آیندگان برجای گذاشت. او در تلاش بود تا در میان فقه و فقیهان سنتی و گروهی دیگر که مخالفان آن بودند، پلی آشتی پذیر بسازد تا ثابت کند که راه و جریان سومی نیز در کار است که می توان فقه کهن را با عناصر و مفاهیم حقوقی، سیاسی و اندیشگی عصر امروز پیوند داد. بنابراین فیرحی از چهره های برجسته ی آشتی دهنده ی این دو جریان یعنی فقه کهن و نواندیشان کنونی است که البته تاریخچه ی تقابل، مناقشه و چالش های این دو جریان فکری به حدود ۱۰۰ سال پیش در آستانه ی رخداد انقلاب مشروطه بازمی گردد که در این بخش ویژه، تلاش بر آن داریم گوشه چشمی بر تاریخچه ی اندیشه ی مشروطه و فقه سیاسی و جریانات مربوطه و گریزی بر زندگی نامه و مجاهدت های استاد فیرحی در این عرصه داشته باشیم.

اندیشه های استاد فیرحی

زنده یاد فیرحی مانند بسیاری از نواندیشان، تیشه بر ریشه ی فقه کهن نمی زد و بیش از آنکه به عنوان یک روحانی در صحنه ی حوزه دیده شود، به عنوان یک پژوهشگر دانشگاهی به دنبال رشد و گسترش این گفتمان در دانشگاه بود و اذعان می کرد دستگاه فقه اسلامی سابقه ی بسیار دیرینه دارد و با این اینکه جریان نوگرا و نواندیش و روشنفکر، قدمتی ۲۰۰ ساله در تاریخ سیاسی ایران دارند اما این دو جریان نه تنها مخالف و در تضاد یکدیگر نیستند بلکه مکمل اند و حتی نوگرایی و نواندیشی موجب دگرگونی، ارتقا و پویایی دانش های حوزوی می شود. به زعم فیرحی، چنانچه فقه از سوی جریانات گوناگون فکری نو، مورد نقد و چالش قرار نگیرد، به تدریج دچار گوشه گیری، انزوا و زوال درونی خواهد گردید. جهان بشری هر روزه در حال

هنر و ادبیات در فرهنگ سیاسی



هنرمند سیاست خوان: نرگس یوسفی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره)

اگر هنر و ادبیات را همچون آیینهای تمام قد بیانگاریم که بازتاب‌دهنده‌ی همه‌ی ویژگی‌ها و خصوصیات ادبی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اخلاقی یک جامعه باشد، پس بیهوده از این تمثیل و تشبیه نگفته‌ایم. شاید تا صد و پنجاه سال گذشته، اغلب افراد، از عوام تا فرهیختگان ایرانی، همگی متفق‌القول بودند که در تعریف ادبیات و هنر، آن را تنها در چارچوب ساختار و مضمون ادبی، عاطفی، اخلاق، عرفان، عشق، تعلیمی و... تعریف کنند اما روند هنر و ادبیات ایرانی پس از برخورد به عصر مشروطه تغییراتی ژرف در آن پدیدار کرد و موجی بزرگ از اشعار و آثار هنری در مضامین سیاسی و اجتماعی به خروش آمد که مهمترین دلیل آن تغییر نگرش هنرمندان در نگاه به یک ویژگی نهفته در هنر و ادبیات بود؛ آن ویژگی که می‌تواند در عین داشتن زیبایی روح هنر، از درون منجر به خروش و جوشش‌های اجتماعی شود، استفاده‌ی هنر در جهت مقاصد سیاسی و اجتماعی بود. گاهی یک اثر هنری و ادبی چنان ژرف در بسیج همگانی عمل و نظر یک جامعه تاثیر می‌گذارد که ممکن است یک جنبش سیاسی با مجموعه عمل صرف سیاسی، به مقاصد خود دست نیابند؛ زیرا هنر در بطن روح هر فرد اثر می‌گذارد و اگر این اثر هنری یا ادبی با مضامین آگاهی‌بخش و نه صرفا یک اثر حماسی غرور‌انگیز، همراه باشد، قدرتی دوچندان به افراد یک اجتماع

در جهت رسیدن به اهداف خود می‌دهد. هنر زیبا، امید می‌بخشد و به افراد در راه رسیدن به آرمان‌هایشان روحیه تزریق می‌کند. همانند سرود (بلاچاو) که پارتیزان‌ها و مخالفان فاشیسم در ایتالیا آن را می‌خواندند و آن را تبدیل به سرودی انقلابی کردند، امیدبخش و همچون چراغی روشن بود تا بتوانند با نظام سیاسی فاشیستی میهنشان مبارزه کنند یا در نمونه‌ای دیگر، ادبیات پایداری فلسطین، سرشار از آثاری است که شاعر و هنرمند می‌خواهد با سرودن و آفرینش اثر هنری و ادبی خود، علاوه بر آن که به مردم خود در جهت پایداری و استحکام در ایستادگی، روحیه و امید و غرور ببخشد، جهانیان را با زبان هنر و فرهنگ از رخدادهای غیرانسانی و ستمگرانه‌ای نقطه‌ای کوچک از جهان آگاه کند. بنابراین اگر بخواهیم میزان پویایی، روابط اجتماعی و اخلاق سیاسی یک جامعه و به طور کلی فرهنگ سیاسی را به خوبی بررسی کنیم باید توجه ویژه‌ای به هنر و ادبیات آن جامعه داشته باشیم. هنر و ادبیات هر جامعه‌ای متبلور روح کلی اعضای آن جامعه است و به عبارتی دیگر، هنر یک جامعه، تافته‌ی جدابافته از پدیده‌های سیاسی یک جامعه نیست. هرچه هنر و ادبیات یک جامعه، پیش‌تاز و پیش‌گام و بروزتر، پویاتر و زنده همچون یک عضو حیاتی در میان اعضای یک جامعه در جریان باشد، آن هنر و ادبیات به مقصود خود رسیده است و عاملان این کار، گروهی از فرهیختگان هنر و ادب می‌باشند که باید در عین تسلط به ظرایف ادبی و هنری سبک خود و آگاهی

و دانش از مسائل جامعه و جهان، با بکارگیری بهترین شیوه‌های ادبی، هنر و ادبیات را در هر جامعه‌ای پرچمداری کنند. از دوره‌ی مشروطه، ادبیات ایرانی از مضامین عرفانی و اخلاقی فاصله می‌گیرد و اغلب به مضامین سیاسی، اجتماعی و انتقادی رو می‌آورد. به باور بسیاری، این ویژگی از هنر و ادبیات بسیار دیر هنگام در عرصه‌ی فرهنگ ایرانی کشف شد و پیش‌تر از آن، هنرمندان و ادیبان ایرانی گروهی از صوفیان، عالمان و فرهنگ‌پروران صرفی بودند که جز به پرداختن به مسائل هنری در مضامین عرفانی و اخلاقی به مسائل سیاسی و اجتماعی و آگاهی‌بخشیدن به آحاد جامعه اهمیتی نمی‌دادند و اگر چنانچه بوده‌اند کسانی که به فعالیت‌های هنری سیاسی پرداخته باشند، نتیجه‌ی کارشان جامع، اثربخش، پرمایه و نافذ نبوده است. دلایلی چون مبارزه با استبداد و تب خواستاران ترقی و توسعه‌ی اجتماعی و سیاسی که در بروز انقلاب مشروطه و بیداری ملی ایران اثرگذار بوده است، همان عوامل و دلایل در تغییر شیوه‌ی هنرمندان و ادیبان در مسیر هنر‌پروری در راستای ارتقای فرهنگ سیاسی مردم در بند استبداد و استعمار تاثیرگذار بوده است. البته ورود فرهنگ و هنر غربی به ایران را نیز نباید در این تغییر فراموش کنیم. از آن زمان، عده‌ای صرفا به نوشتن رمان و داستان‌های اجتماعی رو می‌آورند و عده‌ای دیگر در ادبیات منظوم به فعالیت خود ادامه می‌دهند و گروهی دیگر موسیقی را به عنوان عضوی مهم در فرهنگ ارتقا می‌بخشند. عارف قزوینی، به عنوان شاعر،

موسیقیدان و یک فعال اجتماعی و نوگرای آزادیخواه در طی انقلاب مشروطه اشعار سیاسی و انتقادی و بعضاً ملی می‌سراید تا به رسالت هنر در این دوره‌ی تاریخی جامعه‌ی عمل پوشانده باشد. با گذشت تقریباً صد سال از رخدادهای مشروطه، اما شعر به یادماندنی و پراحساس عارف قزوینی (از خون جوانان وطن لاله دمیده...) که بعدها به ترانه‌ای ملی و غرور‌انگیز بدل شد، از ضمیر فکری هیچ ایرانی پاک نمی‌شود و همچنان تازگی خود را دارد. یا اشعاری دیگر در آگاهی‌بخشی مردم از جریانات و تحولات سیاسی ملی می‌سرود؛ برای نمونه شعر زیر از عارف قزوینی خطاب به محمدعلی شاه، پس از به توپ بستن مجلس است؛

مشاور که بود و چه کس گفت با شه / که خود را مجهز به توپ و سپه کن؟

که گفتت شها حمله‌ور شو به مجلس / تو با توپ و یکسانش با خاک ره کن؟

که گفتت درو کن وطن دوستان را / که گفتت برو ملک و ملت تبه کن؟

که گفتت بیا خلق در خاک و خون کش؟/که گفتت شها، روز خود را سپه کن؟

که گفتت چنین و چنان کن وز آن پس/هم از اوج مه، جای در قعر چه کن؟

ز روسیه آن روسی رو سپه گفت / بکش مردم و خویش را رو سپه کن

کنون بشنو از عارف و شو فراری / از این کشور و توبه‌ها زین گنه کن

این سیر توأمان هنر و سیاست تا انقلاب اسلامی ادامه پیدا می‌کند تا اینکه گروه‌های هنری و ادبی گوناگون جناحی، از مذهبیون و ملی‌گرایان گرفته تا مارکسیست‌ها و چپی‌ها و دیگر مبارزین، همواره در مواقع مختلف از هنر و ادبیات در ارتقای فرهنگ سیاسی جامعه در جهت رسیدن به مقاصد جنبش‌های خود استفاده نموده‌اند. با ظهور هنرمندان سیاسی و انتقادی، اقدامات سرکوبگرانه برای دستگاه استبداد در طول دوران انقلاب مشروطه تا پیروزی انقلاب اسلامی، دشوارتر شد؛ زیرا اینک مضامین سیاسی و انتقادی در پوششی از واژگان و عبارات ادبی و هنری پنهان می‌شد و واژگان و عبارات در نشر و نظم، معنایی متفاوت با آنچه در معنای تحت‌اللفظی خود داشته‌اند به خواننده منتقل می‌کردند و این اتفاق موجب می‌شد حساسیت دستگاه نظارتی استبداد بر هنر و ادبیات بیشتر شود و به تبع سانسور و جوی از خفقان و سرکوب هنرمندان افزایش یابد. فرخی یزدی، شاعر و آزادیخواه صدر مشروطه پس از دستگیری مشهور است که در زندان شعر می‌سرود و برای آنکه او را از این کار منع کنند لبانش را به یکدیگر دوختند اما وی از دست از پا نکشید و با خون لب و دهانش بر روی دیوار سلول خود اشعارش را می‌نوشت.

آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی / دست خود ز جان شستم از برای آزادی

به راستی قدرت هنر به چه اندازه‌ای است که دستگاه‌های استبداد بدین شکل از آن خوف دارند؟ بسیاری از هنرمندان و شعرا بدان علت که برای بازگویی عقاید آزادیخواهانه‌ی خود بشدت درگیر چارچوب‌بندی و ساختار شعر موزون و عروض بودند، بتدریج با آشنایی با ادبیات غرب، به شعر نو روی آوردند که نیما یوشیج به عنوان پدر شعر نو فارسی در این مسیر پیشگام است. در اشعار نو و انواع دسته‌بندی آن، شاعر آزادیخواه که در پی آگاهی مخاطبان است، دیگر خود را درگیر حفظ ساختار سخت و دشوار شعر کهن نمی‌کند و می‌تواند با فراغی باز به فعالیت خود ادامه دهد، همچنان که همانطور که

گفته شد برای فاش نشدن ماهیت درونی محتوای اثر خود با معنای غیر تحت‌اللفظی واژگان، مخاطب را به چالش و جنبش می‌کشاند. این شعر از نیما یوشیج بسیار قابل توجه است:

آی آدم‌ها که بر ساحل نشسته شاد و خندانید!

یک نفر در آب دارد می‌سپارد جان.

یک نفر دارد که دست و پای دائم می‌زند

روی این دریای تند و تیره و سنگین که می‌دانید

بدون شک، منظور نیما از سرودن چنین شعری، بیان داستانی از غرق شدن یک فرد در دریا نیست؛ بلکه مردم ناآگاه و بی‌اعتنا را مورد خطاب قرار داده و گوشزد می‌کند که در این کشور خفقان‌زده، ستمگرانه و سیاه‌آلود (دریا) یک نفر (آزادی‌خواه یا ستمدیده‌ای) دارد جان‌ش را از دست می‌دهد. نمونه‌ی دیگر، شعر معروف هوشنگ ابتهاج است که البته ایشان با ساختار شعر عروض و موزون چنین اثر به یادماندنی و دل‌انگیزی را به یادگار گذاشتند:

در این سرای بی‌کسی، کسی به در نمی‌زند / به دشت پر ملال ما پرند پر نمی‌زند

یکی ز شب گرفتگان چراغ بر نمی‌کند / کسی به کوچه‌سار شب در سحر نمی‌زند

هنر و ادبیات با زشتی سرکار ندارند و هرگز درصدد نیستند خشونت را ترویج کنند؛ زیرا خشونت با روح زیباشناسانه‌ی فلسفی در تضاد است. هنرمند واقعی کسی است که بتواند چنان روح اثر هنری خود را نوازشگر بیافریند که نه تنها دوستان بلکه مخالفان نیز مرعوب آن کند و سرتسلیم فرود آورند. امام خمینی در خلال دوران منتهی به انقلاب اسلامی از خط مشی مسلحانه و خشونت‌بار عده‌ای از مبارزین بویژه مارکسیست‌ها انتقاد می‌کردند و ضمن رد این عمل، اذعان می‌کردند که یک جنبش انقلابی باید از میان توده‌ی مردم متولد گردد و ریشه بدواند. بدین‌سان فرهنگ سیاسی عامه‌ی مردم باید به درجه‌ای ارتقا یابد که لزوم آزادی و مبارزه در مقابل استبداد را با تمام وجود درک کند و در این مسیر گام نهد. در غیر این صورت اقدام مسلحانه که چیزی جز خون و کشتار در برندارد، سرانجام تغلب یک گروه اقلیت بر اکثریت را منجر خواهد شد که مرامی جز کشتار ندارند. در نتیجه هنگامی که از سوی یک رهبر، عمل مسلحانه و خشونت‌آمیز نهی می‌شود، اقدامات هنری، ادبی، فرهنگی و اجتماعی در جهت ارتقای فرهنگ سیاسی مردم مورد توجه قرار می‌گیرد و این کار هنری تنها منحصر به سرود شعر فقط در ادبیات منحصر نمی‌شود. استاد محمدرضا شفیعی کدکنی، از شاعران معاصر، در رابطه‌ی هنر و سیاست می‌گوید: از عارف و زاهد توقع این‌که حتماً باید بیاید وسط میدان و مبارزه‌ی سیاسی کند، نمی‌توان داشت. همان‌طور که از یک نقاش، موزیسین، سینماگر و مجسمه‌ساز هنرمند ذاتاً نمی‌توان توقع داشت که حتماً تو باید دارای گرایش سیاسی باشی و حتماً دارای مبارزات ایدئولوژیک باشی. ما از کمال‌الملک بهزاد نقاشی می‌خواهیم، البته می‌تواند این نقاشی دارای گرایش‌های اجتماعی باشد و می‌تواند نباشد. شما نمی‌توانید بگویید چون شما عارف شدید باید حتماً فمنیست هم باشید اما مانعی ندارد که کسی بگوید من عارفم و فمنیست هم هستم. مثل این است که بگویی من نقاشم ولی فمنیست نیستم. ملازمه‌ای بین هنرمند بودن با مثلاً فمنیست بودن یا ضد فمنیست بودن وجود ندارد. غرضم

این است که اینجا تقابل «عدم و ملکه» است که در منطق می‌گویند. درست مثل دیوار؛ از دیوار ما توقع شنیدن نداریم ولی از این خانم به عنوان یک انسان توقع داریم که بشنود. به این می‌گویند تقابل عدم و ملکه. اگر زاهدی مبارز هست مثل ابودر، قربانش می‌رویم و اگر هم مبارز نیست به او به عنوان یک مبارز نمره نمی‌دهیم اما به عنوان یک عارف به عنوان کسی که الاهیات را با نگاه هنری و زیباشناسانه می‌نگرد به او نمره می‌دهیم و احترام می‌گذاریم. هنر هم چنین است. هنرمند، هنرمند است. این هنرمند می‌تواند طرفدار سرمایه‌داری باشد و می‌تواند طرفدار سوسیالیسم باشد. الزام بر اینکه چون تو هنرمند شدی حتماً باید سوسیالیست باشی یا حتماً باید طرفدار سرمایه‌داری باشی این در واقع نقض غرض مفهوم هنر است. هنر فراتر از این حرف‌هاست. در راستای سخن استاد شفیعی کدکنی می‌توان شهید مرتضی آوینی را به عنوان یک رزمنده‌ی هنرمند مثال آورد. وی با ابزار برنده‌ی هنر صدای دفاع مقدس شد و مبارزه را جهت ارتقای فرهنگ سیاسی مردم بکار گرفت. در این باره این شهید والامقام می‌فرمود: در زبان ما، هرگز هنر به معنایی که این روزها مصطلح است، به کار نمی‌رفته است. ارباب هنر، ارباب کمال بوده‌اند؛ حال آن که هنر در معنای اصطلاحی آن، نه به مفهوم کمال و فضیلت، بلکه به مجموعه مساعی خاصی اطلاق می‌شود که توسط جماعت هنرمندان و منتزع از سایر مظاهر حقیقت در حیات بنی‌آدم انجام می‌شود. قدما هنر را به همین مفهوم به‌کار می‌برده‌اند و اگر می‌گفتند «عیب مبین تا هنر آری به دست» هنر را مفهومی در مقابل عیب و به معنای کمال و فضیلت اعتبار می‌کرده‌اند. مفهوم اصطلاحی هنر، در این قرن اخیر باب شده است. شهید سید مرتضی آوینی سینما را دکانی برای عرفان‌های دروغین، میدانی برای مجال بروز دغدغه‌های شبه روشنفکران غرب‌زده و ویتربینی برای عموم مردم نمی‌پنداشت؛ بلکه سینما را در حد غایی آن به عنوان یک رسانه برای رساندن صحیح و درست مفهوم می‌دانست.

تا بدینجای نوشتار، از فعالیت‌های هنرمند و فرهنگیان جهت آگاهی‌بخشی و ارتقای فرهنگ سیاسی عامه‌ی مردم سخن راندیم. اما از تاثیر هنرمند در میزان پیوند یا گسست روابط اجتماعی نگفتیم. هنرمند می‌تواند با آثار هنر خود چنان گروهی بزرگ از اجتماع را در جهت انجام کاری بسیج کند که علاوه بر به انجام رساندن یک عمل خیر عمومی بوسیله‌ی هنر، در بیشتر مواقع اخلاق اجتماعی و آموزش اجتماعی و یک جامعه‌پذیری درونی خاصی را دربرخواهد داشت. برای نمونه می‌توان به کنسرت هم‌نوا با بم اشاره نمود. خسرو آواز ایران، استاد شجریان به همراه استاد همایون شجریان، استاد کیهان کلهر و استاد حسین علیزاده پس از حادثه‌ی اسفناک زلزله‌ی بم، مبادرت به برگزاری یک کنسرت بزرگ نموده‌اند که علاوه بر آنکه در این کنسرت با زبان هنر همدردی و همدلی با مردم بی‌نواي بم صورت گرفت، تمامی درآمدهای حاصل شده از این کنسرت را هزینه‌ی زلزله‌زدگان کردند و ارزش روح هنر و ادبیات ایرانی آمیخته با ابزار موسیقی ایرانی را به عنوان یک فعالیت فرهنگی و آموزشی که بیانگر ادبیات غنی فارسی است، برای جامعه همچون نسخه‌ای تسکین‌بخش و پندآموز و برای پرورش نسل‌های جدید بکار بستند. به طور حتم در جامعه‌ی کنونی که مطالعه و خوانش آثار ادبیات گوهرین فارسی توسط افراد جامعه از کوچک گرفته تا بزرگسال، بسیار کم شده است و از ارزش تربیتی آن در اخلاق اجتماعی و تربیت عمومی غفلت به عمل آمده است و مظاهر هنری و ادبی ایرانی نسبت به پدیده‌های هنری غربی بشدت کم‌رنگ‌تر در جامعه، هواخواه پیدا کرده است، استاد شجریان کاری بس بزرگ کرده‌اند که جوانان بسیاری را با آثار بزرگان ادب پارسی و با زبان موسیقی آشنا نمودند و به گفته‌ی استاد ابتهاج، اگر حافظ زنده بود، شجریان را غرق در بوسه می‌کرد.

بخش دوم

بین الملل و سیاست

● اقلیت‌های قومی، نژادی و مذهبی در انتخابات آمریکا

● ترامپ و معاهدات و سازمان‌های بین‌المللی

● خروج آمریکا از برجام از منظر حقوق بین‌الملل

● بحران در روابط ایران و آمریکا؛ براساس نظریه‌ی بلوغ منازعه

● ضرورت همکاری راهبردی ایران و چین

● منازعه جمهوری آذربایجان و ارمنستان

● قره‌باغ و بن‌بست‌های آزاردهنده

● ارتباط ایران در مناقشه قره‌باغ

● گفتمان سیاست خارجی ایران؛ پس‌انقلاب تا ۱۳۹۹

اقلیت های قومی، نژادی و مذهبی در انتخابات آمریکا



مرضیه فدایی ده چشمه

دکتری علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

چکیده

در جهان کنونی بحث انتخابات از اهمیت قابل توجهی برخوردار است حتی در کشورهایی که اعتقاد چندانی به اصول دموکراسی ندارند. اما انتخابات در کشورهایی مانند آمریکا از یک سو به دلیل ویژگی‌هایی مانند ابرقدرتی (قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی و تکنولوژیکی)، داشتن داعیه‌ی مدیریت جهان، تاکید بر مسایل حقوق بشری (هر چند که ظاهری باشد)، به دلیل تاثیرات داخلی و بین‌المللی همواره اهمیت بیشتری دارد. از طرفی دیگر حضور اقلیت‌های قومی، نژادی و مذهبی و نحوه‌ی برخورد با این اقلیت‌ها در آمریکا از زمان تاسیس این کشور مسئله‌ی مهمی بوده است. به طوری که نژادپرستی مشکل اساسی این کشور تا به اکنون بوده است. انتخاب «دونالد ترامپ» به ریاست جمهوری در سال ۲۰۱۶ و سیاست‌های اعلامی و اعمالی آن موج جدیدی از تبعیض و نژادپرستی را گسترش داد. این مقاله در پی آن است تا با روشی توصیفی – تحلیلی و با کمک آمارهای معتبر به بدین سوال پاسخ دهد که اقلیت‌های قومی، نژادی و مذهبی چه تاثیری بر انتخابات ۲۰۲۰ آمریکا داشته و این تاثیرگذاری از چه عواملی نشئت گرفته است؟ فرضیه‌ی نگارندگان این است که «از یک سو افزایش جمعیت اقلیت‌ها و متعاقب آن افزایش وزن سیاسی و بازیگری آن نقش کلیدی در انتخابات آمریکا ایفا می‌نماید و از سوی دیگر سیاست‌های نژادپرستانه و خود برترپنداری جدید در قالب ترامپ‌یسم باعث روی گردانی آن‌ها از ترامپ و جمهوری‌خواهان شده است».

مقدمه

امریکا با جمعیتی بالغ بر ۳۳۱۰۰۲۶۵۱ نفر سهم ۴/۲۵ درصدی و رتبه‌ی سوم جهان را دارد. جمعیت آمریکا شدیداً در حال تغییر است، به ویژه از حیث نژاد و قومیت. طبق پیش‌بینی‌های مرکز آمار آمریکا، تا سال ۲۰۵۰ جمعیت سفیدپوستان غیر هیسپانیک در اقلیت قرار خواهد گرفت. مهم‌ترین دلیلش رشد روز افزون جمعیت هیسپانیک‌ها است که اگر با همین وضع پیش بروند تا سال ۲۰۵۰ سهم آن‌ها از جمعیت آمریکا از ۱۶ درصد (در ۲۰۱۰) به ۳۰ درصد خواهد رسید، یعنی دو برابر می‌شوند. گرچه مهاجرت اقلیت‌ها به آمریکا یکی از دلایل این تغییرات است، اما دلیل اصلی‌تر این است که زاد و ولد این اقلیت‌ها خیلی بیشتر از سفیدپوستان غیر هیسپانیک است. از سال ۲۰۱۲، اکثر نوزادانی که در آمریکا متولد شده‌اند جزء اقلیت‌های نژادی قومی بوده‌اند. همچنین طبق گزارش‌های این اداره کل رشد جمعیت آمریکا در دهه‌ی اخیر یعنی



محمد وردی زاده

کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه خوارزمی

از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ را اقلیت‌های نژادی و قومی تشکیل داده‌اند. این عوامل می‌تواند نقش مهمی را در انتخابات این کشور داشته باشد. اما مسئله‌ی امروزی جامعه‌ی آمریکا، تبعیض نژادی، قومی و مذهبی است. این تبعیض تاریخی به قدمت خود آمریکا (کشف و مستعمره شدن توسط اروپاییان در قرن پانزدهم) دارد. به طوری که این مسئله به یکی از بزرگ‌ترین معضلات اجتماعی و اقتصادی در این کشور تبدیل شده است که نتیجه‌ی ساختار نژادپرستانه‌ی آمریکا است و ریشه‌ای تاریخی دارد. برده‌داری، جداسازی نژادی، مدارس جداگانه برای سرخ‌پوستان و اقلیت‌های نژادی و اردوگاه‌های بزرگ برای لاتین تبارها از نمادهای آن محسوب می‌شود. حتی در میان نخبگان اِبزّاری و فکری در آمریکا نیز رفتارهای نژادپرستانه دیده می‌شود. سیاست‌مدارانی نظیر «دونالد ترامپ»، رئیس جمهوری این کشور و یا «استیو بنن»، مشاور ارشد سابق ترامپ دارای تمایلات به شدت نژادپرستانه می‌باشند. این پدیده در دانشگاه‌ها، مراکز خدماتی و درمانی، بیمارستان‌ها، مدارس، دادگاه‌ها و نظام قضایی آمریکا دیده می‌شود. با وجود انتخاب باراک اوبامای سیاه‌پوست در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۲ که با مشارکت بالای اقلیت‌ها به ویژه سیاه‌پوستان همراه شد، جریان نژادپرستی و خودبرتر پنداری در آمریکا، پس از پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری این کشور در سال ۲۰۱۶ جان تازه‌ای گرفت. سیاست‌های ترامپ در قبال مهاجرت مسلمانان و افریقایی‌ها، درگیری‌های خونین شهر «شارلوتسویل» در ایالت ویرجینیا، قتل جرج فلوید توسط پلیس آمریکا و اتفاقات و اظهارات مشابه دیگر باعث شد که لقب نژادپرست برازنده‌ی ترامپ شود؛ اما مسئله به اینجا ختم نمی‌شود. مسئله‌ی اصلی نقش اقلیت‌ها در انتخابات امریکاست که باعث شکست ترامپ در کارزار انتخاباتی ۱۳ آبان در مقابل دموکرات‌ها به نمایندگی «جو بایدن» و «کاملا هریس» شد؛ هر چند ترامپ و برخی دیگر از جمهوری‌خواهان ادعای تقلب را مطرح کرده‌اند. اگرچه در همه‌ی انتخابات به‌ویژه انتخابات در کشورهای مهم دو دسته عوامل داخلی (در قالب سیاست داخلی) و خارجی (در قالب سیاست خارجی) تاثیرگذار است؛ ما در این نوشتار به بررسی عوامل داخلی و به طور مشخص نقش اقلیت‌ها و عواملی که باعث روی گردانی آن‌ها از ترامپ شده است می‌پردازیم. با این تفاسیر این سوال مطرح می‌شود که اقلیت‌های قومی، نژادی و مذهبی چه تاثیری بر انتخابات ۲۰۲۰ آمریکا داشته و این تاثیرگذاری از چه عواملی نشئت گرفته است؟ فرضیه‌ی نگارندگان این است که «از یک سو افزایش جمعیت اقلیت‌ها و متعاقب آن افزایش وزن سیاسی و بازیگری آن نقش کلیدی در انتخابات آمریکا ایفا می‌نماید و از سوی

دیگر سیاست‌های نژادپرستانه و خود برترپنداری جدید در قالب ترامپ‌یسم باعث روی گردانی آن‌ها از ترامپ و جمهوری‌خواهان شده است».

امریکا کشوری سکولار است و هیچ دینی به طور رسمی وجود ندارد، اما بر اساس متمم اول قانون اساسی این کشور، آزادی تمام ادیان تضمین می‌شود. بر اساس این متمم، کنگره نباید در راستای رسمیت دادن به یک دین، یا منع پیروی آزادانه از آن یا محدود ساختن آزادی بیان یا مطبوعات یا حق مردم برای برپایی اجتماعات آرام و دادخواهی از حکومت برای جبران خسارت، قانونی را وضع کند. همچنین بر اساس بخش ۱ اصلاحیه‌ی شماره‌ی ۱۹ در سال ۱۹۲۰ «ایالت متحده یا هر یک از ایالات آن حق رای شهروندان ایالت متحده را به لحاظ



جنسیت آنان، سلب یا محدود نمی کند. بر اساس شواهد، اقدامات دولت مرکزی و دولت‌های محلی و فدرال آمریکا در سرکوب معترضان به تبعیض نژادی و خشونت نژادی، نقض‌کننده‌ی متمم نخست قانون اساسی ایالات‌متحده آمریکا است. طبق سرشماری سال ۲۰۱۰ جمعیت آمریکا در سال ۲۰۱۰، ۳۱۹ میلیون ۵۲ هزار و ۸۳۰ نفر بدون احتساب جمعیت اسپانیول‌ها بود که با احتساب آن، جمعیت این کشور ۳۷۶ میلیون ۱۱۴ هزار و ۶۲۳ نفر بود. هم‌اکنون، طبق آمار پایگاه معتبر worldometers جمعیت آمریکا ۳۳۱۰۰۲۶۵۱ نفر است.

مطابق با جدول بالا حدود ۳۰ درصد از کل جمعیت ۳۳۱ (جمعیت کنونی) میلیون نفری آمریکا را اقلیت‌ها تشکیل می‌دهند. این جمعیت حدودا ۱۰۰ میلیون نفری تاثیر غیرقابل انکاری بر انتخابات آمریکا دارد. پیش‌بینی‌های جدید سازمان سرشماری دو روند را برای جمعیت آمریکا نشان می‌دهد؛ نخست، کاهش طولانی مدت جمعیت سفیدپوستان آمریکا که تا سال ۲۰۴۴ میلادی ۷ / ۴۹ درصد از جمعیت این کشور را تشکیل خواهند داد و افزایش اقلیت‌هایی چون آسیایی‌ها، آمریکای لاتین و افراد چند نژادی. در حقیقت انتظار می‌رود که در ۴۰ سال آتی میزان جمعیت‌های آمریکای لاتین، آسیا و چند نژادی در آمریکا دو برابر شود. به‌ویژه پیش‌بینی شده که در سال ۲۰۴۴ میلادی جمعیت آمریکای لاتین ۱ / ۲۵ درصد از جمعیت کل آمریکا را تشکیل دهد که دو برابر جمعیت افریقایی– آمریکایی‌ها خواهد بود. دوم؛ روند دیگری که پیش رو است، پیر شدن جمعیت سفیدپوستان خواهد بود که تا سال ۲۰۶۰ میلادی تنها ۴۴ درصد از جمعیت آمریکا را تشکیل خواهند داد. ۵۵٪ از این جمعیت ۶۵ سال به بالا خواهند بود و تا سال ۲۰۲۷ میلادی

ردیف	نژاد	جمعیت ۲۰۱۰	درصد کل جمعیت
۱	امریکایی سفید	۲۲۳,۵۵۳,۲۶۵	۷۲/۴ درصد
۲	اسپانیولی‌ها و لاتین‌ها	۵۶,۵۹۲,۷۹۳	۱۶/۳ درصد
۳	سیاه‌پوست‌ها	۴۲,۲۰۰,۷۴۲	۱۲/۶ درصد
۴	بومی‌های آمریکا و آلاسکا	۵,۷۷۹,۵۲۲	۰/۹ درصد
۵	آسیایی‌ها	۱۸,۲۰۵,۸۹۸	۴/۸ درصد
۶	آسیایی‌های خاورمیانه	۹,۹۸۱,۳۳۲	۳/۲ درصد
۷	بومی‌های هاوایی و جزایر اقیانوس آرام	۵۴۰,۰۱۳	۰/۲ درصد
۸	چند نژادی‌ها	نزدیک به ۲۰ میلیون نفر	۹/۱ درصد

بیش از نیمی از بیست ساله‌های آمریکا اقلیت‌های نژادی خواهند بود. در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۲۸ میلادی آمریکا ۴۰ درصد از کل رای دهندگان واجد شرایط جزء اقلیت‌های نژادی خواهند بود. همه‌ی این آمارها و پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد که وزن سیاسی اقلیت‌ها به سرعت در حال افزایش است و در سال‌های آینده نقش تعیین‌کننده‌ای در مسایل داخلی آمریکا، خصوصا انتخابات خواهد داشت. مسئله‌ی تعارضات نژادی در آمریکا تاریخچه‌ی طولانی دارد. هرچند این کشور از بدو تاسیس با این پدیده دست به گریبان بوده است اما در سال‌های اخیر به ویژه پس از حوادث شهر شارلوتزل در آگوست ۲۰۱۷ و اظهارات و اقدامات ترامپ، این مسئله به صورت جدی‌تر حیات سیاسی آمریکا را دست‌خوش چالش نموده است. به باور بسیاری از پژوهشگران، مقامات سیاسی و همچنین رسانه‌های غربی، یکی از دلایل تشدید تعارضات نژادی در آمریکا، پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ است. ترامپ‌یسم به عنوان ساختار فکری برخاسته از شخصیت رفتاری و مشی سیاسی و اجتماعی ترامپ، نقش برجسته‌ای در تولید و بازتولید تعارضات نژادی در آمریکا داشته است. ترامپ با شعارهای عوام‌فریبانه، سخن‌های نژادپرستانه و اظهارات زن‌ستیزانه و طرح تئوری‌های توطئه و با به میان آوردن ارزش‌های آمریکایی حس خودبرتریِ نژادی را در میان جامعه‌ی آمریکا و به ویژه سفیدپوستان تقویت کرده است. از زمان انتخاب ترامپ، گزارش‌هایی از اقدامات و حملات با انگیزه‌های نژادپرستانه منتشر شده است. (روچی،۱۳۹۸). نژادپرستی در جامعه آمریکا یکی از معضلات است که هر از چندگاهی قربانیان را از بین اقلیت‌های نژادی آمریکا می‌گیرد. برای مثال براساس آماری که روزنامه واشنگتن پست منتشر کرده است سیاه‌پوستان آمریکا بیش از دیگران هدف گلوله پلیس قرار گرفته و کشته شده‌اند و تحقیقی که یک سازمان غیردولتی در مورد خشونت پلیس انجام داده است، نشان می‌دهد که احتمال کشته شدن سیاه‌پوستان به وسیله پلیس آمریکا سه برابر افراد سفیدپوست در آمریکا است. شورش‌ها و اتفاقات اخیر مانند آنچه که در شهر مینیاپولیس رخ داد، در تاریخ آمریکا بی‌سابقه نیست و اتفاقات از این رو آخرین مورد در تاریخ آمریکا نخواهند بود اما به نظر می‌رسد رفتارها و اظهارات ترامپ به نوعی بزین بر آتش اختلافات نژادی در این

کشور خواهد بود اختلافاتی که می‌تواند زوال جامعه‌ای چون امریکا را به همراه داشته باشد.(گودرزی، ۱۳۹۹) اگرچه نسبت جمعیت مسلمانان در مقایسه با دیگر اقشار کشور امریکا، چندان چشم‌گیر نیست؛ اما تمرکز جمعیت مسلمان در شهرهای مهم و ایالت‌های شناور، آن‌ها را به اقلیتی تاثیرگذار در نتیجه‌ی انتخابات ریاست جمهوری امریکا تبدیل کرده است. ایالت های «آونگی» یا شناور به ایالت‌هایی گفته می‌شود که رویکرد ثابتی نسبت به احزاب موجود امریکا نداشته و در انتخابات دوره‌های مختلف یا به دمکرات‌ها رأی داده‌اند یا به جمهوری‌خواهان. رای دهندگان مسلمان با آگاهی از سیاست‌های ترامپ علیه خودشان، به عنوان ایالتی موثر آماده‌اند تا وزنه‌ی صندوق‌های رای را به سمت کاندیدای مدنظر خود سنگین‌تر کنند. نقض حقوق مسلمانان در آمریکا در حالی که کشورهای غربی و علی‌الخصوص ایالات متحده امریکا با استفاده از توان و ظرفیت رسانه‌ای خود در صدد هستند جوامع خود را نمونه‌ای والا از رعایت حقوق بشر معرفی کنند اما برخی آمار و گزارش‌ها نشان می‌دهد که وضعیت حقوق بشر در غرب به شدت



اسفناک است و در قفای تبلیغات رسانه‌ای غرب واقعیت‌های بسیار تلخی از وضعیت حقوق بشر وجود دارد. گزارش‌های رسانه‌های خارجی در خصوص نقض حقوق اقلیت‌ها و علی‌الخصوص مسلمانان در امریکا تبعیض علیه اقلیت‌های مذهبی را آشکار می‌کند. علی‌رغم ادعاهای امریکا در مورد حقوق بشر و حقوق شهروندی، گزارش موسسه مطالعاتی «پیو» چیز دیگری می‌گوید: «۹ سال پس از ماجرای یازده سپتامبر، مسلمانان امریکا با بیش‌ترین تبعیض در بین دیگر اقلیت ها مواجه هستند. ۶۵ درصد امریکایی‌ها دین اسلام را بسیار متفاوت با بقیه ادیان می‌دانند» سیاست‌های دولت امریکا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر تاثیر منفی بسیار زیادی بر مسلمانان امریکا گذاشت و آزادی‌های مدنی آن‌ها را شدیداً محدود کرد و اسلام‌ستیزی رهبران مسیحیان پروتستانی امریکا مانند «فرانکلین گراهام»، «جری فالول» و «پت رابرتسون» نیز از دیگر اقدامات ضد اسلامی در امریکااست. بر این اساس، امروزه اسلام‌هراسی در امریکا به چالشی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی تبدیل شده است. به قدرت رسیدن دونالد ترامپ به ریاست جمهوری، بیش

از هر اقلیت دینی دیگری در امریکا بر مسلمانان فشار آورد. در واقع انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ و سیاست‌هایی که در پی آن از سوی دونالد ترامپ اجرا شده، زندگی مسلمانان امریکایی را تحت تاثیر قرار داده است. فرمان اجرایی ترامپ در راستای وعده انتخاباتی خود مبنی بر ممنوعیت ورود مسلمانان به امریکا، نشانی از وجود تبعیض علیه اقلیت جمعیتی در این کشور تنها به دلیل باورهایشان بود. بعد از به قدرت رسیدن ترامپ، علاوه‌بر قانون منع ورود مسلمانان به امریکا، مسلمانان این کشور هم با محدودیت ها و فشارهای نظارتی بیشتری روبه‌رو بوده‌اند. علاوه بر این، انتشار اخبار گوناگون در مورد حملات نفرت‌گرایانه به مسلمانان و مراکز اسلامی در امریکا از زمان به قدرت رسیدن ترامپ بیشتر شده است (گودرزی، ۱۳۹۸). طبق گزارشی که توسط شورای روابط اسلامی امریکایی «کایپر»، منتشر شده، ۳۰۰ مورد جرایم اسلام‌هراسی جدی در سال گذشته علیه مسلمانان گزارش شده است. این جرایم از ضرب و شتم یک مرد مسلمان در شهر نیویورک گرفته، تروریست خطاب کردن مسلمانان تا به آتش کشیدن رستوران یک خانواده مسلمان در کانزاس بوده است. این در حالی است که در سال ۲۰۱۶ میلادی تعداد جرایم گزارش شده از این شکل ۲۶۰ مورد بوده و ۳۰۰ جرم نفرت‌محور منتشر شده توسط شورای کایپر تنها بخشی از ۲ هزار و ۵۹۹ برخورد اسلام‌هراسی گزارش شده علیه مسلمانان در سال ۲۰۱۷ بودند. رقمی که نسبت به سال ۲۰۱۶ افزایش ۱۷ درصدی داشته است. بیشتر این برخوردها شامل آزار و اذیت، تبعیض شغلی و برخورد تعصب‌آمیز آژانس‌های دولتی علیه مسلمانان بوده‌اند. به گفته شورای کایپر بیش از یک سوم این برخوردها با آژانس‌های فدرال بوده‌اند که نشان می‌دهد مسلمانان اقلیتی مذهبی در امریکا هستند که بیشتر از همه در ایالات متحده با تبعیض دولتی مواجه می‌باشند. در واقع بیگانه‌هراسی که ترامپ به بهانه‌ی حفظ امنیت امریکا در این کشور که بر پایه مهاجران بنا نهاده، باعث شده است که اقلیت‌های مورد تبعیض از جمله مسلمانان تلاش کنند که از طریق انتخابات مانع ادامه‌ی سیاست‌های ترامپ شوند. بر این اساس سیاست‌های تبعیض‌آمیز دولت ترامپ نسبت به اقلیت‌های مسلمان در طول سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰ (و حتی قبل از آن براساس آمار تحقیقاتی دانشگاه جورج تاون ترامپ در بازه زمانی ۲۰۱۰ تا آوریل ۲۰۱۸، حداقل ۸۶ بار اظهاراتی تنفرآمیز نسبت به اسلام و مسلمانان داشته است. برای مثال، در سال ۲۰۱۱ و در جریان مصاحبه‌ای تلویزیونی با شبکه فاکس نیوز، ترامپ در پاسخ به سؤالی در مورد این که آیا مسلمانان مشکل‌ساز هستند، گفت: کاملاً. منظور من این است که من سوئدی‌ها را نمی‌بینم که مرکز تجارت جهانی را ویران می‌کنند. یک مشکل به اسم مسلمان در جهان وجود دارد و من و شما این را می‌دانیم(گودرزی، ۱۳۹۸). موجب عدم تمایل آن‌ها به ترامپ شد که نتیجه‌ی آن طبق آمارهای موجود مشارکت ۶۹ درصدی به نفع دموکرات‌ها و بایدن شد(خبرگزاری بین‌المللی قرآن، به نقل از شورای روابط اسلامی-آمریکایی(CAIR) ۱۳۹۹) ترامپ در تمامی سخنرانی‌های انتخاباتی خود از ورود مهاجران امریکای لاتین‌تبار به کشور به عنوان



پایه‌های نسل‌کشی، برده‌داری، نژادپرستی و تبعیض است. این پایه‌ها برای تداوم هر چه بیشتر نظام اقتصادی و سیاسی قوام یافته است که توسط آنگلو ساکسون‌های سفیدپوست آمریکایی و دیگر مهاجران سفیدپوست اروپایی شکل گرفته و اداره می‌شود. البته نباید موفقیت برخی از سیاه‌پوستان مانند ریاست جمهوری باراک اوباما را در پیروزی بر این نظام‌ها انکار کرد؛ اما این موارد در حد استثنا باقی می‌ماند و در چارچوب همان سیستم طبقاتی و تبعیض‌آمیز و در جهت کارکرد آن است. می‌توان چنین ادعا کرد که حجم بسیار زیادی از خشونت‌هایی که در جامعه سیاه‌پوست، مسلمان و دیگر اقلیت‌ها صورت می‌گیرد، ریشه در نظام اقتصادی و نژادپرستی سیستماتیک موجود در ایالات‌متحده دارد. انتخاب دونالد ترامپ به ریاست جمهوری امریکا در سال ۲۰۱۶ موج جدیدی از تبعیض و نژادپرستی در قالب «ترامپیسزم» شکل گرفت؛ که نمونه‌ی بارز آن شعارها و سیاست‌های اعمالی ترامپ در خصوص سیاه‌پوستان، مسلمانان و لاتین‌تبارها است. این اقدامات نژادپرستانه تاثیر خود را بر انتخابات ۲۰۲۰ امریکا به صورت روی‌گردانی حداکثری از ترامپ و جمهوری‌خواهان نشان داد و عامل مهمی در پیروزی «جو بایدن» شد.

منابع

روحی‌دهبنه، مجید(زمستان ۱۳۹۸)، «تبعیض نژادی در امریکا در دوره ریاست جمهوری ترامپ، علل، زمینه ها و ارائه راهبردهای تبلیغی»، پژوهشنامه رسانه بین الملل، سال چهارم، شماره چهارم، صص: ۶۷-۴۳.

شیرازی‌نژاد، علی‌رضا(اردیبهشت ۱۳۹۵)، «تحلیلی بر دلایل اقبال امریکایی‌ها از نامزدی دونالد ترامپ/ایدئولوژی ترامپیسزم»، روزنامه‌ی ایران، شماره‌ی ۶۲۱۲

فیضی، سیروس و اعلمی‌فریمان، هادی(زمستان ۱۳۹۸)، «سیاست خارجی ایالات متحده در امریکای لاتین: دوره‌ی دونالد ترامپ»، فصلنامه‌ی سیاست جهانی، دوره‌ی هشتم، شماره‌ی چهارم، صص: ۱۸۴-۱۵۱.

گودرزی، حسن(آذر ۱۳۹۹)، « نه به نژادپرستی ترامپ؛ دلیل رأی اقلیت‌ها به جو بایدن»، خبرگزاری

بین‌المللی قرآن(ایکنا)، به آدرس سایت: <https://iqna.ir/fa/news/۲۸۴۳۴۷۰>

یک تهاجم یاد کرده است، تهاجمی که باید جلوی آن گرفته شود. به اعتقاد ترامپ این خارجی‌ها دارند چهره امریکا را بسیار عمیق و سریع تغییر می‌دهند. ترامپ در مبارزات انتخاباتی خود در سال ۲۰۱۶ شعار «بیایید عظمت امریکا را احیا کنیم» را سرلوحه‌ی همه‌ی طرح‌ها و برنامه‌هایش قرار داده بود و فلسفه‌ی این شعار هم این بود که امریکا فقط زمانی عظمت داشت که ملتش از تنوع جمعیتی کمتری برخوردار بود و اعاده‌ی آن عصر مستلزم انجام اقداماتی بسیار بزرگ است(خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران به نقل از نیویورک تایمز، ۱۳۹۵). اما ترامپ پس از به دست آوردن کلید کاخ سفید در سال ۲۰۱۶ به این شعارها جامه‌ی عمل پوشاند. از این رو ترامپ از آغاز تصدی ریاست جمهوری دو اقدام هم‌زمان انجام داد. در ابتدا تجدیدنظر گسترده‌ای در تصمیم‌های مهاجرتی باراک اوباما انجام داد. مبادرت به تعلیق در برنامه‌های مهاجرتی او کرد که به مشارکت بین‌المللی تاکید داشت. اقدام هم‌زمان ترامپ از زمان حضور در کاخ سفید امضای هفت فرمان اجرایی مرتبط با مهاجرت بود. ترامپ برخلاف روسای جمهور دیگر که نگرش مثبت به مهاجران برای بهبود اقتصاد کشور داشتند، فاقد این دیدگاه بود. ترامپ جریان مهاجرت قانونی را متوقف کرد. با این فرمان‌های اجرایی دولت می‌توانست هر شخصی را که مرتکب هر قصور جنایی و در هر سطحی، حتی از نوع سبک، شده بود را اخراج کند(فیضی و اعلمی فریمان، ۱۳۹۸: ۱۶۲). این «سیاست جدید مهاجرتی» باعث شد همه‌ی اقلیت‌ها به ویژه لاتین‌تبارها در انتخابات ۲۰۲۰ از دونالد ترامپ روی گردانند و زمینه‌های شکست او در مقابل جو بایدن را فراهم نمایند

نتیجه‌گیری

واقعیتی که همچنان توسط بسیاری از آمریکایی‌های سفیدپوست انکار می‌شود این واقعیت است که ایالات‌متحده جامعه‌ای شکل یافته بر

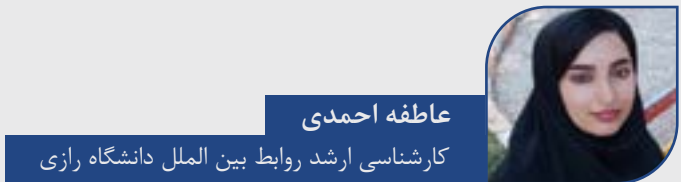
ترامپ و معاهدات و سازمان های بین المللی



فروزان مرزبانی

کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه رازی

هواپیماهای تجسسی بر فراز مناطق کشورهای عضو این معاهده، ارتباط می‌یابد. خروج از این پیمان نیز مانند خروج از پیمان منع موشک‌های هسته‌ای میان برد اقدامی در مقابل روسیه بوده است که ترامپ بهانه‌ی خود را برای خروج از این پیمان‌ها را، نقض آن‌ها توسط روسیه دانسته است. ترامپ در وانفسای بحران کرونا از سازمان بهداشت جهانی نیز خارج شده است و بهانه و علت آن را حمایت این سازمان از چین دانسته است. ترامپ در مقابل سازمان تجارت جهانی نیز رویکردهایی داشته که رسماً باعث فلج شدن این سازمان شده است. از طرف دیگر نیز آمریکا همراهی خود را با ناتو به حداقل رسانده است و به گفته‌ی مکرون رئیس جمهور فرانسه؛ ترامپ ناتو را دچار مرگ مغزی کرده است، اما ترامپ معتقد است که کشورهای اروپایی در این پیمان برابر با سودی که می‌برند هزینه نمی‌دهند و تمام هزینه‌ها برای آمریکا می‌باشد. مهم‌ترین شعار ترامپ در سال ۲۰۱۶ و پس از پیروزی در انتخابات شعار اول آمریکا (First America) بود؛ یعنی در همه حوزه‌ها اول منافع آمریکا را در نظر می‌گیرد و پس از آن به جامعه‌ی جهانی یا منافع دیگر بازیگران بین‌المللی توجه می‌کند. در همین راستا ترامپ خروج از تمامی این سازمان‌ها و پیمان‌ها را در جهت منافع آمریکا دانسته و معتقد است که این پیمان‌ها برای آمریکا دارای هزینه‌های بالایی هستند و به اندازه‌ی هزینه‌ای که ایالات متحده صرف این پیمان‌ها کرده است، سود نمی‌برد. می‌توان گفت که ترامپ با خروج از این سازمان‌ها در واقع آمریکا را منزوی ساخته است و آن رهبری جهانی را که همواره آمریکا در طول سالیان به عنوان هژمونی جهانی در اختیار داشته دچار مشکل ساخته است ولی ترامپ معتقد است که این خروج‌ها به نفع مردم آمریکاست و آن‌ها را به منافع بیشتری خواهد رساند، هر چند که همگان معتقدند که این خروج‌ها ترامپ را در مقابل جهان قرار داده است؛ از اتحادیه اروپا گرفته تا روسیه و چین. ولی ترامپ خود معتقد به این امر است که این اقدامات، شعار اول آمریکا، او را محقق ساخته‌اند.



عاطفه احمدی

کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه رازی

ایالات متحده ی آمریکا، کشوری که میتوان گفت از زمان جنگ جهانی دوم به عنوان یکی از ابر قدرتهای نظام بینالملل در حال فعالیت است، چه به صورت مستقیم و چه غیر مستقیم تأثیرات بسیاری بر سرنوشت و احوالات دیگر کشورها و ملل گوناگون گذاشته است. نگاهی گذرا به سیاستها و راهبردهای مستأجر چند سالهی کاخ سفید سبب بروز این سوال میشود که آیا این راهبردها ادامهدار خواهد بود یا خیر؟ در صورت ادامه دار بودن، این راهبردها تأثیرات مثبتی برای جهانیان و سازمانهای بین المللی دارد یا بار دیگر سرنوشت شومی را برای جهانیان رقم خواهد زد؟ یادداشت حاضر با بررسی سیاستها و راهبردهای ترامپ در این دوران و تأثیرات آن بر سازمانها و جهانیان سعی در پاسخگویی به سوال فوق را دارد. در بین رؤسای جمهور در آمریکا، نام ترامپ بیش از همه با واژگانی چون تعهد گریزی، پیمان شکنی و قانون شکنی گره خورده به طوری که به رغم مخالفتهای آشکار و پنهان جهانی، مؤثرترین سازمانها و توافقات را بیاعتنا به عرف و هنجارهای بینالمللی ترک کرده است. برای درک علت این نامگذاری و برداشتها به بررسی سیاستها و شعارهای وی میپردازیم. ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی دوم تلاش کرد به نظمسازی در عرصه بین الملل بپردازد، لذا در عرصهی سیاسی، سازمانها و نهادهایی را ایجاد کرد، در عرصهی امنیتی ناتو را تاسیس نمود و در عرصه اقتصادی، نهادهایی مانند بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و سپس سازمان تجارت جهانی را بنیان نهاد و این روند تا به امروز تداوم داشته است. به همین دلیل انتظارها این است که ایالات متحده بیش از هر کشور دیگری به نهادها، سازمانها و قوانین بین المللی که خود ایجاد کرده، پایبند باشد. این انتظارها از آمریکا وجود دارد ولی ایالات متحده در داخل بویژه از دهه ۱۹۹۰ به بعد درگیر یک دوگانگی است؛ یک دیدگاه معتقد است آمریکا با هدف آنکه قدرت برتر بین المللی بماند ضرورتی ندارد چندان پایبند تعهدات و مقررات بین المللی باشد. این دیدگاه معتقد است اگر آمریکا خود را درگیر قواعد و مقررات بین المللی کند و برای حفظ سازمانها و نهادهای بین المللی بیش از حد هزینه کند، اولاً باعث میشود که این کشور هزینه های بسیاری را متقبل شود و از رقبای خود عقب بماند؛ ثانیاً در شرایطی که آمریکا هزینه کند و رقابیش هزینه نکنند، این وضعیت به نفع آمریکا نخواهد بود. لذا این دیدگاه معتقد است از سازمانها و نهادهای بین المللی باید تا جایی دنبال‌هروی کرد که برتری و افزایش قدرت هژمونیک آمریکا را با محدودیت مواجه نکند و بدین جهت جمهوریخواهان همیشه چنین دیدگاهی داشته‌اند. دیدگاه دوم معتقد است ایالات متحده زمانی میتواند برتری خود را حفظ کند که هزینه کمتری پرداخت کند و این هزینه در سایهی تبعیت از سازمانها و نهادهای بین المللی است، بدین

مفهوم که وقتی آمریکا وارد سازمانی می شود به آن معناست که تمامی هزینه‌ها برای ماموریت‌های آن سازمان را، آمریکا پرداخت نخواهد کرد و دیگر دولتها نیز مشارکت خواهند داشت. این دیدگاه مورد حمایت حزب دموکرات است و باور دارد که اگرچه ایالات متحده با تبعیت از سازمانها و نهادهای بین المللی با برخی محدودیتها در ابتدا مواجه میشود، ولی در نهایت این تبعیت به حفظ برتری و رهبری آمریکا در سطح جهانی کمک خواهد کرد. دونالد ترامپ به عنوان یکی از جمهوری خواهان آمریکا، سال ۲۰۱۶، با تاکید صریح بر شعار (اول آمریکا) ریاست جمهوری خود را آغاز کرد. البته باید به این نکته نیز اذعان داشت که دونالد ترامپ به اصول جمهوری خواهان نیز به طور کامل مقید نیست و همسویی کامل با جمهوری خواهان را ندارد. به عنوان مثال باید گفت که ترامپ یک مرکانتیلیست و سوداگر اقتصادی شناخته شده است که برخلاف مرام اقتصادی حزب جمهوریخواه، هوادار مداخله دولت در اقتصاد و بازرگانی و اعمال سیاستهای حمایت گرایانه است. دونالد ترامپ به عنوان یکی از جمهوری خواهان با انتشار سند استراتژی امنیت ملی در ۲ دسامبر ۲۰۱۷ بار دیگر بر اهداف دولت‌ش صحنه گذاشت. استراتژی امنیت ملی سندی است که طبق قانون ایالات متحده آمریکا، رؤسای جمهور این کشور ملزم به ارائه آن هستند. در این سند مهم ترین تهدیدات و اولویت های راهبردی ایالات متحده آمریکا مشخص و راه های مواجهه با آنها تعیین میشود. در واقع این سند ارائه‌دهنده‌ی استراتژی کلان و اهداف کلی آمریکا در رابطه با امنیت ملی این کشور است. الزام دولت آمریکا به ارائه سند استراتژی امنیت ملی به تصویب قانون گلد واتر نیکلز در سال ۱۹۸۶ برمیگردد. گفته میشود برداشت کنگرهی آمریکا مبنی بر ضعف این کشور در حصول به اهداف نظامی خود و نیز محیط بین المللی در حال تغییر آن دوران علت تصویب قانون گلدواتر نیکلز و الزام رییس جمهور آمریکا به ارائه استراتژی امنیت ملی است. سند استراتژی امنیت ملی دولت آمریکا در هر دوره‌ای، تلفیقی از مؤلفه های ثابت سیستم امنیت ملی ایالات متحده و برنامه ها و اولویتهای رئیس جمهور و کابینه این کشور است. حفاظت از خاک، مردم و سبک زندگی آمریکایی، رهبری و برتری آمریکا در جهان خارج، تحکیم ائتلاف با دوستان و تقابل با دشمنان آمریکا از جمله مؤلفه‌های ثابتی است که تقریباً می توان در تمامی اسناد استراتژی امنیت ملی آمریکا مشاهده کرد. در مقابل اولویت های رییس جمهور و دولت این کشور مانند آنچه در دوران تبلیغات انتخاباتی مطرح شده است نیز بخش مهمی از اسناد استراتژی امنیت ملی آمریکا را تشکیل میدهند. سند استراتژی امنیت ملی که دونالد ترامپ ارائه کرده است تا حدود بسیار بالایی بر مبنای واقع گراییی و واقع نگری به جهان بنا شده است، این بدان معنی است که منافع و علایق ایالات متحده در جهانی که رقبا تلاش دارند موقعیت این کشور را متزلزل کنند، در صدر اولویته‌ها قرار گرفته است. یکی از ضامئ دید دید واقع گرایانه به جهان، رقابتی دیدن آن است که به صورت ملموسی در سند استراتژی امنیت ملی ترامپ وجود دارد. در کنار رقابتی دیدن جهان، به متحدان و شرکای آمریکا بهای زیادی داده شده و بر ائتلاف جهانی به رهبری آمریکا تاکید و تمرکز شده است. به نوعی دولت آمریکا در این سند پیش بینی کرده است تا از طریق شکل دهی به یک ائتلاف قدرتمند متشکل از متحدان و شرکای آمریکا، نقش رهبری این کشور در جهان



را احیا، تقویت و استمرار ببخشد. به صورت کلی این سند با توجه به مشکلات و چالش های فرا روی ایالات متحده آمریکا، برنامه ها و راهکارهایی را برای حفظ منافع و امنیت ملی ایالات متحده آمریکا ارائه میدهد. بنابراین ترامپ با در پیش گرفتن سیاست های واقع گرایانه خود و در تلاش برای بازسازی قدرت آمریکا در دوران جنگ جهانی دوم، آغاز به فعالیت هایی در عرصه جهانی و در ارتباط با سازمانهای بین المللی کرد. از دیدگاه ترامپ، آمریکا با ایجاد نظم بینالملل لیبرال بعد از جنگ جهانی دوم یک معامله بد انجام داده است، بنابراین او درصدد پایان دادن به این نظم است و برای این کار سه دلیل دارد: نخست آنکه آمریکا با ایجاد اتحادهای نظامی تعهدات زیادی را در سر تا سر جهان پذیرفته است. دوم اینکه اقتصاد جهانی مزیتی برای ایالات متحده آمریکا نداشته است و سوم آمریکا پس از جنگ جهانی دوم به مثابه یک مرد قدرتمند اما دلسوز رفتار کرده است. ترامپ دیدگاه های خود را در مورد نادیده گرفتن سازمان های بین المللی مثل سازمان ملل متحد و اتحادیه اروپا به صراحت بیان میکند. دیدگاه او نشانگر یک جریان فکری گسترده در درون حزب جمهوری خواه مبنی بر عدم تناسب این سازمانها با اهداف حزب است. امروزه انعقاد معاهدات بین المللی با هدف برقراری نظم و توازن صورت میگیرد و سازمانهای بین المللی نیز با هدف تقویت و هم افزایی اندیشهی مشترک دولتها، تثبیت مقررات بینالمللی و ارتقای همکاریها به جای تقابل شکل گرفتهاند. به همین دلیل بند۳ ماده ۱ منشور سازمان ملل متحد بر حصول همکاری بینالمللی در حل مسائل بین المللی دارای جنبه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی یا انسان دوستانه تاکید کرده و فصل نهم آن نیز به ویژه در چارچوب بند (ب) ماده ۵۵ خواستار همکاری های بین المللی در موضوعات مختلف برای حل مسائل بین المللی اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی شده است. به رغم وجود تمام قوانین و مقررات نظام بین الملل که تهیه و تدوین آن سالهای متمادی به طول انجامیده و الزام آور بودن آن برای تمام اعضای جامعه جهانی، صرف نظر از منافع ملی، میزان قدرت اقتصادی،

نظامی، جمعیتی و گستره جغرافیایی اصلی پذیرفته شده و مسلم در سطح بین المللی است، اما واشنگتن با سرپیچی از این قوانین، بسیاری از معاهدات و نهادهای بین المللی را قربانی سیاستهای زیاده خواهانه خود کرده است. بنابراین دونالد ترامپ در راستای سیاستهای حزب جمهوری خواه و تندرویهای هرچه بیشتر خود، اقدام به خروج یا کاهش همکاریهای خود با سازمانهای بین المللی کرد؛ توافق بین المللی اقلیمی پاریس، شورای حقوق بشر اصلیتیرین نهاد رسیدگی کننده به موضوعات حقوق بشری، یونسکو، معاهده هسته ای ۲۰۱۵ ایران، همکاری ترانس پاسیفیک، عهدنامهی مودت ۱۹۵۵ ایران و آمریکا، معاهده ۱۹۸۷ منع موشک های هسته ای میان برد آمریکا و شوروی، پروتکل اختیاری حل و فصل اختلافات در کنوانسیون اختیاری الحاقی به کنوانسیون روابط دیپلماتیک ۱۹۶۱ وین و پیمانهای تجاری از آن جمله هستند. در همین راستا نگاهی خواهیم داشت به اقدامات دولت دونالد ترامپ در قبال چندی از سازمانها و پیمانهای بین المللی؛ ترامپ در اولین اقدام، با خروج از پیمان اقیانوس آرام عهدشکنی های دولت خود را آغاز نمود. سپس ترامپ در نهم خرداد ۹۹ در نشست خبری با اعلام خروج رسمی آمریکا از سازمان جهانی بهداشت، گفت: از آنجا که آنها نتوانستند اصلاحات لازم را انجام دهند، ما امروز روابط خود با سازمان جهانی بهداشت را پایان خواهیم داد. ترامپ، این سازمان وابسته به سازمان ملل را به جانبداری از چین متهم و اظهار کرد: این سازمان واقعیت را درباره آنچه که در مرکز شیوع ویروس کرونا در شهر ووهان در چین روی داده، بیان نکرده است.

ترک سازمان جهانی بهداشت در میانه شیوع بحران کرونا حتی نزدیکترین متحدان آمریکا را به انتقاد واداشت. به عنوان نمونه ینس اسپان، وزیربهداشت آلمان با انتقاد از تصمیم آمریکا برای قطع روابط با سازمان مذکور، این اقدام را مأیوس کننده و پسرفتی برای بهداشت جهانی خواند. حل معضلات کلان بهداشتی در جهان، تعیین روش های بهداشتی و استانداردهای مربوط به تشخیص بیماریها از جمله بیماری

همهگیر کووید ۱۹ و ضوابط مربوط به فرآورده های بیولوژیکی و داروها، افزایش سطح سلامت عمومی، کاهش مرگ و میر در دنیا و رشد آگاهی بهداشتی در سطح جهانی از رسالتهای اصلی سازمان بهداشت جهانی است. این همان کاری بود که ترامپ پیشتر با سازمان های دیگر وابسته به سازمان ملل کرده بود. خروج از یونسکو (سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد) در آذرماه ۱۳۹۶ و خروج از شورای حقوق بشرسازمان ملل متحد در ۳۰ خردادماه ۱۳۹۷ از آن جمله است. سازمان تربیتی علمی و فرهنگی ملل متحد یونسکو با هدف کمک به صلح و امنیت جهانی از طریق همکاری بین المللی در زمینههای آموزش علوم طبیعی و اجتماعی، فرهنگ و ارتباطات همچون ابزاری برای یونسکو در ایجاد صلح و آرامش در سطح بین المللی است. دولت آمریکا، دلیل خروج خود از این سازمان را رسما حمایت از دولت اسرائیل عنوان کرد. برخلاف سیاست خارجی آمریکا در قبال اتحادیه اروپا که در طول هفتاد سال گذشته مبتنی بر تقویت همگرایی در اروپا بوده است، ترامپ با انتقاد از این اتحادیه، آن را وسیلهای برای پیشبرد منافع اقتصادی آلمان تلقی کرده است. به نظر می رسد برداشت ترامپ از اتحادیه اروپا بر این باور استوار است که وجود این اتحادیه سبب تضعیف اقتصاد آمریکا میشود. با به قدرت رسیدن ترامپ، اختلاف نظر بین اتحادیهی اروپا و آمریکا در امور جهانی بیشتر شده است. سیاست ترامپ در مورد متحدان آمریکا به خصوص اتحادیه اروپا مبتنی بر عقلانیت اقتصادی و محاسبه سود و زیان است و این باعث شکاف بین این دو متحد سنتی شده است. از دیدگاه ترامپ ساختار ناقص اتحادیه اروپا باعث احاطه نداشتن بر مرزها و شهروندان و افزایش تروریسم شده است. ترامپ همچنین در این دوران اقدام به تهدید تحریم دیوان بین المللی کیفری کرد. این دیوان در سال ۱۹۹۸ میلادی با تصویب اساسنامه رم برای مقابله با بیکفرمانی و نقض حقوق بشردوستانه سران دولتها در مخاصمات مسلحانه بین المللی و غیر بین المللی (داخلی) با تکیه بر تجارب تلخ نسل کشی های گسترده رواندا، بوسنی هرزگوین، سودان و... تاسیس شد تا شبهای آرام مرتکبان جنایات جنگی، جنایات علیه بشریت و نسلکشی را به کابوسی تلخ مبدل سازد. تصمیم به تحریم این نهاد از سوی ترامپ معادل حمایت از جنایات بشری، جنگی، نسل کشی و تجاوز است. تلاش توقف ناپذیر ترامپ برای خروج آمریکا از پیمان هایی که به زعم وی منافع آنان را تامین نمیکرد به همین موارد مختوم نشد. رئیس جمهوری آمریکا در آذرماه ۱۳۹۷ در اقدامی دیگر، پس از شرکت در نشستی با سران کشورهای گروه ۲۰(G20) که در بوئنوس آیرس پایتخت آرژانتین برگزار شد، خروج واشنگتن را از پیمان تجارت آزاد آمریکایی شمالی موسوم به نفتا را اعلام کرد. در ادامهی نقض پیمانها و اقدامات یک جانبه رئیس جمهور آمریکا، ترامپ ۱۱ مرداد ۱۳۹۸ به طور رسمی اعلام کرد که از پیمان منع موشکهای هسته ای میانبرد (INF) با روسیه خارج شد؛ این اقدام در حالی صورت گرفت که بسیاری از کشورها و چهره های بین المللی به بازگشت مسابقه تسلیحاتی هشدار دادند. و مواردی همچون برجام، پیمان اقلیمی پاریس و... نیز که در ابتدا گفته شد از جمله این موارد هستند. با اندکی دقت و توجه به اقدامات ترامپ در این دوران میتوان دریافت که او بیش از اینکه یک سیاستمدار واقعگرا باشد یک اقتصاددان تک بعدی است. او سیاست و نگرش آمریکا را نه تنها بیش از حد به اقتصاد گره زده است بلکه سیاست های جهانی

آمریکا را فدای اقتصاد و منافع اقتصادی آمریکا کرده است. او دیدگاهی کاملاً رئالیستی به نظام جهانی را در پیش گرفته و برتری در نظام بینالملل را عاملی مهم در پایداری قدرت آمریکا میدانند و هر گونه همکاری با سازمان های بین المللی را منوط به کسب منافع بیشتر و قابل پذیرش برای آمریکا میدانند. آمریکا فراتر از هر دورهای، در این دوران بیش از آنکه در نظام بینالملل به دنبال ایجاد نظم باشد، به دنبال کسب برتری و قدرت و تبدیل شدن به قطب نظام جهانی بود و رهبری نظم جهانی را هدف قرار نداده و تسلط و تبدیل شدن به قطب برتر نظام بینالملل را در اولویت قرار داده است. به بیان دیگر آمریکا به دنبال ایجاد یک نظام تک قطبی با محوریت خود است. ایجاد معاهدات میان دیگر کشورها در عرصه منطقه ای و بین المللی نیز در همین راستا شکل گرفته است، در واقع آمریکا به دنبال ایجاد وابستگی آنها نسبت به خود به عنوان تک قطب آینده نظام بین الملل است. دیدگاه جمهوری خواهان مبنی برعدم همکاری با سازمان های بین المللی به دلیل کاهش قدرت آمریکا به شکلی تندروانه تر در سیاست های ترامپ نفوذ کرده است. ترامپ به کارائی سازمان های بین المللی در جهت رفع معضلات جهانی توجهی نداشته و تامین منافع آمریکا در حال حاضر را در صدر اولویتهای خود قرار داده است. بنابراین میتوان گفت آمریکا در این دوران نه تنها به دنبال رهبری نظم جهانی نبوده بلکه بدنبال سلب مسئولیتهای جهانی و تکیه بر منافع ملی بوده است. ملی گرایی در دولت ترامپ جایگاهی رفیعتر نسبت به جهانگرایی دارد. معاهدات و سازمانهای بین المللی تا زمانی در این دولت جایگاهی دارد که بیشترین منافع را برای آمریکا تأمین کند و کسب منافع برابر نیز دلیلی بر ماندگاری این معاهدات و سازمانها نخواهد بود. در پایان باید به این نکته اذعان داشت که سیاستها و راهبردهای سلطه آمیز ترامپ شاید باعث برهم زنی نظم لیبرال و همکاریهای بینالمللی در حال حاضر نشود، اما شکل گیری یک نظام تک قطبی و هژمونی با محوریت بیچون و چرای آمریکا، به مرور سبب ایجاد بی اعتمادی میان اعضای نظام بین الملل و رقابت اعضا شده و به دنبال آن آیندهی نظام لیبرال و حالت توازن قدرت نظام جهانی را دچار بحران خواهد کرد. قطعاً خروج آمریکا از سازمانهای بین المللی سبب ضعف این سازمانها شده و این مهم جهان را به سمت آنارشی و دنیای ما قبل نظم لیبرالی سوق خواهد داد.

منابع:

- ۱- کریمی فرد، حسین. (۱۳۹۷) سیاست خارجی ترامپ و واقعیت های نظام بین الملل. فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست گذاری عمومی. ش.۲۸. صص ۳۰۱-۲۸۶.
- ۲-مجموعه گزارش راهبردی. بررسی استراتژی امنیت ملی ایالات متحده آمریکا. اندیشکده راهبردی تبیین.
- ۳-خبرگزاری جمهوری اسلامی.(۱۳۹۹).ترامپ،رکوردار عهدشکنی و نقض حقوق بین الملل قابل دسترسی در: <http://news/ir.irna.www/> . تاریخ دسترسی: ۱۳۹۹/۸/۲۸
- ۴-خبرگزاری جمهوری اسلامی.(۱۳۹۹).خروج سریالی آمریکا از پیمان های بین المللی. قابل دسترسی در: <http://www.irna.ir/amp/83808660> . تاریخ دسترسی: ۱۳۹۹/۸/۲۸
- ۵-شورای راهبردی روابط خارجی. نگاه ابزاری آمریکا به نهادهای بین المللی قابل دسترسی در: <https://fa.ir.scrf.www/300/2013> . تاریخ دسترسی:۱۳۹۹/۸/۲۸
- ۶-خبرگزاری جمهوری اسلامی.(۱۳۹۹).دولت ترامپ؛ ۴۲ ماه نقض قوانین بین الملل و

خروج آمریکا از برجام از منظر حقوق بین الملل



سعید جهانگیری

دکتری علوم سیاسی واحد علوم تحقیقات دانشگاه آزاد تهران



علی عمرانی

کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه پیام نور قزوین



پژمان الهامی طالش میکاییل

کارشناسی ارشد حقوق بین الملل دانشگاه پیام نور قزوین

چکیده

انجام تعهدات جمهوری اسلامی ایران در برجام نشان‌دهنده‌ی اصول اسلامی حاکم بر رفتار نظام جمهوری اسلامی ایران در عرصه‌ی جهانی است و براساس همین اصل، تمام تعهدات خود را در اجرای برجام به‌طور کامل عملی ساخته است. از طرف دیگر، آمریکا به عنوان کشوری که در عرصه‌ی جهانی به بدعه‌ی، پیمان‌شکنی و پایبند نبودن به توافقات شناخته شده و مشهور است. در آزمون اجرای برجام نیز چهره‌ای بسیار بدتر از گذشته در افکار عمومی ملت ایران از خود ترسیم کرد. جمهوری اسلامی ایران در این کارزار نفس‌گیر سیاسی موفق شد. اضافه بر لغو قطعنامه‌های ظالمانه علیه منافع ملی کشورمان، نقطه پایانی بر اتهام بی‌پایه و ناروای فعالیت‌های نظامی در عرصه‌ی نظامی یعنی PMD بگذارد و عملاً فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای خود را در مسیری ادامه دهد که قدرت‌های بزرگ جهانی آن را به عنوان حق مسلم آنان بپذیرند. لغو تدریجی بعضی از تحریم‌ها و بازگشت صادرات نفت به میزان تقریبی پیش از تحریم از نقاط برجسته‌ی دیگر اجرای برجام است.

مقدمه

مذاکرات ایران و گروه ۵+۱ طبق ستون سوم پیمان‌نامه‌ی جهانی منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای به منظور اطمینان قدرت‌های جهانی از عدم تولید و توسعه‌ی سلاح‌های هسته‌ای توسط ایران و اطمینان ایران از حق خود برای غنی‌سازی سوخت صلح‌آمیز هسته‌ای برای اهداف غیر نظامی در سال ۲۰۰۶ آغاز شد. در طول مذاکرات، ایالات متحده، اتحادیه‌ی اروپا و دیگر سازمان‌ها تحریم‌هایی را علیه ایران تحمیل کردند که رئیس‌جمهور حسن روحانی آن را با عنوان جنایت علیه بشریت عنوان کرد. مدتی به نظر می‌رسید که مرزها و خطوط قرمز شفاف شده باشند. در انتخابات ریاست جمهوری ایران، روحانی انتخاب شد کسی که رسانه‌های غربی او را از نظر سیاسی میانه‌رو توصیف کرده‌اند. پس از چندین دوره مذاکرات، ۲۴ نوامبر ۲۰۱۳ (۱۳ آذر ۱۳۹۲) توافق موقت ژنو بر سر برنامه‌ی هسته‌ای ایران بین ایران و کشورهای ۵+۱ در ژنو سوئیس امضاء شد. همانطور که کشورها روی یک توافق بلندمدت کاری کردند، این موضوع با متوقف شدن بخش‌هایی از برنامه‌ی هسته‌ای ایران در عوض کاهش تحریم‌های اقتصادی علیه ایران همراه بود. تنظیم و پیاده‌سازی توافق از ۲۰ ژانویه ۲۰۱۴ شروع شد. بیشترین تمرکز مذاکرات محدودیت‌ها روی تأسیسات هسته‌ای کلیدی ایران بود. راکتور آب سنگین IR-40 اراک و کارخانه‌ی

تولید (که در دست ساخت بود، اما همانطور که ایران به عنوان بخشی از توافق موقت ژنو در نوامبر ۲۰۱۳ مبنی بر عدم سوختگیری راکتور موافقت کرد هرگز اجرایی نشد) نیروگاه اتمی بوشهر، معدن اورانیوم گچین، مرکز هسته‌ای فردو، کارخانه‌ی تبدیل اورانیوم اصفهان، کارخانه‌ی غنی‌سازی اورانیوم نطنز و مجتمع توسعه و تحقیقات نظامی پارچین. این توافق پایانی بر ۱۲ سال مذاکرات ایران با قدرت‌های جهانی بر سر مسئله‌ی خطر تولید سلاح اتمی بود. سرانجام پس از بیست و دوم ماه مذاکره دولت روحانی، محمدجواد ظریف به همراه تیم مذاکره کننده ایرانی بعد از ۱۷ روز مذاکره فشرده، سه‌شنبه ۱۴ ژوئیه ۲۳ تیرماه در وین پایتخت اتریش موفق به دستیابی به یک توافق جامع و نهایی با گروه ۵+۱ بر سر آینده‌ی برنامه‌ی هسته‌ای ایران شدند. فدریکا موگرینی، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا و محمدجواد ظریف، وزیر امور خارجه ایران در یک نشست رسمی در مقابل رسانه‌ها در وین با خواندن بیانیه‌ای به زبان انگلیسی و فارسی اعلام کردند که توافق نهایی در برنامه‌ی هسته‌ای ایران به دست آمده است.^۱ مذاکرات رسمی برای طرح جامع اقدام مشترک در باره‌ی برنامه اتمی ایران با پذیرفتن توافق موقت ژنو بر روی برنامه‌ی هسته‌ای ایران در نوامبر ۲۰۱۳ شروع شد. به مدت ۲۰ ماه کشورها درگیر مذاکره بودند که در آوریل ۲۰۱۵ تفاهم هسته‌ای لوزان شکل گرفت. براساس این توافق، ایران ذخایر اورانیوم غنی شده متوسط خودش را پاکسازی خواهد کرد و ذخیره‌سازی اورانیوم با غنای کم را تا ۹۸٪ قطع می‌کند، تعداد سانتریفیوژها را حدود دو سوم و حداقل به مدت ۱۵ سال کاهش می‌دهد. ۱۵ سال بعد، ایران موافقت کرده است که اورانیوم رابیش از ۳/۶۷ درصد غنی‌سازی نکند یا تأسیسات غنی‌سازی اورانیوم جدیدی راکتور آب سنگین جدیدی را نسازد. فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم به مدت ۱۰ سال به یک تک ساختمان که از سانتریفیوژهای نسل اول استفاده می‌کند محدود خواهد بود. دیگر تأسیسات نیز طبق پروتکل الحاقی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی برای اجتناب از خطرهای تکثیر سلاح‌های اتمی تبدیل خواهند شد. برای نظارت و تأیید اجرای توافقنامه توسط ایران، آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) به تمام تأسیسات اتمی ایران دسترسی منظم خواهد داشت. در نتیجه این توافقنامه که تأییدیه‌ی پایدار متعهدین آن را به همراه دارد، ایران از تحریم‌های علیه ایران شورای امنیت ملل متحد، اتحادیه اروپا و ایالات متحده (تحریم‌های ثانویه) بیرون خواهد آمد. لذا این توافق که به توافق جامع و نهایی هسته‌ای وین با عنوان شناخته شده و برنامه‌ی رسمی جامع^۲ اقدام مشترک یا برجام در راستای توافق جامع بر سر برنامه هسته‌ای ایران و به دنبال تفاهم هسته‌ای لوزان، در سه‌شنبه ۲۳ تیر ۱۳۹۴ (۱۴ ژوئیه ۲۰۱۵) در وین اتریش بین ایران، اتحادیه اروپا و گروه ۵+۱ شامل چین، فرانسه، روسیه، پادشاهی متحد بریتانیا، ایالات متحده آمریکا و آلمان منعقد شد. اما در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۷ خورشیدی، دونالد ترامپ رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا رسماً از برجام خارج و بازگشت تحریم‌ها به صورت گذشته را اعلام کرد.^۳

۱ ارغوانی، فریبرز و حسنوند، مظفر کاوشی در ماهیت و ضمانت اجرا

۲ دلخوش، علیرضا برجام و پس‌برجام از دیدگاه حقوق بین‌الملل

۳ Joint Comprehensive Plan of Action



برجام

پس از جمع‌بندی متن نهایی برجام به وسیله‌ی طرف‌های مذاکره‌کننده، براساس توافق صورت گرفته، در فاصله‌ی کوتاهی قطعنامه‌ی شورای امنیت سازمان ملل متحد در خصوص تأیید برجام مطرح و به تصویب رسید. از همین رو یکی از موضوعات حقوقی که پیرامون توافق ایران و ۵+۱ مطرح است و در جایگاه بررسی ماهیت برجام نقش تعیین‌کننده‌ای خواهد داشت، پاسخگویی به این سؤال است که آیا برجام یک توافقنامه‌ی بین‌المللی بوده و باید آن را در ذیل موضوعات حقوق معاهدات مورد بررسی قرارداد و یا ماهیت آن قطعنامه‌ی شورای امنیت سازمان ملل متحد است و یا ماهیت دیگری متفاوت از این دودارد؟ اهمیت این موضوع در آن است که سیر و روند قانونی بررسی متن نهایی برجام و حدود صلاحیت و نحوه تأثیرگذاری هریک از نهادهای موجود، در نظام حقوق داخلی جمهوری اسلامی ایران در صورت تفاوت ماهیت برجام (توافق یا قطعنامه یا هر ماهیت دیگر) متفاوت خواهد بود.

برجام، ضمیمه قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل

باعنایت به تصویب قطعنامه ۲۲۱۳ از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد، برجام ماهیتاً پیوست قطعنامه‌ی شورای امنیت تلقی می‌گردد. طرف‌های مذاکره‌کننده پس از دستیابی به جمع‌بندی نهایی، بر تصویب متن نهایی برجام در قالب ضمیمه قطعنامه شورای امنیت توافق نموده، به دنبال تضمین اجرای برجام از طریق سازوکارهای مورد پذیرش حقوق بین‌الملل برآمده و بدین منظور متن برجام را ضمیمه‌ی قطعنامه‌ی شورای امنیت نموده‌اند. از همین رو برنامه‌ی جامع اقدام مشترک، ماهیتی متفاوت از قطعنامه شورای امنیت نداشته و به عنوان ضمیمه آن تلقی می‌شود و الزام حقوقی به اجرای تعهدات مندرج در برجام نیز به استناد الزام به موضوعات مندرج در قطعنامه‌های

شورای امنیت می‌باشد. در نتیجه بر مبنای این فرض به منظور بررسی ماهیت تعهدات جمهوری اسلامی ایران باید به سراغ متن قطعنامه ونحوه الزامی شدن آن در نظام حقوق داخلی ایران رفت. در تحلیل و بررسی این فرض می‌توان گفت بر مبنای ادله موجود در متن برجام و همچنین اظهارنظرهای صورت گرفته به وسیله هیات مذاکره‌کننده‌ی ایرانی؛ قطعنامه و برجام ماهیتی دوگانه و متفاوت از یکدیگر دارند و علت الزام‌آور بودن برجام صرفاً الزام ناشی از قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل نیست.

قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد فرع بر برجام

براساس^۴ این فرض، قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت سازمان ملل متحد در خصوص موضوع هسته‌ای ایران فرع بر توافق برجام می‌باشد. این فرض بیان می‌دارد که برجام یک توافق بین‌المللی بوده و پس از جمع‌بندی به وسیله‌ی نمایندگان کشورهای طرف مذاکره ایران و ۵+۱ به تأیید رسیده و برای اظهار نظر کشورهای متعاقد مطابق با روند قانونی طراحی شده در حقوق داخلی کشورها و در فرصتی ۹۰ روزه مورد بررسی قرار خواهد گرفت. به بیان دقیق‌تر قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل از حیث ماهیت، ماهیتی جدای از برنامه جامع اقدام مشترک ندارد. نتیجه عملی چنین فرضی، آن است که در صورت عدم تصویب متن برجام مطابق با نظام حقوق داخلی کشورهای متعاقد، قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل نیز موضوعیت نخواهد یافت. در مقام تحلیل و بررسی این فرض باید بیان نمود که فرع دانستن قطعنامه بر متن نهایی توافق و گره زدن موجودیت آن به تصویب نهایی برجام در کشورهای عضو به علت آنکه موضوعات موجود در قطعنامه صرفاً تعهدات موجود در برجام نیست غیرقابل پذیرش می‌باشد. در این خصوص باید بیان نمود که هر چند برجام به عنوان یکی از پیوست‌های قطعنامه شورای امنیت دانسته شده و

۴ فتاحی، علی، بررسی ابعاد حقوقی برجام در نظام جمهوری اسلامی ایران

همچنین درمتن برجام به لزوم تصویب قطعنامه اشاره گردیده، اما الزامات ذکرشده در قطعنامه صرفا تعهدات توافق شده دربرجام نبوده و موضوعات دیگری را نیز شامل می‌شود.

نقض برجام

درطول زمانی که ازاجرایی شدن برجام می‌گذرد، مجموعه‌ای ازنقض، بدعهدی، تاخیر، تعلل و تخطی از اجرای برجام توسط دولت آمریکا صورت گرفته است که ازسوی جمهوری اسلامی ایران در قالب ۱۰ نامه از سوی وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران به خانم موگرینی به عنوان هماهنگ‌کننده‌ی کمیسیون مشترک برجام، ثبت و ضبط شده است. این موارد هر بار در گزارش‌های سه ماهه وزارت امورخارجه به کمیسیون محترم امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس نیزدرج شده است. در این قسمت مجموعه‌ای ازمهم‌ترین آن‌ها یک باردیگر آمده است:

۱- تمدید قانون تحریم های ایران موسوم به آيسا ازسوی کنگره آمریکا؛

۲- ایجاد محدودیت برای سفر اتباع کشورهایی که مشمول برنامه لغو روادید آمریکا هستند برای سفر به آمریکا، به دلیل سفر به ایران

۳- تلاش آمریکا برای ایجاد فضایی منفی علیه جمهوری اسلامی ایران درشورای امنیت سازمان ملل متحد، برخلاف تعهد جمعی کشورهای ۵+۱ برای تحقق تغییر بنیادین دررویکرد و تعامل شورا با جمهوری اسلامی ایران

موانع وچالش‌ها

مهمترین تحول در رابطه با برجام درسطح کلان، خودداری رئیس جمهور آمریکا از تایید پابندی جمهوری اسلامی ایران به مفاد برجام می‌باشد که درتاریخ ۲۱ مهر۱۳۹۶ علیرغم گزارش‌های مکرراژانس بین المللی انرژی اتمی مبنی براجرای کامل تعهدات برجامی ازسوی ایران، صورت گرفت. تایید یا عدم تایید پابندی ایران به برجام ازسوی رئیس جمهورآمریکا یک موضوع داخلی آمریکا است اما می‌تواند برادامه‌ی اجرای تعهدات آن کشورطبق برجام و اثربخشی نظام رفع تحریم‌های برجام تاثیرتعیین‌کننده داشته باشد. ترامپ که ازپیش ازانتخاب به ریاست جمهوری مخالفت شدید خود با برجام را آشکار کرده بود، طی ماه‌های گذشته به دلیل مبانی و ساختارهای برجام، رویکرد حکیمانه‌ی جمهوری اسلامی ایران، و عدم همراهی بین‌المللی با وی، قادر به فسخ یکجانبه این تفاهم نشد و نهایتا تصمیم گرفت بااستفاده ازیک سازوکار داخلی و عدم تایید پابندی ایران به برجام، تصمیم‌گیری درموردخروج از برجام وبازگشت تحریم‌های آمریکا را به کنگره محول نماید.

آمریکا

در تاریخ ۳ مرداد۱۳۹۶ مجلس نمایندگان آمریکا لایحه‌ی تحریم روسیه، ایران و کره شمالی را به تصویب رساند. این طرح در۸تیر۱۳۹۶ با برخی تفاوت‌ها در مجلس سنای آمریکا به تصویب رسیده بود. هرچند در مصوبه جدید، تحریم موضوعی جدیدی علیه ایران وضع نشده است، ولیکن قوانین تحریمی پیشین و دستورات اجرایی صادره توسط روسای جمهور قبلی آمریکا، همچنین نظام تحریم افراد،درتحریم‌های غیرهسته‌ای موجود علیه ایران (موشکی، تسلیحاتی، حقوق بشر،تروریسم) تجمیع ودامنه شمول آنها به مصداق‌های جدید تسری یافته است. معیارها و آستانه‌ی شمول این تحریم‌ها براشخاص (حقیقی و حقوقی) به نحوی طراحی شده است که اشخاص بیشتری در معرض ورود به فهرست‌های تحریمی آمریکا با آثار فرامرزی، قرارخواهند گرفت. یکی ازبخش‌های مهم قانون جدید تحریمی کنگره‌ی آمریکا، تحریم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به بهانه

و اتهام واهی حمایت از تروریسم می‌باشد.البته سپاه پاسداران پیش ازاین به بهانه‌های مختلف و براساس فرمان‌های اجرایی ۱۳۵۵۳-۱۳۳۸۲-۱۳۶۰۶رئیس‌جمهور آمریکا، همچنین براساس قوانین CISADA و TRAو نیز مقررات فدرال 31 cfr561 و ۳۱ cfr544 تحت تحریم‌های غیرقانونی آمریکا قرارگرفته بود و لیکن براساس قانون جدید کلیت این نهاد موردتحریم واقع شده ودامنه‌ی تحریم‌های آن نیز به نحوی گسترده‌ترشده است. قرارگرفتن نام سپاه پاسداران درفهرست تحریم‌های مرتبط با تروریسم وزارت خزانه‌داری آمریکا بلافاصله پس از سخنرانی مورخ ۲۱مهر۱۳۹۶رئیس جمهورآمریکا، درراستای اجرای این بخش از قانون اخیرکنگره آمریکا بود. جمهوری اسلامی ایران تصویب قانون جدید درکنگره آمریکا را اقدامی خصمانه علیه جمهوری اسلامی ایران ودرتعارض آشکاربا تعهدات آمریکا طبق برجام (مقدمه و بندهای۲۶و۲۹) و ناقض روح و هدف برجام وتعهد دولت‌های عضو به اجرای آن با حسن نیت و در فضای سازنده دانسته و اعتراض رسمی خود در این خصوص را به هماهنگ‌کننده‌ی برجام اعلام نموده است.^۵

سیاست دولت آمریکا درقبال ایران وبرجام

از ابتدای ریاست جمهوری ترامپ، اعلام شده بودکه دولت جدیدآمریکا درحال بازنگری سیاست آن کشوردرقبال جمهوری اسلامی ایران است.این موضع عمدتا درادامه تلاش‌های آمریکا برای کاهش بهره‌مندی ایران ازثمرات برجام و زمینه‌سازی برای اقدامات یکجانبه این کشور علیه جمهوری اسلامی ایران بوده است.درتاریخ ۲۱مهر۱۳۹۶رئیس جمهورآمریکا، پس ازایراد اتهامات بی‌پایه و اساس و درسخنانی کاملا سخیف و بی‌ادبانه، راهبرد جدید آمریکا درخصوص جمهوری اسلامی ایران را اعلام نمود. این راهبرد در موضوع برجام شامل ادعاهای زیربود:

۱- توافق هسته‌ای یکی از بدترین و یک طرفه‌ترین قراردادهایی است که آمریکا تاکنون امضاء کرده است. ۲- برجام به ایران اجازه می‌دهد بخش های کلیدی برنامه‌ی هسته‌ای خود را توسعه دهد و از آن مهمتر، ظرف چند سال محدودیت‌های کلیدی این توافق پایان خواهد یافت و ایران می‌تواند به سرعت به سمت نقطه‌ی گریزهسته‌ای حرکت کند. ۳- در برابرتاخیرکوتاه مدت و موقت در راه رسیدن ایران به سلاح هسته‌ای، آنچه آمریکا دریافت کرد فقط یک بازرسی ضعیف بود. بدترین قسمت توافق برای آمریکا این بود که ایران همه پول را در همان ابتدا دریافت کرد که چنین چیزی بی‌سابقه است. ۴- عده‌ای براین باورند که ایران با کره شمالی همکاری و معامله می‌کند. ۵- از زمان امضای توافق هسته‌ای، تهاجمات خطرناک ایران بیشتر شده است. درعین حال، حجم زیادی ازتحریم‌ها برداشته شده و ایران به توسعه برنامه‌ی موشکی خود ادامه می‌دهد.ایران قراردادهای بسیارسودآوری با طرف‌های دیگر این توافق منعقد ساخته است.

تلاش آمریکا برای اعمال فشار به مدیرکل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی

در تلاش برای اعمال فشار بر آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و تحت تاثیر قرار دادن گزارش‌ها و فعالیت‌های این آژانس در حوزه‌ی راستی‌آزمایی اجرای تعهدات هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران وفق برجام، خانم نیکی هیلی نماینده‌ی آمریکا در سازمان ملل متحد با انجام سفری رسمی و پرحاشیه، تلاش نمود تا مقدمات موردنیاز دولت آمریکا برای زیر سوال بردن پابندی جمهوری اسلامی ایران به تعهدات برجامی خود را فراهم نماید. قبل از انجام این سفر، وزیرامورخارجه‌ی جمهوری اسلامی ایران در اعتراض به این اقدام غیرمتعارف و تبلیغاتی نماینده‌ی آمریکا، در تاریخ ۲۸مرداد۱۳۹۶ نامه‌ی مشترکی راخطاب به خانم موگرینی

^۵ ملاکریمی،امید،جلالی،محمودودرئیس،لیلا تحلیل حقوقی قطعنامه شورای امنیت وبررسی رابطه آن بابرجام



و آقای آمانو ارسال نمود. همچنین معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان انرژی اتمی نامه‌ی جداگانه‌ای خطاب به آقای آمانو ارسال کرد. دراین نامه‌ها با اشاره به اینکه اهداف اعلام شده برای سفرمزبور نگرانی‌های جدی نسبت به نقض بیشترمتن وروح برجام و قطعنامه ۲۲۳۱ از سوی دولت آمریکا ایجاد می‌کند، خاطر نشان شده است اقدام اخیر می‌تواند ضربه‌ای به اعتبار آژانس بین‌المللی انرژی اتمی که نقشی حیاتی دررژیم عدم اشاعه به طورعام و در برجام بطورخاص دارد، وارد نماید.^۶

آخرین تحولات درحوزه رفع تحریم‌ها

پس از اجرایی شدن برجام، تحریم‌های مرتبط باموضوع هسته‌ای علیه ایران رفع و گشایش‌های قابل ملاحظه‌ای درمسیر بازگشت به شرایط عادی آغازشده و این روند همچنان و به صورت مستمر ادامه داشته و دارد. درگزارش‌های سه ماهه‌ی قبلی، بویژه چهارگزارش نخست، گشایش‌ها و دستاوردهای عمده درحوزه‌های مختلف با استناد به آمار و اطلاعات دریافتی ازدستگاه‌های مختلف اجرایی و اقتصادی، به تفصیل تشریح گردید. انعکاس آما رو اطلاعات واصلیه ازدستگاه‌ها درگزارش‌های سه ماهه وزارت امورخارجه عمدتا به منظورتبیین ملموس‌ترگشایش‌ها و مقایسه‌ی شرایط پیش و پس از اجرای برجام، و با هدف فراهم نمودن امکان ارزیابی عینی ودقیق‌تر روند اجرا صورت می‌گیرد، اما جایگزین گزارش دستگاه‌ها نیست. درگزارش حاضر، همانندگزارش پیشین، صرفا تشریح تحولات سه ماهه‌ی اخیر در حوزه رفع تحریم‌ها مورد توجه قرارخواهد گرفت. بدیهی است دستگاه‌های اجرایی و اقتصادی درخصوص عملکردخود و ارسال آمار و اطلاعات مورد نیاز نمایندگان محترم راسا اقدام خواهند نمود.

نتیجه‌گیری

باتوجه به مطالب بیان شده می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد ملاکریمی،امید،جلالی،محمودودرئیس، لیلا تحلیل حقوقی قطعنامه ۲۲۳۱شورای امنیت



که قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت سازمان ملل، به عنوان ضمانت اجرایی برجام، ضمن تایید کامل برجام وتاکید بر لازم‌الاجرا شدن آن، ازتمامی طرف‌های این سند درخواست می‌نمایدتا به تعهدات خود پایبند بوده وخود نیزدر اجرای برجام، تمامی قطعنامه‌های قبلی شورا راجع به اعمال تحریم‌های تحت فصل هفت منشورملل متحد را ملغی نمود.تلاش‌های اخیردولت آمریکا درتضعیف و ناکارآمد نشان دادن برجام و نیز اعمال تحریم‌های جدیدعلیه برخی شرکت‌ها و اشخاص ایرانی، نه تنها درتعارض با تعهدات برجامی این کشور بلکه ناقض ماده یک قطعنامه ۲۲۳۱شورای امنیت مبنی برالزام بر اجرای کامل آن براساس برنامه‌ی زمانبندی مندرج دربرجام بوده و همچنین برخلاف مواد۲ این قطعنامه: ازهمه دولت‌ها، سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی می‌خواهد آن دسته از اقداماتی که برای حمایت از برجام مناسب می‌باشد را اتخاذ نمایند، می‌باشد.

منابع

^۱ ارغوانی، فریبرزوحسنوند، مظفر،۱۳۹۶کاوشی درماهیت وضمانت اجرا پژوهشنامه علوم سیاسی دلخوش،علیرضا۱۳۹۶،برجام وپسابرجام ازدیدگاه حقوق بین الملل فصلنامه سیاست خارجی،سال۳۱شماره ۱

^۲ ظریف، محمد جواد۱۳۹۴،حکایت مفصل ظریف وشورای راهبردی روابط خارجی، قابل دسترسی درپایگاه اطلاع رسانی شبتان.

^۳ فتاحی،علی۱۳۹۴، بررسی ابعاد حقوقی برجام درنظام جمهوری اسلامی ایران. پژوهشکده شورای نگهبان

^۴ ملاکریمی، امید، جلالی، محمود ودرئیس، لیلیا۱۳۹۶:تحلیل حقوقی قطعنامه ۲۲۳۱شورای امنیت وبررسی رابطه آن بابرجام فصلنامه مطالعات حقوق عمومی۴۷

^۵ موسوی فضل الله۱۳۹۵، بازخوانی برجام، قابل دسترسی درسایت هشمهری آنلاین قطعنامه های شورای امنیت

^۶ سند برجام

^۷ گزارش وزارت امور خارجه به مجلس شورای اسلامی

^۸ پایگاه خبری افکارنیوز. ۲۰۱۷/۱۰/۰۵ دریافت‌شده در ۲۰۱۷/۱۰/۰۵

^۹ تلاش آمریکا برای خروج ازبرجام باهزینه ایران» پایگاه اطلاع‌رسانی شبکه خبرصداسویمای جمهوری اسلامی ایران. ۲۰۱۷/۱۰/۰۵

^{۱۰} پیامدهای تصمیم ترامپ برای خروج ازبرجام بروابط بین‌المللی آمریکا۱۳آوریل ۲۰۱

بحران در روابط ایران و آمریکا؛ براساس نظریه ی بلوغ منازعه



زینب خسروی

کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه رازی

چکیده

تاریخ معاصر ایران شاهد رابطه‌ای پرفراز و نشیب با آمریکا است. رابطه‌ای که تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ استراتژیک بوده است. اما با وقوع انقلاب و بحرانی شدن این رابطه، ایران و آمریکا برای بیش از سه دهه رابطه‌ای منازعه‌آمیز را تجربه کرده‌اند. هر چند در این مدت فرصت‌هایی برای حل منازعه میان دو کشور وجود داشته است اما تمامی ابتکارهای حل منازعه با شکست مواجه شده‌اند. و ما شاهد استمرار روابط بحرانی در میان دو کشور هستیم. استمرار بحران در روابط کشورها بر اساس نظریه‌ی بلوغ منازعه ویلیام زارتمن معلول چندین علت است که عبارتند از ایماژهای نخبگان، مشوق‌ها و ایدئولوژی که پژوهش حاضر پس از بررسی نقش هر یک از عوامل موثر در استمرار بحران در روابط ایران و آمریکا نتیجه می‌گیرد که با وجود عوامل تاثیرگذار در تداوم بحران یعنی ایماژهای نخبگان و وجود مشوق‌ها در برهه‌هایی از این بحران نخبگان و مشوقانی در جهت عدم تداوم بحران کوشیده‌اند اما وجود دو ایدئولوژی و گفتمان موازی حاکم بر دو کشور مانع از کنترل بحران و تنش‌زدایی میان دو کشور شده است و عدم استمرار بحران در گرو تغییر گفتمان حاکم بر سیاست دو کشور می‌باشد.

مقدمه

روابط ایران و آمریکا بیش از سه دهه گذشته چالش‌های بسیاری را پشت سر گذاشته است. در واقع دو کشوری که روزی متحد استراتژیک لقب گرفته بودند، امروز به دشمنان یکدیگر تبدیل شده‌اند (شفیعی و چیت‌سازیان، ۱۳۹۶). اگرچه مقابله با سلطه آمریکا در ایران یکی از شعارها و اهداف انقلاب اسلامی بود اما پس از پیروزی انقلاب با وجود پیدا شدن علائم اولیه‌ی بحران میان دو کشور، دولت موقت در ایران که دارای نگاه به غرب و تفسیری متفاوت از شعار نه شرقی و نه غربی برآمده از گفتمان انقلاب اسلامی است و همچنین دولت دموکرات جیمی کارتر در آمریکا که اعلام می‌دارد جایجایی حکومت در ایران را پذیرفته و آماده‌ی ادامه‌ی روابط مودت‌آمیز گذشته است. اما وجود دلایلی مانند نفرت تاریخی شکل گرفته از آمریکا پس از کوتای ۲۸ مرداد ۳۲، آشکار شدن دخالت‌های عوامل آمریکا در برخی ناآرامی‌ها در کشور و پذیرش شاه فراری از کشور موجب آشکار شدن بحران در روابط دو کشور شده و این روند با اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ یکی از فرازهای مهم و سرنوشت‌ساز خود را پشت سرگذارد، اما قطع روابط دو کشور اقدامی بود که از سوی دولت آمریکا صورت پذیرفت. و از آن زمان با وجود موقعیت‌هایی برای تنش‌زدایی در روابط دو کشور ما شاهد بحران در روابط ایران و آمریکا و استمرار آن تاکنون هستیم. مقاله‌ی حاضر در پی آن است تا با استفاده از نظریه‌ی «بلوغ منازعه‌ی زارتمن» که اعلام می‌دارد؛ بحرانی که به مرز پختگی



مختار زیبایی

کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه رازی

برسد به سمت پایان خود و عدم تداوم حرکت می‌کند، به این سوال پاسخ دهد که با توجه به نظریه‌ی بلوغ منازعه‌ی زارتمن که ایماژهای نخبگان، وجود مشوق‌ها و ایدئولوژی را در تداوم بحران در روابط کشورها موثر می‌داند، نقش ایدئولوژی در تداوم بحران در روابط دو کشور چیست؟ و این مسئله را مورد کنکاش قرار دهد و در این مقاله فرضیه‌ای که مطرح می‌شود آن است که در برهه‌هایی از زمان روابط بحرانی دو کشور با وجود فراهم بودن زمینه برای عدم تداوم بحران از جمله نخبگان و مشوق‌های خواهان عدم تداوم بحران، ایدئولوژی بیشترین نقش را در استمرار روابط بحرانی دو کشور داشته است. ساختار مقاله بدین صورت می‌باشد: بخش اول؛ نظریه‌ی زارتمن در مورد منازعه را مورد کنکاش قرار می‌دهد، بخش دوم؛ تایخچه‌ای از روابط دو کشور تا پیش از بحران و سپس تعمیق و استمرار بحران در میان آنان را مورد بررسی قرار می‌دهد، و در بخش سوم؛ ساز و کارهای موثر بر تداوم بحران در روابط ایران و آمریکا مورد بررسی قرار می‌گیرد، و در پایان نیز نتیجه‌ای از کل مبحث بیان شده است. لازم به ذکر است که این مقاله با استفاده از منابع و اسناد شناخته شده‌ی کتابخانه‌ای و همچنین منابع معتبر اینترنتی تهیه شده است.

پیشینه پژوهش

تاکنون نظریه پردازان و نویسندگان بسیاری ازدیدگاه‌های مختلف راجع به عوامل تاثیرگذار بر روابط ایران و آمریکا در کتب و مقالات متعدد قلم فرسای کرده‌اند. از جمله موارد قابل ذکر در این زمینه می‌توان به کتاب «زمینه‌های اجتماعی بحران سیاسی در ایران معاصر» حسین بشیریه اشاره نمود که نقش ایدئولوژی در سیاست خارجی کشور بدون اشاره به طرفی خاص در این رابطه بررسی کرده است و همچنین مقاله خانم کولایی و همکاران که با استفاده از نظریه‌ی زارتمن بدون تمرکز بر ابعاد بحران به صورت کلی به تاثیر عوامل حل منازعه در مورد حل و فصل پرونده هسته‌ای کشور پرداخته است. پس می‌توان مقاله حاضر را متمایز با آنچه تاکنون در این زمینه مورد پژوهش قرار گرفته دانست. چون که برای اولین بار از زاویه‌ای متفاوت با آنچه قبلاً انجام شده براساس نظریه‌ی بلوغ منازعه‌ی زارتمن به واکاوی روابط بحرانی و استمرار آن میان ایران و آمریکا پرداخته است.

چارچوب نظری

برای فهم بهتر ماهیت سیاست خارجی ایالات‌متحده در قبال ایران و برعکس، و بررسی این ماهیت در چهار دهه گذشته اهمیت دارد تا تبیین تحلیلی خود را در قالب چشم اندازی نظری قرار دهیم. برخی معتقدند نظریه واقعیت نیست و این صحیح است، نظریه واقعیت نیست بلکه یک ابزار است. نظریه ابزاری است مهم که برای تبیین واقعیت و پیش بینی تحولات آینده است.

ایران و آمریکا بیش از سه دهه رابطه‌ای منازعه‌آمیز را تجربه کرده‌اند هرچند در این مدت فرصت‌هایی برای حل منازعه میان دو کشور وجود داشته است اما تمامی ابتکارهای حل مسئله با شکست مواجه شده‌اند (کولایی و سلطانی نژاد، ۱۳۹۳). لوویی کوزر منازعه را چنین تعریف می‌کند: مبارزه‌ای برای ارزش‌ها و مطالبه منزلت قدرت و منابع نادر که در آن هریک از طرفین درصدد خنثی کردن، صدمه زدن و یا نابود ساختن رقبای خویش است (دوترئی و فالتزگراف، ۱۳۷۶). نظریه‌ی بلوغ یکی از نظریه‌های مطرح در ادبیات حل منازعه است که عمدتاً با ویلیام زارتمن و آثار او پیرامون شرایط لازم برای شروع فرایند حل منازعه شناخته می‌شود. بحث اصلی نظریه بلوغ منازعه، آن است که برای آغاز مذاکرات صادقانه طرف‌های درگیر در یک منازعه باید به نوعی بن بست آزردهنده‌ی دو جانبه رسیده و در عین حال راهی برای برون رفت از آن پیش روی خود بینند (کولایی و سلطانی نژاد، ۱۳۹۳). طبق نظریه‌ی زارتمن برای تحلیل بحران‌ها باید به چهار عنصر توجه کرد: ۱) بحران به مرز پختگی رسیده باشد، ۲) زمان مناسب برای حل بحران رسیده باشد، ۳) فرمول حل‌کننده وجود داشته باشد، ۴) میانجی وجود داشته باشد. (namtraZ, ۱۹۸۸) به نظر می‌رسد مولفه‌های مورد اشاره در نظریه‌ی زارتمن در مورد رابطه‌ی ایران و آمریکا قابل مشاهده است، به این ترتیب اگر طرف‌های درگیر در منازعه در نتیجه مذاکره و توافق‌های ناشی از آن به پاداش‌هایی قانع‌کننده رسیده باشند احتمال استفاده از خشونت به عنوان راهی برای رسیدن به اهداف در آینده کاهش خواهد یافت این وضعیت را می‌توان بازگشت به سیاست عادی نامید. با وجود اینکه نظریه‌ی بلوغ منازعه پیرامون دلایل شروع فرایند حل منازعه است اما بحث‌های زارتمن شامل مولفه‌هایی در مورد ابتکارهای حل منازعه و عوامل تاثیرگذار بر فرایند حل منازعه نیز هست به این ترتیب در مطالعه فرایند حل منازعه سه عامل مقاومت در برابر مصالح، ایماژهای منفی و ابعاد ایدئولوژیک و هویتی منازعه را باید مد نظر قرار داد این عوامل همواره برانند تلاش‌های حل منازعه در شرایط بلوغ اثر گذار هستند (کولایی و سلطانی نژاد، ۱۳۹۳).

شکل‌گیری، تعمیق و استمرار بحران در روابط ایران و آمریکا

در تاریخ معاصر ایران رابطه‌ی ایران و ایالات متحده از اهمیت بسزایی برخوردار است. رابطه‌ای که دارای تاریخی پر فراز و نشیب بوده است. این رابطه را میتوان در سه مرحله مشخص کرد که شامل: ۱- مرحله وابستگی و مشارکت استراتژیک ۲- شکل‌گیری بحران و فاصله‌گیری ۳- تعمیق و استمرار بحران و با توجه به موضوع مقاله که حول محورهای دوم و سوم می‌باشد تمرکز اصلی بحث بر روی این موارد می‌باشد. اما برای درک بهتر این نوسانات مرحله اول نیز مورد واکاوی قرار گرفته است.

وابستگی و مشارکت استراتژیک

تا پیش از جنگ جهانی دوم رابطه بین ایالات متحده و ایران مودت‌آمیز اما دور بود. رهنمود سیاست خارجی آمریکا بیشتر اصل انزواگرایی بود و ایران در جایی قرار نداشت که آمریکا در آن منافع استراتژیک یا اقتصادی داشته باشد. دو کشور در سال ۱۸۵۶ روابط سیاسی برقرار کرده بودند اما آمریکا تا سال ۱۹۴۴ دیپلماتی در سطح سفیر به ایران اعزام نکرده بود (گازبوروسکی، ۱۳۷۱، ص. ۲۹). روابط دیپلماتیک دو کشور در اواخر ۱۹۳۰ به وضوح چندان کم اهمیت بود که به خاطر نوشته‌های توهین‌آمیز درباره‌ی رضا شاه در مطبوعات آمریکا دیده شد



چندین سال در حالت تعلیق ماند اما با گشایش مسیر تامين تدارکات اتحاد جماهیر شوروی از راه ایران طی جنگ جهانی دوم درگیری ایالات متحده در ایران افزایش قابل ملاحظه‌ای یافت (گازبوروسکی، ۱۳۷۱، ص. ۹۳). وضعیت اسفناک اقتصاد ایران در سال‌های جنگ که در نتیجه حضور مستقیم ارتش‌های بیگانه بود موجبات نارضایتی شدید مردم را فراهم ساخته بود و حکومت‌های فروغی و سهیلی هم با توجه به مشکلات سیاسی و حل و فصل مسائل روز با متفقین نتوانستند گامی در راه بهبود وضع اقتصادی کشور بردارند تا اینکه در نهم اوت ۱۹۴۹ قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری رسید (هوشنگ مهدوی، ۱۳۹۲، ص. ۴۱۶). قوام‌السلطنه در نخستین روزهای نخست‌وزیری و نذل ویلکی نماینده‌ی مخصوص رئیس‌جمهور آمریکا از ایران بازدید به عمل آورد و به دنبال آن پریزیدنت روزولت اعلام کرد که دفاع از ایران یک مسئله حیاتی برای آمریکا به شمار می‌رود و آن دولت آماده است که به ایرانیان کمک نماید (هوشنگ مهدوی، ۱۳۹۲، ص. ۴۱۶). به دنبال این مسئله و حضور مستشاران آمریکایی در ایران که شامل چندین هیئت در زمینه‌های مختلف مانند اقتصادی، مالی، نظامی و... بودند. آمریکا وارد صحنه سیاست ایران شد اشغال نظامی ایران از سوی نیروهای بیگانه صرف نظر از اینکه بر روابط خارجی ایران تاثیر می‌گذارد و زمینه را برای ورود ایالات متحده آمریکا به صحنه سیاسی نظامی و اقتصادی فراهم کرد و بر اوضاع اقتصادی و مالی جامعه نیز آثاری منفی بر جای نهاد و موجب کمبود ارزاق عمومی، افزایش سریع قیمت‌ها، تورم و بیکاری شد. (ازغندی، ۱۳۹۳، ص. ۱۲۳) تلاش دولت ایران برای سازماندهی اقتصادی کشور و تامین مالی توسط آمریکا راه دیگری بود که ایران برای نیل به اهداف خود مبنی بر ورود هرچه بیشتر آمریکا به کشور دنبال می‌کرد. مسئله بعدی در مورد رابطه ایران و آمریکا عدم خروج نیروهای شوروی از ایران به رغم تعهدات دولت متفق در طول جنگ مبنی بر تخلیه سریع ایران پس از خاتمه‌ی جنگ در حداکثر ۶ ماه و حتی به دنبال اتخاذ تمهیداتی از سوی آمریکایی‌ها و سپس انگلیسی‌ها برای تخلیه‌ی کشور ولی هنوز نشانه‌ای از تخلیه ایران از سوی قوای شوروی مشاهده نمی‌شد. (مقصودی، ۱۳۹۱، ص. ۷۹) اعمال فشار آمریکا بر شوروی برای تخلیه ایران

آغاز سیاست آمریکا برای جلوگیری از گسترش کمونیست و نفوذ شوروی بود در واقع آمریکا در پی آن بود که در مقابل رقیب اصلی خود یعنی شوروی یک زنجیر دفاعی از اروپا تا خاور دور به وجود آورد و به دنبال آن، ایران هم یکی از حلقه‌های این زنجیر به شمار می‌آید.(جوادی و آخوندی،۱۳۹۱) به رغم موارد اشاره شده، آمریکا تا پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقش و جایگاه چندانی در سیاست داخلی و خارجی ایران نداشت و به عنوان یک قدرت استکباری و مداخله‌گر در کشور ما شناخته نمی‌شد. یکی از عواملی که موجب شد محمدرضا شاه با کمک آمریکا بار دیگر به تاج و تخت سلطنت دست یابد کودتای ۲۸ مرداد بود، لذا شاه به دلیل کمکی که از سوی آمریکایی‌ها به او شده بود تاج و تخت خود را مدیون آنها می‌دانست و سعی در روابط هر چه بیشتر با این کشور گرفت. (رسولی، ۱۳۸۸) کودتای ۲۸ مرداد تقریباً آغاز ورود علنی آمریکا به ایران به عنوان یک قدرت مداخله‌گر می‌باشد که کم کم جای انگلیس را در ایران می‌گیرد و به قدرتی تعیین‌کننده و مؤثر در سیاست خارجی ایران بدل می‌شود.(رسولی، ۱۳۸۸) آمریکا که تا پیش از کودتای ۲۸ مرداد دارای نقش خیرخواهانه و مثبت در برابر سیاست قدرت‌های بزرگ در مقابل ایران بود، از جمله جلوگیری از اشتباهی سیاسی شوروی و انگلیس در طول جنگ جهانی دوم و همچنین زیاده خواهی‌های شوروی داشت با طراحی کودتای آژاکس به بی‌گناهی سیاسی آمریکا در برابر ایران پایان داد و دیگر هیچ‌گاه نتوانست از تصویر داشتن اهداف بی‌ضرر و آرمان روشنفکرانه برخوردار شود، چون از آن پس خودش را درگیر امور داخلی ایران ساخته بود. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۴، ص.۲۱۶) پس از کودتای ۲۸ مرداد قرارداد کنسرسیوم نفتی، وابستگی بیشتر اقتصادی و سیاسی ایران را به غرب و بویژه آمریکا در پی داشت. (شیخ نوری، ۱۳۹۰ ص. ۱۸۹) رابطه‌ی دست‌نشان‌دگی ایران در برابر آمریکا در دهه ۴۰ و همچنین دهه ۵۰ ادامه دارد اما آغاز جدی تنش‌زدایی بین شوروی و آمریکا، خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس در اوایل ۱۳۵۰ و افزایش قدرت نظامی ایران به محمد رضا شاه امکان داد از استقلال عمل بیشتری در برخورد با مناقشات منطقه‌ای برخوردار شود و ایران را به بازیگر عمده‌ای در مسائل منطقه‌ای مبدل سازد. طبیعی بود که این موقعیت شاه مجبور بود رابطه خود را با آمریکا و متحدان اروپایی افزایش دهد. بدین خاطر رابطه ایران با آمریکا در این دهه نزدیکتر از دو مرحله‌ی قبلی ستون اصلی سیاست خارجی ایران را تشکیل می‌داد. (ازغندی،۱۳۹۳، ص.۳۳۴) ایران که در اوایل دهه ۱۹۶۰ فقط یک حلقه در زنجیر دفاعی آمریکا در برابر بلوک کمونیستی به شمار می‌رفت در سال‌های پایانی این دهه و آغازین دهه ۱۹۷۰ یعنی درست زمانی که نیکسون در آمریکا به قدرت رسید به صورت متحد ممتاز ایالات متحده آمریکا درآمد به طوری که ایالات متحده حفظ امنیت خلیج فارس را در درجه‌ی اول به ایران سپرد. با این مقدمات دکترین نیکسون بازتاب خود را بر منطقه خلیج فارس با سیاست دو ستون یا سیاست دو قلو نشان داد. بر اساس این سیاست دولت‌های ایران و عربستان سعودی به عنوان دو ستون اصلی برنامه‌های ایالات متحده وظیفه‌ی حراست و پرکردن خلأ قدرت را در منطقه‌ی خلیج فارس عهده‌دار شدند. (نیکسون، ۱۹۷۱، ص. ۲۶۴) نیکسون می‌گوید: رشد اقتصادی و ایجاد اصلاحات در کشورهای کرانه‌ی خلیج فارس یکی از مسائل مهم در حفظ استقرار امنیت و آرامش منطقه است و دو کشور ایران و عربستان می‌توانند با تلاش متعهدانه خود آرامش را در خلیج فارس تقویت کنند (طباطبایی، ۱۳۷۱). از دوره‌ی ریاست



جمهوری ریچارد نیکسون به عنوان آخرین مرحله در نزدیکی روابط ایران و آمریکا نام برده می‌شود. نیکسون که در سال ۱۳۵۳ به دلیل رسوایی ماجرای واترگیت استعفا داد و جرال‌د فورد معاون وی زمام امور را به دست گرفت و سیاست آمریکا نسبت به ایران هیچ تغییری نکرد و ادامه همان سیاست‌های نیکسون بود در نیمه‌ی دوم دهه ۶۰ با شکست حزب جمهوری خواه در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا که با روی کار آمدن نامزد دمکرات یعنی جیمی کارتر همراه بود سیاست خارجی آمریکا در دوره‌ی کارتر بر پایه‌ی دوگانگی استوار بود. ترغیب به آزادی‌های سیاسی و سپس با تشدید بحران‌های داخلی، سیاست حمایتی نه چندان مطلوب برای بقای رژیم و نیز بی اعتمادی دولتمردان آمریکایی به رژیم ایران در تزلزل روانی آن رژیم و کاهش اعتماد ارتش و حامیان داخلی آن به بقای شاه با کاهش حمایت‌های خارجی و افزایش فشارهای داخلی موثر واقع گردید. شخصیت سیاسی شاه نیز که همواره در انتظار حمایت‌های خارجی در مواجهه با بحران‌های داخلی برای بقا بود با تردید به آمریکایی‌ها در برابر اراده‌ی ملی شکننده‌تر شد. (سوری و رضاپور، ۱۳۹۶)

شکل‌گیری بحران و فاصله‌گیری

این مرحله از بحران شامل محدوده زمانی پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ تا پایان کار دولت موقت می‌باشد. هر چند در این مرحله از تاریخ روابط دو کشور تلاش‌هایی دو جانبه از سوی طرفین برای ادامه روابط و عدم تنش انجام می‌شود اما ما شاهد پیدایش علائم بحران و فاصله‌گیری هستیم. هنگامی که انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ اوج گرفت و به پیروزی رسید نفرتی عمیق از دولت ایالات متحده در ایران موج می‌زد چرا که استبداد پهلوی با کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قوام و دوام یافته بود و دولت آمریکا تا آخرین لحظات حیات رژیم پهلوی آن را مورد حمایت و تایید قرار داده بود با این وجود امام خمینی در همان آغازین روز های پیروزی از انقلابیون خواستند تا از حمله به سفارت‌های خارجی بپرهیزند. (اسناد لانه جاسوسی،ج۱۴: اسناد ۱۱) اولین دوره سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با حاکمیت دولت موقت آغاز می‌شود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در بهمن ۱۳۵۷ با پیشنهاد شورای انقلاب و حکم امام خمینی در ۱۵ بهمن سال ۱۳۵۷ مهندس مهدی بازرگان که عضو

شورای انقلاب بود به نخست وزیری دولت موقت تعیین و مامور تشکیل کابینه شد (اسماعیلی، ۱۳۷۰). اعضای دولت موقت و در راس آن مهندس مهدی بازرگان معتقد بودند که مبارزه با استبداد داخلی بر مبارزه بر استعمار خارجی مقدم است، چرا که استبداد داخلی عامل دوام و بقای استیلای خارجیان بر ایران بوده است. بنابراین شعارهای های ضد آمریکایی در جریان انقلاب اسلامی را شعار ثانویه و تدافعی به شمار می‌آوردند و صرف کوتاه کردن دست آمریکا از امور داخلی ایران را کافی می‌شماردند و مبارزه همه‌جانبه با آمریکا و درگیر شدن با منافع آن کشور در منطقه را به صلاح نمی‌دانستند (حسینی، ۱۳۸۹). در حالی که منظور امام خمینی از نه شرقی و نه غربی نه تنها نفی بلکه مبارزه با نظام شرق و غرب و ارائه‌ی الگو سبک و شیوه جدیدی از زندگی بر پایه‌ی تعالیم اسلامی بود. مهدی بازرگان در این باره معتقد بود که که شعار نه شرقی و نه غربی مفهومی کاملاً ملی و دفاعی داشته و منظور از آن احراز استقلال همه جانبه‌ی خودمان در برابر بیگانگان و ابر قدرت‌ها و عدم اتکا به بلوک شرق و غرب چه به لحاظ سیاسی و اقتصادی و نظامی و چه به لحاظ اخذ و اقتباس ایدئولوژی از مکتب‌های مارکسیستی یا کاپیتالیستی بوده است (نوازی، ۱۳۸۸، ص. ۲۹۱) بر این اساس دولت موقت راهبرد سیاست خارجی نظام برآمد از انقلاب را عدم تعهد اعلام کرد. بازرگان و سایر مقامات دولت موقت صراحتاً عدم تعهد را همان سیاست موازنه منفی مصدق تعریف کردند که به اعضای عدم اعطای امتیاز های سیاسی اقتصادی و نظامی به دو ابر قدرت شرق و غرب و عدم اتحاد و ائتلاف به آنان است. از ان جا که رژیم شاه متحد استراتژیک ایالات متحده آمریکا بود این سیاست به مثابه گسستن رشته‌های وابستگی به آمریکا و خروج از اتحادهای دو جانبه و چند جانبه با این کشور بود.

بدین ترتیب در تاریخ ۲۲ اسفند ۵۷ از سازمان پیمان مرکزی سنتو و قرداد کاپیتولاسیون نیز از تاریخ ۲۳ اردیبهشت ۵۸ لغو گردید (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۲ ص. ۳۰۱) یکی از ویژگی‌ها و مختصات سیاست خارجی دولت موقت نگاه به غرب است که بر چند اصل و فرض استوار بود: اولاً از منظر گفتمان ملی‌گرایی لیبرال در چارچوب سیاست خارجی موازنه قطعی هیچ نفعی برای رابطه با غرب و آمریکا وجود ندارد، دوما دولت موقت در جهت تنش‌زدایی و اعتمادسازی به غرب گام برمی‌داشت، سوم ایجاد نوعی توازن بین آمریکا و شوروی بر سیاست خارجی بود، چهارم رهبران دولت موقت بر این باور بودند که ایران برای دست یافتن به توسعه اقتصادی و رفاهی به دانش و فناوری غرب نیازمند است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۲،ص. ۳۰۱) بنابراین نخست‌وزیر دولت موقت درباره ارتباط با آمریکا با صراحت چنین می‌گوید ،ایران می‌تواند بر اساس احترام متقابل رابطه‌ای دوستانه با آمریکا داشته باشد چرا نباید ما از آمریکا اسلحه بخریم ما چنین رابطه‌ای را حق خود می‌دانیم (روبین، ۱۹۶۳، ص. ۱۷۹) سیاست نگاه به غرب در دوران دولت موقت در سطح نظری باقی نماند و به رغم لغو قرداد کاپیتولاسیون و پیمان دفاعی ایران و آمریکا گام‌های عملی برای بازسازی و عادی سازی روابط با غرب با آمریکا برداشته شد. به گونه ای که معاون نخست وزیر وقت به عنوان رابط دولت موقت و سفارت آمریکا انتخاب می‌شود اقدامات دولت موقت باعث شد که علی رغم اختلافات پیش آمده درباره تعیین سفیر آمریکا پیش آمد رابطه دو کشور بار دیگر به سطح سفیر ارتقا یافت که نشان دهنده اولویت و اهمیتی بود که دولت موقت برای ارتباط با آمریکا قائل بود. همچنین ادامه کار پایگاه‌های اطلاعاتی خبری آمریکا

در ایران، صدور نفت ایران به آمریکا، تداوم حضور مستشاران آمریکایی در کشور و تلاش برای تمدید حضور آنان، پیشنهاد مبادلات اطلاعات سری بین دو کشور برای مقابله با خطر شوروی و کمونیسم و همچنین اجازه فعالیت های حقوق بشری به آمریکا در ایران (اسناد لانه جاسوسی،ج ۱۶: اسناد ۶-۱). دیدار مهدی بازرگان و ابراهیم یزدی با برژینسکی مشاور امنیت ملی کارتر در ۱۲ آبان ۵۸ در الجزیره را میتوان اوج نگاه سیاست به غرب به شمار آورد. البته این اقدام نتیجه عکس به بار آورد به طوری که به جای تنش زدایی و عادی سازی روابط جمهوری اسلامی با آمریکا به بحران گروگان گیری انجامید و روابط را متشنج و بحرانی‌تر کرد (دهقانی فیروزآبادی،۱۳۹۲، ص.۹۶).

تعمیق و استمرار بحران

اشغال سفارت آمریکا در ایران و آغاز جنگ عراق علیه جمهوری اسلامی ایران باعث عمیق‌تر شدن بحران در روابط ایران و ایالات متحده می‌شود و هرچند به دلیل فضای به وجود آمده پس از جنگ تحمیلی و روی کار آمدن دولت واقع‌گرای سازندگی و پس از آن دولت اصلاحات انتظار می‌رود تنش کاهش یابد اما این بحران استمرار می‌یابد و اکنون نیز در جریان است. در ابتدای انقلاب و زمان حکومت دولت موقت در سراسر کشور حرکت‌هایی می‌شد تا جو سیاسی جامعه را ملتهب و پیچیده کند بعدها معلوم شد که تمرکز تمامی این فتنه‌ها و جریانات ضد انقلابی در سفارت آمریکا در تهران است. در حالی که موضع منافقانه‌ی آمریکا نسبت به انقلاب اسلامی مانع از روشن شدن چهره واقعی آمریکا در میان مردم شده بود. به همین جهت امام خمینی بیانات قاطعی علیه ابرقدرت ها و به ویژه آمریکا ابراز فرمودند. وخصوصاً با ورود شاه به آمریکا فرمان مقابله را به تمامی دانش آموزان و دانشجویان و طلاب علوم دینی صادر کردند. اشغال سفارت آمریکا در واقع تیر خلاص دولت موقت بود به بیان دیگر در نتیجه این اقدام انقلابی قدرت متزلزل دولت موقت رو به افول گذاشت و همگام با آن اساس همکاری‌های استراتژیک ایران و ایالات متحده فرو پاشید (شیرودی، ۱۳۸۵). دولت آمریکا فشارهای زیاد و شدیدی را بر حاکمیت انقلابی وارد آورد و از تمامی ابزارهای ممکن بهره جست تا بتواند اعضای دستگیر شده سفارت خود را در ایران به آمریکا بازگرداند اما با ایستادگی دانشجویان پیرو خط امام و حمایت های امام خمینی این اقدامات ناکام ماند و نهایتاً آمریکا را برآن داشت که گزینه عملیات نظامی برای آزادی گروگان ها را در دستور کار قرار دهد. لازمه این کار قطع روابط سیاسی دو کشور بود که در ۱۹ فروردین ۱۳۵۹ از سوی کاخ سفید به اجرا درآمد (حسینی، ۱۳۸۹). طولانی شدن ماجرای گروگان‌گیری و به نتیجه نرسیدن روش‌های مسالمت‌جویانه و خشونت‌طلبانه‌ی آمریکا برای آزادی گروگان ها از جمله حمله‌ی طبس، شورای امنیت ملی آمریکا شروع به پروراندن طرح یک عملیات تلافی‌جویانه‌ی دیگری بود با توجه به حمایت اکثریت مردم از حکومت انقلابی حمله مستقیم نظامی ممکن نبود سیاست آمریکا از این پس ضمن خودداری از رویارویی مستقیم افزایش فشار اقتصادی بر ایران و تلاش برای مذاکرات مستقیم و غیرمستقیم به منظور رهایی گروگان‌ها متمرکز شد (برژینسکی، ۱۳۶۲). اما دو طرح دیگر نیز در دستور کار قرار گرفت که عبارت بودند از: تشویق سران سابق ارتش نیروهای ساواک و گروه‌های ضدانقلاب به کودتا که منجر به کودتای نوژه شد و به شکست انجامید و طرح دیگر تحمیل یک تجاوز خارجی از سوی یک کشور سوم یعنی عراق بود (نوازی، ۱۳۸۸، ص. ۳۳۳) ایالات متحده آمریکا با توجه به روند جاری

جنگ و اشغال بخش‌هایی از خاک ایران از سوی ارتش بعث عراق و در مواضع برتر بودن عراق و توان تسلیحاتی قوی آن که همه این‌ها را در راستای منافع خود می‌دید تصمیم گرفت که در ابتدای جنگ اعلام بی‌طرفی کند. این موضع در آن موقع کاملاً به نفع عراق بود و اعمال فشار به ایران می‌توانست تأمین‌کننده‌ی منافع ایالات متحده در ابعاد گوناگون باشد. (مرادپیری و شربتی، ۱۳۹۱، ص. ۱۴۹) با وجود آنکه روابط پنهانی ایالات متحده با عراق و دیدارهای مخفیانه و آشکار مسئولان دو کشور همچنان ادامه داشت اما به دلیل روند حاکم بر جنگ این موضع بی‌طرفی ظاهری آمریکا تا هنگام تغییر جبهه‌های جنگ و تغییر موازنه به نفع ایران همچنان به قوت خود باقی بود (نعمتی، ۱۳۸۸) آمریکا با هدف تحت فشار قرار دادن ایران برای آزادی گروگان‌های خود و به منظور خطری که از جانب ایران متوجه منافع خود در منطقه می‌دانست با سیاست صدام حسین همسو بود. از موارد مهم اتفاق افتاده در خلال سال‌های جنگ ایران و رژیم بعثی عراق در مورد رابطه ایران و ایالات متحده ماجرای مک فارلین یا ایران کنترا بود که در بین سال‌های ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۵ به مدت یک و نیم سال در زمان رونالد ریگان که با فروش مخفیانه‌ی تسلیحاتی به ایران در پی آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان و کمک به شورشیان کنترهای نیکاراگوئه بود که در ۱۲ آبان ۱۳۶۵ توسط یک روزنامه لبنانی به نام الشراع فاش شد که پیامدهایی در داخل کشور به دنبال داشت. رویارویی ایران با آمریکا در ماه‌های پایانی جنگ تحمیلی به اوج خود رسید و به درگیری نظامی در خلیج فارس انجامید اما پایان جنگ موجب شد هر دو کشور درصد کاهش تنش‌جات برآیند و از برخورد مجدد جلوگیری کنند، به طوری که جورج شولتز وزیر امور خارجه آمریکا در ۱۰ مرداد ۱۳۶۷ تمایلش را برای ملاقات با همتای ایرانی خود ابراز داشت و اعلام کرد ایالات متحده از طریق کشور ثالث تمایل خود را برای گفتگو با ایران که از اهداف آن آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان بود به این کشور اطلاع داده است. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸، ص. ۴۱۷) انتخاب جرج هربرت واکر بوش در سال ۱۳۶۷ که دارای لحنی آشتی جویانه در رابطه با ایران بود و در اولین سخنرانی خود خطاب به ایران تأکید کرد «حسن نیت موجب حسن نیت می‌شود» از سوی دیگر با انتخاب هاشمی رفسنجانی به ریاست جمهوری اسلامی ایران امید به تنش‌زدایی بیشتر شد. از این رو عطاءالله مهاجرانی که معاونت پارلمانی رئیس جمهوری را بر عهده داشت در مقاله‌ای کوتاه در روزنامه‌ی اطلاعات مذاکره‌ی مستقیم با آمریکا سخن گفت که این پیشنهاد با استقبال طرف آمریکایی مواجه شد اما رهبر انقلاب پیشنهاد مذاکره با آمریکا را کاملاً منتفی دانست (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸، ص. ۴۱۷). دولت ایران که در زمان حمله عراق به کویت و متعاقباً تشکیل ائتلاف آمریکا برای مداخله در این جنگ در عین مخالفت با حضور نیروهای خارجی در منطقه از قطعنامه‌های سازمان ملل پیروی کرد ایران که انتظار داشت آمریکا پاسخی مثبت به این اقدام داده و در جهت رفع محدودیت‌ها گام بردارد اما دولت آمریکا مجدداً در آبان ۱۳۶۹ وضعیت فوق‌العاده را در برابر ایران تمدید کرد. با روی کار آمدن بیل کلینتون در سال ۱۹۹۳ چشم انداز جدیدی در سیاست خارجی آمریکا گشوده شد و به عنایت به مشکلات اقتصادی ناشی از جنگ کشورهای ایران و عراق و تلقی آن به عنوان عامل اصلی تهدید منطقه‌ای سیاست مهار دو جانبه برای تضعیف هم زمان ایران و عراق و نه یکی علیه دیگری از سوی مارتین ایندیک طراحی شد (هرسیج، بی تا).

در این زمان آمریکا با سیاست مهار و به اجرا در آوردن تحریم‌های شدید علیه ایران که پس از جنگ جهانی دوم بی‌سابقه بود و حتی در دوران اشغال سفارت آمریکا نیز چنین تحریم‌هایی به اجرا در نیاورده بود با هدف وارد ساختن ضربه‌ی شدید به منابع ارزی ایران و فلج کردن اقتصاد کشور به منظور افزایش شدید نارضایتی‌های عمومی بناگاه تمام روابط تجاری و مالی خود را با ایران قطع کرد و ظرف مدت سه ماه حجم مناسبات پنج میلیارد دلاری خود را با ایران به صفر رساند و خرید نفت از ایران کاملاً قطع گردید، اما انزوای کامل سیاسی ایران به علت سیاست‌های خاتمی و همچنین رویکرد کشورهای اروپایی محقق نشد. وقوع انفجار در برج‌های خبر عربستان که باعث کشته شدن و زخمی شدن تعداد زیادی از سربازان آمریکایی شد نیز از جمله عوامل موثر در تیرگی بیشتر مناسبات بین دو کشور بود. از موارد دیگر تنش‌زا در روابط ایران و ایالات متحده یکی از قوانین تحریمی مهم آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران، قانون تحریم‌های ایران و لیبی یا قانون داماتو مصوب کنگره‌ی این کشور در سال ۱۹۹۶ که با تصویب این قانون آمریکا بعد جدیدی به اقدامات تحریمی خود افزود و آن عبارت بود از تنبیه شرکت‌های خارجی که در ایران یا لیبی سرمایه گذاری می‌کنند. این شیوه افراطی‌ترین شکل اجرای فراسرزمینی قوانین آمریکاست که تا آن زمان این کشور به آن مبادرت نکرده بود (شاپوری، ۱۳۹۵). با روی کار آمدن دولت سید محمد خاتمی که حامی و حاوی گفتمان صلح‌گرایی بود و مبحث گفت‌وگوی تمدن‌ها را در برابر برخورد تمدن‌ها مطرح کرد و سیاست تنش‌زدایی با آمریکا را مدنظر داشت این کشور با تکرار اتهامات گذشته علیه ایران از سیاست مهار دوگانه سخن راند و سپس قانون داماتو و در نهایت بعد حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ با قراردادن ایران در محور شرارت عملاً سبب افزایش تنش بین ایران و آمریکا شد (کریمی فرد، ۱۳۹۸). جنگ افغانستان در سال ۲۰۰۱ و پس از آن جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ عرصه جدیدی برای رابطه ایران و آمریکا ایجاد نمود و هر دو طرف را مجبور به همکاری در منافع استراتژیک متقابل و جنگ بر ضد دشمنان مشترک نمود. (پریفتی، ۱۳۹۶، ص. ۱۷۰) همکاری غیر مستقیم ایران با آمریکا در جریان بحران افغانستان به ویژه در کنفرانس بن تنش در روابط دو کشور را کاهش نداد به طوری که پس از پایان جنگ در افغانستان جرج بوش در سخنرانی وضعیت اتحاد خود در بهمن ماه ۱۳۸۱ ایران را در کنار عراق و کره شمالی محور شرارت خواند. (نمازی، ۱۳۸۱) این امر بیانگر این واقعیت بود که نومحافظه‌کاران آمریکا خواهان تغییرات بنیادی در رفتار و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران هستند. بنابراین اتحاد طبیعی پیش آمده در بحران افغانستان و سپس عراق مانع سیاست‌های پیشین آمریکا نسبت به ایران نشد. با پیروزی احمدی نژاد در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۴ مناسبات ایران و آمریکا وارد مرحله جدیدی شد. اقدامات خصومت آمیز آمریکا و ایران علیه یکدیگر سبب افزایش تنش بین آنها شد. تنش بین ایران و آمریکا در حوزه‌ها و عرصه‌هایی مثل مخالفت واشنگتن با ایفای نقش ایران در خاورمیانه، تداوم برنامه هسته‌ای ایران، صدور قطعنامه‌های متعدد علیه ایران در شورای امنیت، تحریم‌های گسترده و همه جانبه اقتصادی علیه ایران، تلاش آمریکا برای ایجاد اجماع جهانی علیه ایران و انزوای سیاسی ایران در جهان از جمله اقدامات خصومت‌آمیز متقابل ایران و آمریکا است. با روی کار آمدن دولت روحانی در سال ۱۳۹۲ فصل جدیدی از روابط جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده گشوده

شد. روحانی که با شعار اعتدال روی کار آمده بود و حامی گفتمان تعامل سازنده در روابط جمهوری اسلامی ایران با دیگر کشورها از جمله آمریکا بود بیشترین تمرکز سیاست خارجی خود را صرف مسئله تحریم ها و توافق هسته‌ای که طرف اصلی آن ایالات متحده بود نمود. با توجه به مطرح بودن موضوع هسته‌ای به عنوان عامل اصلی در تنش روابط بین ایران و آمریکا در سالیان اخیر در کنار مسائلی مانند توانمندی موشکی، حقوق بشر، دخالت در امور دیگر کشورهای منطقه و... لازم است این موضوع بیشتر مورد بررسی قرار گیرد. موضوع هسته‌ای که نزدیک به دو دهه سیاست خارجی کشور را با خود درگیر کرده و همچنین چندین دولت با این موضوع در ارتباط بوده‌اند. سیاست جلوگیری از دستیابی ایران به تکنولوژی هسته‌ای که با روی کار آمدن دولت کلینتون که سرآغازی بر تشدید دشمنی ایران و آمریکا بود آغاز شد. ایالات متحده آمریکا و بسیاری از متحدانش بر این باور بودند که دولت ایران تلاش می‌کند تا امکانات لازم را فراهم کند تا بتواند در کوتاه ترین زمان ممکن قادر به تولید سلاحه هسته‌ای باشد. آمریکا در تلاش برای جلوگیری از آنچه جاه‌طلبی ایران خوانده می‌شود و بالا بردن اهرم فشارش در برابر ایران پیشگام یک رشته تحریم‌های قوی یک جانبه و چند جانبه شد. (خواجه‌پور و دیگران، ۱۳۹۳) پس از ۱۳ سال اختلاف و کشمکش میان ایران از یک سو و آمریکا و هم پیمانانش و برخی نهادهای بین‌المللی از سوی دیگر پس از چندین سال مذاکره سخت و فشرده میان ایران و ۱+۵ توافق



جمعی برای پایان دادن به تنش‌ها بر سر برنامه‌ی هسته‌ای ایران حاصل شد (شاپوری، ۷۴) با انجام توافق هسته‌ای انتظار می‌رفت فصل جدیدی از تنش زدایی در روابط ایران و ایالات متحده گشوده شود و حتی بحث از برجام دو و سه و حل و فصل سایر اختلافات بین طرفین به وجود آمد. همچنین مکالمه تلفنی تاریخی بین باراک اوباما و روحانی در سال ۲۰۱۳ مثل دیدار ظریف وزیر امور خارجه ایران و جان کری وزیر امور خارجه آمریکا سبب شکاف در دیوار بی‌اعتمادی شد و این عمل به عنوان یک اقدام اعتماد ساز تعبیر شد. با جابجایی یا تغییر نخبگان در یک کشور ممکن است سیاست تنش‌زدایی با شکست مواجه شود با تغییر نخبگان اجرایی در آمریکا و به قدرت رسیدن دونالد ترامپ فرصت برای تشدید لابی‌های مخالفان جمهوری اسلامی مانند لابی آپیک، لابی اعراب و... محیا شد و با سیاست‌های خصمانه‌ی ترامپ علیه ایران از جمله خروج از توافق هسته‌ای و همچنین افزایش تنش‌ها در خلیج فارس که منجر به سرنگونی پهپاد آمریکایی توسط سپاه پاسداران و تلاش آمریکا برای ایجاد ائتلاف دریایی در مقابله با آنچه تهدیدات دریایی ایران در خلیج فارس عنوان می‌شود تنش‌زدایی روحانی با چالش بزرگی مواجه شد و دور جدیدی از تداوم بحران در رابطه ایران و ایالات متحده را رغم زد.

ساز و کارهای مناسب بر تداوم بحران در روابط ایران و آمریکا

ایمازهای نخبگان

نگرش نخبه‌گرا در جامعه‌شناسی سیاسی قدرت و جایگاه ویژه‌ای دارد. بنیان‌های تفکر سیاسی نخبه‌گرا را می‌توان در اندیشه‌های افلاطون و سقراط مورد توجه قرار داد. نخبه‌گرایان جدید اغلب از رهیافت‌های افلاطون بهره می‌گیرند و تلاش دارند که نشان دهند معادله‌ی دیوار آهنین الیگارشیک در تمامی جوامع اعمال می‌شود. کنش نخبگان و الگوی توزیع قدرت تابعی از فرهنگ هنجار و ساختار سیاسی کشور مورد نظر است. نخبه و نخبگان در رویکرد جامعه شناختی به گروه هایی گفته می شود که کار ویژه‌ی ساختاری دارند. کار ویژه اول مربوط به تصمیم‌گیری سیاسی است و کارویژه‌ی دوم را باید کنش همانند است. کارویژه‌ی دوم در قالب نشان‌های تصمیم‌سازی حاصل می‌شود. نخبگان سیاسی با توجه به جایگاه و اهدافشان رفتارهای متفاوتی از خود نشان می‌دهند این رفتارهای برون‌زاد شخصیت نخبگان نیست بلکه با توجه به شرایطی که در آن قرار دارند شکل می‌گیرد. نخبگانی که در راس قدرت‌انند همواره برای بازتولید حفظ و تداوم قدرت برنامه‌های اصلاحی را در نظر می‌گیرند. مقاومت ایدئولوژیک رهبران سیاسی ایران را می‌توان انعکاس اعتقاد آن‌ها به نقش اسلام راستین دانست که می‌تواند نقش پویایی در عرصه اجتماعی ملی سیاسی و بین‌المللی ایفا کند و در واقع بر اساس این نگرش است که ادراک آنان از نظام بین‌الملل و نقش آمریکا شکل می‌گیرد. این نگرش را می‌توان عامل تشدید تضادی نهفته‌ی جامعه‌ی ایرانی و سایر کشورهای اسلامی با آمریکا و جهان غرب دانست. رهبران و نخبگان ایران در بسیاری از مواضع و رویکردهای خود به جدال با آمریکا مبادرت نمودند و تا کنون تلاش قابل توجهی را برای به حداکثر رساندن تعارض انجام دادند. این امر را باید انعکاس ادراکات سیاسی و ایدئولوژیک رهبران انقلاب اسلامی دانست؛ یعنی از آنجا که آنان رفتار سیاسی خود را بر اساس قواعد ایدئولوژیک سازماندهی کردند تأثیر قابل توجهی بر روابط متقابل ایران و آمریکا برجای گذاشته‌اند. گراهام فولر معتقد است: غرب به ویژه آمریکا مسحور پدیده‌ی آیت‌الله خمینی است. این امر نشان می‌دهد که ادراک رهبران سیاسی ایران نه تنها تحت تأثیر غالب‌های ایدئولوژیک قرار دارد بلکه می‌توان جلوه‌هایی از خصوصیات ایرانی و همچنین تجارت تاریخی ایرانیان را نیز با آن پیوند داد. نخبگان سیاسی در ایران دارای نفوذ و قدرت‌اند و نقش شایان توجه‌ای در تدوین و پیشبرد خط مشی سیاسی دارند. و در طرف مقابل نخبگان حاکم بر ایالات متحده به خوبی درک کرده‌اند که اگر خواهان حفظ نظام ارزشی- هنجاری تمامیت‌طلبانه خود هستند از هم اکنون باید نبرد با این جایگزین محتمل را آغاز کنند (ملایی و کافی، ۱۳۹۲) علیرغم آنچه گفته شد در چهار دهه رابطه‌ی بحرانی دو کشور همواره نخبگانی در دو کشور تنش‌زدایی و تعامل سازنده را برای عدم تداوم بحران مورد نظر داشته‌اند و تلاش‌هایی هم برای این کار انجام گرفته است اما گفتمان حاکم بر سیاست دو کشور که یکی استکبارستیز و دیگری استعماری تلاش‌های نخبگان مخالف تداوم بحران را با شکست مواجه کرده است.

مشوق‌ها

منظور از این شاخص که تحت عنوان رسوخ عوامل محیطی از آن یاد می‌شود حضور و مداخله‌ی ناروا و منفی کشورهای مؤثر منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای در مناسبات بین ایران و آمریکاست. هر چند در اینجا مشوق به معنای منفی آن مورد توجه نظریه است اما برای تجزیه و تحلیل دقیق‌تر و پرداختن همه جانبه به موضوع در این قسمت مشوق‌های مثبت هم مورد بررسی قرار می‌گیرند. در طول روابط بحرانی ایران و آمریکا مشوق‌های

زیادی در هر دو جهت منفی یعنی تداوم بحران و در جهت مثبت یعنی حل و فصل بحران با انگیزه‌های خاص خود حضور داشته‌اند که می‌توان از کشورهای منطقه‌ای مانند عربستان و اسراییل و همچنین کشورهای فرامنطقه‌ای مانند روسیه، چین، ژاپن، الجزایر و اتحادیه‌ی اروپا نام برد. از موارد مشوق منفی می‌توان عربستان، چین و روسیه را نام برد. مشوق منفی بودن

درجاتی تخفیف نسبت به روسیه چنین منطقی را در روابط خود با ایران دنبال می‌کند. در مورد مشوق‌های مثبت هم می‌توان به کشورهایی مانند الجزایر که با کمک به حل و فصل ماجرای گروگان‌گیری در سفارت آمریکا در ایران و متعاقب آن قرارداد الجزایر به کاهش تنش میان دو کشور کمک شایانی کرد.از موارد دیگر میتوان اتحادیه اروپا و ژاپن را نام برد که از طرفی



وابستگی اقتصادی و سیاسی به آمریکا دارند و از سویی دیگر به دلایل مسائل اقتصادی مانند وابستگی به انرژی ایران و همچنین امنیت حمل و نقل آن همچنین نقش ایران در کاهش تنش‌ها در منطقه که با امنیت کشورهای اروپایی رابطه مستقیم دارد که می‌توان به مصائب و مشکلات پیش آمده پس از بهار عربی برای کشورهای اروپایی که علاوه بر مشکلات عدیده‌ی امنیتی با سیل عظیمی از پناهجویان گریخته از جنگ در خاورمیانه که علاوه بر عواقب مالی برای اتحادیه شاهد جنبش‌های افراطی هویتی در این اتحادیه که نمونه‌ی باز آن برگزیت در انگلستان که ضربه‌ی شدیدی بر اتحادیه‌ی اروپا وارد نمود و همچنین استفاده از ایران به عنوان سدی برای جلوگیری از ورود مواد مخدر به این اتحادیه اشاره کرد و بحران در روابط دو کشور و تضعیف ایران پس از اعمال تحریم‌ها از سوی آمریکا می‌تواند نقش ایران را در منطقه به بازیگری ضعیف تنزل دهد و این موضوع با سیاست اتحادیه‌ی اروپا همسویی ندارد بنابراین تلاش دارند که بحران موجود در روابط دو کشور را به حداقل ممکن برسانند.

ایدئولوژی

به نظر مارکس، ایدئولوژی به معنی اندیشه‌های طبقه حاکم است، اندیشه‌هایی که از نظام طبقاتی حمایت می‌کند و استثمار را زنده نگه می‌دارد.(هیود، ۱۳۸۹، ص. ۶۶) از عناوین ذکر شده توسط زارتمن برای تداوم بحران در روابط ایران و آمریکا می‌توان از ایدئولوژی به عنوان عنصر ثابت تداوم بحران نام

برد. چرا که با وجود برخی مشوق‌ها و تغییرات درون گفتمانی در سیاست‌های دو کشور ما شاهد تغییر از گفتمان به گفتمان دیگر نبوده‌ایم و از زمان شکل‌گیری بحران در روابط دو کشور با وجود روی کار آمدن دولت‌های گوناگون در دو طرف ماجرا هستیم، که در ایران از دولت آرمان گرا تا دولت اعتدال‌گرا و همچنین دولت‌های جمهوری‌خواه و دموکرات در آمریکا، اما ایدئولوژی ثابت اسلامی و ضداستکباری در ایران و سرمایه‌داری و استعماری در آمریکا موجب ناکارآمدی سایر عواملی که در صدد کمک به حل بحران و تنش موجود بوده‌اند شده است. در این قسمت از بخش پایانی مقاله در ابتدا درباره مفهوم و خاستگاه تاریخی ایدئولوژی، نقش و جایگاه ایدئولوژی، دولت ایدئولوژیک و سپس ایدئولوژی آمریکا و ایدئولوژی جمهوری اسلامی ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد

خاستگاه تاریخی مفهوم ایدئولوژی

هرچند واژه ایدئولوژی نخستین بار در سال ۱۷۹۶ توسط آنتوان دوتراسی مورد استفاده قرارگرفت و از آن پس رواج یافت، اما همچنان که لارین نیز معتقد است، اشتغال ذهن به برخی مسائل که درپوشش این مفهوم قرار داشتند بسیار زودتر آغاز شد و از این لحاظ ایدئولوژی پدیده‌ی تازه‌ای در تاریخ بشر نیست حتی اگر بررسی‌های قدیمی‌تر از این مفهوم را نیز مورد توجه قرار ندهیم. به اعتقاد برخی صاحب نظران مفهوم ایدئولوژی برخلافِ واژه‌ی آن که ابداع دوتراسی بوده پیشگامان بسیاری دارد که شایان ذکر ترین آنها نوشته‌های فرانسیس بیکن (۱۶۲۶–۱۵۶۱) است. بیکن در کتاب ارغنون جدید در سال ۱۶۲۰ معتقد بود، ذهن انسان از روزگار باستان اسیر تصوراتی خطا و نابخردانه‌ای شده است که فهم بشری را در حجابی پنهان کردند. این نظریه‌ی بیکن تأثیر بسیاری هم بر مکتب تجربی انگلستان، کارل مارکس، توماس هابز، جان لاک و هم بر جنبش روشنگری فرانسه داشت که نهایتاً مفهوم ایدئولوژی را آفرید. بحث ایدئولوژی از جهات عدیده به علم جامعه‌شناسی یا به علم‌شناسی مربوط می‌شود. ایدئولوژی در معنای ساده و لفظی‌اش عبارت است از: علم به عقیده یا عقیده‌شناسی. این اصطلاح از بدو پیدایش با نوعی طعن و ذم همراه بوده است. ایدئولوژیک فردی خیال‌پرور محسوب می‌گردیده است که به اندیشه‌های پنداری بریده از واقعیت دلخوش می‌شده است. ایدئولوژی بیش از هر چیز با عقلانیت آدمی سر و کار دارد و به دیده‌ی سوءظن بدان می‌نگرد و آن را در تشخیص متهم می‌دارد و بستر بودن دست و چشم عقل را در چنگ طمع و تاریخ به رخ می‌کشد و تهیدستی مدعیان پر لاف‌ت معرفت‌های گزاف را به زعم خود افشا می‌کند.(سروش، ۱۳۷۲، ص. ۸۰-۷۹) به اعتقاد مارکس ایدئولوژی نه تنها بر بی‌لیاقتی و کارایی عملی بلکه بر توهم و گم کردن واقعیت دلالت داشت. مارکس از ایدئولوژی به عنوان آگاهی کاذب تعبیر می‌کرد و آن را محصول طبقات اجتماعی می‌دانست. نقش‌های ایدئولوژی، یکی از نکات اساسی مارکس در باب ایدئولوژی آن است که از نظر وی نقش ایدئولوژی مشروعیت بخشیدن به قدرت است و ایدئولوژی از همین مجرا با «قدرت » ارتباط می‌یابد. نقش دیگر ایدئولوژی عبارت است از تعارض زدایی، البته مارکس به این نقش تصریح نکرده است اما بیانات وی با این معنا سازگار است. انسان هرگز نمی‌تواند در مدتی طولانی در شرایط و محیطی زیست کند که با دنیای ذهنی او تعارض دارد، به بیان دیگر زندگی انسان در شرایطی که میان دنیای خارجی و دنیای ذهن تعارض وجود دارد دست کم در دراز مدت ناممکن است. انسان نمی‌تواند واجد اندیشه‌هایی



باشد که دائما او را با جهان خارج در حال تعارض نگه می‌دارند. لذا در مواقعی که میان جهان ذهنی انسان و جهان خارج تعارضی روی می‌دهد لاجرم باید در رفع این تعارض بکوشد. برای رفع این تعارض یکی از طرفین را باید عوض کرد یعنی یا باید جهان خارج را تغییر داد یا جهان ذهن را مارکس معتقد است که قالب آدمیان در این گونه مواقع به جای آنکه دنیا را عوض کنند اندیشه و ذهن خود را تغییر می‌دهند. ایدئولوژی به نحوی کاذب انسان را از این غریبگی می‌رهاند یعنی آدمی را کج می‌کند تا با جهان کج، هماهنگ افتد و به این شیوه تعارض عالم بیرون و درون را می‌زداید. لذا ایدئولوژی از مهم‌ترین عوامل «لیناسیون» است. انسان در صورتی می‌تواند از این مسخ‌شدگی و الیناسیون نجات یابد که حجاب ایدئولوژی را کنار بزند. از نظر مارکس دعوت به «انقلاب» به معنای تغییر عالم خارج و به سامان کردن آن است یعنی از نظر وی برای تعارض زدایی میان عالم خارج و عالم ذهن یکی از راه های اساسی و مهم عبارتست از تصحیح عالم خارج، مقتضای این دعوت آنست که داعی، خارج از حیطه‌ی ایدئولوژی ایستاده باشد و به درستی واقعیت جهان و انسان را شناخته باشد. نقش دیگر ایدئولوژی دعوت به انقلاب است. مفهوم ایدئولوژی نزد مارکس خود به خود انقلاب را به همراه می‌آورد زیرا در نظریه ایدئولوژی سخن این است که چیزی وارونه شده است و این وارونگی تا بدان جا پیش رفته است که دیگر هیچ راهی جز برای خود نشاندن وارونگی وجود ندارد. فردیناند دومون ایدئولوژی را نظامی از ایده ها و قضاوت

های روشن و سازمان یافته می‌داند که برای توصیف دنیا استنتاج یا توجیه موقعیت یک گروه یا جامعه به کار می‌رود و اساسا از ارزش‌ها نشات می‌گیرد.(سروش، ۱۳۷۲، ص.۹۳)

ویژگی‌های ایدئولوژی

ساخت منطقی منسجم: ایدئولوژی در هر مفهوم و کاربرد، نظامی منسجم و منطقی از تفکر است و به همین دلیل می‌تواند کاربردهای مثبت یا منفی داشته باشد. وضوح، انسجام و همسان‌سازی درونی را می‌توان مهم‌ترین ویژگی و وجه ممیز ایدئولوژی از مفاهیم دیگر دانست. در واقع ایدئولوژی نظام منسجمی از ایده ها و باورها است که بیانگر طرز تلقی انسان از جامعه است و او را به شیوه‌ای از رفتار سوق می‌دهد که بیانگر اعتقادات و طرز تفکر او است. ایدئولوژی فقط نظام منسجمی از تفکر بدون جهت‌گیری نیست بلکه از این انجام و ساخت منطقی برای تبیین وضع موجود و ترسیم وضع مطلوب بهره می‌گیرد. از آنجا که ایدئولوژی‌ها نظام‌های منسجمی از تفکر هستند: مرزهای مشخص و آشکاری برای پیروان خود ترسیم می‌کنند و به این ترتیب ایدئولوژی‌ها فراهم کننده‌ی یک وسیله هویت در جهان برای پیروان خود تلقی می‌شوند. هر چند ایدئولوژی نیز مانند فلسفه و فرهنگ از جنس اندیشه و آگاهی است اما تفاوتش با آنها در این است که با عامل سیاسی پیوند دارد و در واقع تئوری راهنمای عمل سیاسی است. ایدئولوژی حالتی است که انسان را به عمل ترغیب می‌کند یا حداقل با ارائه هدف‌ها و وسایل به افراد امکان می‌دهد که به عمل سیاسی دست بزنند

بنابراین با قدرت و سلطه ارتباط تنگاتنگی دارد. چنانکه در نزد برخی افراد ایدئولوژی فرایندی است که به واسطه آن معنا، در خدمت قدرت قرار می‌گیرد (خلیلی، ۱۳۸۵)

دولت ایدئولوژیک

منظور از دولت ایدئولوژیک دولتی است که بر اساس ایدئولوژی واحدی که مدعی کنترل و تنظیم همه‌ی وجوه زندگی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه است تاسیس شده و می‌کوشد تا برحسب اصول عقاید آن، ایدئولوژی زندگی اجتماعی را تنظیم و کنترل کند و همچنین ابعاد مختلف زندگی اخلاقی و فرهنگی را تحت انضباط در آورد. این گونه دولت‌ها رهاورد قرن بیستم و بحران‌هایی هستند که در پاسخ به بحران زمان گذار از دوران سنتی به دوران مدرن پیدا شده‌اند و روی هم رفته در دوران گذار بحران‌هایی از قبیل بحران هویت، بحران مشارکت، بحران مشروعیت، بحران کارایی دستگاه‌های سیاسی، بحران هنجاریابی و… دامنگیر چنین جوامعی هستند. دولت‌های ایدئولوژیک ذاتا دارای مجموعه‌ای از بحران‌ها هستند و در واقع می‌کوشند تا موجودیت خود را در اساس همین بحران‌ها حفظ کنند.(بشپریه، ۱۳۸۱) در ادامه بحث لازم است ایدئولوژی حاکم بر سیاست‌های دو کشور به طور مفصل و موردی تجزیه و تحلیل شود.

ایدئولوژی آمریکا

ارزش‌ها و هنجارهایی که ذهنیت آمریکایی از سیاست را برساخته است مبتنی بر سه ستون فردگرایی، مادی‌گرایی و لیبرالیسم است. ریشه‌های تاریخی این سازه فرهنگی اجتماعی از یک سو در مسیحیت و بویژه سنت پروتستان است. از سویی دیگر ساکنان ایالات متحده نوادگان عصر روشنگری و مدرنیته در اروپا هستند که غایت آن توسعه و پیشرفت اقتصادی نتیجه آن، سیاست‌های توسعه طلبانه و استعماری بود (منظور و حسینی، ۱۳۹۱). از دیگر ایدئولوژی‌ها در میان اهداف سیاست خارجی ایالات متحده می‌توان به جلوگیری از ظهور یک قدرت هژمونیک دیگر که وضعیت موجود نظام بین‌الملل را به خطر اندازد و همچنین در سطح منطقه‌ای تلاش برای حفظ وضعیت موجود در یک هژمون منطقه‌ای دارد اشاره کرد.(remiehsraeM، ۲۰۱۱) و همچنین بیگانه هراسی که دارای قدمت طولانی در فرهنگ غربی می‌باشد، ارتباط تنگاتنگی با مسئله اسلام هراسی و ایران هراسی دارد. به گونه‌ای که بیگانه هراسی یا اجنبی ترسی مقدمه و پیش‌شرط شکل‌گیری اسلام هراسی و ایران هراسی به شمار می‌رود. بیگانه هراسی که « ترس و نفرت از غریبه‌ها و خارجی‌ها را هر چه که غریب و خارجی است » از طریق دیگرسازی خود را تقویت می‌کند و از آن بهره می‌گیرد تا با ایجاد « دیگری » به هویت « ما» تشخیص بخشد. (مجیدی و صادقی، ۱۳۹۳) که می‌توان نظریه برخورد تمدن‌ها به عنوان یکی از اصول اصلی ایدئولوژیک مورد توجه آمریکا که تمدن اسلامی را خطرناک‌ترین تهدید برای تمدن آمریکایی دانسته و بر برخورد و دفع تهدید آن تاکید کرده است را در این راستا دانست. ورای این خصوصیات و امر سیاستمداری، علت بروز اشتباهات در عملکرد آمریکا قدرت فائقه آن و احساس برتری‌جویی آنها نسبت به دیگران است. آنها شدیدا نسبت به عامل رقابت با دیگران باور دارند (زکریا،۱۳۹۴،ص. ۲۵۹). سیاست خارجی آمریکا در رویارویی با جمهوری اسلامی ایران همواره با ابهام خاصی همراه بوده است. به عنوان نمونه آمریکا از زمان اشغال سفارتش در تهران چندین رهیافت از استقبال تا تقابل‌جویی و سپس همکاری در پیش گرفته که اصولی به نظر نمی‌آید. در تلاش برای بررسی این مسئله ما به دو نگرش مهم در سیاست خارجی آمریکا

نظر می‌افکنیم که ذیل عنوان ایدئولوژی بدبینانه جمع‌بندی می‌شود. نگرش قوی سیطره‌جویانه‌ای که وجه ایدئولوژیک دارد و دیگر نگرش بدبینانه‌ای که آن را از ریسک کردن و پرداختن به برقراری روابط باز می‌دارد. سیطره ایدئولوژی بدبینانه در سیاست خارجی آمریکا سبب می‌شود تا روابط با جمهوری اسلامی ایران به مثابه یک دولت بنیادگرا مردود شود. بسیاری وجود یک نسبت قوی ایدئولوژیک در سیاست خارجی آمریکا را مورد تأیید قرار داده‌اند که عمدتا متأثر از مفاهیم ذیل است: خاص بودن آمریکا، سنت لیبرالی و بین‌الملل‌گرایی یا مداخله‌گرایی آن در دوران پس از جنگ جهانی دوم. آمریکا در تاریخ روابطش با جمهوری اسلامی ایران شکست‌هایی را تجربه نموده که برخی از آنها تا دوره‌ی مورد نظر از این قرارند، شکست در پیش‌بینی و برآورد انقلاب اسلامی، اشتباه در راه دادن شاه به خاک آمریکا و تحقیر ناشی از تسخیر سفارت آن در تهران، شکست در عملیات نجات گروگان‌ها و… حس انتقام‌جویی را در سیاست آن کشور نسبت به جمهوری اسلامی ایران درمی‌انگیزد و همین که در شرایط متعادل‌تر انگیزه‌های آن را برای ادامه ندادن بحران می‌زداید (تخشید و فیضی، ۱۳۸۱)

ایدئولوژی جمهوری اسلامی ایران

رهبران سیاسی جمهوری اسلامی ایران به گونه قابل ملاحظه‌ای تحت تأثیر مبانی ایدئولوژیک اسلامی قرار دارند و آنان تلاش دارند تا مبانی ایدئولوژیک را با هنجارهای سیاسی و اجتماعی پیوند دهند. در فرایند انقلاب اسلامی، گفتمانی هژمونیک شکل گرفت که ریشه در سنت و مکتب اسلام شیعی داشت. این گفتمان انقلابی به بازتعریف بنیادی در حوزه سیاست داخلی و خارجی پرداخت و معیارهای متفاوتی را برای تعریف و تعیین «خود» و «دگر» در عرصه ملی و فراملی ارائه داد و علاوه بر اینکه گفتمان مسلط و غالب جهانی را به چالش کشید، نظم و نسق حاکم بر مناسبات و روابط بین‌الملل را مورد تردید قرار داد.(دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳، ص۷) جمهوری اسلامی مبارزه با استعمار و استبداد را یکی از اهداف اصلی خود ذکر کرده که نشات گرفته از مکتب اسلام شیعی آن است و ما شاهد آیاتی فراوان در قرآن به عنوان راهنمای آسمانی آن در رابطه مبارزه با استکبار هستیم. به عنوان نمونه می‌توان به آیات، «و لن يجعل الله للکافرین علی المومنین سبیلا» (سوره نساء، آیه ۱۴۱)، «محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رَحَمَاءُ بَیْنَهُمْ » (سوره فتح ، آیه ۲۹) ، « فقاتلوا ائمه الکفر انهم لا ایمان لهم» (سوره توبه ، آیه۱۲) و همچنین، و کسانی که در راه حمایت از مستضعفین کوتاهی و سستی می‌کنند ، مورد مواخذه قرار می‌دهد «ما لکم لا تناصرون» (سوره صافات، آیه ۲۵) اشاره کرد. همچنین بر این اساس طبق قانون اساسی «جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد. بنابراین در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر، از مبارزه حق‌طلبانه‌ی مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند» (قانون اساسی، اصل ۱۵۴). رهبران مذهبی انقلاب ایران معتقد هستند که اسلام از قابلیت تمدن سازی برخوردار است و با تاکید بر شاخص‌های ایدئولوژیک و فرهنگی خود سرسختانه در برابر وابستگی به غرب مقاومت می‌کنند و جدال با غرب بخشی از رسالت سیاسی و ایدئولوژیک خود می‌دانند. این روند در زمان محدودی پس از پیروزی انقلاب اسلامی به سایر کشورهای خاورمیانه نیز انتقال یافت. جدال‌های ایدئولوژیک ایران در دوران

پس از پیروزی انقلاب اسلامی عمدتاً علیه آمریکا سازماندهی شده‌اند؛ زیرا آمریکا محور اصلی قدرت در سیاست بین‌الملل محسوب می‌گردد از سوی دیگر میتوان مداخلات آمریکا در امور داخلی ایران طی سال های ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۷۰ دانست. رهبران انقلاب اسلامی نیز رفتار سیاسی خود را بر اساس قواعد ایدئولوژیک سازماندهی کرده‌اند.خلاصه آنکه اغلب ایدئولوژی‌ها در شرایط بحران پدیدار می‌شوند از این راه ایدئولوژی به کسانی که فاقد امتیازهای اجتماعی هستند کمک می‌کند تا نظام موجود را رد کنند یا به صاحبان امتیازها کمک می‌کند تا امتیازات خود را توجیه کنند. هر ایدئولوژی در برگیرنده‌ی عناصر تجربی و هنجاری است. اغلب ایدئولوژی‌ها در خصلت انحصار‌گرا، مطلق‌گرا و عام هستند. هر نظام ایدئولوژیک با ادعای هماهنگی اعضا با مسائل عصر و زمان معین مشخص می‌شود. ایدئولوژی متمایل است شخصی شود ودر برادر تغییرات بنیادی مقاومت می‌کند. اهمیت ماهیت، نقش و کارویژه‌های ایدئولوژی در جامعه‌ای بارها دیده شده که در آنها گروه‌های گوناگون دلایلی برای پذیرش ایدئولوژی ملی روشن و جدید برای کشور عرضه کرده‌اند و در راه تحقق آرمان‌های ملی در چارچوب یک ایدئولوژی کوشیده‌اند (عالم، ۱۳۹۷)

نتیجه‌گیری

در تاریخ معاصر کشور ایران رابطه با آمریکا از اهمیت بسزایی برخوردار است. رابطه‌ای پر فراز و نشیب که در سه مرحله قابل بررسی است. این مراحل شامل وابستگی و مشارکت استراتژیک که بازدهی زمانی آن شامل ابتدای برقراری این رابطه که از زمان قاجار و قرن نوزدهم می‌باشد و تا انقلاب اسلامی سال ۵۷ می‌باشد. هر چند در مقطعی از این دوران تلاش‌هایی برای کاهش این وابستگی و استقلال عمل بیشتر دولت ایران مانند سیاست موازنه منفی دکتر مصدق هستیم اما کودتای ۲۸ مرداد باعث تحکیم این وابستگی میشود تا جایی که از ایران به عنوان ژاندارم منطقه توسط آمریکا نام برده می‌شود. اما با وقوع انقلاب اسلامی در سال ۵۷ در ایران ما شاهد مرحله آغاز بحران و فاصله گیری در روابط دو کشور هستیم، هر چند که دولت موقت شعار نه غربی و نه شرقی برآمده از گفتمان انقلاب اسلامی در ایران را به معنی عدم تعهد تلقی کرده و با وجود لغو پیمان‌های دو جانبه با آمریکا از جمله پیمان مرکزی سنتو و قرارداد کاپیتولاسیون یکی از ویژگی‌های سیاست دولت در این برهه ازانقلاب نگاه به غرب است. اما وجود حوادثی از جمله نگاه بدبینانه‌ی تاریخی ملت ایران به دخالت‌های آمریکا در امور داخلی کشور، پذیرش شاه فراری از کشور و همچنین مشخص شدن نقش سفارت آمریکا در ایران در برخی فتنه‌های روی داده در کشور و متعاقب آن تسخیر سفارت این کشور که از آن به عنوان لانه جاسوسی یاد می‌شود وارد تعمیق بحران و حوادث پس از آن از جمله تلاش آمریکا برای انجام کودتای داخلی و انجام حمله نظامی و متعاقب آن حمایت همه جانبه از رژیم بعث در جنگ علیه ایران و دخالت‌های بعدی آمریکا در امور داخلی و منطقه‌ای ایران شاهد استمرار بحران در روابط دو کشور هستیم. در این مقاله تعمیق و استمرار بحران در روابط ایران و آمریکا بر اساس نظریه بلوغ منازعه‌ی زارتمن مورد بررسی قرار گرفت، نظریه‌ای که اعلام می‌دارد که در شرایطی که یک منازعه به پختگی برسد و دو طرف بحران ادامه آن را پرهزینه‌تر از حل بحران ببینند امکان حل و فصل آن وجود دارد. این نظریه از سه مورد به عنوان عوامل موثر در تداوم چرخه بحران نام می‌برد که عبارتند: از ۱) ایماژهای نخبگان ۲) وجود مشوق‌ها ۳) ایدئولوژی.

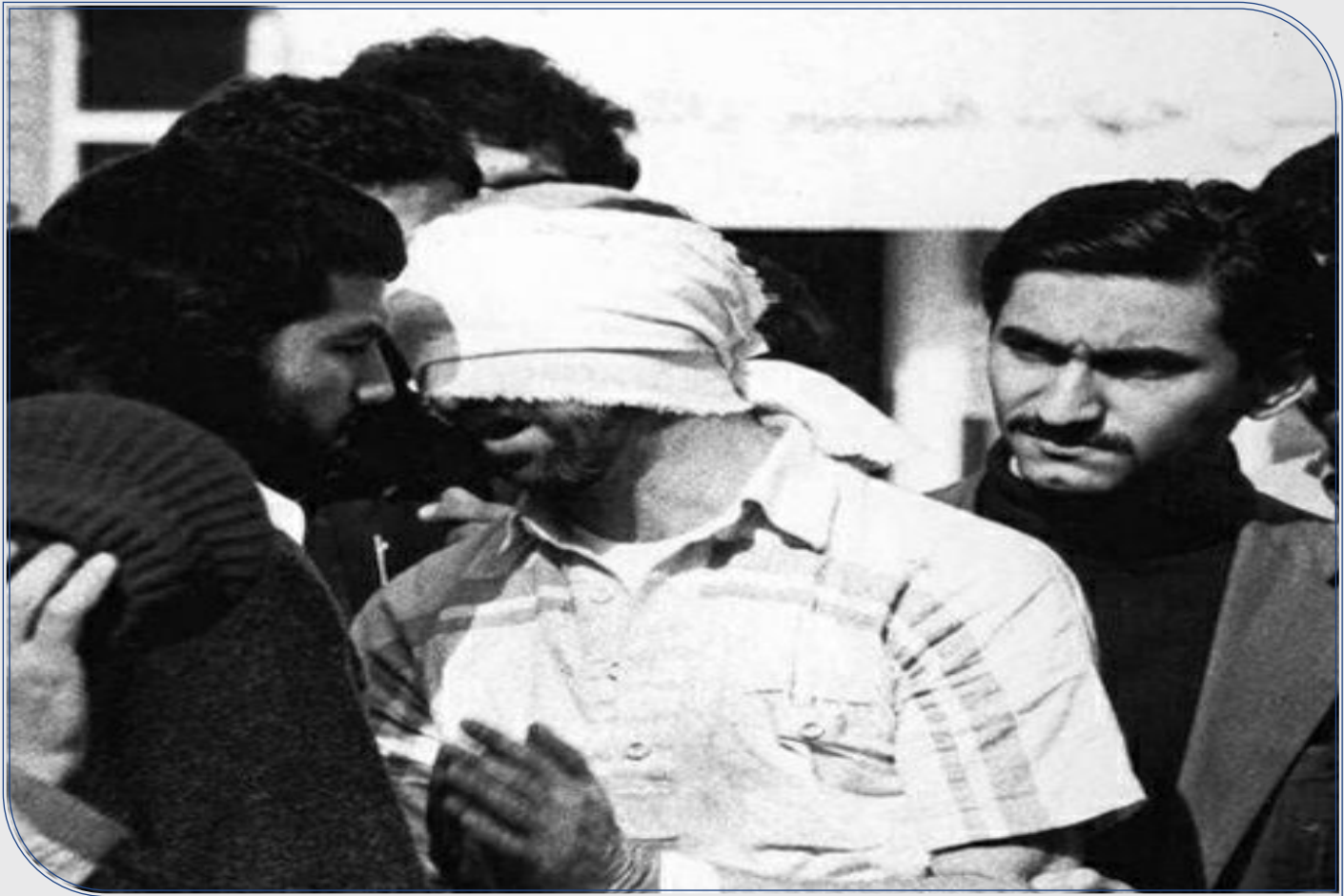
در طول سالیان روابط بحرانی در طرف پس از انقلاب سال۵۷ در ایران با وجود روی کار آمدن برخی دولت‌ها از جمله دولت واقع‌گرای هاشمی رفسنجانی، دولت اصلاح‌طلب و مبدع گفتگوی تمدن‌های خاتمی و همچنین دولت اعتدال‌گرامی روحانی با شعار تعامل سازنده با دیگر کشورها از جمله آمریکا که ما نمونه‌ی آن را در موضوع پرونده هسته‌ای کشور شاهد بوده‌ایم و همچنین وجود مشوق‌های بسیار در طول سالیان وجود بحران در روابط ایران و آمریکا که در تلاش برای عدم تداوم در بحران در روابط دو کشور بوده‌اند اما وجود ایدئولوژی برآمده از گفتمان انقلاب اسلامی که استکبارستیزی شاخصه‌ی اصلی آن می‌باشد و از آن را از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی شاهد هستیم. از جمله بنیانگذار انقلاب اسلامی که آمریکا را شیطان بزرگ دانسته و عملکرد آن را در کشورهای جهان سوم محکوم کرده و پس از رحلت ایشان نیز مقابله با استکبار سرلوحه سیاست خارجی کشور بوده و رهبری انقلاب بارها به صراحت اعلام کرده برقراری ارتباط با آمریکا ممنوع بوده و از آن به عنوان سم یاد کرده است. و در طرف مقابل هم ایدئولوژی اسلام‌هراسی و ایران‌هراسی، نام بردن از ایران به عنوان محور شرارت و بزرگ‌ترین حامی تروریسم در جهان، لابی‌های گسترده دشمنان ایدئولوژیک انقلاب اسلامی و مقابله همه جانبه با جمهوری اسلامی ایران که نمونه آن نظریه‌ی برخورد تمدن‌های هانتینگتون که بر لزوم مقابله تمدن آمریکایی با تمدن اسلامی به عنوان خطر اصلی تمدن آمریکایی نام برده می‌شود، هستیم. این رویه با وجود تعویض دولت‌ها در این کشور یعنی جمهوری‌خواه و دموکرات ادامه داشته است. هر چند نوع برخوردها تفاوت داشته است، اما گفتمان قهرآمیز نسبت به طرف مقابل استمرار داشته است. به نظر می‌رسد با وجود دو ایدئولوژی کاملاً متضاد در دو کشور و تأکید بر ادامه‌ی گفتمان کنونی حاکم بر سیاست‌های آنان نتوان چشم انداز و سناریویی مثبت برای عدم تداوم بحران حداقل در کوتاه مدت یاد کرد.

کتابنامه

ازغندی، علیرضا (۳۹۳۱). روابط خارجی ایران ۷۵۳۱-۰۲۳۱. تهران: انتشارات قومس
برژینسکی، زیگنیو (۲۶۳۱). چگونه ایران را از دست دادیم. تهران: انتشارات هفته
بشیریه، حسین(۴۸۳۱). زمینه های اجتماعی بحران سیاسی در ایران معاصر. پرتال جامع علوم انسانی، ۴(۶۱)، ۲۵۱-۷۳۱
پریفتی، بلدر (۷۹۳۱). سیاست خارجی ایالات متحده در خاورمیانه ترجمه عبدالمجید یوسفی. تهران: نشر قومس
تخشید، محمدرضا و فیضی، سیروس (۴۹۳۱). ایدپولوژی بدبینانه: سیاست خارجی ایالات متحده در برابر جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی شدن، ۶(۵۱)، ۲۶-۹۳
جوادی، محمد جعفر و آخوندی، هادی (۱۹۳۱). بررسی روابط ایران و امریکا از سال ۱۲۸۵ تا۱۳۲۵ (ش.۵) با تکیه بر نظریه پیوستگی جیمز روزنا. فصلنامه پژوهش های راهبردی سیاست، ۱(۳)، ۴۷-۵۴
چیت سازیان، محمدرضا و شفیی، نوذر (۶۹۳۱). چشم انداز روابط ایران و آمریکا تا سال ۰۳۰۲: سناریوهای ممکن. مجله سیاست جهانی، ۴۲(۲۲)، ۹۵-۵۳

حسینی، رضا (۹۸۳۱). نگاهی به روابط ایران و آمریکا از پیروزی انقلاب تا قطع رابطه سیاسـی. پرتال جامع علوم انسانی، ۱۱(۵۵)، ۳۴۱-۰۲۱
خلیلی، رضا (۵۷۳۱). ایدئولوژی و استراتژی، نسبت سنجی مفهومی نگرش ایدئولوژیک و تفکر استراتژیک. فصلنامه مطالعات راهبردی، ۹(۴۳)، ۹۸۷-۹۵۷
دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۲۹۳۱). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. تهران: انتشارات سمت.

دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۳۹۳۱). چرخش گفتمانی در سیاست خارجی



مجیدی، محمدرضا و صادقی، محمدمهدی (۳۹۳۱). اسلام هراسی غربی. تهران:

انتشارات دانشگاه امام صادق

محمدی، منوچهر (۲۹۳۱). تحلیلی بر انقلاب اسلامی. تهران: انتشارات امیرکبیر

مقصودی، مجتبی (۱۹۳۱). تحولات سیاسی اجتماعی ایران ۷۵۳۱-۰۲۳۱. تهران:

انتشارات روزنه

ملایی، اعظم و کافی، مجید (۲۹۳۱). احیای هویت اسلامی و ایدئولوژی تمامیت طلب امریکایی. فصلنامه پژوهش های سیاسی جهان اسلام، ۳(۲)، ۲۴۱-۳۲۱
میلانی، جمیل (۳۹۳۱). چرخش در سیاست خارجی ایران در دهه بعد از کودتای ۲۸ مرداد۲۱۳۳ از (موازنه منفی تا وابستگی). فصلنامه سیاست، ۱(۴۱)، ۶۸-۷۷
نوازنی، بهرام (۸۸۳۱). صدور انقلاب اسلامی زمینه ها و پیامدهای بین المللی آن. تهران: پژوهشکده امام خمینی انقلاب اسلامی

نوذری، حسینیعلی (۴۸۳۱). بحران ها و تهدیدهای اجتماعی. فصلنامه علمی-پژوهشی رفاه اجتماعی، ۴(۶۱)، ۳۷-۳۴

نیکسون، ریچارد (۱۷۳۱). فرصت را دریابیم: وظیفه آمریکا در جهانی با یک ابر قدرت ترجمه حسین ویسی نژاد. تهران: انتشارات طرح نو

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۲۹۳۱). تاریخ روابط خارجی ایران. تهران: انتشارات امیرکبیر

هیود، اندرو (۹۸۳۱). سیاست ترجمه عبدالرحمن عالم. تهران: نشر نی

Haji Yousefi Amir.M. (۲۰۱۵). Political Culture and Iran’s Foreign Policy.

Comparative Study of Iran’s Foreign Policy during Ahmadinejad and Rouhani.https://

event/Haji- Yousefi.pdf/www.assocsvr.ca/cpsa-acsp

Kamrava Mehran.(۲۰۰۸). The United States and Iran: A Dangerous but Contained Rivalry.

States%۲0۲۰United%https://www.mei.edu/sites/default/files/publications/The

Iran-dangerous-but-contained-rivalry.pdf&and

Mearsheimer, J. M and comoany, Inc (۲۰۰۱). The tragedy of great power politics. New York: W.W.Norton.

Ohlson, Thomas

International Relations

Ripeness: The Hurting Stalemate and Beyond. In Paul C. .Zartman, I. William

Stern and Daniel Druckman (eds.) International Conflict Resolution after the Cold War,

Washington DC: National Research Council Press

جمهوری اسلامی ایران. تهران: نشر مخاطب

رسولی، مجید (۸۸۳۱). بررسی روابط خارجی ایران با آمریکا در دوره نخست‌وزیری علی امینی. پرتال جامع علوم انسانی، ۲۲(۳۲)، ۲۶-۷۳
زکریا، فرید (۴۹۳۱). بازی بزرگان ترجمه عبدالله مولیانـی. تهران: انتشارات اطلاعات

زینالی، امیر حمزه (۴۸۳۱). جایگاه سازمان های دولتی مسئول بحران ها و تهدید های اجتماعی در ایران. پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۴(۶۱)، ۷۱۲-۵۸۱

سروش، عبدالکریم (۳۷۳۱). فربه تر از ازیبولوژی. تهران: موسسه فرهنگی صراط

سوری، ایرج و رضایور، مهدی (۶۹۳۱). پهلوی دوم و واکاوی سیاست خارجی آمریکا در دوره ریاست جمهوری کارتر با تأکید بر مساله انقلاب در ایران (۱۳۵۵-۱۳۵۷ش.). فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۶(۲۷)، ۰۷۱-۹۳۱
شاپوری، مهدی (۵۹۳۱). تمدید «قانون تحریم ایران» و نسبت آن با تعهدات برجام. پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۰۱(۷۵)، ۶۳-۹۲
شهرام نیا،مسعود، و اسکندری، مجید (۹۸۳۱). ناکارآمدی نخبگان سیاسی در کارآمدسازی روند توسعه ایران عصر پهلوی. مجله دانش سیاسی و الملل، ۷۷(۲۳)، ۵۰۱-۴۷

شیخ نوری، محمد امیر (۰۹۳۱). مسائل سیاسی و اقتصادی نفت در ایران. تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور

شیروودی، مرتضی (۶۸۳۱). تسخیر لانه جاسوسی آمریکا: علل، روند و پیامدها. پرتال جامع علوم انسانی، ۶(۵۸)، ۳۳۱-۱۲۱
کریمی فرد، حسین (۸۹۳۱). سیاست تنش زدایی روحانی در قبال آمریکا؛ اهداف و موانع. مجله سیاست، ۹۴(۰۲)، ۴۲۲-۵۰۲

کوالایی، الهه و سلطانی نژاد، محمد (۳۹۳۱). مذاکرات هسته ای و منازعه ایران و آمریکا،کنکاش در نظریه بلوغ منازعه. فصلنامه روابط خارجی، ۴(۶)، ۵۲۱-۷۹

گازیوروسکی، مارک (۱۷۳۱). سیاست خارجی آمریکا و شاه ترجمه فریدون فاطمی. تهران: نشر مرکز

متقی، ابراهیم و پیـری، داریوش(۶۹۳۱). الگوی رفتار نخبگان در دولت خاتمی. فصلنامه سیاست مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۴(۲۷)، ۰۵-۹۸۴



دولت ممکن است در مقابل ایران قرار بگیرند. پس تعمیق روابط ایران و چین در کنار حفظ روابط ایران با دیگر کشورهای دوست همانطور که کارشناسان غربی نیز بدان اشاره نموده اند نفوذ ایران را در منطقه دو چندان میکند.

نتیجه گیری

ایران مثل هر کشور دیگری برای آن که بتواند در تمام ابعاد سیاسی، نظامی و اقتصادی قدرتمند و مستحکم باشد، علاوه بر حل مشکلات داخلی که نقش اساسی و پر اهمیتی دارد، باید در چارچوب حفظ منافع و استقلال کشور با دیگر کشورها روابطی راهبردی و مستحکم داشته باشد. نمی شود با انزوایی و یا نگاهی یک سویه و متمرکز به غرب کشور را از آماج مشکلات و تحریمها نجات داد. تفاهمنامه ۲۵ ساله‌ی ایران و چین که نشان از روابط راهبردی و همه جانبه دو کشور دارد بر خلاف تصور برخی که آن را سیاستی استثمار و یا سلطه جویانه از جانب چین و به ضرر منافع ایران میدانند، همکاری است که به نفع و سود هر دو کشور میباشد. استثمار زمانی رخ میدهد که از ظرفیتهای و همکاری کشورهای شرقی همچون چین چشم ببوشانیم، به امید آن که شاید رویکرد آمریکا و به دنبال آن کشورهای اروپایی نسبت به ایران تغییر کند. غافل از اینکه این کار کشور را به مکانی بی رقیب برای کشورهای غربی تبدیل میکند که به دنبال ضعف اقتصادی به ناچار مجبور به پذیرش خواسته های آن ها میشود. حتی اگر بر فرض رویکرد آنها تغییر کند و همکاری مسالمت آمیزی با ایران داشته باشند، با این وجود کنار گذاشتن چین و عدم استفاده از فرصت موجود بزرگ ترین ضعف کشور خواهد بود. چرا که نقش فعال اقتصادی چین در جهان غیر قابل انکار است و از کشورهایی که با چین همکاری همه جانبه و راهبردی دارند از کشورهای آسیایی گرفته تا آفریقا و اروپا در حال افزایش است. خلاصه کلام آن که علاوه بر شناخت ضرورت های همکاری با چین که برخی از آنها گفته شد، ما باید شناخت بیشتری نسبت به سیاستهای چین داشته باشیم. عدم شناخت کافی، برداشت های نادرست و یا نگاهی متعصبانه به سیاستهای چین که بیشتر تحت تاثیر رسانه های غربی بوده است باعث نگرانی و عدم اطمینان در میان مردم و اکثر کارشناسان سیاسی شده است.

تحقق اهداف سلطه گرانه و استثماراری خود در ایران بوده‌اند، و برخلاف تصور برخی از کارشناسان و مسئولین که نگاهی معطوف به غرب دارند، مادامی که رقیبی در منافع خودشان در ارتباط با ایران نبینند، به فشارها و تحریم های خود علیه ایران ادامه میدهند و همکاری پایداری با ایران نخواهند داشت. خروج آمریکا از برجام و به دنبال آن خروج کمپانیهای اروپایی از بازار ایران شاهی بر این مسئله است. بنابراین ایران باید از تمایل و گرایش کشوری چون چین به همکاری با ایران استفاده کند، باید سطح روابط دو جانبه را بسط و گسترش دهد. در طول این سالها چین به ایران ثابت کرده است که با وجود تحریمهای یک جانبه آمریکا از ایران حمایت میکند و به همکاریاش با ایران ادامه میدهد. اما نگاه غربگرایانه برخی از مسئولین تاثیر منفی بر رویکرد این کشور به ایران داشته است. نمونه آن لغو قرارداد سرمایه گذاری مشترک برای توسعه فاز دوم « میدان یادآوران» به امید حضور شرکتهای غربی بود. در چنین شرایطی نمیتوان انتظار داشت طرف چینی ریسک تحریمهای آمریکا علیه کشورش را به امید سود حاصل از سرمایهگذاری در ایران بپذیرد. به همین دلیل تفاهمنامه ای همه جانبه و بلند مدت بین دو کشور هم به نفع ایران است که خریداری ثابت در منابع انرژی خود خواهد داشت هم تضمینی است برای چین که ایران نه فقط برحسب مصلحت اندیشی بلکه با رویکردی راهبردی به دنبال همکاری با چین است. آمریکا دشمن مشترک ایران و چین محسوب میشود، سیاستهای خصمانه‌ی آمریکا علیه چین در زمینه هایی چون حقوق بشر، دریای جنوبی چین، مسائل هنگ کنگ و تایوان باعث شده است که این کشور تصمیم به اتخاذ سیاستهایی بگیرد که از گزند تحریمهای اقتصادی آمریکا تا حدودی بکاهد و از مهم ترین این تصمیمات تقویت ارز ملی با افزایش بین المللی شدن یوان و پرداخت برون مرزی یوان است و این نکته نقش به سزایی در همکاری ایران و چین در کاهش فشارها و تحریمهای آمریکا دارد. نقش کلیدی و حساس ایران در طرح یک کمربند، یک جاده امتیاز ویژه ای برای ایران محسوب میشود، چرا که عامل محرکی است برای تشویق چین در سرمایه گذاری در بزرگراه ها، اتصالات زمینی و دریایی، حمل و نقل و توسعه زیرساخت های اساسی و به باور اکثر کارشناسان چینی، ایران از عناصر لازم و قابل اتکا در پیشبرد این طرح برخوردار است. از جمله این عناصر میتوان به موقعیت استراتژیک، نفوذ منطقه ای بالا، ثبات سیاسی، سابقه همکاری مثبت و موثر با چین اشاره کرد. از طرفی میتواند تضمینی برای ایران باشد که اجرای پروژه های مورد توافق ایران و چین حداقل در رابطه با طرح یک جاده، یک کمربند در نیمه راه از سوی چین لغو نگردد. وابستگی ایران به نفت بزرگترین نقطه ضعف آن است و کشور چین هم که بزرگترین خریدار نفت ایران است در حال توسعه انرژی های تجدیدپذیر و کاهش واردات نفت است. پس سرمایه گذاریهای مشترک ایران و چین در قالب همکاری های راهبردی در زمینه هایی فراتر از منابع نفتی و توسعه انرژیهای از قبیل انرژی خورشیدی، بادی و هسته ای کمک شایانی در کاهش این وابستگی دارد. یکی دیگر از دلایل ضرورت داشتن روابطی راهبردی و همه جانبه با چین این است که، در حال حاضر کشورهایی چون عربستان و اسرائیل که هم دشمن و هم رقیب دیرینه‌ی ایران هستند در حال توسعه و تعمیق هرچه بیشتر روابطشان با چین هستند و مشابه تفاهمنامه ایران و چین پیشتر بین عربستان و چین به امضا رسیده است که این زنگ خطری برای ایران محسوب میشود؛ چرا که خواه یا ناخواه تاثیر زیادی در کاهش قدرت و نفوذ ایران در منطقه خواهد داشت. به غیر از این دو کشور، کشورهای همسایه ایران از جمله پاکستان نیز پیشتر در راستای همکاری های راهبردی با چین قدم برداشته اند. همچنین میتوان به تفاهمنامه سرمایه گذاری اخیر چین و عراق اشاره کرد. با تمام این اوصاف در صورت تعاملات و همکاری های فزاینده دیگر کشورهای منطقه با چین و غفلت ایران از نقش اقتصادی چین در منطقه، ایران بیش از پیش تنها میشود. از طرفی ایران مثل هر کشور دیگر نیازمند تقویت و تحکیم همکاری با کشوری است که ثبات سیاسی دارد، جهتگیری و اهداف مشخصی دارد. ولی در حال حاضر کشورهایی چون عراق، سوریه و یا لبنان ثبات سیاسی ندارند و با تغییر



ضرورت همکاری راهبردی ایران و چین

یک جانبه‌ی آمریکا مجبور به کاهش یا قطع واردات نفت از ایران، خروج از بازارهای نفت و گاز ایران شدند، کمپانیهای نفتی چین همچنان به همکاری خود با ایران ادامه دادند، اگر چه دولت چین نیز واردات نفت را به ناچار تحت تاثیر تحریمها نسبت به سالهای مشابه کاهش داد اما همواره سعی داشته است که وارت نفت ایران و حضور در بازارهای ایران را حفظ کند، چرا که ایران در تامین منابع انرژی چین از اهمیت زیادی برخوردار است. اگر چه از آغاز روابط دیپلماتیک ایران و چین بیش از چهل سال میگذرد و علی رغم تمایل طرف چینی برای توسعه و تعمیق هرچه بیشتر روابط دو کشور در زمینه های گوناگون در سالهای اخیر، به ویژه پس از ابداع طرح یک کمربند، یک جاده توسط شی جین پینگ رئیس جمهور چین، دولت ایران همواره با نگاهی مبتنی بر توجه به غرب، به سطح تهدداتی دوجانبه و انجام معاملاتی کوتاه مدت بسنده کرده و هیچگاه به سطح راهبردی نرسیده است و گواه این غفلت تعلل در پیشبرد تفاهمنامه ۲۵ ساله است که نخستین بار در سال ۹۴ در دیدار سران دو کشور مطرح شده بود. اما داشتن روابطی همه جانبه و راهبردی با چین چقدر برای ایران ضروری و مهم است؟

تجزیه و تحلیل

ایران در یکی از حساسترین موقعیتهای ژئوپلیتیکی جهان قرار دارد که این موقعیت هم تهدید و هم فرصت را به همراه دارد. اینکه تا چه میزان تهدیدها تبدیل به فرصت شوند به عملکرد و رویکرد دولت ایران در اتخاذ سیاستهای خارجی آن بستگی دارد. با توجه به این که نظام اقتصادی ایران طی این سالها، فارغ از مشکلات داخلی، در اثر انواع و اقسام فشارها و تحریم ها به شدت تضعیف شده است، ایران نیازمند برقراری ارتباطی راهبردی و همه جانبه با قدرتهای برتر جهان چه به لحاظ سیاسی و چه به لحاظ اقتصادی است. اما تاریخ چه ما نشان داده است که کشورهای غربی و در راس آنها ایالت متحده آمریکا همیشه در پی



محدثه رجیلو

کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه ژنگزو چین

چکیده

پس از مطرح شدن تفاهمنامه ۲۵ ساله‌ی ایران و چین که نشان دهنده تمایل دو طرف به برقراری روابطی راهبردی و همه جانبه بود، موجب برانگیختن واکنشهای متفاوتی در داخل و خارج شد. برخی مخالف این تفاهمنامه بوده و آن را به ضرر منافع ایران میپندارند و برخی آن را در شرایط کنونی به مصلحت کشور میدانند. اما برخی عللی که در این نوشتار بدان اشاره شده است، از یک طرف این همکاری راهبردی را نه تنها به ضرر ایران نمیداند بلکه اگر به درستی اجرا شود از فشارها و تحریمهای آمریکا به شدت میکاهد و از طرف دیگر بر ضرورت و اهمیت روابطی راهبردی و همه جانبه با چین تاکید دارد، نه صرفا به جهت شرایط موجود و یا تحریمهای آمریکا بلکه به علت نقش اقتصادی رو به رشدی که چین در جهان دارد.

مقدمه

ایران و چین به عنوان دو کشور کهن و متمدن دارای روابط دیرینه و چند هزارساله‌ی دوستی هستند. چین پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تا کنون از جمله کشورهایی بوده است که همواره یکی از بزرگترین شرکای تجاری ایران و خریداران منابع نفتی ایران محسوب میشود. حتی در شرایطی که اکثر کشورها به دلیل تحریمهای

منازعه جمهوری آذربایجان و ارمنستان



زینب خسروی

کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه رازی

چکیده

با سقوط اتحاد جماهیر شوروی اختلافات کهن میان اقوام این جغرافیای بزرگ دوباره زنده شد و اقوام آن در قالب کشورهای تازه استقلال یافته بر سر برخی اراضی که در دوران استالین برای حفظ تنش‌های قومی تقسیم‌بندی شده بودند به ستیز با یکدیگرپرداختند. یکی از آنها مناقشه‌ی قره باغ میان دو جمهوری آذربایجان و ارمنستان است که تاریخچه آن به اوایل قرن بیستم بازمی‌گردد. این منطقه جز مشترک‌المنافع دو جمهوری فوق‌الذکر و دارای ریشه‌های سیاسی و تاریخی است. بحران قره‌باغ یکی از جدیترین مشکل امنیتی قفقاز جنوبی است،که همواره حوزه رقابت میان کشورهای درگیر در بحران بوده است. لذا پژوهش حاضر در پی پاسخ گویی به این سوال است، که چه عواملی در اوج‌گیری اختلاف میان جمهوری آذربایجان و ارمنستان نقش تعیین کنند دارند؟ برای پاسخ به این سوال نیز فرضیه زیر مورد آزمون قرار گرفته شده است: به نظر می‌رسد که کشورهای ذینفع با رفتاری عقلایی در تعامل رقابتی منازعه برای کسب حداکثر سود مادی و تسلط بر منابع مهم و دستیابی به یک سرزمین رابط به تشدید اختلاف دامن می‌زنند. در این مقاله تلاش شده به روش توصیفی تحلیلی و با استفاده از نظریه بازی‌ها به بررسی اختلاف دو جمهوری آذربایجان و ارمنستان و عوامل تشدید این بحران پرداخته شود.

مقدمه

مناقشه میان جمهوری آذربایجان و ارمنستان یک اختلاف کهنه سرزمینی و درگیری قومی بر سر منطقه قره باغ استانی خودمختار در جمهوری آذربایجان و اشغال هفت ناحیه همجوار آن در خاک جهوری آذربایجان توسط نیروهای ارمنستان است. منطقه‌ی قره باغ در دوران صفوی جزو قلمرو ایران محسوب می‌شد، اما پس از قطعنامه‌ی گلستان و ترکمنچای به روسیه تزاری واگذار شد. سیاست روسیه تزاری مبنی برحسن نیت نسبت به ارامنه و حمایت از جمعیت مسیحیان خارج از قلمرو روسیه بوده است. در سال ۱۹۹۲ به درگیری نظامی بین دو طرف انجامید. اگرچه در سال ۱۹۴۴ میان طرفین آتش بس اعلام شد اما بحران قره باغ مانند آتش زیرخاکستر پس از چند دهه شعله ور شد و تلفات و ویرانی‌های زیادی را در دو کشور جمهوری آذربایجان و ارمنستان به بار آورد. قره باع دارای بافتی کوهستانی و برای ارمنستان یک موقعیت ژئولتیک محسوب می‌شود. از نظر ایدئولوژی حکومت باکو معتقد است قره باغ به آذربایجان تعلق دارد این اختلاف که جنبه سرزمینی و ژئولتیک دارد باعث شده که پای کشورهای سودجو به میان کشیده شود تا نوعی منازعه خفته را بیدار کنند سپس طرح صلحی‌آمیز ارئه دهند که خود درآن ذیعنفع‌اند و به دلایلی یک امتیاز مهم در حوزه نفت و گاز یا منافع ارضی به دست آورند. با توجه به مطالب فوق‌الذکر سوال پژوهش حاضر بررسی اختلاف جمهوری آذربایجان و ارمنستان این است که چه عواملی در اوج گیری این اختلاف نقش تعیین کننده دارند؟ در این پژوهش از نظریه‌بازی‌ها استفاده می‌شود نظریه‌ای که با استفاده از مدل ریاضی به مطالعه تضاد منافع و همکاری بین بازیگران عاقل می‌پردازد در واقع نظریه بازی‌ها توجه خود



مریم فلاحی

کارشناسی ارشد روابط بین الملل دانشگاه رازی

را بر تصمیم‌گیری عقلانی متمرکز می‌کند. این مقاله ازهفت بخش چارچوب نظری، مناقشه قره باغ، عملکرد شورای امنیت در عملکرد بحران قره باغ، گروه مینسک، توافق‌نامه‌ی اخیر قره باغ، منافع کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در بحران قره باغ و نتیجه‌گیری تشکیل شده است.

چارچوب نظری

برای فهم و درک اغلب مسائل اجتماعی مجبور به تحلیل شرایطی هستیم که در آن دو یا چند طرف درگیر با اهداف گوناگون وجود دارند که رقیب یکدیگر نامیده می‌شوند و عمل هر رقیب بستگی به عمل طرف مقابل پیدا می‌کند چنین موقعیت‌هایی را شرایط مخاصمه می‌نامیم همه موقعیت‌هایی که در یک وضعیت درگیری نظامی پیش می‌آیند، نمونه‌ای از شرایط مخاصمه می‌باشد هر یک از طرفین رقیبا ارزیابی‌ها و تمهیداتی را به منظورجلوگیری از موقعیت طرف دیگر انجام می‌دهد، نیاز به تحلیل موقعیت‌هایی از این نوع، سبب پیدایش تئوری بازی‌ها شده است که همراه با روش‌های ریاضی خاص خود شرایط مخاصمه را تبیین می‌کند(روشندل،۱۳۷۲:۲) نظریه بازی‌ها شاخه‌ای از ریاضیات کاربردی است که درهه ۱۹۲۰ با کارهای جان فوبس نش، فن نومیان، امیل بوران شروع شد. آنها سعی کردند که کاربردهای بالقوه اقتصادی و نظامی نظریه بازی‌ها را تشخیص دهند. این نظریه، علم مطالعه تعارض‌ها (تضاد منافع) و همکاری‌های بین بازیکنان عاقل است، در پی یافتن نوعی استراتژی بهینه و به لحاظ ریاضی معقول برای اجرای یک بازی است (رضوی نژاد،۱۳۹۴:۳) برخلاف تعاریف متفاوت در مورد نظریه بازی‌ها، در بسیاری از تعاریف، اشتراک نظر مهمی وجود دارد؛ نظریه بازی‌ها چیزی جز تئوری تصمیم در شرایط تعاملی نیست و این همان مفهومی است که در میان نظریه‌پردازان بازی‌ها مورد توافق است (عطار، ثانی آبادی ،جرگه، ۱۳۹۷: ۵).تقریبا تمامی نظریه‌پردازان بازی‌ها براین عقیده‌اند که نظریه مورد استفاده آن‌ها متوجه شیوه رفتار بالفعل افراد در وضعیت‌های منازعه نیست بلکه به رفتار مرسوم به رفتار صحیح عقلایی در وضعیت‌های منازعه‌آمیزی ناظر است که طی آن شرکت‌کنندگان در منازعه سعی در بردن دارند. (دوئرتی،فالتزگراف،۱۳۸۳:۷۷۷) در نظریه‌ی بازی‌ها تعداد مختلفی از بازی‌ها وجود دارد که براساس ویژگی‌های هر بازی طبقه‌بندی می‌شوند. این ویژگی‌ها را می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱) تعداد بازیگران: در نظریه بازی‌ها هر کسی که در بازی تصمیم می‌گیرد و یا در مقابل از تصمیم دیگری تاثیر می‌پذیرد، بازیگر است. مشخصا حداقل تعداد بازیگران دو نفر است و هر چه بازیگران بیشتری وجود داشته باشد تحلیل بازی پیچیده‌تر خواهد بود.

۲) استراتژی بازیگران: هر بازیگر در بازی انتخاب و خود را از میان مجموعه‌ای از اقدامات که استراتژی شناخته می‌شود انجام می‌دهد.

۳) ترتیبی– همزمانی: یک بازی ترتیبی است، اگر هر بازیگراستراتژی خود را پس از بازیگر دیگر انتخاب کند در غیر

این صورت بازی همزمان است. بازی همزمان را معمولا به صورت ماتریستی و بازی ترتیبی را به صورت درختی نمایش می‌دهند.

۴) مجموعه صفر/ مجموع غیرصفر: در بازی مجموعه صفر، سود یک بازیکن دقیقا بازی آن بازیکن دیگر به همان میزان همراه است به عبارت ساده‌تر یک بازی مجموعه صفر یک بازی برد ÷ باخت مانند دوز است و به ازای هر برنده همواره یک بازنده وجود دارد. اما در بازی مجموعه غیر صفر، راهبردهایی وجود دارد که برای همه بازیکنان سودمند است.

۵) با آگاهی کامل/ بدون آگاهی کامل: یک بازی با آگاهی کامل است. اگر یک بازی ترتیبی باشد و درآن هر بازیگر استراتژیی انتخاب شده توسط بازیگر قبل از خود را بداند عملا تمامی نظریه‌پردازان روابط بین الملل که به مفید بودن نظریه بازی‌ها قائلند بر این نکته توافق دارند که روابط بین الملل را به بهترین نحو می‌توان در قالب یک بازی چند نفره با حاصل جمع غیرصفر مفهوم‌بندی کرد، یک بازی که در آن امتیازات حاصل شده برای برخی از طرف‌ها لزوما از کیسه‌ی دیگر بازیکنان نمی‌رود. در بحران قره باغ نیز چندین بازیگرمنطقه‌ای (ایران و ترکیه) و فرامنطقه‌ای (روسیه، امریکا، اتحادیه اروپا)درگیر هستند که تصمیمات هر را یک بر دیگری تاثیر می‌گذارد. هر یک استراتژیی خاص و عقلایی در پیش می‌گیرند. گاهی بازیگران از قواعد بازی حاصل جمع صفر و گاهی برای دستیابی به صلحی موقتی بازیگران از بازی با حاصل جمع غیر صفر استفاده می‌کنند.

مناقشه قره باغ

منطقه قره باغ از فوریه ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۴ در ناحیه قره باغ واقع در جنوب غربی جمهوری آذربایخان و ارمنستان دو جمهوری استقلال یافته از اتحاد جماهیر شوروی رخ داد. با بالا گرفتن این درگیری، هر کدام از طرفین سعی در پاکسازی قومی مناطق تحت نفوذ از نژاد دیگر کردند. عوامل و متغیرهای متعددی در سطوح داخلی و بین المللی در شکل‌گیری بحران قره باغ میان دو کشورآذربایحان تاثیرگذار بوده‌اند.(زهرائی،فرجی،۱۰:۱۳۹۲). این بحران در سال ۱۹۹۱ و پس از فروپاشی شوروی به عنوان یک چالش اساسی میان دو جمهوری مطرح بوده و دو کشور را در میسر جنگ و نبردهای خونین قرار داده است. به گونه‌ای که براساس آمار موجود علاوه بر هزاران آواره، پنجاه هزار نفر جان خود را از دست دادند. عوامل و متغیرهای متعددی در تداوم بحران قره باغ میان دو کشور آذربایجان و ارمنستان دخیل بوده‌اند. بدون چشم پوشی، عوامل و اقتضائات درونی در این دو کشور در استمرار بحران بیست‌ساله قره باغ باید توجه داشت که رقابت بازیگران بین‌المللی نقش تعیین‌کننده در این موضوع داشته است به گونه‌ای که بازخوانی راهبردها و منافع این بازیگران گویا آن است که چرخه متناقض منافع با کاربست قواعد خصمانه بازی قدرت صرف پیشینه‌سازی نفوذ و کسب حداکثری منافع را به هدف اصلی بازیگران منطقه‌ای و فرامنقطه‌ای در بحران قره باغ تبدیل کرده است.

عملکرد شورای امنیت در بحران قره باغ

از زمان اشغال قره باغ، شورای امنیت سازمان ملل چهار قطعنامه صادر کرده است. در این قطعنامه‌ها، ارمنستان به عنوان کشور اشغالگر معرفی نشده و بلکه به عنوان کشور دارای نفوذ بر ارامنه قره باغ معرفی شده است.(امیراحمدیان،۱۳۹۲:۱۸۰،۹).واقعیت این است که سازمان ملل دراین منطقه با شکافی عمیق بین الزامات هنجاری و توانایی‌های علمی برای مداخله جهت حل و فصل بحران‌ها مواجه است. از یک سو ،ابزارها و امکانات کاربردی سازمان ملل برای دستیابی به اهداف بزرگ تعیین شده در قطعنامه‌های شورای امنیت که مهمترین

بین الملل و سیاست

مورد آن فقدان ابزارهای مالی و نظامی است، کافی نیست و از سوی دیگر دولت‌های غربی عضو شورای امنیت، منافع حیاتی خود را در منطقه قفقاز جستجو می‌کنند و افکار عمومی نیز در این کشورها حاضر به پذیرش ارسال کمک‌های نظامی به این منطقه نیست.

عملکرد گروه مینسک

سازمان امنیت و همکاری اروپا از سوی دولت‌های اروپایی، مسئولیت رفع خطر ناامنی و حل فعلانـه بحران قره باغ را عهده‌دار شد. در سال ۱۹۹۲ گروه مینسک را ایجاد کرد که وظیفه‌ی آن برگزاری گفت‌وگو بین دو طرف متخاصم و تعیین سرنوشت قره باغ بود هرچند اقدامات آن به نتیجه‌ی مشخصی نرسید(فخرصادقی،۱۳۹۵:۵) گروه مینسک از سال ۱۹۹۲ تا این تاریخ تنها مرجع رسمی و فعال برای مدیریت و حل بحران قره باغ بوده است. این گروه از نمایندگی یازده کشور آلمان، فرانسه، روسیه، ایتالیا، بلاروس، سوئد، ترکیه، چک، ارمنستان، آذربایجان و آمریکا تشکیل شده است. اگر چه گروه مینسک سازمان امنیت و اروپا موفقیت‌هایی مثل برقراری آتش بس میان طرفین درگیر در بحران قره باغ را کسب کرده است اما تاکنون در حل بحران توفیقی به دست نیاورده است یکی از اصلی‌ترین عوامل این وضعیت ناهماهنگی در طرح‌های سه‌گانه دانست که در مذاکرات سال ۲۰۰۱ مطرح شد. طرح‌های مرسوم به طرح مرحله‌ای، طرح جامع و طرح دولت مشترک، دو طرح اول مورد موافقت ارمنستان واقع نشد و طرح سوم با مخالفت شدید جمهوری آذربایجان رو به رو شد.(لوچه سرا ؛زهرانی ،۹:۱۳۹۲). از سال ۲۰۰۴ نیز این گروه مذاکرات صلح قره باغ را براساس پیشنهادهای مرسوم به اصول مادرید یا روند پراگ به پیش می‌برد که برگزاری همه پرسی در قره باغ، آزادی پنج شهرستان از هفت شهرستان درخارج از قره باغ و تعیین موقعیت حقوقی قره باغ، لاپچین و کلبجر از جمله مفاد آن می‌باشد. این گروه در دو دهه اخیر نتوانسته است به موقعیتی برای حل مناقشه قره باغ دست یابد که دلیل آن دیدگاه‌های متفاوت و حتی متعارض روسای گروه مینسک می‌باشد، ضمن اینکه این گروه در طرح مادرید مبنی برگزاری همه پرسی در قره باغ با آن بخش از حقوق بین‌الملل که همه پرسی در یک بخش از کشور را غیر حقوقی می‌خواند مغایرت دارد. (کاظمی ،حجت زاده ،۲۰:۱۳۹۳)

منافع کشورهای منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای در بحران قره باغ

روسیه در بحران قره باغ به دنبال نقش مسلط و تعیین‌کننده می‌باشد (عباسوف ،۲۷:۱۳۸۳). این کشور قبل از هر چیز به دلیل احساس تعلق به منطقه به دنبال بازگرداندن نفوذ دیرینه خود در قفقاز جنوبی می‌باشد(کولایی،۱۳۸۵:۱۷۳). مهمترین هدف روسیه در بحران قره باغ ،حفظ موازنه راهبردی در قفقاز و ممانعت از توسعه نفوذ غرب به ویژه آمریکا می‌باشد(هاشمی،۱۳۸۴:۱۶۰). برای غرب و روسیه وجود کشوری کاملا مسیحی در میان سه کشور مسلمان ایران و ترکیه موضوعی استرژتیک تلقی می‌شود. مقوله‌ای شبیه اسرائیل در قلب کشورهای مسلمان خاورمیانه.

هدف اصلی آمریکا این است که در رقابت با سایر بازیگران بین‌المللی دربحران قره باغ به ویژه روسیه بتواند نفوذ دائمی خود در قفقاز جنوبی را تثیت نماید (ویسی نژاد ،۱۳۹۱:۱۳). این در دو سیاست ریشه دارد؛ اول، سیاست نفوذ در مناطق کلیدی مهم جهان که قره باغ به دلیل موقعیت ژئوپولتیکی و راهبردی خاص خود از این جهت حائز اهمیت است و دوم سیاست تامین منابع انرژی.

مواضع و دیدگاه ایران در مناقشه قره باغ به طور مشخص بیان نشده است. مقامات آذربایجان طی سال‌های گذشته به بهانه‌های مختلف ایران را متهم به حمایت‌هایی از دولت

منازعه جمهوری آذربایجان و ارمنستان

جنوبی، نیز گسترش یابد و اگر دو طرف به درخواست‌های آتش‌بس پاسخ ندهند، ممکن است به کشورهای دیگری نیز در قفقاز سرایت کند. از طرفی روسیه تاکنون دیپلماسی منعطفی را در قبال آذربایجان و ترکیه اتخاذ کرده و علی‌رغم اطلاع از برنامه‌ی ترکیه و جاه‌طلبی‌های اقتصادی آن در نفت و گاز برای دستیابی به اصطلاح بورس اقتصادی نفت، خواستار گفتگو و آتش‌بس است و این در حالی است که حمایت آمریکا و رژیم صهیونیستی (اقدامات موساد در آذربایجان بسیار فعال می‌باشد) از اقدامات ترکیه در انتقال مزدوران تروریست به میدان نبرد و بازگرداندن آنچه در زمان انور پاشا در زمان امپراتوری عثمانی، ارتش قفقاز اسلامی نامیده می‌شد، از دید پوتین پنهان نمی‌باشد. اما در ایران، اوضاع از نظر انتشار اخبار منازعه، مسئله را پیچیده‌تر کرده است؛ لذا به طور ضمنی ایران به ارمنستان نسبت به آذربایجان نزدیک‌تر است، چرا که این اخیرا تعداد زیادی از تروریست‌ها را در مرزهای ۷۵۶ کیلومتری بسیج می‌کند و این امر یک تهدید جدی برای امنیت ایران از یک سو و ترانزیت نفت و گاز ایران به سمت روسیه از سوی دیگر است، زیرا قفقاز جنوبی یک منطقه‌ی حمل و نقلی مهم در زمینه‌ی نفت و گاز شمرده می‌شود. به نظر می‌رسد ما با سناریوی جنگی روبه‌رو هستیم که از کشوری به کشور دیگر سرایت خواهد کرد که در آن چیدمان صف‌آرایی کشورها بر مبنای منافعشان خواهد بود و این در حالی است که کشورهای عربی بدون در نظر گرفتن جاه‌طلبی‌های ترک عثمانی فزاینده در سوریه، عراق، آذربایجان و حتی لبنان، یکی پس از دیگری در آغوش صهیونیست‌ها قرار می‌گیرند. از سوی دیگر روسیه با خون سردی شدید در حال تماشای دخالت‌های آمریکا در گستره‌ی نفوذ خود (اوکراین، بلاروس، گرجستان، آذربایجان و ارمنستان) است. حال پرسش‌هایی پیش می‌آید مبنی بر اینکه آیا امریکایی‌ها موفق خواهند شد روسیه را جهت دفاع از تاریخ شوروی و وحدت مردم مردم و سرزمین‌هایشان به یک جنگ

قره‌باغ از مناطق شمالی ایران بود که پس از جنگ نخست ایران و روسیه‌ی تزاری و کشته شدن جواد خان قاجار آخرین حاکم ایرانی مستقر در آنجا، در طی پیمان‌نامه‌ی ننگین گلستان از خاک ایران جدا شد و به روسیه پیوست. پس از فروپاشی حکومت تزاری در روسیه، آذربایجان در بخش شمالی رود ارس و ارمنستان تا حدودی مستقل شدند اما با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و قدرت‌گیری اتحاد جماهیر شوروی دوباره تحت حاکمیت این نظام سیاسی قرار گرفتند. در هنگامه‌ی فترت و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۸۸، ارمنیان خواستار استقلال شدند که توسط ارتش جمهوری آذربایجان طی سه سال به شدت سرکوب و قتل‌عام گردیدند. در واکنش به قتل‌عام مورد اشاره، نظامیان ارمنستان برای دفاع از ارمنیان وارد عمل شده و در طی یک جنگ سه ساله یعنی از ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۴ میلادی، مناطق قره‌باغ که عمدتاً ارمنی‌شین‌اند را به تصرف درآوردند و جمهوری آرتساخ، وابسته به ارمنستان از دل آن جنگ متولد شد. اکنون کینه‌های قدیمی و معضلات داخلی الهام علی‌اف، رییس جمهور آذربایجان با هم ادغام شده و او را بر آن داشته تا با بهره‌گیری از اندیشه‌های نو عثمانی‌گری اردوغان و پان‌ترکیسم و کمک‌های وی، قره‌باغ را بازپس گیرد. ریشه‌های درگیری آذربایجان و ارمنستان در منطقه‌ی قره‌باغ که به حباط خلوت طرف‌های بین‌المللی پشتیبان این یا آن و به ویژه ترکیه، که بزرگترین حامی آذری‌هاست و در طرف دیگر روسیه، طرفدار ضمنی ارمنستان، تبدیل شده است. با وجود جنگ غیرعامل



نظامی بکشاند؟ آیا ترکیه موفق خواهد پروژه‌ی عثمانی خود را به کرسی نشانده تا با قدرت روی میز مذاکره بنشیند؟ آیا ترکیه از درگیری در ادلب تا ارمنستان تلاش دارد از سیاست مچ‌اندازی، روسیه را تحت فشار قرار دهد؟ آیا جبر موازنه‌ی قدرت در نظم بین‌الملل این اجازه را به ایران می‌دهد تا به عنوان میانجی برای حفظ ثبات منطقه تلاش کند؟

میان دو طرف از سال ۱۹۹۴، این درگیری به یک جنگ واقعی تبدیل شده که در آن از انواع سلاح‌های سنگین با پشتیبانی مطلق ترکیه از آذربایجان مورد استفاده قرار گرفته است. براساس اطلاعات بدست آمده، ارمنستان در حال ساخت استحکامات خود برای یک جنگ طولانی مدت است که ممکن است در مرزهای دو طرف درگیر متوقف نشود، بلکه این امکان وجود دارد که به کشورهای دیگر قفقاز جنوبی، از جمله گرجستان و اوستیای

مهدی سماواتی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه شاهد



کولایی، الهه(۱۳۸۵). سیاست و حکومت در فدراسیون روسیه، تهران، ناشر:وزارت امور خارجه.

هاشمی ،غلامرضا(۱۳۸۴).امنیت در قفقاز جنوبی، تهران، ناشر:وزارت امور خارجه.

عباسوف،علی و چاخاتریان،هارویتون(۱۳۸۳).مناقشه قره باغ، آرمان ها و واقعیت ها ،تهران،موسسه ابرار معاصر

ب: مقالات: رضوی نژاد ،سید امین (۱۳۹۴).بررسی دیپلماتیک هسته ای بین ایران و آمریکا براساس نظریه بازی ها فصلنامه رسالت مدیریت دولتی ،سال پنجم و شماره پانزدهم و شانزدهم .

نور بخش ،سید هادی ،غفوری،حسین ،ملکی ،عباس(۱۳۹۳).به کارگیری نظریه بازی ها در تحلیل منازعه ایران و آمریکابا محوریت برنامه هسته ای ایران ،فصلنامه راهبردی/اسال بیست و چهارم/شماره ۷۴/صص۱۳۲-۸۹

روشندل ،جلیل(۱۳۷۲).عناصرتنوری بازی ها فمجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی ،دوره۲۹،شماره ۰۰-پیاپی ۱۱۵۹

بصیری،محمدعلی،محمدی ،عطا(۱۳۹۳).تحلیل مستاه ی اتمی ایران و غرب در چارچوب نظریه بازی ها ،فصلنامه علمی پژوهشی دانش سیاسی،سالدهم ،شماره اول،پیاپی ۱۹،صص۳۷-۴۶ .

عطار،سعید،رسولی ثانی آبادی،الهام،چرگه،معصومه(۱۳۹۷).بررسی مناقشه هسته ای ایران و کشورهای ۵+۱ براساس نظریه بازی ها ،فصلنامه پژوهش هاس راهبردی یاست فسال هفتم ،شماره ۲۷(شماره پیاپی ۵۷) .

زهرانی ،مصطفی،فرجی لوحه سرا،تیمور(۱۳۹۲).منابع بین الملل،تداوم بحران قره باغ ،فصلنامه مطالعات اسبای مرکزی و قفقاز،شماره ۸۳ .

_خیری ،مصطفی.(۱۳۹۷). روسیه و مناقشه قره باغ،فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز،شماره ۱۰۲ . امید و نویسندگان (۱۳۹۱).مناقشه قره باغ و تاثیر آن برآن امنیت ملی ایران،فصلنامه علمی پژوهشی، سال یازدهم ،شماره ۳۹ .

روشندل ،جلیل ،قلی پور ، رافیک(۱۳۸۹) ، سیاست و حکومت در ارنستان ،تهران وزارت خارجه. صوراناری،حسین.(۲۳۹۶).بازی قدرت و مناقشه قره باغ،فصلنامه آذران،سال یازدهم ،شماره ۳۳-۳۲ .

حجت زاده ،علیرضا ،کاظمی ،احمد(۱۳۹۳).ارزبای وضعیت اشغال قره باغ کوستانی از لحاظ حقوق بین الملل،فصلنامه آسیای مرکزی و قفاز شماره ۸۵

امیر احمدیان ،بهرام(۱۳۹۲).قره باغ ، گره کورمنطقه قفقاز ،فصلنامه تحقیقی فمطالعاتی موسسه فرهنگی و مطالعات بین المللی آرانسال دوازدهم ،شماره مسلسل :۳۵-۳۴،شماره اول .

تویسرکانی ،مجتبی (۱۳۸۹).تحلیلی برابعد و سطوح مداخله در بحران ژئوپلیتیکی قره باغ،مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز-شماره ۶۹(علمی-ترویجی)/ار۲۴۴۱.

آقا محمدی ،ابراهیم آقامیرلو،علی همایون.(۱۳۹۵).بررسی مناقشه قره باغ از منظر حق تعیین سرنوشت ملت‌ها ،فصلنامه مطالعات تاریخی جنگ ،سال اول ،شماره دوم ،صص۱۸-۱ .

لؤلویقلی زاده ،علی(۱۳۹۱).بررسی و تحلیل ماهیت میانجیگری بین المللی در بحران ژئوپلیتیک قره باغ،فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز ، شماره ۷۹

حیدری ،محمد (۱۳۸۲).امنیت در آسیای مرکزی و قفقاز ،مجله نگاه، سال چهارم،شماره ۳۵-۳۴ .

لّغفر،حسین؛صادقی ،سالار (۱۳۹۵).مسئولیت بین المللی کیفیری بزای فعالیت های ارتکابی در خوجالی فمطالعات اورسیای مرکزی ،دوره ۱۰ ،شماره ۲،صص۳۲۵-۳۴۰ .

بزرگمهر،مجید ؛طباطبایی،سیدمهدی (۱۳۹۶).بررسی تطبیقی سیاست خارجی ایران و ترکیه در قفقاز جنوبی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تا ۲۰۱۵،فصلنامه سیاست خارجی ،سال سی و یکم ،شماره ۲،صص۱۵۰-۱۰۹ .

ارمنستان می‌کنند. البته ذکر این نکته لازم است، تاخیر ایران در شناسایی رسمی این دو کشور زمینه‌ی بی‌اعتمادی آذربایجان به ایران را باعث شده بود(حیدری،۱۳۸۲:۶۴). ایران به عنوان مهمترین بازیگر منطقه‌ای به دلیل پیوندهای فرهنگی، تاریخی و جغرافیایی فراوان با قفقاز جنوبی تلاش می‌نماید نقش موثری در مسائل آن داشته باشد. پس از استقلال دول منطقه، ترکیه درصدد نفوذ هر چه بیشتر در قفقاز جنوبی بوده و مناقشه قره‌باغ، عامل هر چه بیشتر نزدیک شدن ترکیه به آذربایجان بوده است. (بزرگمهر؛طباطبایی،۱۳۹۶:۲۵).

نتیجه گیری

مساله مورد بحث در مقاله حاضر این بود که چه عواملی باعث تشدید اختلاف میان دو جمهوری آذربایجان و ارمنستان شده است .برای توضیح بحث فوق از نظریه بازی‌ها استفاده شد این نظریه به تحلیل تصمیم‌گیری عقلایی در شرایطی که بیش از یک بازیگر وجود دارد و هر یک از بازیگران به دنبال چه هستند می‌پردازد. براساس این نظریه هر کدام از بازیگران بین‌المللی نظیر آمریکا، روسیه، ایران، ترکیه منافع متفاوت و متناقضی دارند که در زمین بازی قره باغ در پی آن هستند، که این امر موجب تداوم بحران قره باغ میان دو جمهوری آذربایجان و ارمنستان می‌شود. منابع بین‌المللی بحران قره باغ بین جمهوری آذربایجان و ارمنستان اگر چه زمینه آتش بس و مذاکره بین طرفین را فراهم آورده است اما تاکنون به حل و فصل نهایی بحران کمک نکرده است. این موضوع ریشه در این واقعیت دارد که وقتی بازیگران بین‌المللی در یک چالش ورود پیدا می‌کنند تا حداکثر بهره را ببرند، در مسیر حل مشکل بر نمیایند. از این جهت قفقاز جنوبی به طور عام و منطقه قره باغ به طور خاص اهمیت ایدئولوژیک و استراتژیک فراوانی دارند و هر یک از بازیگران می‌کوشند با تصمیم‌گیری عقلایی و قواعد خاص خود منافع خود را دنبال کنند و این باعث می‌شود که زمینه همگرایی منطقه شکل نگرفته و بسیاری از زمینه‌های همکاری از بین برود. هر چند تاکنون با میانجیگری روسیه آتش بس موقتی به وجود آمده است اما بحران قره باغ به طور دائمی حل نشده است.

منابع

الف : کتاب : دوثرتی،جیمز،فالتزگراف،رابرت (۱۳۸۳).نظریه های متعارض درروابط بین الملل،مترجم دکتر وحید بزرگی عیرضا طیب ،نشر قومس،چاپ سوم .

ارتباط ایران در مناقشه قره باغ

در حمایت از کشور آذربایجان ایفا نماید و حتی طبق برخی نگرش های افراطی تر باید به صورت رسمی و جدی به حمایت از آذربایجان برخیزد. همانگونه که در بحران سوریه و یمن چنین کرده است. **نگرش اقتصادی:** در نگاه اقتصادی با بررسی آسیب های ناشی از صلح قره باغ برای ایران، به بررسی اهمیت حضور و ضرورت نقش آفرینی ایران در این زمینه می پردازیم. آسیب هایی که صلح قره باغ از جهت اقتصادی برای ایران به وجود می آورد از چند نظر قابل بررسی می باشد. از یک سو مرز مشترک بین ایران و ارمنستان در اثر تحولات جدید این حوزه و صلح قره باغ بسیار محدود می گردد و ارتباطات تجاری بین دو کشور را با مشکلاتی مواجه می سازد و حتی ارتباط مستقیم بین دو کشور را قطع می نماید. از سوی دیگر بر طبق قرار داد مذکور، ارتباط نخجوان با جمهوری آذربایجان که تا قبل از این به واسطه ی ایران انجام می گرفت؛ به صورت مستقیم برقرار می گردد و موجب مرتفع شدن وابستگی آذربایجان به ایران جهت ارتباط با نخجوان می شود که باعث از دست رفتن بسیاری از درآمدهای گمرکی و ترانزیتی این حوزه می شود. از طرفی دیگر، با برقراری ارتباط مستقیم بین ترکیه و جمهوری آذربایجان، کشورهای آسیای مرکزی بدون واسطه ایران به ترکیه و اروپا متصل می شوند و جریان انرژی و فعالیت های بازرگانی این حوزه، بدون وابستگی به ایران انجام می پذیرد که به معنی از دست رفتن درآمدهای ترانزیتی و انزوای اقتصادی ایران در منطقه آسیای مرکزی می باشد. در کنار این موارد، کشور ترکیه نیز با متصل شدن به انرژی گاز آذربایجان از وابستگی به گاز ایران رهایی می یابد که با توجه وضعیت تحریمی ایران، پیامد ناگواری در حوزه صادراتی می باشد. مجموع علل و عوامل فوق، نشان می دهد که هرگونه تحول و رخدادی در نزاع قره باغ به طور مستقیم با اقتصاد ایران در ارتباط بوده و منافع اقتصادی و تجاری ایران را دچار مشکل می سازد. لذا از نگاه مولفه ی اقتصادی ایران می بایست نقشی فعال در این نزاع ایفا می نمود و از هرگونه تحولی که منافع ایران را با خطر مواجه می کرد، جلوگیری می نمود. **نگاه بین المللی:** در جنگ اخیر قره باغ، کشور آذربایجان به همکاری با کشور اسرائیل پرداخت و هر گونه پیروزی برای آذربایجان به معنای نزدیکی این کشور به اسرائیل و حضور اسرائیل در مرزهای ایران تلقی می شد. همچنین همکاری ترکیه با آذربایجان و پیروزی این کشور، موجب افزایش قدرت منطقه ای ترکیه و پیشروی ترکیه در سیاست های توسعه طلبانه خود می گردید که به معنی تضعیف نقش ایران و برهم خوردن توازن قوا در منطقه آسیای مرکزی می بود. علاوه بر این موارد، در طرف مقابل، کشور ارمنستان از حمایت روسیه برخوردار بود و با توجه به این که ایران سیاست گرایش به شرق و در رأس آن چین و روسیه را در دستور کار سیاست خارجی خود قرار داده است؛ لذا هرگونه حمایت ایران از آذربایجان ممکن بود که موجب ایجاد مشکلاتی در روابط ایران و روسیه گردد. بنابراین با توجه به مباحث مطروحه، طبق این مولفه، ایران یا باید از ارمنستان حمایت می نمود و یا از طریق سیاست سکوت و بی طرفی، حمایتی از کشور آذربایجان انجام نمی داد. **نتیجه گیری:** با مرور ابعاد چهارگانه ی تاریخی-فرهنگی، قومیتی-ایدئولوژیکی، اقتصادی و بین المللی در می-بایم که جانبداری ایران از هر یک از طرفین، مشکلاتی را در عرصه ی داخلی و بین المللی برای ایران به وجود می آورد. اما این به معنای بی طرفی کامل و عدم نقش آفرینی فعال نمی باشد. بلکه دستگاه دیپلماسی ایران می بایست در صورت امکان، نقشی فعال و سازشگر را بین دو طرف نزاع ایفا می کرد و مدیریت حل اختلاف بین دو عضو سابق خود را در اختیار می گرفت. و در غیر این صورت باید به صورت فعال برای تامین منافع و جلوگیری از تهدید منافع سیاسی و اقتصادی خود، همانند دو کشور ترکیه و روسیه نقش آفرینی می نمود. اما آنچه در عمل رخ داد و در قرارداد صلح قره باغ مشهود هست؛ عدم تامین این اهداف را نمایانگر می سازد.



محمد رضا محدوی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه مفید

مقدمه

با گسترش مناسبات بین المللی و پیچیدگی و چند بعدی شدن روابط میان کشورها، هرگونه تغییر و تحول در هر گوشه ای از جهان بر تصمیمات و رفتارهای سایر بازیگران بین المللی که به صورت فعال در نظام بین الملل حضور دارند، تاثیر می گذارد و چنانچه این رخدادها و تحولات در نزدیکی مرزهای جغرافیایی یک کشور و در سطح منطقه ای به وقوع بپیوندد؛ تاثیرات آن بصورت مضاعف خواهد بود. در مناقشه ی قره باغ، کشور ایران با دارا بودن ۷۵۹ کیلومتر مربع مرز مشترک با جمهوری آذربایجان و ۳۵ کیلومتر مربع با کشور ارمنستان، در کانون این مناقشه قرار داشت. لذا هر نوع تحول و رخدادی در این منطقه، تاثیری چند بعدی بر روابط و تصمیمات سیاست خارجی ایران بر جای می گذاشت. به گونه ای که هرگونه تحلیلی از وقایع مذکور بدون در نظر گرفتن تمامی ابعاد، ناقص و غیردقیق می باشد. به همین جهت در این نوشتار سعی می شود که از چهار بعد تاریخی- فرهنگی، قومیتی ایدئولوژیکی، اقتصادی و بین المللی به ارتباط ایران و مناقشه قره باغ پرداخته شود. **تاریخی-فرهنگی:** تا پیش از عهدنامه ی گلستان به تاریخ سوم آبان ۱۱۹۲ مصادف با ۲۵ اکتبر ۱۸۱۳، تمامی محدوده مورد مناقشه در قره باغ و بسیاری از دیگر قسمت های هر دو کشور آذربایجان و ارمنستان، به محدوده سرزمینی ایران تعلق داشت. این مناطق از دیرباز دارای پیوند فرهنگی و اجتماعی با جامعه ایرانی بوده و بخشی از جغرافیای ایران فرهنگی محسوب می شوند. پیشینه ی مشترک تاریخی و فرهنگی هر دو کشور و تعلق تاریخی آنها به سرزمین ایران موجب می گشت که ایران، نقشی پویا و میانجی گرانه در حل اختلاف آن ها ایفا نماید. این امر موجب شده بود که تعدادی از نخبگان و اندیشمندان ایرانی، خواستار نقش آفرینی فعال ایران و حل معضل قره باغ با تکیه بر مشترکات فرهنگی باشند که بتواند هم صلح را در منطقه برقرار سازد و هم پایه های تمدنی ایران در منطقه قفقاز و قره باغ را احیا نموده و تداوم بخشد. به این ترتیب ارتباط و مداخله ایران در این منطقه و نزاع بین دو کشور ضروری به نظر می رسید و طبق این مولفه ایران باید نقشی میانجی گرانه و سازشگر بین دو طرف نزاع ایفا می نمود. **قومی-ایدئولوژیکی:** یکی دیگر از ابعاد مرتبط بودن ایران با مناقشه ی قره باغ، از جهت قومیتی و ایدئولوژیکی می باشد. در بعد قومیتی با توجه به این که یکی از طرف های درگیر در منازعه ی کشور آذربایجان می باشد و این کشور با استان های شمال غربی ایران، پیوند زبانی و قومیتی دارد؛ لذا بخش قابل توجهی از افراد و افکار عمومی این استان ها، خواهان نقش فعال ایران در حمایت از کشور آذربایجان بودند. راه پیمایی ها تجمعات شکل گرفته در حمایت از آذربایجان در این استانها بیانگر حساسیت این موضوع از حیث جامعه شناسی سیاسی می باشد و نشان می دهد که باید در تصمیم گیری ها به آن توجه گردد. از طرف دیگر در بعد ایدئولوژیکی، دین رسمی کشور آذربایجان، اسلام و با اکثریت شیعی می باشد در حالی که کشور ارمنستان دارای دین مسیحی بوده و خارج از حوزه تمدنی اسلام قرار دارد. به همین جهت نزاع بین دو کشور، یک نزاع سرزمینی بین دارالاسلام و دارالکفر محسوب می شود و وظیفه ی ایران به عنوان یک کشور دارای حکومت اسلامی، دفاع از سرزمین اسلام می باشد. بیانیه ی مشترک ائمه جمعه و نمایندگان ولی فقیه در چهار استان شمال غربی کشور در همین راستا قابل ارزیابی و تأمل می باشد. لذا به صورت کلی طبق مولفه ی قومیتی و ایدئولوژیکی، ایران باید نقشی فعال



قره باغ و بن بست های آزار دهنده



سجاد شیر محمدی

کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه خوارزمی

روسی توسط جنگنده ی ترکیه ای بسیارخوب بود. به دنبال بروز تنش اخیر است که روسیه از اهرم ارمنستان برای تاثیر بر ترکیه استفاده می کند و با اسکان ارامنه ی سوری و برخی افراد وابسته به پ.پ.ک. در قره باغ کوهستانی، از این ابزارها علیه ترکیه بهره برداری می کند. اردوغان رییس جمهور ترکیه نیز در رویای برپایی امپراتوری عثمانی و الحاق این مناطق به امپراتوری رویایی خود است. ایران نیز به دلیل همسایگی با آذربایجان و ارمنستان همواره در درگیری ها در این منطقه به دلیل تاثیرگذاری بر مرزهایش دارای اهمیت بوده است و در طول آغاز منازعه تاکنون به عنوان یک عنصر میانجی به ارتباط با سران این کشورها برای ایجاد آتش بس در این منطقه پرداخته است ولی همواره این میانجی گری های بی نتیجه بوده همان طور که میانجی گری های مینسک سازمان امنیت و همکاری اروپایی در طول این سال ها بی نتیجه بوده است. درگیری های ۳۰ساله آذربایجان و ارمنستان در این منطقه همواره بی نتیجه مانده است و علل آن را می توان در نظریات روابط بین الملل جستجو کرد و براین اساس می توان نظریه بلوغ منازعه زارتمن را مطرح نمود که معتقد است تا وقتی یک منازعه به مرحله پختگی نرسد نمی توان به ایجاد صلح در آن منازعه امیدوار بود. او ۴ عنصر را برای به بلوغ رسیدن منازعه مطرح می کند؛ ۱- منازعه به اصطلاح رسیده باشد یعنی به پختگی برسد ۲- زمان بلوغ منازعه فرا رسیده باشد ۳- فرمول حل کننده برای آن منازعه وجود داشته باشد ۴- یک عنصر میانجی وجود داشته باشد که در منازعه ی قره باغ ما شاهد این هستیم که زمان بلوغ فرا رسیده و عنصر میانجی نیز وجود دارد اما به این دلیل که باید همگی این ۴ شرط به صورت همزمان وجود داشته باشد هنوز به صلح رسیدن این منازعه تا حدی دور از دسترس است و علاوه بر این ها حضور بازیگران خارجی مانند روسیه و ترکیه نیز کار را برای صلح سخت تر کرده است چون هر کدام از این بازیگران به دنبال منافع ملی خود می باشند. می توان گفت زمانی این منازعه به صلح خواهد رسید که بن بست آزاردهنده ای در آن شکل می گیرد؛ یعنی نخست منازعه به بلوغ برسد و هر دو طرف از ادامه ی درگیری ها و هزینه های آن درمانده شوند و از طرف دیگر ادراک از راه خروج وجود داشته باشد؛ یعنی هر دو طرف اطمینان یابند راهی برای برون رفت از این منازعه بدون دادن امتیازهای بیش از حد از سمت یکی از طرف های درگیر وجود دارد و هرگاه این عوامل رخ دهد می توان به ایجاد صلح و سازش و ترک مخاصمه در قره باغ امیدوار بود.

منازعه ارمنستان و آذربایجان، بر سر منطقه ی قره باغ به سال ها پیش باز می گردد. در واقع مناطق شمالی رود ارس که در اوایل دوره ی قاجار متعلق به ایران بود، در جریان قراردادهای گلستان و ترکمنچای به روسیه ی تزاری واگذار شد و تا سال ۱۹۹۲ یعنی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تحت حاکمیت این کشور بودند. پس از فروپاشی ۱۹۹۲، از جماهیر شوروی جدا شدند و اعلام استقلال کردند. اما این استقلال در واقع آغاز اختلافات ارضی این دو کشور بود. اختلاف آذربایجان و ارمنستان بر سر دو اصل اساسی است: ارمنی ها می گویند طبق اصل «تعیین سرنوشت ملت ها» ما حاکم قره باغ هستیم. از سوی دیگر آذربایجانی ها نیز باورمند به «حفظ تمامیت ارضی» هستند و می گویند قره باغ متعلق به آذربایجان است. آذربایجان معتقد است با توجه به این که این منطقه و چند شهرستان بر اثر تجاوز نظامی از سرزمین اصلی جدا شده اند، بر مبنای حقوق بین الملل و قطعنامه های سازمان ملل متحد، خود را مالک قره باغ می داند. ارامنه معتقدند بر مبنای انتخابات محلی و تشکیل جمهوری آرتساخ، دست برتر در حفظ منطقه را دارند. این مسایل باعث شده است که مذاکرات ۱۴ ساله صلح، هیچگاه به نتیجه نرسند. تنش و درگیری های میان آذربایجان و ارمنستان بار دیگر در ۲۷ سپتامبر آغاز شده است و آذربایجان پس از هدف قرار گرفتن و سرنوشتی دو بالگرد نظامی اش در ارتفاعات قره باغ، این منطقه را زیر آتش سنگین توپخانه و سامانه های موشکی خود قرار داد و هاراطونیان رییس منطقه ی قره باغ آماده باش جنگی در این منطقه اعلام کرد و نیروهای خود را به حالت آماده باش درآورده است. دخالت کشورهای دیگر نظیر ترکیه و روسیه نیز در این بحران بر آتش جنگ افروخته است. روسیه صرفا از ارمنستان برای جلوگیری از تقویت روند همگرایی آذربایجان با غرب، منزوی کردن آذربایجان و جذب این کشور ذیل ساختارهای اقتصادی و امنیتی مشترک المنافع از قبیل اتحادیه ی اقتصادی اوراسیا و پیمان امنیت دسته جمعی و کاهش نفوذ ترکیه و قفقاز جنوبی به ویژه در آذربایجان بهره می برد. اما به دلیل اقدامات سلبی و نه ایجابی در این راستا تاکنون آن گونه که باید موفق نشده است. در واقع روابط روسیه و ترکیه پیش از وقوع حوادث اخیر و سقوط جنگنده ی سوخوی

گفتمان سیاست خارجی ایران؛ پسا انقلاب تا ۱۳۹۹



زهرا متصدی زاده ی زرندی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

نظام جهانی و دنیای مدرن بر اصل روابط میان دولت کشورهای نظام بین الملل استوار است. نقطه ی آغاز این روابط در سیاست خارجی دولت ها می باشند. سیاست خارجی دولت ها که در قالب مجموعه ی رفتارها، تصمیم ها و روش هایی که در قبال محیط بین الملل توسط دولت ها اتخاذ می شود و این سیاست که با اثرگذاری مولفه های متعددی حاصل می شود. یکی از مولفه های کلیدی اثر گذار افراد تصمیم گیر هستند و یکی از این افراد روسای جمهور هستند که ذهنیت، بینش و نگرش روسای جمهور بر نوع اتخاذ سیاست خارجی بسیار حائز اهمیت است. این افراد تصمیم گیر به تناسب نوع رژیم سیاسی در هر کشور متفاوت است و این افراد تصمیم گیر در جمهوری اسلامی ایران شامل سران سه قوه (مجریه، مقننه وقضاییه) و نهاد رهبری می باشد. اکنون می خواهیم نقش رییس جمهور، ریاست قوه مجریه را در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را بررسی کنیم. کشور ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ به عنوان یک کشور در حوزه ی سیاست خارجی خود در قبال کشورهای (منطقه و جهان) همواره یک سری موضع گیری ها را داشته است. در دورانی با تصمیمات اتخاذی روسای جمهور به برقراری روابط دوستانه و همکاری جویانه و در دورانی هم شاهد اصل تنش زایی و روابط مختاصم در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران هستیم. در این پژوهش حاضر با بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از انقلاب ۱۳۵۷ تاکنون (با تاکید بر نقش ریاست جمهوری) خواهان دستیابی به یک نمای کلی از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران هستیم. سیاست خارجی عبارت است از خط مشی و روشی که دولت در برخورد با امور و مسایل خارج از کشور برای حفظ حاکمیت و دفاع از موجودیت و [تعقیب و تحصیل] منافع خود اتخاذ می کند. سیاست خارجی کشورهای مختلف براساس منافع ملی آنها متفاوت است اما همه ی آنها در یک قالب کلی قرار می گیرد که یک ساختار عقلانی و منطقی است، جی هالستی در تعریف سیاست خارجی به اقدامات یک دولت درقبال محیط خارجی و شرایط داخلی موثر بر اقدامات مزبور می پردازد و سیاست خارجی را در برگرنده ی مقاصد و ارزش ها می داند، به نظر او کسانی که از طرف یک جامعه تصمیم می گیرند، این عمل را بدان خاطر انجام می دهند که محیط داخلی و خارجی را دگرتون سازند یا آن را حفظ کنند و یا قواعد و ساختارها را که به یک مجموعه خاص روابط مربوط می شود، تنظیم نمایند بنابراین سیاست خارجی می تواند یک استراتژی و یا برنامه ای از فعالیت ها تعریف گردد که توسط تصمیم گیران یک کشور در برابر کشورهای دیگر و یا نهادهای بین المللی انجام شده تا به اهدافی به نام منافع ملی آن کشور خوانده می شود برسد. تا مدتی پیش تصور می شد که سیاست خارجی امری حکومتی و دولتی است و افراد در طراحی و اجرای آن نقش تاثیر گذار ندارند اما پس از توسعه ی علوم روانشناختی و روانشناسی علوم سیاسی اکنون دانشمندان بر این باورند که افراد تصمیم گیر در سیاست خارجی نقش اساسی در این پروسه را دارند علی رغم اینکه کشورها به عنوان واحدهای سیاسی همچنان مهم ترین بازیگران صحنه ی بین الملل هستند اما این افراد عالی رتبه نظام های سیاسی هستند که از جانب کشورها تصمیم می گیرند.



فاطمه نجف پور لاله زاری

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

سیاست خارجی دولت موقت (مهدی بازرگان - نخست وزیردولت موقت) (۱۵بهمن ۱۳۵۷ تا ۱۴ بهمن ۱۳۵۸)

پس از پیروزی انقلاب اسلامی این دولت به فرمان امام خمینی تشکیل شد و به طور دقیق به مدت ۲۷۵ روز سرکار بود. طرح کلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی پس از پیروزی انقلاب، از اتحاد و ائتلاف با غرب در زمان رژیم شاهنشاهی به عدم تعهد تغییر کرد؛ زیرا یکی از شعارهای محوری انقلاب نه شرقی نه غربی بود. زمانی که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید، نظام بین الملل درگیر یک دو قطبی میان دو بلوک شرق و غرب بود و به تبع کشورها و دولت های گوناگون کوچک و بزرگ باید در یکی از این بلوک بندی جای می گرفتند. به باور بسیاری از اندیشمندان و سیاستمداران غربی، انقلاب ایران را یک انقلاب کارگری یا توده ای می پنداشتند که ممکن است پس از فرار شاه به دام کمونیسم و شوروی بیوفتد درحالی که مبنای انقلاب اسلامی با رهبری امام خمینی خلاف این را اثبات می کرد. بدین جهت شعار نه غربی و نه شرقی بدین صورت برای نخستین بار مطرح شد؛ در این معنا که جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک کشور مستقل، آزاد و اسلامی، در هیچگونه بلوک-بندی شرق و غرب قرار نخواهد گرفت. نکته مهم درسیاست خارجی مهندس بازرگان نوع نگاه متفاوتی بود که او نسبت به شعار نه شرقی نه غربی داشت. سایر گروه ها این را نفی رابطه با شرق و غرب در معنایی که پیشتر گفته شد، می دانستند اما وی این مفهوم را به معنی نفی رابطه با شرق و حفظ روابط با غرب درچارچوب احترام متقابل و نه همچون الگوی (محور-پیرامون یا بلوک بندی) تفسیر می کرد. دریک معنا راهبرد سیاست خارجی وی درتئوری و در عمل تمایل به غرب و نگرانی نسبت به نفوذ شرق داشت و در تلاش برای بهبود روابط بادولت های دیگر به ویژه ایالات متحده بود. پس از اشغال سفارت ایالات متحده ی امریکا توسط دانشجویان، بازرگان به همراه دولت موقت به علت این اقدام خودجوشانه استعفا دادند. استدلال بازرگان بدین گونه بود که تسخیر سفارتخانه عامل تنش زایی با آمریکا می دانست.

سیاست خارجی سید ابوالحسن بنی صدر (دولت اول) (۱۵ بهمن ۱۳۵۸ تا ۱ تیر ۱۳۶۰)

وی نخستین رییس جمهور تاریخ ایران پس از انقلاب بود که با رای اکثریت مردم انتخاب شد. به مدت ۱۷ ماه رئیس جمهور بود که پس از اثبات بی کفایتی وی و همکاری با گروه مجاهدین خلق و سنگ اندازی در روند مسائل دفاعی در جنگ تحمیلی، توسط مجلس شورای ملی از ریاست جمهوری برکنار شد. او اقدامات موثری در سیاست خارجی و اصول کلی نداشته است و بیشتر به ایجاد مشکلات در داخل و حمایت از منافقین می پرداخته است. ناگفته نماند که مهمترین رویداد در سیاست خارجی در زمان او شکل گیری جنگ ایران و عراق است که ۸ سال طول کشید و او را در آغاز شروع این جنگ به عدم تعیین استراتژی های نظامی مناسب برای مقابله با نیروهای متجاوزگر بعثی عراق متهم می کنند. از دیگر واکنش ها نسبت به او این است که او علیه نظام جمهوری اسلامی ایران موضع گرفته بود و با نیروهای ضد انقلاب وابسته به شرق و غرب جهت نابودی نظام اسلامی اقدام می کرده است.

سیاست خارجی محمد علی رجایی (دولت دوم) (۱۱ مرداد ۱۳۶۰ تا ۸ شهریور ۱۳۶۰)

محمد علی رجایی تنها در یک زمان کوتاه ۲۸ روزه رئیس جمهور ایران بود که در ۸ شهریور سال ۱۳۶۰ توسط عاملان سازمان مجاهدین خلق ترور شد اما می توان مواضع شهید محمدعلی رجایی در خط مشی سیاست خارجی اش از دوران نخست وزیری او برداشت کرد که این اصول کلی عبارت اند از: ۱- اتکا به اصل نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی و مخالف هر گونه سازش با یک ابر قدرت ۲- آمریکا شیطان بزرگ و دشمن اول انقلاب اسلامی ایران ۳- مبارزه با قدرت های استکباری شرق و غرب و صهیونیسم ۴- در اولویت قرار دادن روابط جمهوری اسلامی ایران با کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین ۵- مبارزه ی جمهوری اسلامی ایران با نفاق افکنی که با ملیت خواهی تنگ نظرانه و شرک آمیز همراه است مثل عنوان اسلام عجمی - عربی ۶- حمایت از نهضت های آزادی بخش و حمایت از مستضعفین جهان ۷- بازسازی وزارت خانه ها با مبنای نظم نوین اسلامی ۸- مبارزه ی راسخ با امپریالیست. یک مسئله بسیار مهم در موضع گیری شهید رجایی در مسائل خارجی و روابط بین الملل و روابط دیپلماتیک صراحت و صداقت او بود.

سیاست خارجی ایت الله سید علی خامنه ای (دولت های سوم و چهارم) (۱۷ مهر ۱۳۶۰ تا ۲۵ مرداد ۱۳۶۸)

آغاز ریاست جمهوری سید علی خامنه ای که شرایط مطلوبی بر کشور حکم فرما نبود به سبب جنگ تحمیلی عراق بر ایران و ساختار نامناسب نهاد ریاست جمهوری نیز به آن دامن می زد. اصول کلی سیاست خارجی سید علی خامنه ای در زمان ریاست جمهوری ایشان را می توان اینگونه ذکر کرد: ۱- اتخاذ سیاست مستقل و متوازن بر مبنای مصالح کشور ۲- عدم وابستگی به شرق و غرب ۳- اهمیت دادن به وحدت مسلمانان جهان ۴- اهتمام کامل بر پس گرفتن حقوق مسلمانان از ابر قدرت ها ۵- اهتمام جدی به مسئله ی قدس و دیگر سرزمین های غصب شده ی فلسطین و مبارزه ی همه جانبه با صهیونیسم بین الملل ۶- اهتمام و تمرکز بر روند جنگ در جهت منظم کردن نیروهای نظامی و همکاری مستمر دولت با ارتش و سپاه که در پایان منجر به آزادسازی بخش های مهمی از خاک میهنمان شد ۷- بازگشت به فرهنگ اصیل و غنی اسلامی در عرصه ی بین الملل و حضور موثر در صحنه مجموعه ی این اصول برای نیل به هدف معرفی چهره ی واقعی انقلاب اسلامی و فعال تر کردن دستگاه سیاست خارجی و دیپلماسی ایران انجام شد. اقداماتی در راستای شکل دهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران صورت گرفت از جمله برقراری ارتباط منسجم با گروه های سیاسی شیعی در افغانستان، عراق و لبنان، توسعه ی روابط با کشورهای آسیایی و آفریقایی، دیدار با سران کشورهای غیرمتعهد، سفر به کره شمالی و چین و سفر به سازمان



ملل در نیویورک و ایراد نطق آتشین ایشان در جهت دفاع از ملت های مستضعفین و افشای اقدامات امپریالیستی آمریکا را می توان نام برد. **سیاست خارجی ایت الله اکبر هاشمی رفسنجانی (دولت های پنجم و ششم) (۱۲مرداد۱۳۶۸ تا ۱۲ مرداد ۱۳۷۶)**

در آغاز ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی شرایط کشور در مشکلات پس از جنگ تحمیلی قرار داشت و اقتصاد و امنیت کشور در وضعیت نابسامانی قرار داشت؛ لذا از نظر ایشان آنچه امنیت جمهوری اسلامی را پس از ۸ سال جنگ به خطر می انداخت، رکود اقتصادی و شرایط سیاسی و اجتماعی حاصل از آن بود. وی برای این هدف توسعه اقتصادی را در دستور کار خود قرار داد اما برای این توسعه، نیاز به بازنگری در سیاست خارجی بود وعلت دیگر آن می تواند فروپاشی نظام دوقطبی باشد که موجب شد امنیت کشور کماکان در اولویت سیاست خارجی باشد با این تفاوت که در این دوره رشد و توسعه ی اقتصادی به عنوان ضامن امنیت حیاتی تعریف شدند. از اهداف سیاست خارجی او می توانیم به بازسازی اقتصاد در هم ریخته و گسترش حوزه های مشارکت و سرمایه گذاری های خارجی نام ببریم. از اصول سیاست خارجی او می توانیم به تنش زدایی، ارتقای روابط با اتحادیه ی اروپا و چین و روسیه و کشورهای عربی همسایه نام ببریم. تمامی این روابط از نظر او باید بر اساس اصل احترام متقابل، منافع مشترک، وعدم هرگونه سلطه گری انجام می شد. از اقدامات ایشان شامل عادی دسازی روابط با اروپا و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و تنش زدایی با امریکا را می توان نام برد. دولت او به دولت سازندگی و توسعه محوری مشهور بود. از وی به عنوان یک رئیس جمهور تنش زدا و خواهان روابط در عرصه ی بین الملل می توان یاد کرد. **سیاست خارجی سید محمد خاتمی (دولت های هفتم و هشتم) (۱۲ مرداد ۱۳۷۶ تا ۱۲ مرداد ۱۳۸۴)**

سید محمد خاتمی روحانی سیاست مدار و خواهان اصلاحات که دولت او به نام دولت اصلاحات معروف است راهبردهای اساسی وی در سیاست خارجی می توان به تنش زدایی با محوریت اعتمادسازی، تفاهم و احترام متقابل، صلح طلبی که با فطرت انسان ها سازگار است و کاهش منازعات منطقه ای و بین المللی و در پیش گرفتن گفتگوی تمدن ها که تاکیدی بر سیاست صلح طلبانه و مسالمت جویانه ی ایران اشاره کرد. ایده ی گفتگوی تمدن ها را به دکتربین سید محمد خاتمی می-توان نسبت داد و هم چنین در مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۲۰۰۱ که آن سال را به عنوان سال گفتگوی تمدن ها نام گذاری شد. هدف اصلی سیاست خارجی دولت سید محمد خاتمی استوار بر تلاشی بود تا انزوای ایران را خنثی سازد. این راهبرد در سیاست خارجی به بهبود روابط با کشورهای همسایه



در منطقه ی خاورمیانه با برگزاری کنفرانس اسلامی در تهران، روابط جمهوری اسلامی ایران با کشورهای اروپایی به گفتگویی سازنده منجر شد البته تلاش دیگر سید محمد خاتمی در طرح خاورمیانه ی اسلامی بود که عملی نشد. دولت اصلاحات تا حدود زیادی به تنش زدایی با ایالات متحده آمریکا امیدوار بود و خواهان احترام متقابل با آمریکا بود. **سیاست خارجی محمود احمدی نژاد (دولت های نهم و دهم (۱۲ مرداد ۱۳۸۴ تا ۱۲ مرداد ۱۳۹۲)**

احمدی نژاد در زمانی که به عنوان رئیس جمهور ایران انتخاب شد اصول سیاست خارجی خود را بر سه اصل؛ عدالت طلبی، صلح طلبی و تهدیدزدایی خلاصه کرد. گفتمان حاکم بر سیاست خارجی وی گفتمان عدالت محور بود که از خصوصیات این گفتمان می توانیم به زیر سوال بردن هنجارهای بین-المللی، اتخاذ رویکرد تهاجمی نسبت به غرب، به چالش کشیدن سیاست قدرت های بزرگ و تعامل با ملت ها و جنبش های عدالت خواه اشاره کرد. او در سیاست خارجی رویکرد (نگاه به شرق و نگاه به جنوب) را دارد. در این دوره جمهوری اسلامی ایران نظام بین الملل را نظامی ناعادلانه می داند که مهمترین وجه مشخصه ی آن یک جانبه گرایی و ناامنی و تحقیر ملت ها است و جمهوری اسلامی باید با اتخاذ دیپلماسی فعال و براساس اصول عزت، حکمت و مصلحت و اتخاذ راهبردهایی چون عدالت و صلح و تعامل سازنده با جهان و گسترش همکاری با کشورهای اسلامی و کشورهای غیرمتعهد، نظام بین الملل موجود را اصلاح و در غیر این صورت آن را عوض کند و این دولت برای خود نقش-هایی چون دولت عدالت گستر، ظلمی ستیز، ضد امپریالیسم و صهیونیسم در نظام بین الملل تعریف می کرد. در زمان ریاست جمهوری وی روند غنی سازی و فعالیت های هسته ای به منظور دستیابی به انرژی هسته ای و نه

بمب اتم، رو به گسترش رفت و تثبیت شد که این عامل منجر به وضع تحریم-های سنگین از سوی دولت باراک اوباما شد. در پایان حسن روحانی با اتکا به سابقه ی دبیری شورای عالی امنیت ملی و رییس تیم هسته ای مذاکره کننده ی ارشد ایران و با شعارهایی چون رفع تحریم-های هسته ای و اقتصاد و مذاکره جهت تنش زدایی که در جامعه ی آن سال بسیار هوادار پیدا کرد توانست در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ پیروز شد. **سیاست خارجی حسن روحانی (دولت های یازدهم و دوازدهم (۱۲ مرداد ۱۳۹۲ تا ۱۴۰۰)**

حسن روحانی با ایده ی دولت توسعه گرا ریاست جمهوری خود را آغاز کرد. اصول و محورهای اصلی سیاست خارجی دولت حسن روحانی در چارچوب تعامل سازنده با جهان را می توان بیان کرد. اصول و محورهای ایده ی تعامل سازنده با جهان شامل محورهایی همچون ۱- تنش زدایی ۲- عقلانیت و تدبیر در سیاست خارجی ۳- اعتمادسازی بهبود چهره و پرستیژ ایران در عرصه ی جهانی ۴- دیپلماسی پویا و فعال ۵- متوازن سازی و بهبود روابط با کشورهای جهان با وجود شرایط منطقه ای مذاکره دو جانبه و احترام متقابل ۶- رفع تحریم های هسته ای و اقتصادی که منجر به عقد معاهده ی برجام میان ایران و ۵+۱ گردید. در دوره ریاست جمهوری حسن روحانی گفتمان اعتدال گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مرکزیت پیدا کرد و محورهای آن بر تعامل گرایی، احترام متقابل، دیپلماسی برد برد، نفی خشونت افراطی، تنش زدایی، منطقه گرایی و حمایت از مظلوم است. موضوع اصلی و بحث برانگیز زمان ریاست جمهوری حسن روحانی در پرونده ی هسته ای ایران خلاصه می شود که این دولت توانست با اتحادیه اروپا و کشور های ۵+۱ به توافق برسد که آن را برنامه جامع اقدام مشترک یا همان برجام می نامیم که بخش گسترده ای از سیاست خارجی دولت-های یازدهم و دوازدهم را شامل می شد.

برجام و دیگر محورهای سیاست خارجی حسن روحانی برای کسب اهدافی همچون رشد و توسعه اقتصادی، افزایش قدرت سخت و نرم در حوزه های اقتصادی و سیاسی و نظامی و رفع تحریم های آمریکا بود. متأسفانه با تمام تلاش تیم مذاکره کننده و همه ی پایبندی که از سوی ایران در قبال مفاد برجام صورت گرفت اما آمریکا در دوره ی ترامپ نه تنها از آن خارج گردید و کشورهای اروپایی نیز از نخست به تعهدات خود پایبند نبودند و به هیچکدام از تعهدات جامعه ی عمل نپوشاندند بلکه تحریم های سنگین تری وضع نمودند. جمع بندی نمای کلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران سیاست خارجی که به مجموعه ای از شیوه های عملکرد و رفتارها و تصمیماتی که هر دولتی در قبال یا در ارتباط با محیط خارجی خود در جهت نیل به اهداف و منافع خود اتخاذ می کند، گفته می شود و جمهوری اسلامی ایران هم خارج از این ماجرا قرار نمی گیرد. در ساختار جمهوری اسلامی شخص رئیس جمهور در کلیت جهت دهی به نوع سیاست خارجی بسیار تاثیرگذار است و می بینیم علی رغم اینکه ساختارها در تصمیم گیری واحد نیست و عوامل متعددی به صورت رسمی و غیررسمی می توانند بر فرایند تصمیم گیری در حوزه سیاست خارجی موثر باشند اما ذهنیت شخص و فرد رئیس جمهور بر مواضع اتخاذی آن در ارتباط با محیط بین الملل بسیار مهم است. در هرکدام از این دوره ها هر رئیس جمهور برای خود اصول و اهدافی را درحوزه سیاست خارجی تعریف کرده است اما اینکه چقدر به این اصول پایبند بوده و به اهداف رسیده است در خارج از بحث این پژوهش حاضر قرار می گیرد. به طور کلی می توانیم در برخی دوره ها روابطی مسالمت آمیز و تنش زدا و در برخی دوره ها روابط تنش زا و غیر مسالمت آمیز را مشاهده کنیم. هر رئیس جمهور برای خود سیاست های خردی را به کار می برد که شاید بتوان گفت که وحدت جمله در آن نباشد اما وحدت معنا وجود دارد مثلاً اصل

وحدت میان مسلمانان و دفاع از آنان، نقش های ملی مبارزه با ستمکار و امپریالیسم همواره در ذیل اصول روسای جمهور قرار می گیرد و هم چنین اتخاذ دیپلماسی و روابط دیپلماتیک اسلامی پویا، صلح، اعتدال، احترام متقابل، روابط سازنده. عدم وابستگی به هیچ دولتی از جمله موارد مشترک مواضع روسای جمهور ایران است که همه ی ان ها را وادار به پیروی از یک جهت-گیری و خط مشی کلی در قالب استراتژی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی) می کند. و چیزی که به وضوح مشاهده می شود این است که این استراتژی از پیروزی انقلاب اسلامی تا کنون هیچ تغییری نکرده است و همواره ثابت بوده است اما براساس مقتضیات و شرایط داخلی و خارجی هر رئیس جمهور یک سیاست هایی خرد را درپیش می گیرد به این سیاست های خرد هر رئیس جمهور (دکترین) نیز می گوئیم که گاهی این دکترین ها دقیقاً متضاد با هم هستند که این نوع از تضاد بخشی به شخص تصمیم گیرنده و بخشی از ان بر شرایط حاکم محیطی ان وابسته است. اگر برای تمامی این دوره ها به دنبال یک مدل مشترک درسیاست خارجی باشیم این مدل ترکیبی از مدل عقلانی و شناختی است که در هر دوره رئیس جمهور با در نظر گرفتن منافع ملی و بیشترین سود و کمترین ضرر در سیاست خارجی (مدل عقلانی) و در نظر گرفتن مواضع و دیدگاه ذهنیات شخصی فرد رئیس جمهور(مدل شناختی) نشأت میگیرد و در واقع وحدت کامل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در یک جمله خلاصه می شود؛ نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی، یعنی اینکه در هر دوره این مسئله حضور داشته است اما سیاست های خرد (دکترین) و حتی اهداف اقدامات و ابزارهای نیل به ان با هم تفاوت دارند که این به سبب ذهنیت شخص رئیس جمهور و در نظر گرفتن منافع ملی در هر دوره ای بوده است .

دوستی عبری عربی؛ عادی سازی روابط امارات و بحرین با اسرائیل



سعید واشقانی فراهانی

دبیر انجمن علمی علوم سیاسی دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره)

موجودیت، دولت‌های ایالات متحده‌ی آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی این رژیم را به رسمیت شناختند اما در میان جهان اسلام و به ویژه در میان جهان عرب و اعراب اوضاع کمی متفاوت بود. واکنش‌ها بسیار دلواپسانه بعضا با بغض و خشم همراه بود. نخستین جنگ ما بین اسرائیل و اعراب که به جنگ استقلال معروف است به سال ۱۹۴۸ برمی‌گردد که به علت بی‌برنامگی و عدم هماهنگی و نظم میان اعراب به شکست انجامید. دومین جنگ به جنگ کانال سوئز معروف است در تاریخ ۱۹۵۶ با تصمیم جمال عبدالناصر مبنی بر ملی کردن کانال سوئز آغاز شد. در این میان این تصمیم به مذاق انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها که از این کانال استفاده‌های بسیاری در جهت دسترسی به مستعمرات خود می‌کردند خوش نیامد. در این میان که اسرائیل در جنگ با اعراب بود و مصر به رهبری عبدالناصر در خط مقدم این جنگ حضور داشت از این فرصت استفاده کرد و به مصر حمله کرد. هدف اسرائیل در این جنگ اشغال صحرای سینا و رسیدن به کانال سوئز بود که در این جنگ، صحرای سینا و رسیدن به کانال سوئز بود که در این جنگ صحرای سینا به اشغال صهیونیست‌ها درآمد و این پیروزی این هشدار را به اعراب می‌داد که این رژیم نوپا موجودیتی ضعیف نیست و دست کم گرفتن او موجب خطر برای باقی دولت‌های عربی بود. جنگ شش روزه، به عنوان نبرد سوم در سال ۱۹۶۷ رخ داد و این بار نیز با پیروزی اسرائیل و هزیمت اعراب همراه بود. اسرائیل از سال ۱۹۵۶ به تجدید قوای نظامی خود پرداخته بودند و خود را برای نبرد بزرگی آماده می‌کردند تا تثبیت خود را از راه نظامی با گام‌های بلند حفظ کنند لذا از سال ۱۹۶۷ تحرکات نظامی این رژیم به حد چشمگیری افزایش یافت. در می ۱۹۶۷ طی یک حمله‌ی تهاجمی غافلگیرکننده و با اشراف کامل اطلاعاتی از خطوط پدافند دفاعی ارتش مصر از آن‌ها عبور کردند و تقریبا تمام نیروی هوایی این کشور از جمله جنگنده‌ها، رادارها و دیگر زیرساخت‌ها را نابود کردند. نیروی زمینی مصر که در صحرای سینا مستقر بود تنها توانست دو روز مقاومت کند و سرانجام در پایان این جنگ ۶ روزه، تمامی صحرای سینا و ارتفاعات جولان بدست صهیونیست‌ها افتاد و این دیگر نه یک زنگ خطر بلکه خود خطر و بحران برای اعراب به حساب می‌آمد و آنان جز تلفات جانی و زیان‌های مادی چیزی از این نبردها بدست نیاورده بودند. چهارمین جنگ با عنوان یوم‌الکپور معروف است و در سال ۱۹۷۳ رخ داد. در فاصله‌ی شش ساله میان جنگ‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ ارتش‌های شکست خورده و رو به فروپاشی اعراب، با پشتیبانی و تکیه بر توان نظامی اتحاد جماهیر شوروی توانستند ارتش و بنیه‌ی نظامی خودشان را بازیابی کنند و خسارات وارد شده را تا حدودی قابل توجهی جبران کنند. در سال ۱۹۷۳ مصر حملات گسترده‌ای را علیه مواضع ارتش اسرائیل در شرق کانال سوئز آغاز می‌کند و کانال سوئز را آزاد می‌کند. اما ارتش مصر که در پیشروی‌های خود در صحرای سینا ادامه دادند، اسرائیلی‌ها دمشق. پایتخت سوریه را به عنوان یکی از کشورهای متخاصم با اسرائیل را بمباران کردند که این امر موجب شد خطوط دفاعی مصر و سوریه موجب

شکل‌گیری و تاسیس دولت یهود بر مبنای صهیونیسم سیاسی نخستین‌بار در سال ۱۸۹۴ میلادی در کتاب دولت یهود تئودور هرتسل بیان شد که مانیفست کلی صهیونیسم سیاسی بود و در آن هرتسل برای نخستین بار ضرورت تشکیل دولت یهود را مطرح نمود. در پی کنفرانس‌هایی که یهودیان از سراسر جهان در آن حضور داشتند، در آن به ضرورت تشکیل یک دولت مستقل برای یهودیان اشاره شد، سه کشور آرژانتین، گابن و فلسطین مطرح شد و در پایان فلسطین را به عنوان سرزمین یهودیان صهیونیست تعیین کردند. هویت اسرائیل دارای دو بعد است؛ تاکید بر هویت یهودی و عزم بر تاسیس میهن که امت یهود در آن سکنا گزینند. وجود یهودیان مخالف با آرمان صهیونیستی رژیم اسرائیل که آن را جنبشی افراطی، غیریهودی و علیه منافع امت یهود می‌شناسند، از ابعاد متعارض هویتی این رژیم صهیونیستی می‌باشد. هرتسل خود در تعریف صهیونیسم می‌گوید: صهیونیسم، بازگشت به فرهنگ، تمدن و بزرگی یهود است. که بی‌شک این تعریف اشاره به دوره‌ی عظمت و شکوه دوران پادشاهی داوود پیامبر (ع) دارد. واژه‌ی صهیونیسم برگرفته از نام کوهی به نام صهیون در فلسطین است و طبق آموزه‌ها، اشاره به آرمان و آرزوی امت یهود برای بازگشت به این سرزمین و تجدید دولت آرمانی یهود دارد. سرزمین فلسطین پس از پایان جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی در سال ۱۹۴۶ در جامعه‌ی ملل چنین تصویب شد که تحت قیمومت انگلستان درآید. در پرتو پشتیبانی انگلیس از یهودیان پیرو صهیونیسم، مهاجرت و کوچ گسترده‌ی آن‌ها که از سال‌های پیش آغاز شده بود افزایش پیدا کرد و از آن سو هم سیاست‌های ضد یهودی هیتلر باعث شده بود جمعیت بسیار زیادی از اروپا بویژه در اروپای شرقی به فلسطین مهاجرت کنند. به گونه‌ای که در سال ۱۹۴۶ از جمعیت ۱۵۶۰۰۰۰ نفر منطقه‌ی فلسطین، ۶۰۸۰۰۰ نفر آن را یهودیان تشکیل می‌دادند در حالی که در سال ۱۹۱۱، ۵۶۰۰۰ نفر بودند. پس به پایان رسیدن جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۹۴ انگلستان اعلام کرد که از فلسطین خارج می‌شود و اداره‌ی آن را به سازمان ملل متحده که به تازگی پس از رخدادهای جنگ و ضرورت آن تاسیس شده بود، سپرد. سازمان ملل نیز در طی یک قطعنامه‌ای فلسطین را به سه بخش تقسیم کرد که ۳۴٪ برای اعراب و ساکنین اصلی این سرزمین، ۶۵٪ برای یهودیان و شهر بیت‌المقدس را نیز بین‌المللی اعلام گردید. هنگامی که قیمومت بریتانیا بر فلسطین در مه ۱۹۴۸ به پایان رسید به دلیل اینکه فلسطین سابقه‌ای از تجربه‌ی دولت ملت مدرن (که از سده‌ی شانزدهم در جهان رواج پیدا کرد) نداشت و به تبع هیچ‌گونه سازمان و نهاد ملی مرتبط به آن نیز در آن وجود نداشت، انتقال این سرزمین به رژیمی نوپا و پیگیری روند ملت‌سازی بسیار آسان‌تر قابل اجرا می‌بود. صهیونیست‌ها بر مناطقی که در قطعنامه‌ی سازمان ملل ذکر شده بود مسلط و مستقر بودند و در ادامه یک شورای موقت حکومتی مرکب از ۲۸ عضو تاسیس کردند و یک کابینه‌ی ۱۳ نفری را تشکیل دادند. در همان روز دیوید بن گورین که نیز بعدها مقام نخست‌وزیری و وزارت دفاع اسرائیل را برعهده نیز داشت، تشکیل دولت اسرائیل را اعلام و به جهانیان مخابره کرد. پس از اعلام این

بخش سوم

خاورمیانه و سیاست

● دوستی عبری عربی؛ عادی سازی روابط امارات و بحرین با اسرائیل

● مشارکت سیاسی زنان در خاورمیانه

● چشم انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی

● جزایر سه گانه ایران و مسئله مالکیت

مشارکت سیاسی زنان در خاورمیانه



رژیمی اقتدارگر است که این امر خود مانعی اصلی و اساسی در میزان مشارکت زنان در فرایند سیاست‌گذاری است. بنابراین می‌توان در خصوص موانع موجود در مشارکت سیاسی زنان در خاورمیانه در ابتدا به نظام حکومتی حاکم بر اغلب کشورهای خاورمیانه اشاره کرد که نظام‌های اقتدارگرا و مردسالارانه با تمرکزگرایی قدرت، مشارکت سیاسی را محدود می‌کنند و با بهره‌گیری از نگاه مردسالارانه به امر سیاست به مشروعیت بخشیدن به نابرابری‌های موجود میان زنان و مردان می‌پردازند. بنابراین بعد سیاسی را می‌توان به عنوان یکی از موانع اصلی در امر مشارکت سیاسی زنان در کشورهای خاورمیانه قلمداد کرد. علاوه بر بعد سیاسی باید به بعد فرهنگی و ایدئولوژی حاکم بر جامعه توجه کرد. ایدئولوژی پدرسالارانه در جوامع سنتی خاورمیانه حضور و مشارکت زنان در امر سیاست را با محدودیت مواجه ساخته است. در حقیقت، فرایند جامعه‌پذیری در قالب خانواده‌ها و نهادهای آموزشی و رسانه‌ها آداب‌ورسوم و سنت‌ها و باورهای تبعیض‌آمیز در خصوص دختران و پسران را از طریق فرایند جامعه‌پذیری از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کند؛ که این امر را می‌توان منشأ بسیاری از نابرابری‌ها و شکاف‌های جنسیتی موجود در جامعه دانست. بنابراین ارائه تصویری یک‌جانبه از زنان و فرهنگ پدرسالاری سبب کاهش مشارکت سیاسی زنان می‌شود و آنان را از بازیگری فعال و پویا به بازیگری منفعل تبدیل می‌کند. حکومت اقتدارگرا و وجود درگیری‌های نظامی در منطقه، ناامنی و وجود یک واگرایی گسترده در خاورمیانه نه تنها جایگاه زنان در امر مشارکت سیاسی را تضعیف می‌کند بلکه تمامی جامعه بشری را با مشکلات عدیده‌ای مواجه می‌سازد. بنابراین نگاه مردانه به امر سیاست را می‌توان عاملی اصلی در حذف زنان از حوزه عمومی و محدود کردن آنان به حوزه خصوصی و ماندن در خانه قلمداد نمود. اما مانعی مهم در امر عدم مشارکت گسترده و تأثیرگذار زنان در امر سیاست‌گذاری را می‌توان در «تگرش جامعه» و ایدئولوژی پدرسالارانه در جوامع خاورمیانه تلقی نمود که به مانند سدی محکم در برابر حضور زنان قد علم کرده و شکاف‌های جنسیتی و نابرابری‌های موجود در جامعه میان زنان و مردان را تقویت و تحکیم می‌بخشد.



شیرین حدادزند

کارشناسی ارشد علوم سیاسی و روابط بین الملل دانشگاه خوارزمی

امروزه مشارکت زنان در امر سیاست به مولفه‌ای اصلی در دستیابی به توسعه قلمداد می‌گردد؛ بدین گونه که هر چه کشور توسعه یافته تر باشد میزان شکاف جنسیتی میان زنان و مردان نیز کاهش می‌یابد. بنابراین، مشارکت زنان در فرایند تصمیم‌گیری در سطوح ملی و بین‌المللی به یکی از شاخص‌ها و مؤلفه‌های اساسی توسعه پایدار مبدل گشته است. از این رو، در سطح بین‌الملل، سازمان‌ها و ارگان‌های بین‌المللی در جهت کاهش نابرابری‌های جنسیتی و توانمندی زنان گام‌های مؤثری برداشته‌اند. شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز به عنوان رکن اجرایی و قهری این سازمان، در سال ۲۰۰۰ در قالب قطعنامه «زنان، صلح و امنیت» نگاه جنسیتی محور را در دستور کار خود قرار داد و برنامه اقدام ملی در دستور کار شورای امنیت به منظور افزایش آگاهی، تحقق مفاد قطعنامه ۱۳۲۵ و دستیابی به اهداف مذکور در سطح ملی و بین‌الملل قرار گرفت. با وجود برنامه اقدام ملی و قطعنامه‌های متعددی «زنان، صلح و امنیت» و تلاش‌های متعدد سازمان‌ها و ارگان بین‌المللی برای توانمندسازی زنان در امر سیاست‌گذاری اما همچنان زنان در سراسر جهان در دستیابی به برابری جنسیتی با مشکلات عدیده‌ای مواجه هستند. برای دستیابی به برابری جنسیتی سه مولفه اصلی در جهت توانمندسازی زنان را باید بررسی کرد که عبارت‌اند از: ۱- مشارکت سیاسی و مشارکت در فرایند تصمیم‌گیری ۲- مشارکت اقتصادی و مشارکت در امر تصمیم‌گیری ۳- تسلط بر منافع اقتصادی. در نوشتار حاضر به بررسی مؤلفه مشارکت سیاسی و حضور زنان در فرایند تصمیم‌گیری پرداخته می‌شود؛ زیرا مشارکت زنان در تمامی فعالیت‌های سیاسی یک امر ضروری و مهم تلقی می‌شود؛ بدین گونه که می‌توان گفت اگر زنان در حوزه سیاست و سیاست‌گذاری به فعالیت نپردازند دموکراسی و توسعه‌ی پایدار به ارمغان نخواهد آمد. اما نکته قابل توجه این است که دستیابی به برابری جنسیتی همواره با موانعی رو به رو است که در این نوشتار به موانع پیش رو به ویژه در منطقه خاورمیانه پرداخته می‌شود. با گسترش فرایند جهانی شدن در اواخر سده بیستم و در پی آن، حرکت جامعه به سوی دموکراسی، تحرکات سیاسی از سوی زنان برای درگیر شدن در امر سیاست و دخالت در فرایند تصمیم‌گیری در کشورهای گوناگون صورت پذیرفت. با وجود حضور پر رنگ و در حال افزایش زنان در عرصه‌ی سیاست باید به این نکته توجه داشت که کیفیت و کمیت حضور و مشارکت زنان در جوامع گوناگون بشری بر اساس پارامترها متعددی با سرعت متفاوتی در حال شکل‌گیری است. در نوشتار حاضر به منطقه خاورمیانه و میزان مشارکت زنان در فرایند تصمیم‌گیری‌های سیاسی که حوزه‌ای مردانه و نگاه مردانه بر فرهنگ سیاسی حاکم است؛ پرداخته می‌شود. بسیاری از کشورهای خاورمیانه با معضلاتی همچون فساد اداری، ناامنی، گروهک‌های تروریستی و جنگ‌های قومی و قبیله‌ای دست به گریبان هستند که این امر آنان را به شدت تضعیف کرده و نه تنها مانع از مشارکت زنان می‌شود؛ بلکه زنان را به قربانیان منفعل این معضلات و مشکلات تبدیل می‌کند. همچنین در اغلب کشورهای خاورمیانه رژیم حاکم،



وارد کردن اسراییل در معادلات منطقه‌ای موازنه را در منطقه فراهم کنند. این توافق‌نامه و عادی‌سازی ننگین از سوی تشکیلات خودگردان فلسطین و گروه‌های مقاومت محکوم شد و آن را ننگین و خیانت به جهان اسلام خواندند. البته بزودی امارات متحده عربی متوجه خواهد شد دچار چه اشتباه راهبردی شده و این توافق‌نامه سکویی برای فروپاشی داخلی خود امارات خواهد شد. در تاریخ اوت ۲۰۲۰ باز شاهد یک توافق‌نامه‌ی دیگر در جهت عادی‌سازی روابط با اسراییل بودیم. این بار بحرین پس از مصر، اردن و امارات به چهارمین کشور عربی تبدیل شد که رسمیت اسراییل را امضا کرد. بحرین سه هدف را در پی این توافق دنبال می‌کند؛ اول آنکه این کشور ۲۶٪ از جمعیتش را شیعیان مخالف سرسخت تشکیل می‌دهد و یک واژه در برابر جمهوری اسلامی ایران دارد که ایران از این جمعیت مستعد و بالقوه جهت براندازی نظام بحرین استفاده کند. دوم اینکه با نگاه به اقتصاد بحرین متوجه می‌شویم این کشور ذره‌بینی در سال ۲۰۲۰ معادل ۱۳.۱ میلیارد دلار دچار کسری بودجه شده و لذا با استفاده از شرکت‌های اسراییلی، تسلیحات، جذب سرمایه‌گذاران صهیونیستی و توریست این کسری را جبران نماید. سوم، یکی از دلایل مهم که در عادی‌سازی مطرح می‌شود تسلیحات است که با امضای این قرارداد بحرین قادر به خرید جنگنده‌هایی مانند جنگنده‌های F۳۵، هواپیماهای بدون سرنشین repaeR و هواپیماهای AE-۸۱ relworg خواهد شد. نکته‌ی بسیار مهمی بسیار حائز اهمیت است و باید آن را حتماً سرلوحه‌ی این پژوهش قرار داد این است که موجودیت نظام سیاسی بحرین از روز استقلال، تاسیس تا به کنون با حمایت‌های بی‌چون و چرای غرب، در ابتدا انگلیس و امروزه آمریکا بوده و هست و لذا رابطه‌ی کشورهای چون امارات و بحرین با غرب و در راس آنان آمریکا نه به صورت یک رابطه‌ی دیپلماتیک دوستانه بلکه یک روند ارباب رعیتی است و دیپلماسی آنان به صورت فرمایشی است.

منابع

۱) مقدسی، محسن. زمینه‌های شکل‌گیری دولت جعلی اسراییل. (۹۳۱)، تهران: انتشارات نوروز

اخلال شود و همه‌ی توجه‌ها به سمت سوریه جلب شود و اسراییل مجدداً پیشروی در هر دو جبهه را پیش گرفت. اعراب به رهبری مصر باز درمانده و شکست خورده بودند انور سادات رئیس‌جمهور مصر مسیری جدید و غافلگیرکننده را گشود که نقطه‌ی عطفی برای رژیم اسراییل محسوب می‌شود. سادات حالا با اتخاذ سیاست نزدیکی با غرب چنین می‌گفت: ما باید بپذیریم که هر مسئله‌ای در بین ما رخ می‌دهد باید گفتگو حل شود. انور سادات متذکر شد چنانچه اسراییل نیروهای خودش را از صحرای سینا خارج کند مصر نیز حاضر به امضای توافق‌نامه‌ی صلح با اسراییل خواهد بود. بدین ترتیب در سال ۸۷۹۱ با وساطت امریکا و حضور نخست‌وزیر اسراییل و انور سادات به عنوان رئیس‌جمهور مصر در کمپ دیوید همدیگر را دیدار کردند و زمینه‌ی امضای موافقت‌نامه‌ای که بعدها به پیمان کمپ دیوید معروف گشت فراهم آوردند. این اقدام موجب خشم دولت‌های عربی، اخراج مصر از اتحادیه‌ی عرب و قطع رابطه‌ی سیاسی با آن گردید. اما پس از سال‌ها کشمکش و رخدادهای خصمانه‌ی منطقه‌ای میان اسراییل و کشورهای عربی و با اینکه اسراییل در این سال‌ها به صورت غیرمستقیم و غیرعلنی با برخی از کشورهای عربی حاشیه‌ی خلیج فارس رابطه‌ی خوبی برقرار نموده اما امسال شاهد آن بودیم امارات متحده‌ی عربی از توافق‌نامه‌ای جهت عادی‌سازی روابط با اسراییل خبر داد و البته این عادی‌سازی و توافق نکاتی مهم به صورت پشت پرده دربردارد. نخست آنکه از دلایلی که مطرح می‌کنند شکست سیاست‌های ترامپ در قبال ایران، کره شمالی و چین و استفاده از این توافق‌نامه به عنوان یک سکوی پرتاب در انتخابات ۲۰۲۰ آمریکا و جلب آرای یهودیان آمریکایی اعلام می‌کنند. هرچند تفاوتی در حل مسئله نکرده است؛ زیرا امارات و شیوخ عربی امارات به صورت غیررسمی و غیرعلنی با اسراییل رابطه داشته‌اند و حال به صورت علنی و رسمی درآمده است. دوم اینکه بحث چرخش به سمت شرق که در دوره‌ی اوباما مطرح شده بود به معنای خروج آمریکا از منطقه‌ی خاورمیانه و بویژه خلیج فارس که دوره‌ی ترامپ هم مطرح و دنبال شد. این ترس برای کشورهای شیخ‌نشین عربی بوجود آورد که با خروج آمریکا با



چشم انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی



عرفان ابراهیمی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره)

محمد بن ملک سلمان سعودی به عنوان یکی از اصلاح طلب ترین افراد بویژه در خاندان و دربار سلطنتی آل سعود، زبانزد عام و خاص در عربستان محسوب می شود که مقام هایی چون ولیعهدی پادشاه عربستان، وزارت دفاع، نائب رییس مجلس وزیران، ریاست دربار سلطنتی و شورای توسعه و اقتصاد را برعهده دارد. بدون شک، وی پس از رسیدن به تاج و تخت پدر، برنامه های اصلاحگرانه ی بیشتری را در راستای توسعه و پیشرفت عربستان در پیش خواهد گرفت و هم اکنون از دوران ولیعهدی خود اقداماتی چند در این مسیر از او به چشم می خورد و فارغ از اینکه این برنامه ها و چشم اندازهای پیش بینی شده از سوی او تا چه اندازه محقق خواهند شد، کلیت اهتمام وی در این اقدامات قابل تأمل است. در این راستا سند چشم انداز عربستان سعودی برای سال ۲۰۳۰ بسیار قابل توجه است که در سال ۲۰۱۶ بوسیله ی شورای توسعه و اقتصاد، تدوین و عرضه شد و در آن شاهزاده ی سعودی پیش بینی ها و چشم اندازی گسترده از برنامه ها و پروژه های اجرایی را در راستای توسعه ی عربستان در عرصه ی ملی و بین المللی رونمایی کرد که نمایانگر تحولاتی مهم در عربستانی با ساختارهای بسیار سنتی است. با اینکه هنوز مفاد این سند به طور کامل محقق نشده و بعضاً با شکست هم مواجه شده است اما بن سلمان توانسته است با ارائه ی این سند و حتی اصلاحاتی جزئی در جامعه ی سنتی عربستان مانند آزادی و اعطای حقوق اولیه به زنان، خود را یک ناجی و برهم زننده ی وضعیت سنتی کشورش معرفی کند. چارچوب کلی این سند دربردارنده ی برنامه ها و پروژه هایی چون کاهش وابستگی عربستان به درآمدهای نفتی و خام فروشی نفت، راه اندازی صنایع گوناگون و تنوع بخشیدن به اقتصاد و تولید به منظور برون رفت از اقتصاد رانتی، توسعه و تقویت بخش های بهداشتی، پزشکی، آموزشی و پرورشی، گردشگری و تقویت زیرساخت ها است. فارغ از عدم نحوه ی چگونگی ارائه ی این پروژه ها، این سند بیشتر به متن سخنرانی یک نامزد ریاست جمهوری یا نماینده ی پارلمانی شبیه است که در ستاد انتخاباتی یا در میان جمع هواداران خود در حال قرائت وعده ها و برنامه های خود است و با توسل به شعارهای زیبنده به منظور بهبود شرایط، با شور و هیجان و احساسات برانگیخته شده ی

اما مکمل وجود داشته باشند تا با مجموعه ی آنان یک ملت با پشت سر گذاشتن فراز و فرودهای گوناگون موفق به تحصیل یک ترقی باشند. سرزمین عربستان به علت پیشینه ی تاریخی آن بشدت دارای جامعه ی بسته ای است که برای نخستین بار پس از پایان جنگ جهانی اول و در طی تجزیه ی امپراتوری عثمانی در معنای پسا و ستفالی به دولت ملت دست یافت؛ آن هم تنها به گونه ای که شاکله ی یک دولت ملی همچون سرزمین، جمعیت، حاکمیت و حکومت را داشت ولی عاری از هر گونه ساختار نوی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی منسجم بود. به همین دلیل است که از آن دوره تا کنون ساختار سیاسی این سرزمین، به صورت قبیله ی اداره می شود. برخلاف دیگر سرزمین های جهان عرب، در هیچ دوره از تاریخ معاصر عربستان، اندیشمند، روشنفکر و یا یک مصلح اجتماعی برجسته و تاثیرگذار دیده نمی شود که موجب آشنایی و پیوند جامعه ی قبیله ی جزیره العرب با نیازهای روز جهان باشد و آن ها را با تحولات مهم جهانی آشنا کند. مصر، طهطاوی، یعقوب صنوع، طه حسین، محمد عبده، علی عبدالرازق، مصطفی کامل، و منطقه ی شام، شبلی شمل، رشید رضا، عبدالرحمان کواکبی، نجیب عازوری و... دارد اما به طور کلی جز اندیشه های سلفی محمد بن عبدالوهاب که در عربستان ریشه گرفت و گسترش یافت، عربستان هیچ اندیشمند مطرح دیگری ندارد. در چند سال اخیر که رابطه ی عربستان سعودی در هیئت یک متحد با غرب بویژه آمریکا بسیار افزایش یافته است، به تبع برخورد دو جهان متفاوت، یکی غرق در توسعه و مدرنیته و دیگری درگیر ساختارهای قبیله ی کهنه، تحول و تغییر و همسان سازی در عربستان به عنوان یک نیاز احساس شد و از همه بیشتر، در شاهزاده ی جوان ریشه دوانده است. همین اتحاد و ارتباط عربستان با غرب موجب شده تا بن سلمان، برخلاف پادشاهان و ولیعهد های سلف خود، رخ داده ها و تحولات مهم منطقه ای و بین المللی را جدی بگیرد و درصدد باشد سهمی از آن داشته باشد و سهم شدن چیزی فراتر از صرفاً در اختیار داشتن منابع عظیم نفتی در جهان است. یکی از ارکان این سند، اشاره به جذب سرمایه گذران خارجی دارد. در این سند اذعان می شود که عربستان از توانمندی های درخوری در حوزه ی سرمایه گذاری برخوردار است و با توجه به موقعیت راهبردی عربستان و قرار گرفتن آن در میان دو دریای سرخ و خلیج فارس و راه ارتباطی به اقیانوس هند و همچنین دارا بودن از یک موقعیت جغرافیایی به گونه ای که مرز حائل میان آسیا و آفریقا است، موقعیتی کلیدی برای آنان ساخته است تا کشور خود را به کانون تجارت و دروازه ی ارتباطی با جهان تبدیل کنند. در چند سال گذشته، عربستان به علت تجاوز به فقیرترین کشور عربی یعنی یمن، هزینه ها و بودجه ی نظامی هنگفتی صرف این زیاده خواهی کرده است به طوری که طبق گزارش پایگاه خبری الفرات بیشترین میزان واردات تسلیحات در میان سال های ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۹ مربوط به عربستان سعودی می باشد و به تبع سرمایه گذاری خارجی در کشوری که خود جنگ افروز و در موقعیت جنگی قرار دارد نامحتمل است. برای نمونه شرکت آرامکوی عربستان هنگام پذیره نویسی از سوی سرمایه گذاران خارجی به دلایلی چون نگرانی از جهت فقدان حکومت قانون در این کشور با استقبال سردی مواجه شد و حمله ی موشکی یمن به تاسیسات این شرکت هم مزید بر علت گشت. از دیگر گزینه های شاهزاده ی سعودی جهت ارتقای اقتصاد، رشد گردشگری است. گزینه ای که مورد کاربرد بسیاری از کشورهاست و از آن درآمدهای خوبی کسب می کنند. در این سند علاوه بر آنکه ذکر شده ظرفیت پذیرش حجاج و زائرین جهت زیارت حرمین شریفین باید از ۸ میلیون به ۳۰ میلیون در سال افزایش یابد، گریزی به گردشگران غیرمسلمان نیز زده شده است. وضعیت محیطی و طبیعی عربستان از لحاظ گردشگری کاملاً کویری و خشک است و جز کویر پهناور، جاذبه ی طبیعی

گردشگری به خصوصی ندارد؛ لذا اقدام به ساخت و گسترش مراکز و شهرهای گردشگری و تفریحی نموده و برای نمونه می توان به شهر قدیه اشاره نمود که آکنده از مراکز تفریحی، گردشگری، سرگرمی، ورزشی و مهیج است و بسیاری این شهر را هم ردیف دیزنی لند و یا لاس وگاس آمریکا قرار می دهند. اما بسیاری از این اقدامات جهت رشد گردشگری بعضاً با مذهب رایج در عربستان مغایرت دارد و واکنش روحانیون سلفی که این اقدامات را در تضاد با اندیشه ی سلفی وهابیت می پندارند، دربرداشته و این نیز یکی از مهمترین تعارضات این سند با عینیت های جامعه ی عربستان محسوب می شود. به طور حتم بی توجهی شاهزاده ی سعودی به معضلات دینی موجب شکافی خواهد شد که ثبات سیاسی عربستان را دچار خطر خواهد گرداند. این شکاف نه تنها از سوی رهبران دینی که از میان توده ی مردم نیز خواهد بود. برای نمونه می توان به حقوق زنان اشاره کرد. تا پیش از اصلاحات بن سلمان، رانندگی، حق مسافرت کردن بدون یک سرپرست، ورود به ورزشگاه ها و... برای زنان ممنوع بود اما شاهزاده ی سعودی این حقوق اولیه را برای زنان کشورش به ارمان آورد و با وجود اینکه قانون از حقوق زنان دفاع می کند اما معمولاً مردان محافظه کار و متعهد به اصول سلفی، که شمارشان هم در عربستان کم نیست، در مقابل اعطای این حقوق می ایستند و مطمئناً این مقاومت ها، تنش های اجتماعی و خشونت های خانگی را افزایش می دهد. این نکته که بیش از ۰.۵٪ از دانش آموختگان دانشگاه های عربستان را زنان تشکیل می دهند، خود نیز می تواند دلیلی بر روند تغییر نگرش و آشنایی بیشتر آنان با حقوق اولیه ی فردی و اجتماعی آنان گردد. بنابراین شاهزاده ی سعودی باید تلاش کند نسلی جدید پرورده که باورهای محافظه کاری و سلفی خود را کنار گذاشته و نوگراتر بیندیشند و به دنبال این نسل جدید، خانواده های نواندیش پدیدار شود که در روند اصلاحات عربستان یاریگر حکومت باشند. بدین منظور در نظر دارد تا در نظام آموزش و پرورش تغییرات اساسی بوجود آورد و در نظام دانشگاهی بتواند رتبه های جهانی کسب کند. یکی از اهداف علمی که بن سلمان در سر دارد، کسب رتبه ی حداقل پنج دانشگاه سعودی در زمرة ۰۰۲ دانشگاه برتر در رتبه بندی های بین المللی است. این موضوع زمانی جالب می شود که در سال ۲۰۱۱، دقیقاً پنج سال پیش از تدوین سند چشم انداز ۲۰۳۰، نشریه ی علمی آمریکایی تحت عنوان ساینس، مدعی شد که عربستان سعودی برای کسب رتبه ی علمی جهانی مباردت به خرید مقالات علمی ISI کرده است. همچنین این نشریه در گزارشی افشا کرده است، بیش از ۶۰ پژوهشگر عالی رتبه از رشته های علمی گوناگون که اسامی شان در فهرست موسسه ی اطلاعات علمی ISI قرار دارد، یک قرارداد با دانشگاه ملک عبدالعزیز عربستان منعقد کرده اند که به موجب آن در ازای پول، این پژوهشگران نام دانشگاه عربستان را به عنوان دستیار علمی در کنار نام خود در این فهرست ذکر کنند. بدین ترتیب، مقامات عربستان تا زمانی که بخواهند هر موفقیت و جایگاهی را با پول سرشار از رانت خریداری کنند، هیچ نتیجه ای حتی به ظاهر بدست نخواهند آورد. سخن پایانی را از نوشته ی آقای علی رضاقلی الهام می گیریم که در کتاب خود تحت عنوان جامعه شناسی نخبه کشی بیان کرد؛ اروپاییان باور کردند که ترقی برابر است با ثروت و قدرت، چیزی که جهان سومی ها {مانند سران عربستان} هنوز نفهمیده اند و می خواهند آن را با پول بخرند و بیشتر آن را باژگونه می فهمند ... این امر موجب اشتباهاتی در صحنه زندگی اجتماعی این جوامع می گردد که در بسیاری از موارد، خسارت آن برای جامعه جبران ناپذیر می نماید. در مرحله ی اول بسیاری از روشنفکران پیشرفت اروپا را ناشی از پیشرفت علم تلقی می کنند و این نوعی تلقی باژگونه است. چنین تلقی موجب می گردد که این جامعه خود را به صورت ظاهر به آخرین پدیده های علمی مجهز کند در حالی که از پیشرفت اجتماعی چیزی عایدش نمی گردد.

جزایر سه گانه ایران و مسأله مالکیت

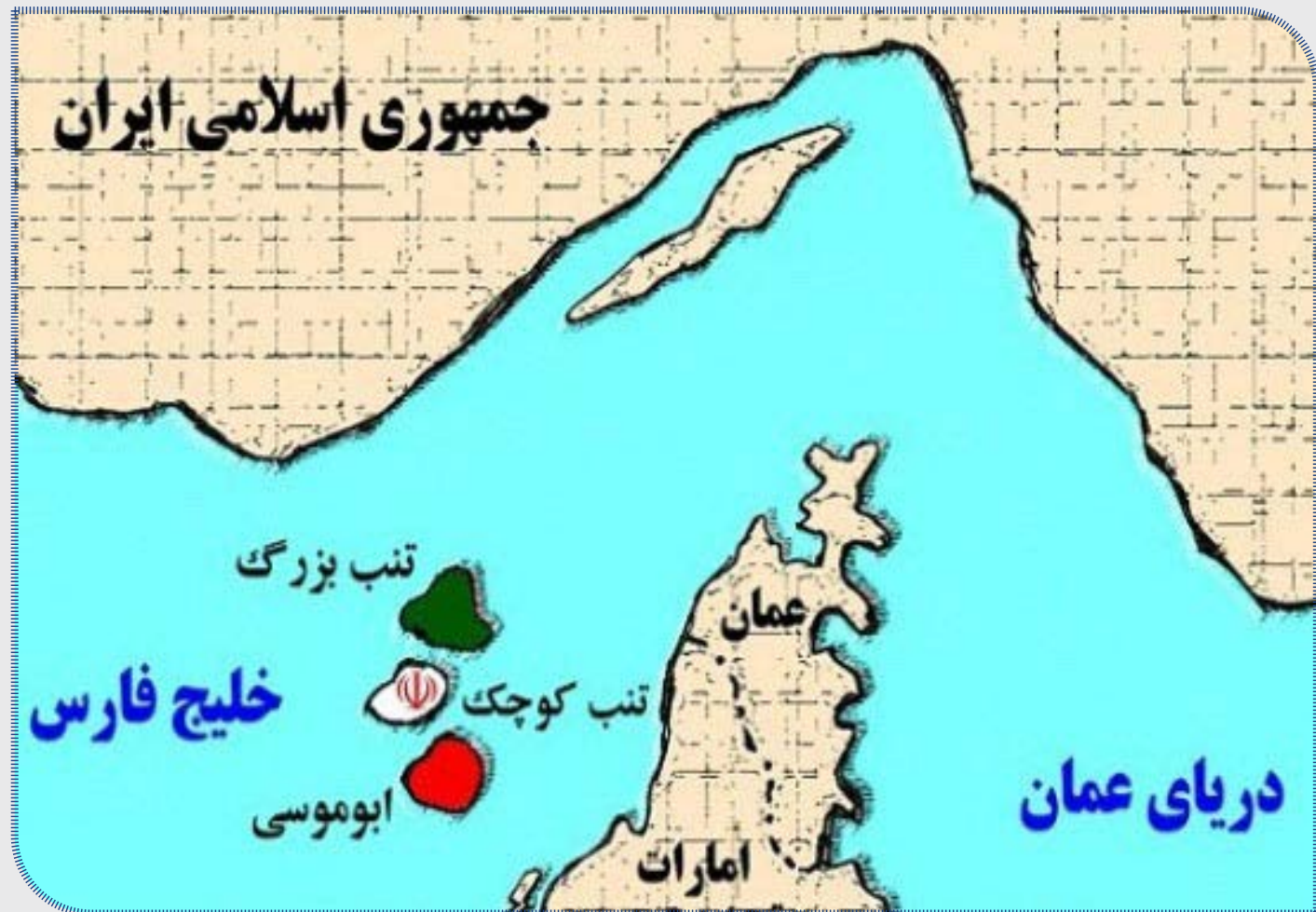


علیرضا طالبی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره)

مسئله‌ی جزایر سه گانه‌ی تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی همواره یکی از مسائل مناقشه‌انگیز در روابط ایران و کشورهای عربی حاشیه‌ی خلیج فارس بویژه امارات متحده‌ی عربی بوده است. علی رغم وجود مستندات تاریخی مبتنی بر مالکیت دیرینه ایران نسبت به سه جزیره ابوموسی، تنب بزرگ و کوچک، همواره کشور امارات ادعاهای بی اساسی نسبت به اشغال این جزایر توسط جمهوری اسلامی ایران مطرح می‌کند. از جمله این اسناد و مدارک معتبر جهت اثبات حقانیت ایران، قرارداد تحت‌الحمایگی ۱۸۲۰ میان بریتانیا و قبایل جواسمی‌ها است که به کرات بر سر قاپچاق اسلحه و تجارت برده و همچنین دزدی دریایی از سال ۱۷۹۹ برخوردهایی داشته‌اند و در پایان به پیروزی بریتانیا و انعقاد قرارداد تحت‌الحمایگی در هشتم ژانویه ۱۸۲۰ منتهی گشت. با استناد به این قرارداد می‌توان با قطعیت تمام این جزایر را متعلق به ایران دانست چرا که بریتانیا به عنوان امضاکننده‌ی این قرارداد، تعلق جزایر مزبور به ایران را تصدیق کرده و اسمی از آنها در قرارداد تحت‌الحمایگی به میان نیامده است. همین امر می‌تواند دلیل محکمی برای اثبات این مدعا باشد که به وضوح تمامی ابهامات موجود را پاسخ می‌دهد. از دیگر اسناد و مدارکی که واضح می‌سازد که انگلستان این جزایر را متعلق به شیوخ عربی نمی‌دانسته، کتاب اطلس (نقشه جغرافیایی) است که در انگلستان با عنوان (کتاب اطلس جغرافیای مدرن) شناخته می‌شود. در صفحه ۳۱ کتاب نامبرده، نقشه‌ی جغرافیایی ایران و افغانستان ترسیم شده و با خط قرمز رنگ حدود مرزی ایران را نشان می‌دهد. در سواحل خلیج فارس جزایر مزبور با اسم ذکر شده (هرمز، قشم، لار، جزایر تنب، ابوموسی، کیش، سراء، خارک، شعیب) و همه آنها با رنگ قرمز که برای تشخیص حدود خاک ایران در نقشه بکار برده شده بود، مشخص شده و این امر به وضوح اذعان می‌نماید که در سال ۱۸۶۱ که این کتاب به رشته تحریر درآمده، تعلق جزایر سه گانه توسط انگلستان تصدیق شده است. در این بخش شایان ذکر است اشاره‌ای به کنوانسیون ۱۹۵۸ ژنو داشته باشیم. طبق این کنوانسیون که ایران هم به عضویت آن درآمده است، جزایری که خارج از خط مبدا آب‌های سرزمینی جدا از سرزمین خشکی مادر هستند و یا به عبارتی فاصله آنها بیشتر از ۲۱ مایل دریایی از سرزمین اصلی است، دارای آب داخلی و سرزمین مختص به خود هستند. جزایر نام برده و همچنین جزایر فارور، بنی فارور و سیری نیز شامل این موضوع می‌باشند؛ چرا که فاصله آنها از خاک اصلی کشور بیش از ۲۱ مایل دریایی است و بر همین اساس دارای آب داخلی و سرزمین مختص به خود هستند؛ اما به دلیل اینکه فاصله این جزایر از همدیگر و از خاک اصلی کشور در جهت شمالی جنوبی کمتر از ۴۲ مایل دریایی است، در نتیجه آب‌های سرزمینی آنها دارای هم پوشانی می‌شود و حاکمیت ایران بر آب‌های داخلی این جزایر و سرزمین اصلی یا آب‌های پشت خط مبدا، از نوع رژیم حقوقی حاکمیت مطلق و حاکمیت بر آبهای سرزمینی از نوع مالکیت از نوع رژیم حاکمیت

نسبی است. جزایر سه گانه واقع در تنگه‌ی استراتژیک هرمز، که ۰۴ درصد از نفت جهان و بیشتر نفت خلیج فارس از آن عبور می‌کند، اگر به صورت نظامی نیز استفاده شود می‌توان به طور کامل تردد در خلیج فارس را در دست گرفت و عملاً آن را کنترل نمود و از طرفی نیز می‌توان مانع جریان نفت و کالاهای دیگر از خلیج شد. از دیگر دلایل اهمیت این جزایر، قرار گرفتن آن‌ها در نقطه‌ی کانونی درگیری‌های منطقه‌ای است. در صورتی که کشوری بر آنها تسلط داشته باشد می‌تواند عبور و مرور کشتی‌ها و به طور کلی کشتیرانی در خلیج فارس را کنترل کند. در ابتدای بحث در مورد ارائه ادعاهای بی‌مورد و بی‌ثبات امارات مبنی بر اشغال این جزایر توسط امارات سخن به میان آمد. در این قسمت اشاره مختصری به خاستگاه این ادعا و همچنین عوامل دخیل در آن می‌کنیم. امارات متحده عربی با علم به اهمیت‌های جزایر سه گانه با پشتیبانی و حمایت هم‌پیمانان خود یعنی کشورهای عربی منطقه، همواره در پی تصاحب این جزایر و برقراری تسلط کامل بر آنها بوده است. شورای همکاری خلیج فارس همواره از ادعای بی ثبات امارات پشتیبانی کرده و در تمامی اجلاس‌ها، ایران را به توقف اشغال این جزایر و مذاکره با امارات بر سر مساله مالکیت ملزم می‌کند. در مقابل، ایران با تکیه بر مستندات تاریخی موجود، اینگونه استدلال می‌کند که ایران هیچگاه بر سر اراضی خود با کشورهای دیگر مذاکره نمی‌کند چراکه به دلایل مذکور این جزایر برای ایران از اهمیت حیاتی برخوردارند و به دلیل آرایش دفاعی و استقرار نظامی ایران در آنها، نقش یک ناو ثابت را برای ایران ایفا می‌کند. به دلیل نظارت و کنترلی که از طریق آنها در تنگه هرمز می‌شود، جایگاه نظامی و استراتژیک ایران در عرصه‌ی دریایی مجاور بسیار گسترش یافته است. همچنین می‌توان اینگونه اذعان داشت که این جزایر نه تنها باعث گسترش قلمرو دریایی و سرزمینی ایران در یکی از مهم ترین و حساس ترین شاهراه‌های جهان گشته است بلکه باعث گسترش عمق استراتژیک ایران در عرصه‌ی دریایی شده است که بدین ترتیب، امر خطیر دفاع و صیانت از مرزهای دریایی و سرزمینی خود را به نحو احسن اجرا کند. همین امر موجب شده است تا این هراس در دل کشورهای عربی منطقه و به ویژه امارات افکنده شود که ایران از طریق تسلط کامل بر این جزایر می‌تواند برتری خود نسبت به کشورهای عربی را تثبیت نماید. تسلط ایران بر این جزایر به طور قاطع می‌تواند نماد قدرت آفرینی ایران در عرصه‌ی دریاها باشد و مالکیت دریایی بیشتری می‌تواند از خلیج فارس داشته باشد که همین امر موجبات نگرانی کشورهای مذکور را فراهم می‌آورد و میدان را برای آنان تنگ‌تر خواهد کرد. در مقابل، از دست دادن این جزایر می‌تواند به ضررهای جبران‌ناپذیری برای ایران منتهی شود چراکه با از دست دادن این جزایر پرستیژ ایران تحت تاثیر قرار گرفته و سیادت دریایی خود را از دست می‌دهد. به عبارت دیگر از دست دادن حاکمیت خود بر این جزایر به معنی کاهش دریای سرزمینی و حاکمیت دریایی ایران،



و دیگر قدرت‌های فرامنطقه‌ای (آمریکا) به منظور وصول به اهداف سیاسی قرار گرفته است و این دعاوی از انگیزه‌های سیاسی ناشی می‌شود. آمریکا در راستای مقابله با ایران و ایجاد ممانعت از قدرت‌یابی هر چه بیشتر ایران، با استفاده از هر ابزار ممکن در راه رسیدن به اهداف خود تلاش می‌کند که یکی از همین ابزارها حمایت بی دلیل از ادعاهای واهی امارات می‌باشد. امید است با به کارگیری سیاست و تدابیر موثر، مناقشات موجود در منطقه را به حداقل ممکن رسانده و از آسیب‌های جدی و مخرب این اختلافات جلوگیری نمود. نباید فراموش کنیم در دوره‌ی پهلوی دوم با عدم پیگیری یک دیپلماسی قوی و یک موضع مشخص و جلوگیری مجذانه از مداخله‌ی بیگانگان، جزیره‌ی بحرین از دست داده شد. امروزه اگر بحرین جزوی از خاک ایران می‌بود به طور حتم در معاملات منطقه‌ای و استراتژیک، سیاسی و اقتصادی تاثیر قابل توجه و ژرفی برجا می‌گذاشت و دامنه‌ی آب‌های داخلی ایران بیشتر می‌شد و عملاً عرصه‌ی عمل عربستان به عنوان یک رقیب جدی در کارزار رقابتی منطقه‌ای تنگ و تنگتر می‌شد هرچند جایگاه امروزی ایران در منطقه بسیار قابل تأمل است.

منابع

امیری،علی و نادری،حجت (۷۹۳۱)، نقش جزایر سه گانه در سیادت دریایی ایران در خلیج فارس،نشریه تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی،۶: ۵۷۱-۱۵۱

بصیری،محمدعلی و ایزانلو،حمید و بانژاد، رضا (۲۹۳۱)، سیاست منطقه ای ایالات متحده آمریکا در قبال حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه،پژوهشهای سیاسی،۷: ۶۴-۵۶

علیزاده،محمدحسین و خاتمی، مسعود(۲۹۳۱)، مناقشات ایران و انگلیس بر سر مالکیت ایران بر جزایر سه گانه، تاریخ نو، ۵: ۹۷-۶۱۱

مدارکی در حقانیت ایران بر جزایر تنگه هرمز، ارسلان خلعتبری(وکیل پایه یک دادگستری)

کاهش کنترل بر تنگه هرمز و در نهایت برهم خوردن موازنه قدرت دریایی در منطقه خواهد بود. بریتانیا که پی به موقعیت استراتژیک جزایر سه گانه در خلیج فارس برده بود، به بهانه سرکوب دزدان دریایی و در لباس حمایت از منافع شیوخ منطقه توانست چند صباحی این جزایر را در اختیار بگیرد. حکومت ایران در اوایل قرن بیستم متأثر از تحولات خارجی و بی‌توجهی به آن و بی‌کفایتی داخلی خود نتوانست اقدامات لازم را در جهت مقابله با این اقدام متجاوزانه انگلیسی‌ها اعمال کند. اما پس از استقرار ثبات سیاسی در کشور، حکومت وقت درصدد بازگرداندن حاکمیت ایران بر این جزایر برآمدند. انگلیسی‌ها برای حفظ حاکمیت خود بر این جزایر «پروژه ادعاسازی» را پی ریزی کردند که بر اساس آن قائل به مالکیت شیوخ عرب بر این جزایر شدند. قاجارها در مقابل بریتانیا و شیوخ با روند دیپلماتیک از حق ایران دفاع کردند و حاصل تلاش ایشان مکاتبات بسیار با سفارت بریتانیا در تهران شد. در طی این مکاتباتی که از سوی حکومت ایران صورت گرفته بود ،این کشور هیچ گاه حاضر نشده بود تا از حق طبیعی خود دست بکشد. در دوره پهلوی تلاش های دیپلماتیک ادامه داشت تا زمانی که دولت بریتانیا به هنگام خروج از خلیج فارس تصمیم به تشکیل فدراسیونی از شیوخ عرب تحت الحمایه خود گرفت. در این زمان بریتانیا ناگزیر بود برای حفظ ثبات در منطقه پس از خروج خود، تا حدودی اختلاف های سرزمینی کشورهای منطقه با شیوخ تحت الحمایه خود را مرتفع کند. حاصل این سیاست، نرمش بریتانیا برای ایران، رسیدن به جزایر استراتژیک خلیج فارس بود که به اصطلاح ما آنها را به عنوان جزایر سه گانه نام می‌بریم.

نتیجه گیری

پس از پیش کشیدن ادعاهای مالکیت نسبت به جزایر سه گانه از سوی امارات متحده عربی در آوریل و اوت ۲۹۹۱، این مسأله مورد بهره‌گیری گسترده‌ی برخی از شورای همکاری خلیج فارس

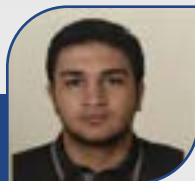


اهانت از جنس آزادی بیان

جمهور این کشور گفت: امروز این معلم بخاطر درس آزادی بیان کشته شده و نباید در میان ما موجب دودستگی شود. امانوئل مکرون رئیس جمهور فرانسه، ضمن حمایت از انتشار کاریکاتور و اقدام معلم در کلاس درس بیان کرد که این نشان‌دهنده آزادی بیان، دموکراسی و احترام به باورهای یکدیگر در کشورش است. اما پرسش اصلی اینجاست که چرا آزادی بیان و عقیده در اهانت و توهین به ادیان الهی، بویژه پیامبر گرامی اسلام خلاصه شده است؟ به نظر می‌رسد این اهانت کاری است ضد ارزش‌های بشری و ضد آزادی عقیده، چرا که پیامبر اسلام جلوه حقانیت و عقلانیت بشری است و این آزادی که مکرون از آن می‌گوید توجیهی ندارد؛ زیرا که اگر آزادی به معنای اصلی خود باشد باید آزادی عقیده، صیانت از عقلانیت و علم صورت بگیرد و این اندیشه نتیجه‌ی فاجعه‌ی دنیای پست مدرنیسم است که از آن ناشی می‌شود و اندیشه‌ی ضد انسانی از آن ساخته می‌شود و مرز و حدودی میان چیزی که به آن آزادی می‌نامد و چیزی که در واقع توهین و اهانت است به زعم آنان وجود ندارد. اما نه تنها روزنامه‌های کشورهای اروپایی به طور کامل مستقل نبوده و نیست، بلکه این روزنامه‌ها و مطبوعات که از راه سرمایه‌دارها اداره می‌شود، به صورت مستقیم صاحب امتیازی این روزنامه‌ها یا دیگر رسانه‌ها را برعهده دارند یا به صورت غیرمستقیم از راه کارتل‌های تبلیغاتی یا اسپانسر مالی حمایت می‌شوند و مستقیماً در اختیار مردم آن کشورها قرار ندارد. به همین دلیل، زمانی که در رد هولوکاست، کتاب، اثر، باور و عقیده‌ای منتشر می‌شود، شخص انتشاردهنده و ابرازکننده این موضوع، بازداشت، محاکمه

امیر حسین اسحق

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه تبریز



در هفته‌های گذشته در کشور فرانسه شاهد رفتارهای گستاخانه و وقیحانه از سوی مجله‌ی شارلی ابدو و دولتمردان آن کشور در اهانت به ساحت مقدس پیامبر گرامی اسلام (ص) بودیم که سرانجام با پنهان کردن کل مسئله در پوشش آزادی بیان، آن را لاپوشانی و موجه کردند. در این نوشتار تلاش بر آن است که آزادی بیانی که مکرون، رئیس جمهور فرانسه بر آن تاکید دارد را بررسی کنیم و به این موضوع بنگریم که آزادی بیان از منظر آنان تا چه اندازه واقعیت دارد؟ نام فرانسه در اهانت به پیامبر اسلام یکی از پرتکرارترین کشورهایی است که از سوی دولت، مجلات و نشریات دیگر کشورها دیده و تکرار می‌شود. مجله‌ی شارلی ابدو یکی از همین مجلات است که سابقه‌ی اهانت به حضرت محمد (ص) را در سال ۲۰۰۷، ۲۰۱۱ و ۲۰۱۵ داشته و مجدداً در اول سپتامبر ۲۰۲۰ با انتشار کاریکاتوری دیگری از پیامبر خدا ضمن هتک حرمت به آن حضرت، واکنش‌های گوناگونی را از سوی جوامع اسلامی در جهان در پی داشت. پس از انتشار این کاریکاتور یک معلم فرانسوی به نام ساموئل پتی با نشان دادن این کاریکاتور در کلاس درس آزادی بیان، توسط یک نوجوان چپ‌تنی ۱۸ ساله بنیادگرا به قتل رسید. وزیر آموزش و پرورش فرانسه این اقدام را حمله به ملت فرانسه خطاب کرد و مکرون رئیس

بخش چهارم

جامعه و سیاست

● اهانت از جنس آزادی بیان

● تئوری توطئه در قالب کرونا

● رسانه، غول تاثیرگذاری بر جامعه

● انقلاب اجتماعی آینده، فیلترینگ و موبایل‌ها

● عدالت آموزشی، یک اصل ضروری و برابر

● ضرورت ایمنی روانی در دوران کرونا

و یا روانه‌ی زندان خواهد شد. اگر به درستی آزادی بیان در فرانسه بدان حد تثبیت شده است که امکان ابراز هرگونه باور موافق و مخالف وجود دارد پس چرا این موضوع بر هولوکاست صدق نمی‌کند. نمونه‌ای از نقص حقوق بشر را زمانی می‌بینیم که وقتی رژه گارودی نویسنده‌ی تازه مسلمان شده، در مه ۱۹۹۷ مقاله‌ای برای CBB عربی نوشته بود، دستگاه قضایی فرانسه او را به جرم انکار هولوکاست و افترای نژادی مجرم شناخت؛ و بخاطر کتاب اسطوره‌های بنیان‌گذار سیاست اسرائیل به مبلغ ۱۲۰۰۰۰ فرانک جریمه شد. در این کتاب فاش می‌کند که علاوه بر پذیرفتن دیدگاه‌های منکر هولوکاست، همچنین اذعان می‌کند که کشتن یهودیان در اتاق‌های گاز اتفاق نیافتاده است. به راستی اگر بپذیریم که هولوکاست با همین کمیت و کیفیت و قضایای غیرانسانی و سبعانه که صهیونیست‌ها و هالیوود از آن می‌گویند، حقیقت و واقعیت داشته، چرا یک کشور اروپایی در کسوت آیین مسیحیت باید به این اندازه روی مسئله‌ی تاریخی هولوکاست حساس باشد و بدان واکنش نشان بدهد؟ آیا رابطه‌ی اسرائیل و فرانسه چیزی فراتر از یک رابطه‌ی دیپلماتیک دوستانه است؟ در پی نامه‌ای از رهبر انقلاب اسلامی خطاب به جوانان فرانسه آمده است: از رییس جمهور خود بپرسید، چرا از اهانت به پیامبر خدا حمایت می‌کند و آن را آزادی بیان می‌شمارد؟ آیا معنی آزادی بیان این است؟ دشنام و اهانت، آن هم به چهره‌های درخشان و مقدس؟ آیا این کار احمقانه، توهین به شعور ملتی نیست که او را به ریاست جمهوری خود انتخاب کرده است؟! سوال بعدی این است که چرا تردید در هولوکاست جرم است؟ و اگر کسی چیزی در این باره نوشت باید به زندان برود اما اهانت به پیامبر آزاد است؟ به نظر می‌رسد در کشورهایی که روندی کاپیتالیستی دارند زمانی که بحران ایجاد می‌شود، عده‌ای قدرت سیاسی دولت را نفی می‌کنند مانند آنچه در ماجرای اعتراضات جلیقه زردها دیده شد. دستگاه سیاسی فرانسه برای اینکه بتواند شرایط را تغییر دهد و در قدرت بماند مجبور است بحران‌های ساختگی ایجاد کرده و افکار عمومی را منحرف کند. ساختگی بودن این بحران زمانی مشخص می‌شود که کشور فرانسه با بحران اقتصادی روبرو است، اما رییس جمهور بجای آنکه برای اقتصاد مردم چاره‌جویی کند از آزادی بیان دفاع می‌کند و خود را منجی آزادی بیان معرفی می‌کند. در حالی که در ذات همه‌ی انسان‌ها باور به کثرت عقاید و احترام به عقاید گوناگون وجود دارد و هیچکس منکر آن نیست و همین عامل باعث می‌شود عقل آدمی تفاوت میان آزادی بیان و توهین و اهانت را تشخیص داده و نسبت به آن واکنش نشان بدهد. این سیاست امپریالیسم جهانی است که مردم را در مقطعی به بحران‌هایی که خودشان درست کرده‌اند منحرف کند تا بتواند به اهداف مورد نظر خود رسیدگی کند. در مقطع کنونی جهان که شاهد ظهور فرقه‌های اسلام‌گرایان افراطی و بعضا خشونت‌طلب همچون داعش، القاعده و طالبان ... هستیم و جهان اسلام بویژه منطقه‌ی خاورمیانه درگیر جنگ‌های فرقه‌ای است که عامل بیشتر آن‌ها جنگ‌افروزی و نفاق‌افکنی آشکار از سوی مداخلات غرب است هرچند نباید مشکلات و موانع واگرایی درونی مسلمانان و جوامع اسلامی را نیز فراموش و انکار کرد اما نیاز به وحدت امت اسلامی با همه‌ی دگراندیشی‌ها بیش از پیش احساس می‌شود. هنگامی که آمریکا و اسرائیل در منطقه با فریب دادن و ترغیب آن‌ها تلاش در همراه کردن کشورهای اسلامی از جمله عربستان، امارات و بحرین برای پیشبرد منافع خود در منطقه هستند، به نظر می‌رسد اکنون وقت آن فرا رسیده است که اختلافات جزئی فرقه‌ای را کنار گذاشته و برای احیای اسلام و اسلامیت با احترام متقابل تلاش کنیم. زنگ خطر امپریالیسم و گلوبالیست‌ها به گوش می‌رسد که دین واحد، زبان واحد و پول واحد به جهان تحمیل می‌کنند. در جهان اسلام همه‌ی کشورها باید همکاری و برادری را در اولویت قرار داده و چهره‌ی واقعی اسلام را که دین رفعت و انسانیت است، به نمایش



همگان گذاشته و از انحرافات و زیاده‌روی‌ها مانند بنیادگرایی و سلفی‌گرایی جلوگیری به عمل آورند زیرا عیان است که دشمن با تاسیس و مورد پشتیبانی قرار دادن گروهک‌های تروریستی که ظاهر و رنگ و بوی اسلامی اما در باطن ذره‌ای پیوند با اسلام ندارند، مانند جریان‌ات فرانسه و به کمک رسانه‌های نیرومند و تاثیرگذاری که در اختیار دارند تلاش می‌کنند تا در جهان مخابره کنند که اسلام یعنی خشونت و وحشی‌گری و تفاوتی میان مسلمان و تروریست وجود ندارد که زبانی جز کشت و کشتار و ارعاب نمی‌دانند. تجسم وحدت به عنوان یک عامل فرهنگی برای مبارزه با چنین فضاسازی‌ها و بازی‌های رسانه‌ای، مراسم پیاده‌روی اربعین حسینی است. بازتاب این مراسم بزرگ و شکوهمند و در عین حال که تبلور همبستگی، نیکی، برابری و برادری، همنوازی، اخلاص و انسانیت است هرچند مورد بی‌لطفی و بی‌توجهی رسانه‌های بزرگ به عمد یا غیرعمد قرار می‌گیرد تا برای مخاطبین جهان که همه روزه با چهره‌ای متعارض با اسلام و مسلمانان روبه رواند واقعیتی فاش نگردد، باز تاثیرگذار خواهد بود. اروپا بویژه فرانسه پس از رنسانس و عصر روشنگری که انقلابی علیه دوران حاکمیت نظری و عملی جزم‌گرایانه‌ی کلیسا و مسیحیتی که کلیسا از آن دم می‌زد و با نام آن سلطه‌ی دینی و سیاسی خودش را استمرار می‌بخشید، بود، شاید بتوان پاسخگوی این جریان بی‌محابای توهین به مقدسات باشد. قداست دین مسیح و قدیسان مسیحی تا به اندازه‌ای به علت حاکمیت خودکامه و جزم‌اندیشانه‌ی کلیسا با مبارزات علیه این نهاد و با قلم‌های آتشین اندیشمندانی چون ولتر، دیدرو ... شکسته شد. اگر یک درصد فرض کنیم که کار این هنرمند که اقدام به طراحی کاریکاتوری توهین‌آمیز کرده است، عمدی نبوده و از روی جهالت و آنچه که از دریچه‌ی غرب دیده، مبادرت به انجام چنین کاری کرده است، پس نتیجه‌گیری ما، از تاثیر میراث عصر روشنگری فرانسه که دین را فارغ از مسیحیت بودن یا اسلامیت آن، خرافات، جهالت و خشونت می‌پنداشتند و این میراث به طرز باور و اندیشه‌ی غرب کنونی رسیده است، درست از آب درمی‌آید.

تئوری توطئه در قالب کرونا

کمند بهرامی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)



در دو دهه‌ی اخیر مفهومی جدید با عنوان تئوری توطئه به واژگان قاموس سیاسی ایران افزوده شد. مفهوم تئوری توطئه غالباً کاربرد ژورنالیستی دارد تا علمی و به نوعی یک حربه‌ی تبلیغاتی به حساب آید برای بستن دهان کسانی که به پژوهش در لایه‌های پنهان سیاست و تاریخ علاقه‌مند و کنجکاوند. اگرچه تعاریف و تعبیر مختلفی از مفهوم تئوری توطئه وجود دارد ولیکن این نگرش هیچ گاه در قالب یک نظریه مدون و جامع در نیامده و نظریه‌پردازان رسمی نداشته است. تئوری توطئه یعنی باور به اینکه جهان ما را قدرت‌هایی از خارج کنترل و هدایت کنند؛ قدرت‌هایی خارجی که گویی قدر مطلق و کاملاً مسلط و واقف به همه امور و جریان‌ات هستند و بازیگران سیاست داخلی نیز مثل عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی به فرمان آنها عمل می‌کنند و آنچه روی می‌دهد کاملاً از روی اراده و از پیش تعیین شده و برنامه‌ریزی شده بوده و نه از روی تصادف. توهّم توطئه نیز یکی از مولفه‌های عمده در فرهنگ سیاسی جوامع مختلف است که نموده‌های آن هم در رفتار داوری‌ها و ارزیابی‌های عامه مردم، هم در شیوه نگارش سیاستمداران، اندیشمندان و کارشناسان به رخدادها و پدیده‌های سیاسی اجتماعی قابل ردیابی است. خلاصه‌ی سخن این است که در نگرش توسعه‌ی پندار فرض بر این است که دست‌های پنهان رقم‌زننده‌ی مقدرات یک فرد، جامعه و ملت هستند. تّوسل به نظریه‌ی توطئه منحصر در کشورهای جنوب و جهان سوم نیست؛ در خود غرب جریانانی وجود دارد که نقش توطئه‌سازان در سرنوشت کشورها را برجسته می‌دانند؛ به طور مثال در فرانسه این باور تا مدت‌ها وجود داشت که انقلاب فرانسه دلیل انتقام‌جویی بریتانیایی‌ها از فرانسوی‌ها بوده و واسطه‌ی ایجاد و درگرفتن این انقلاب، نقش آفرینی فراماسون‌ها بود. با همه‌ی این تفاسیر پیدایش و گسترش نظریه‌ی توطئه در جوامع پسا استعماری و نیمه استعماری شدت و عمق بیشتری داشته است و به بیان برخی پژوهشگران توهّم توطئه در منطقه‌ی خاورمیانه بیش از دیگر مناطق جهان رواج دارد و در ایران بیش از دیگر کشورهای خاورمیانه. از جمله مهم‌ترین کاربردهای این تئوری بلاگردانی است. با این روش می‌خواهند همه کاسه کوزه‌ها را بر سر افراد و یا گروهی بشکنند و به آسانی به این نتیجه برسند که شکست به دلیل اشتباه و سهل‌انگاری نبوده بلکه با توطئه و دسیسه‌ی دشمنان رخ داده است. کاربرد دیگر چیرگی بر شوک‌های بزرگ اجتماعی است، در مواردی که توضیح آشکار، طبیعی و قابل فهمی دارند معمولاً روش‌های رازآلود و مخوف معرفی می‌شود. همچنین کاربردی در کشف ناشناخته‌ها و حل معماهای ذهن به شکل غیر علمی از تئوری توطئه بر می‌آید؛ موجودات ناشناخته، ماوراء طبیعی، غیر ارگانیک‌ها، اجنه، موجودات فضایی همه در مجموعه‌ای قرار می‌گیرند که هر پدیده‌ی غیر قابل فهم برای ذهن عامیانه را می‌توان به آنها نسبت داد. با فراگیر شدن ویروس کرونا در جهان طرفداران تئوری توطئه بیشتر شده‌اند حتی میان سیاسیون برخی معتقدند که کرونا را امریکا ساخته تا علیه چین به کار بگیرد، با این حال طرفداران تئوری توطئه خود دو دسته‌اند عده آمریکا را عامل ایجاد و انتشار کرونا معرفی می‌کنند و عده‌ای دیگر چین را سازنده و منتشرکننده‌ی آن می‌پندارند. اغلب افراد در سراسر جهان از این تئوری همواره برای بدنام کردن دشمن خود و ضربه زدن بر دیگری استفاده می‌کنند و آگاهی عموم مردم یک کشور بر

موج‌های این تئوری سوار می‌شوند، به ویژه زمانی که دچار نفرت از یک حکومت، شخص یا گروه باشند. به زعم بنده فرضیه‌ی دانستن کرونا به عنوان توطئه، سست به نظر می‌رسد افزون بر اینکه پاندمیک شدن این ویروس و روند افزایشی رشد ابتلای آن در آمریکا این فرضیه را سست‌تر می‌کند؛ زیرا از دیدگاه مدافعان این طرح این حمله‌ی بیولوژیک اقدامی از سوی آمریکا برای جلوگیری از پیشرفت اقتصادی چین و یا برای مهار ایران در منطقه بوده است. واهمه‌ی آمریکا از برتری اقتصاد چین و دلایل مدافعان این طرح را می‌توان این گونه برشمرد؛ (۱) سفر هیئت ۳۰۰ نفره سربازان آمریکایی به ووهان در اکتبر ۲۰۱۹ اتهام فردی به نام چارلز لیبر استاد دانشگاه هاروارد و دو نفر چینی مبنی بر قاچاق ۱۲ لوله حاوی مواد بیولوژیک به چین (۳ لطمه به درآمد ۷۰۰ میلیارد دلاری چین از گردشگری در آستانه‌ی سال نو چینی ۴) ضرر سه هزار میلیارد دلاری به اقتصاد چین و اظهارات وزیر بازرگانی آمریکا که گفته بود شیوع کرونا برای اقتصاد آمریکا می‌تواند خوب باشد (۴) تلقین شدن احساس منفی در ناخودآگاه جمعی مردم جهان نسبت به چینی‌ها حتی در صورت کنترل کرونا می‌تواند باشد. این در حالی است که خود آمریکا در شرایط کنونی به شدت با آن درگیر شده و آن را تهدیدی برای سلامت شهروندان و وضعیت اقتصادی خود می‌دانند و این فرضیه از سوی کسانی پشتیبانی می‌شود که بار علمی چندان‌ی در این حوزه ندارند. در مقابل گروهی چین را عامل انتشار می‌دانند و استدلال آنها بدین صورت می‌باشد؛ (۱) سود چین در ساخت واکسن کرونا (۲) و قصد او در ترساندن مردم است تا با توقف رشد اقتصاد آمریکا، ترامپ در انتخابات شکست بخورد. مخالفان این فرضیه می‌گویند با تداوم این وضعیت اقتصاد چین یک دهه بازسازی نیاز خواهد داشت و البته ممکن است دیگر کشورها زودتر دارو را کشف کنند. با این تفاسیر و فرضیه‌ها مبتنی بر تئوری توطئه نمی‌توان با قطعیت هیچیک را رد و یا تایید کرد. طرح این فرضیه در ایران نیز با چند هدف می‌تواند صورت پذیرفته باشد: نخست این که تبیین‌های سنتی مرسوم گذشته همچون بالای آسمانی یا معصیت و گناه، در مورد این بیماری کارساز نیست، زیرا شهر قم یکی از کانون های اصلی این بیماری بوده و شخصیت‌های مذهبی در میان مبتلایان کم نیستند. دوم این فرضیه می‌تواند نگاه امنیتی به موضوع و ورود نیروهای نظامی به ماجرا و به دست گرفتن مدیریت را تسهیل کند. در نهایت این فرضیه با تاکید بر نقش دشمنان نه تنها پوششی برای ناکار آمدی حکومت در مهار ماجرا است، بلکه نقش تهدیدکننده آن برای بی اعتمادی و مشروعیت نظام را کاهش می‌دهد. این فرضیه در صورتی که می‌توانست به مهار اپیدمی و کاهش بحران کمک کند، دست کم توجیهی پراگماتیک داشت. اما متأسفانه هیچ نشانه‌ای از کمک به کاهش بحران در آن به چشم نمی‌خورد. بر عکس چه بسا بهانه‌ای برای محکومیت ایران به دست بدخواهان بدهد. افزون بر این در فضای کنونی ایران، نه تنها چنین تبیین‌هایی خریداری ندارد، بلکه بی‌اعتمادی را افزایش می‌دهد. بنابراین به نظر می‌رسد به جای تاکید بر این فرضیه سست و ناکارآمد، بهتر است به راهکارهایی اندیشید و چاره‌جویی کرد که به کاهش و مهار بحران و بازیابی هر چه زودتر سلامت جامعه کمک می‌کند.

اثر گذار باشند، باید زمینه سازی را از دوره قبل بحران آغاز کرده باشند. بنابراین رسانه ها براین شدند که حضور خود در تمامی ابعاد فضای مجازی را تقویت و به آنها رسمیت ببخشند. پیش از فراگیری این بیماری، بسیاری از رسانه‌ها، خبرگزاری‌ها و روزنامه‌های رسمی و قدیمی کشور، از این حیث دچار ضعف بودند. در واقع آن‌ها هنوز فضاهای مجازی مثل تلگرام و اینستاگرام را جدی نگرفته بودند و آن‌ها را به عنوان بستر اصلی تاثیرگذاری و پخش اطلاعات قبول نداشتند. کرونا این معادله را به کلی برهم زد. ویروس کرونا در دومین قدم، لزوم تجدید نظر در نحوه تولید محتوی را برای رسانه‌ها آشکار کرد. وقتی گرایش مردم به رسانه‌های سطحی و صفحات غیرمعتبر اینستاگرامی بیشتر از خبرگزاری‌های با سابقه و رسمی کشور بود، رسانه‌ها فهمیدند که در شرایط بحران باید محتوایی تولید کنند که طبع مخاطب آن را بپذیرند. درواقع در این بازه زمانی، اثرگذاری از کیفیت مطالب مهم‌تر است زیرا بحران جامعه را متشنج کرده و هیچ‌چیز به اندازه رسیدن اخبار صحیح و درست به مردم اهمیت ندارد. البته این چالش پیش از کرونا نیز وجود داشت اما واقعیت این است که با تشدید آن در دوره شیوع، رسانه‌ها بیش از پیش مجبور شدند به رابطه افقی‌تری با مخاطب تن دهند و بیشتر از گذشته سوژه را تحت تاثیر زندگی روزمره مخاطب بگیرند و به ترند شبکه‌های اجتماعی و کاربران آن توجه کنند. مدیران رسانه‌ای باید قبول کنند که قواعد بازی عوض شده و رسانه‌هایی که پیش از این اخبار را به دست مردم می‌دادند و بازخوردی از آن نمی‌دیدند حالا با فضایی طرف هستند که مخاطب، بلافاصله پس از دریافت اطلاعات، به راحتی نظرش را در هر قالبی به صورت مستقیم بیان می‌کند. رسانه‌های امروز برای حفظ بقا، چاره‌ای ندارند جز پذیرش تغییرات و تن دادن به سلیقه مردم. امروز دست مخاطب در انتخاب منبع برای اطلاعات از همیشه بازتر است.

او حالا هیچ محدودیتی در این زمینه ندارد. برای او حتی مهم نیست شما مجوز دارید یا نه، چه‌قدر هزینه برای تولید محتوا صرف کرده‌اید، چه کسی پشت پرده این رسانه است؛ او فقط چیزی را می‌پسندد و دنبال می‌کند که باب سلیقه‌اش باشد. و اما اکنون چه باید کرد؟ نخست نیاز به افزایش سواد رسانه‌ای در جامعه؛ بحران فعلی کرونا به ما ثابت کرد که علی‌الحساب، فعلا یک فعالیت رسانه‌ای خوب اما غلط می‌تواند ما را فریب بدهد. در دوره کرونا به راحتی هر خبری از هر منبعی را باور کردیم. شایعاتی بسیار سطحی و دور از عقلانیت، به راحتی در فضای جامعه پخش می‌شدند و طیف زیادی از مردن آن‌ها را باور می‌کردند. این اتفاقات نشان داد که هنوز در حوزه سواد رسانه‌ای به بلوغ لازم نرسیده‌ایم و می‌شود گولمان زد. حالا وقت آن است که پیش از دچار مشکلات اساسی شدن، سطح سواد رسانه‌ای در جامعه را بالا ببریم. شاید اضافه کردن یک واحد درسی تحت عنوان سواد رسانه‌ای به رشته‌های دانشگاهی یا در آموزش و پرورش فکر بدی نباشد. کاری که کشورهای اروپایی سال‌هاست به نحو احسن آن را انجام می‌دهند پس ضرورت آن احساس می‌شود. دوم، نیاز به پیام‌رسان و شبکه اجتماعی ملی است؛ اینکه امروز تمام دنیا از فضای اینستاگرام و تلگرام و برنامه‌های شبیه به این‌ها استفاده می‌کنند، باعث نمی‌شود که ما از داشتن پیام‌رسان و شبکه اجتماعی ملی محروم بمانیم. چه ایرادی داشت اگر تمام بحث‌های مرتبط با کرونا، درست یا غلط، شایعه یا حقیقت، همه در بستر یک فضای ایرانی انجام می‌شد تا اطلاعات کمتری از امور داخلی به خارج از کشور درز پیدا کند. این اتفاق همت مسئولانی را می‌طلبد که ضمن دغدغه‌مندی، با فضای رسانه، کارکردها و اهمیت آن‌ها آشنایی کامل داشته باشند و پیام‌رسانی برای جامعه ساخته و معرفی نمایند که ضمن نوآوری و جذابیت‌های کاربردی، خود مردم و کاربران فضای مجازی به استفاده از آن ترغیب شوند.



فرزاد عسکری

خبرنگار خبرگزاری ایسنا

رسانه؛ غول تاثیرگذاری بر جامعه

اهمیت و جایگاه والای رسانه در جامعه، بر هیچ‌کس پوشیده نیست. رسانه‌ها از آن‌رو که جهت‌دهی افکار مردم را به عهده دارند و اطلاعات تمام مسائل، خواه یا ناخواه از این مسیر به جامعه تزریق می‌شوند، جایگاهی حیاتی دارند. رسانه‌ها طیف گسترده‌ای از مردم را با اخبار و اطلاعات تغذیه می‌کنند و از این طریق در جامعه اثر می‌گذارند پس اگر فرض کنیم که بخشی از نوع نگاه و باور مردم نسبت به هر چیزی، توسط رسانه‌ها سازماندهی می‌شود، اشتباه نکرده‌ایم. گستردگی و نفوذ روزافزون رسانه‌های جمعی مدرن و محصولات آن به عنوان برجسته‌ترین دستاوردهای جهان صنعتی و فناوری‌های فرهنگی و ارتباطی پرنفوذ، همه پدیده‌ها و عناصر فرهنگی را به گونه‌های مختلف پوشش داده است به طوری که هر سازمان، نهاد یا ارگانی ناچار است برای اینکه عملکرد خود را در جامعه ثابت کند و دیدگاه‌ها را نسبت به خود جلب کند، با رسانه همکاری کند و یا در مقیاس گسترده‌تر، رسانه‌ای درون سازمانی تاسیس کند. اما اهمیت رسانه در دوره‌های گوناگون به وضوح جلوه بیشتری پیدا می‌کند. در دوره‌های حساس و نقاط عطف اجتماعی، نفوذ رسانه‌ها بیشتر می‌شود و البته ساماندهی آن‌ها به مراتب سخت‌تر. از اواخر بهمن ماه ۹۸ تا کنون، روزهایی که کرونا در ایران شیوع پیدا کرده بود، نقش رسانه‌ها به عنوان یکی از ارکان مدیریت بحران، بیش از پیش برای همه مشخص شد. بحرانی جهانی پیش‌آمده بود که حالا آرام آرام به کشور ما هم قدم گذاشته بود. تنور شایعات در حالی داغ بود که مردم بیشتر اخبار را از مراجع غیرمعتبر دریافت می‌کردند. البته در

می‌تواند جایگاه رسانه را در افکار عمومی ارتقا دهد؟ برای پاسخ به این سوال، نیاز است که فضای رسانه‌ای جهان امروز را بشناسیم. باید بدانیم که مجراهایی که اطلاعات را بین مردم پخش می‌کنند، کدام‌اند و چرا چنین جایگاهی یافته‌اند؟ امروز به وضوح می‌توان نقش شبکه‌های اجتماعی و پیام‌رسان‌ها را در زندگی مردم مشاهده کرد. پس بدیهی است وقتی گذارهای تا این حد در زندگی مردم رسوخ کرده است، می‌تواند مرجع اطلاعات و اخبار هم باشد. اینستاگرام، تلگرام و واتساپ سه پیام‌رسان ارتباطی بسیار محبوب در میان مردم هستند که بیش از بقیه فضاهای این‌چنینی، با سلیقه ایرانی‌ها سازگاری پیدا کرده‌اند. امروز هر شخصی برای اینکه بتواند فضای اجتماعی اطراف خود را بشناسد، ناچار است که در این فضا حضور داشته باشد. اهمیت و نقش این نرم‌افزارهایی که در ابتدا جدی گرفته نمی‌شدند، زمانی مشخص شد کرونا جهان را پر کرده بود. وقتی رسانه‌ها درگیر ساماندهی وضعیت درونی و سازمانی خود بودند، صفحات پرمخاطب که به صورت رایگان در دسترس عموم قرار دارند، بدون نظارت، بدون نیاز به دریافت مجوزهای سنگین، به دور از چالش‌های مالی و اقتصادی، هر آنچه به نظر آن‌ها درست بود، منتشر می‌کردند. اخبار و محتوی آن‌ها با افکار طیف گسترده‌ای از مردم برخورد می‌کرد و در بدترین حالت، ۰۲ الی ۵۲ درصد از مخاطبین آن را به عنوان حقیقت می‌پذیرفتند. البته از اثری که آن محتوا روی ناخودآگاه ۰۸ درصد باقی‌مانده گذاشت هم نباید چشم‌پوشی کرد. پس اولین تاثیرگذاری شیوع کرونا بر رسانه‌ها این بود که، منابع خبری و رسانه‌ای رسمی دریافتند که باید با انبوهی از صفحات کاربردی، طنز، فیلم‌های کوتاه متفرقه، صفحات موضوعی، کانال‌های تلگرامی خبری یا غیرخبری و امثالهم، در جذب مخاطب و اثرگذاری بر آن‌ها رقابت کنند. در واقع رسانه‌ها متوجه شدند برای آنکه در دوره بحران

انقلاب اجتماعی آینده؛ فیلترینگ و موبایل ها



فرزانه اعجازی

کارشناسی ارشد جامعه شناسی دانشگاه شاهد

فیلترها در حکم مرزبانان الکترونیکی در فضای مجازی می‌باشند. این ساز و کارها را حکومت‌ها و نهادهای مربوطه با وضع قوانین در فضای مجازی و گذرگاه‌های جریان‌های دیجیتالی اعمال می‌کنند تا بر امر ورود و خروج و پردازش اطلاعات و داده‌های الکترونیکی در فضای مجازی کشور نظارت داشته باشند و از ورود داده‌های مخرب و متضاد با قانون یا هنجارهای یک جامعه پیشگیری کنند و جریان آزاد اطلاعات را در فضای کشور خود کنترل نمایند و مورد مراقبت قرار دهند. فیلترها و نرم‌افزارهای مربوطه در واقع شاخص نموده‌ای وجود مرزها در فضای مجازی می‌باشند که از ماهیت دیجیتالی و نرم افزاری برخوردارند. کراکرها بیشتر در رابطه با نرم‌افزارها موضوعیت دارند و شکستن قفل نرم‌افزارهای اصلی و اولیه را انجام می‌دهند. هدف از فیلتر پیشگیری و جلوگیری از پخش محتواهای ناخوشایند و قابل ایراد است که از لحاظ قانونی، هنجاری و اخلاقی متضاد با چارچوب‌بندی‌های یک جامعه می‌باشد. در کشورهایی مانند اردن، فیلترینگ، محتوای سیاسی دارد، در سنگاپور، فیلترینگ، محتوایی اجتماعی و در هند و کره جنوبی فیلترینگ محتوایی امنیتی دارد. در ایران تا چند سال گذشته فیلترینگ فقط شامل محتوایی ضد اخلاقی، ضد شرعی و ناهنجارانه می‌شد اما با آغاز جنگ روانی گسترده در شبکه‌های اجتماعی بر علیه جمهوری اسلامی، فیلترینگ رنگ و بوی سیاسی به خود گرفت. در جهان و همچنین در ایران، شبکه‌های اجتماعی نقش بسیار پررنگ و غیر قابل انکاری را در میان مردم جامعه و در میان سننین گوناگون ایفا می‌کنند. با توجه به شیوع بیماری کرونا بسیاری از مشاغل با دورکاری مواجه شدند. مدارس و دانشگاه‌ها هم به علت فاصله‌گذاری اجتماعی و رعایت شیوه‌نامه‌های بهداشتی تعطیل شدند. از اینرو استفاده از شبکه‌های اجتماعی مانند تلگرام، واتساپ و اینستاگرام چند برابر شده است. اما در این میان هنوز تلگرام از سال ۱۳۹۶ تا کنون فیلتر است و باید با فیلترشکن از آن استفاده کرد. این درحالی است که تلگرام از جهت پیام‌رسانی و همچنین کانال‌های مفیدی که دارد برای دانش‌آموزان و دانشجویان سودمند است و با اینکه پس از فیلتر تلگرام، استفاده از پیام‌رسان‌ها و شبکه‌های اجتماعی ایرانی توسط کاربران ایرانی چندان مورد توجه و استقبال قرار نگرفت همچنان مردم از تلگرام استفاده می‌کنند. اما غافل از آن که استفاده از فیلترشکن دسترسی به سایت‌های مبتذل ، فیلم‌ها و کلیپ‌های پورن بویژه برای دانش آموزان و کودکان آسان‌تر کرده است که برای آنها مضر و مخرب است. در ایران یوتیوب هم فیلتر می‌باشد؛ در حالی که دربردارنده‌ی برنامه‌های بروز آموزشی، علمی، اجتماعی و ورزشی و... است و برای همه اқشار جامعه قابل استفاده است و باید از طریق فیلترشکن وارد آن شد که هزینه‌ی دوچندانی برای کاربران دربرخواهد داشت. دکتر سید کمال الدین موسوی در کتابی با عنوان دنیای دوم: درآمدی بر جامعه شناسی جهان مجازی در فصل نهم اشاره به همسرگزینی آنلاین کرده‌اند، همسرگزینی آنلاین به معنای جستجوی فرد برای یافتن یک همسر از طریق تلفن‌های هوشمند یا فضای اینترنت است. این نوع همسرگزینی در کنار همسرگزینی عادی به وجود آمده است که در داخل دنیای مجازی و طی مراحل کاملاً مجازی و غیرحقیقی انجام می‌شود. در همسرگزینی آنلاین به دلیل عدم وجود ساز و کار تصفیه و فیلترینگ، تعداد افراد

احتمالی برای همسرگزینی همواره وسیع می‌ماند، در حالی که در همسرگزینی عادی با توجه به فیلترهای فرهنگی-اجتماعی هر چه پیش می‌رویم دایره انتخاب همسر از میان افراد احتمالی محدودتر و کمتر می‌شود. امروزه موبایل وسیله‌ی ارتباطی خوبی برای کنش‌های سیاسی، اطلاع‌رسانی همگانی، بسیج و سازماندهی فراد است که به گونه‌ای که گاهی در جهت یک عمل خیر عمومی همچون پویش‌های گوناگون از آن استفاده می‌شود و گاهی نیز براساس گسترده بودن این فضا، انتشار خبری نادرست و بی‌اساس چنان می‌توان در یک جامعه تاثیرگذار باشد که به یک ناآرامی هم منجر گردد. از فضای اینترنت و شبکه‌های اجتماعی برای گردهمایی‌های خودجوش، اعتراضات ناگهانی و تجمع‌های عمومی در جهت اهداف خاص نیز بهره می‌گیرند. این تاثیر در کشورهای مانند استرالیا، فیلیپین، کره جنوبی، نپال، تونس، مصر و بسیاری از دیگر کشورها مشاهده شده است. بنابراین لازمه‌ی استفاده بهینه از فضای مجازی، تلفن‌های هوشمند و اینترنت در جوامع امروز، آگاهی، ارتقای سواد رسانه‌ای و آموزشی همگانی و اصولی است که حکومت‌ها باید به عنوان یک نیاز جدی در جهان امروز برروی آن سرمایه‌گذاری بلندمدت نمایند. هوارد رینگولد در کتابی به نام موبایل‌های هوشمند: انقلاب اجتماعی آینده به پتانسیل‌های تلفن همراه بویژه در زمینه‌ی سیاست اشاره کرده و ادعان کرده به وسیله‌ی موبایل، فرصت‌ها و امکانات جدیدی در جوامع به جود آمده تا طی آن تعدادی از افراد که یکدیگر را نمی‌شناسند و ارتباطی با یکدیگر ندارند به سرعت دور هم گرد آیند و اجتماعی بزرگ را به طور خودجوش سازماندهی کنند. به عنوان مثال در ناآرامی‌های عربی در سال ۲۰۱۱ در تونس، حکومت زین‌العابدین بن علی، خبرنگاران را از رفتن به شهرهای محل اعتراض و از تهیه‌ی گزارش، فیلم و عکس منع می کرد. آنچه از شهرهای محل اعتراض منتشر می‌شد و در اختیار عموم و رسانه‌های جهان قرار می‌گرفت فیلم‌های غیر حرفه‌ای بود که از طریق موبایل ضبط شده بود و در یوتیوب، فیس بوک و سایت‌های خبری محلی دولت تونس راه یافته بود. این امر باعث شد تا هم مخاطبان سایر کشورها و هم مردم شهرهای تونس از اتفاقات کشور آگاهی یابند. تلفن همراه و اینترنت نقش اساسی را در اطلاع رسانی از وقایع این حادثه برای مردم نقاط مختلف تونس و پیوستن آنها به اعتراضات خیابانی ایفا کرده بود. البته دولت تونس از همان ابتدا سایت‌های خبری و فیس بوک را فیلتر کرد. به نوعی مهم‌ترین ابزار در کمک به معترضان تونسی برای پیروزی آن‌ها، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی بود.

منابع

حافظ نیا،محمد رضا(۱۳۹۰). جغرافیای سیاسی فضای مجازی، تهران، نشر سمت

قلی پور، مجتبی،شهریاری،حیدر (۱۳۹۰)، جامعه سیاسی موبایل : تاثیر تلفن همراه بر زندگی سیاسی، پژوهشنامه علوم سیاسی،سال هشتم،شماره ۲، ۲۴-۱.

موسوی، سیدکمال الدین(۶۹۳۱). دنیای دوم (درآمدی بر جامعه شناسی جهان مجازی)، تهران، شرکت نشر بهینه فراگیر.

موسوی، سیدکمال الدین(۹۸۳۱). قدرت اجتماعی موبایل ، تهران، شرکت نشر بهینه فراگیر.

عدالت آموزشی؛ یک اصل ضروری و برابر



علی مقصودی

کارشناسی مشاوره و راهنمایی دانشگاه فرهنگیان تهران

عدالت از جمله مفاهیم تاریخی فلسفه سیاسی است که از گذشته تا به امروز، جزء آرمانهای بشر بوده است این مفهوم یکی از خواسته های جدایی ناپذیر بشریت است که بنیان حقوق بشر را تشکیل داده است. عدالت ابعاد گوناگونی دارد . عدالت اقتصادی، قضایی، سیاسی، آموزشی، قومیتی و... عدالت آموزشی یکی از زیربنایی ترین ابعاد عدالت است. در فرهنگ دینی ما همان قدر که علم و آموزش مورد تاکید قرار گرفته است بر عدالت به عنوان یک اصل ضروری نیز پای فشرده‌اند. تحقق عدالت و عدالت خواهی ارتباط ناگسستنی با آموزش و فرهنگ جامعه دارد و جزء عواملی به شمار می‌آید که نقش مهمی در از بین بردن تبعیض ها، فسادها و نابرابری های اجتماعی و آموزشی به ویژه در سیستم آموزش و پرورش برعهده دارد. باید به این نکته اذعان داشت، آموزش و پرورش نیز در تحقق عدالت آموزشی نقش تاثیر‌گذاری دارد و این دو مهم تعامل دوسویه ای دارند.

آموزش و پرورش به عنوان رکن توسعه، رشد و پیشرفت جامعه زمانی فراگیر خواهد شد که عدالت آموزشی در نظام آموزش و پرورش و سایر دستگاه‌های آموزشی نهادینه شود. با مطالعه پژوهش هایی در خصوص عدالت آموزشی، تعاریف متعددی در این حوزه ارائه گردیده است که به طور خلاصه به چند مورد از تعاریف اشاره می شود:«عدالت آموزشی یعنی بهره‌گیری همه‌ی استعدادهای کشور از امکانات متناسب با نیازهایشان و تحقق این آرزوی دیرین مستلزم اراده قوی و همه جانبه‌گر است تا با جلوگیری از انباشت امکانات و توانمندی‌ها در یک نقطه خاص یا برخی مناطق برخوردار زمینه بهره‌مندی همه استعداد از امکانات را فراهم آورند.» «مفهوم عدالت آموزشی متضمن دلالت های خاصی است .تاریخ تعلیم و تربیت رایگان برای همه کودکان تا حدی که افراد به سطح برسند که بعد از تمام شدن تحصیلات بتوانند وارد بازار کار شوند ، تدارک یک برنامه درسی عمومی برای همه کودکان بدون توجه به زمینه های قبلی آنها ، برخورداری همه کودکان از مدارس یکسان با امکانات مشابه بدون توجه به محل سکونت شان ، از جمله این دلالت ها به شمار میرود». عدالت در آموزش، به معنای برابری در دسترسی به فرصتهای آموزشی و امکانات آموزشی موضوعی است که مورد توجه قرار گرفته و تحقیقات متعددی در این باره در داخل و خارج کشور صورت گرفته است. عدالت آموزشی به فراهم سازی فرصتهای برابر با نیازهای ویژه هر فرد به اشاره دارد زیرا افراد دانش مهارت توانایی انواع یادگیری و پیشینه فرهنگی و نیازهای آموزشی شان با هم متفاوت است. موضوع عدالت آموزشی چنان اهمیتی دارد که سند تحول بنیادین و برنامه توسعه ملی نیز یکی از راهبردهای اصلی خود را بسط و گسترش عدالت آموزشی قرار است. همچنین عدالت آموزشی نقش مهمی برای به وجود آوردن فرصتهای برابر آموزشی به ویژه در مناطق محروم کشور ایجاد می‌کند. پژوهش‌ها نشان می‌دهد عدالت آموزشی از عوامل موثر بر نشاط یادگیری فراگیران

ضرورت ایمنی روانی در دوران کرونا



آزاد عزیزی

کارشناسی ارشد روانشناسی بالینی دانشگاه آزاد واحد بوکان

پاندمی‌های پیشین به وضوح ثابت کرده‌اند این عوامل در روش‌های رفتار مهار بیماری بسیار مؤثر هستند و نقش اساسی در موفقیت بر کنترل شیوع و اخلاص ایفا می‌کنند. طبق شیوه‌نامه‌ی سازمان بهداشت جهانی در سال ۵۰۰۲ تا ۸۰۰۲، حداقل وظیفه‌ی مقامات و مسئولین بهداشت این موارد بوده‌است:

۱- اعلام زودهنگام شیوع، حتی با اطلاعات ناقص و به محض احساس خطر

۲- ارائه‌ی دستورالعمل‌های مناسب به مردم برای مراقبت و رعایت بهداشت

۳- رعایت صداقت برای اطمینان و اعتماد مردم و ایجاد بستری ایمن و مورد اعتماد

۴- نشان دادن تلاش‌های انجام شده برای برطرف شدن نگرانی‌های مردم و آسوده خیالی آنان

۵- ارزیابی راه‌های ارتباطی با مردم برای اطمینان از ارسال پیام‌ها و ارزیابی نحوه‌ی عمل به توصیه‌ها

۶- توزیع و خدمات‌رسانی برابر و عادلانه‌ی خدمات بهداشتی. با وجودی که اقدامات و روش‌های به کارگیری در کشور در همین موارد هم جای انتقادات بسیار دارد، دستورالعمل‌های سازمان بهداشت جهانی به همه‌ی موضوعات روانشناسی پرداخته نشده و موضوعات مهمی وجود دارند که حتماً بایستی مورد توجه دقیق و فوری‌ت کارشناسان واقع شود. در جوامع پیشرفته و آگاه، پیش از هر دستور جمعی اجباری و سخت‌گیرانه، فضای مثبت روانی آن دستور جمعی به وسیله‌ی مقامات و مسئولین فراهم می‌گردد. اگر لازم است بسیاری از کسب و کارها تعطیل گردند، اگر ضروری است تمام افراد از ماسک استفاده کنند و مجبور به رعایت فاصله‌گذاری اجتماعی شوند، پس مهم است که برنامه‌ای مدون و فضایی مثبت از لحاظ روانی ایجاد گردد تا تمایل فرد به این رفتارها افزایش یابد. تعطیلی‌های واکنشی در یک کشور می‌تواند آنقدر دیر اتفاق بیفتد که مفید واقع نشود و یا تعطیلی‌های فعال و همه‌جانبه می‌تواند سرعت انتشار ویروس را کم کند و از سرایت حداکثری به افراد و جامعه پیشگیری کند. باز بودن بخشی از مکان‌های عمومی و ادارات در دوران پاندمی باز هم موجب تجمع و در نتیجه با وجود تلاش‌های بسیار در فاصله‌گذاری اجتماعی، نتیجه‌ی چندانی ندارند و عدم حمایت‌های اقتصادی و روانی به شدت باعث وجود نگرانی خواهد شد. بنابراین توصیه‌های فاصله‌گذاری اجتماعی طی پاندمی مورد بی‌توجهی قرار گرفته و حتی بسیاری از افراد بیمار زمانی که ممکن است هر لحظه به شخص دیگری بیماری را منتقل کنند، در مکان‌های عمومی و ادارات غیر تعطیل به خصوص به بانک‌ها مراجعه می‌کنند. ارزیابی آگاهانه و حمایت‌های روانی و ایجاد بستر بهداشت روانی نقش مهمی در موفقیت یا شکست روش‌های مهار و تمایل مردم به اجرای دستورالعمل‌های بهداشتی دارند. به عنوان مثال یکی از اثرات غیر مستقیم ماسک از دید افرادی که ماسک زده‌اند این است که اضطراب را تشدید می‌کند و تهدیدات مربوط به سلامتی و فضاهای ملتهب از بیماری و مرگ را یادآوری می‌کند، اما چنانکه بارها مطرح شد، عوامل روانشناختی در ایجاد پیام‌های درک خطر مهم‌اند و این عوامل اجرای دستورالعمل‌ها را تعیین می‌کنند. بنابراین در شرایط کنونی کشورمان درک و اجرای عمیق‌تری از روانشناسی پاندمی لازم است تا مشخص شود چرا رعایت برنامه‌های مدیریت عفونت بسیار ضعیف هستند تا بدین وسیله از بروز عفونت‌های روانی ناشی از پاندمی در آینده‌ای نزدیک جلوگیری شود.

پاندمی عبارت است از همه‌گیری جهانی یک بیماری و گسترش موارد ابتلا به طور ناگهانی در تمام نقاط یک کشور و یا بخشی از یک قاره و حتی کل جهان است. مانند وبا، آنفلوآنزا، طاعون، تیفوس و ایدز و ویروس کووید ۱۹ تنها بیماری همه‌گیر نیست که دنیا با آن مواجه شده است. در طول تاریخ بیماری‌های بسیاری میلیون‌ها نفر را در کشورهای زیادی تحت تأثیر قرار داده‌اند و در جهان شیوع پیدا کرده است. طاعون بوبونیک مشهورترین آن‌هاست که به مرگ بیش از ۵۷ تا ۰۰۲ میلیون نفر از مردم اوراسیا منجر گردید. تخمین زده می‌شود که یک سوم جمعیت ایران در آن زمان کشته شدند. طی قرن اخیر نیز پاندمی‌های بسیار دیگری با میزان متفاوتی از سرایت و مرگ و میر وجود داشته‌اند، مانند اچ آی وی، تب اسپانیایی، آنفلوآنزای ۱۸۷۱، آنفلوآنزای مرغی و خوک و سارس و... به طور کلی عوامل زیاد، متنوع و پیچیده‌ای منجر به بیماری‌های پاندمی می‌شوند.

عناصر اصلی یک پاندمی عبارتند از: یک عامل عفونی (مثل ویروس یا باکتری)، یک میزبان (مثل یک فرد) و محیط پیرامون. مقاومت میزبان نسبت به عفونت به چندین عامل بستگی دارد، مانند سیستم ایمنی بدن و عوامل روانشناسی که چگونگی مقابله‌ی میزبان یا واکنش او به تهدید عفونت واقعی را نشان می‌دهد. عوامل روانشناختی با شکل‌های متنوعی وجود دارند که راهبردهای مقابله‌ی میزبان را ارتقاء داده یا مانع می‌شوند. واکنش‌های روانشناسی جامعه به بیماری همه‌گیر نقش مهمی هم در انتشار و هم مهار بیماری در پاندمی‌ها دارد. وقتی افراد در معرض تهدید یک عفونت جمعی هستند، واکنش‌هایی از خود نشان می‌دهند و میزان پریشانی عاطفی و ناهنجاری اجتماعی و وحشت عمومی به طور گسترده‌ای اتفاق می‌افتد.

پاندمی کرونا به جهت موقعیت تاریخی و قابلیت انتشار بیشتر، مرگ و میر زیادتر و نبود واکنش‌های و درمان قطعی تا به کنون، مخرب‌تر از پاندمی‌های قبلی و دیگر است که با عوامل استرس‌زایی از جمله تهدیدات سلامتی برای خود و عزیزان، جدایی از خانواده و دوستان، اختلال شدید در امور روزمره، کمبودهای غذایی و دارو، تنهایی اجتماعی به دلیل قرنطینه و سایر برنامه‌های فاصله‌گذاری اجتماعی همراه است. تأثیرات روانی این بیماری مانند خود عفونت می‌تواند جریان‌ناپذیر و بحرانی باشد، به ویژه برای افرادی که مجبورند فشار مالی را تجربه کنند یا قادر به کار کردن نباشند. مرگ دوستان یا افراد نزدیک خانوادگی و ترس از در معرض قرار گرفتن کودکان، مراقبت از افراد بیمار و مبتلا، عدم داشتن توانایی شرکت در مراسم خاکسپاری عزیزان از جان باخته، نبود مراسم خاکسپاری مرسوم و دیرینه، قرارگرفتن در معرض آسیب روانی غیر مستقیم مثل اخبار و آمار رسانه‌های اجتماعی و تصاویر و آمار تلفات، از دست دادن دارایی و کاهش شدید درآمد، اجبار به خرید وسایل بازدارنده‌ی بهداشتی، همچنین دسترسی سخت به این امکانات، نبود واکنش‌های و درمان قطعی و تغییر زود به زود روش‌های درمان، تجمع گسترده‌ی افراد سالم یا مبتلا برای جستجوی خدمات و درمان در بیمارستان‌ها و کلینیک‌ها (در حالی که خود کادر درمان به علت ابتلا نمی‌توانند حضور داشته باشند)، از کار افتادن خدمات ضروری دیگر، سوءاستفاده‌ی فروشندگان، تولیدکنندگان و عرضه‌کنندگان از اوضاع نابه‌نجار از قبیل اقداماتی چون احتکار و گرانی، شایعه‌ها و اخبار دروغین نسبت به شیوع و درمان، مختل شدن یادگیری به علت قرنطینه‌ی کودکان در منزل، خرید عصبی آذوقه، ضدعفونی‌ها و درمان‌های ضد ویروسی. پیامدهای روانشناختی منفی، آسیب‌زا و غذایی همیشگی برای افراد به دنبال خواهند داشت.

با این حال، مقامات و مسئولین بهداشتی، توجه کمی را به تعیین و مدیریت عوامل روانشناسی اختصاص داده‌اند، در حالی که تجارب



وجود مدارس کپری نمونه بارز بی‌عدالتی آموزشی است. اما راهکار چیست؟ آموزش و پرورش باید زمینه و بستر تحقق عدالت آموزشی را با ایجاد فرصت‌های برابر آموزشی در سطح کشور ایجاد کند و این مهم مستلزم همراهی مسئولان و مدیران رده بالایی آموزش و پرورش است. از طرفی، در کنار تولید محتواهای آموزشی و نظرات یادگیری و تدریس ایجاد زیرساخت‌های آموزشی برای دانش آموزان باید دغدغه اصلی مدیران آموزش و پرورش، متخصصان تعلیم و تربیت و سکالداران نظام آموزشی باشد. باید نظام آموزش و پرورش کشور را مسئله اول کشور دانسته شود. تربیت نیروی متخصص و کارآمد که نسل آینده را تربیت کند از آموزش و پرورش نشأت می‌گیرد و تامین عدالت آموزشی که فرصت‌های برابر در جامعه برای آموزش و برخورداری از امکانات و تجهیزات کمی و کیفی را به همراه دارد، می‌تواند در تربیت آیندگان جامعه بسیار مؤثر باشد. باید اذعان داشت تربیت نیروی انسانی مومن، متعهد و متخصص از آموزش و پرورش برمی‌خیزد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که در دسترس عموم نیز قرار دارد. به صراحت آمده است: دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسایل تحصیلات عالی را تا سر حد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد. وقتی سیستم آموزش و پرورش به سمت تحقق عدالت محوری و عدالت آموزشی حرکت کند می‌تواند با ایجاد فرصت‌های برابر آموزشی همراه با برخورداری از امکانات و تجهیزات به طور مساوی، برای رفع محرومیت‌ها موفقیت‌آمیز عمل نماید.

و بهره‌مندی از امکانات و تجهیزات آموزشی می‌شود. از طرفی، همانگونه که اشاره شد، مفهوم عدالت آموزشی نیز همواره و در همه اعصار مورد توجه متخصصان تعلیم و تربیت بوده است و آنان در طی زمانهای مختلف تلاش نموده‌اند تا طراحی برنامه‌های درسی را به گونه‌ای انجام دهند که هر چه بیشتر به سمت نظریه‌های یادگیری مبتنی بر عدالت محوری سوق یابد. تعیین معیار عدالت آموزشی در یک کلمه نهفته شده است، و آن هم برابری در امکانات و تجهیزات آموزشی برای تمامی کشور به خصوص مناطق محروم و کم برخوردار هست. طبقات محروم، طبقات بی‌پارتی و آنهایی که توانایی ندارند عملاً از آموزش‌های باکیفیت و دانشگاه‌ها و مدرسه خوب محروم شده‌اند که این خود باعث ایجاد یک ناعدالتی آموزشی می‌شود و این ناعدالتی آموزشی از آن رو مهم است که راه ارتقای طبقات محروم را بسته است. مساله عدالت آموزشی یک مساله که فقط مربوط به آموزش باشد نیست. درحقیقت مساله عدالت آموزشی بسته‌شدن راه ارتقای طبقات محروم در یک جامعه است. وقتی راه طبقات محروم در یک جامعه بسته می‌شود، عملاً راه پیشرفت آن جامعه بسته می‌شود و جامعه به یک جامعه پول‌محور، وابسته به سرمایه‌داری، رانتی و دچار اختلاف طبقاتی عمیق تبدیل می‌شود. امروزه پدیده کودکان کار و جامانده از تحصیل نمونه بارز ناعدالتی در آموزش و نابرابری‌های آموزشی هست. نابرابری آموزشی تا جایی پیش می‌رود که کودکان کار را از دیگر دانش آموزان جدا می‌کند. چرا باید کودکان کار مدرسه‌ای جدا داشته باشند و در تهران مدارس با شهریه‌های گران و هزینه‌های ثبت نام میلیونی باشد؟ نابرابری‌های آموزشی حتی به سیستان و بلوچستان و مناطق حاشیه‌نشین شهرها هم رسوخ کرده است.

نفوذ اقتصادی آمریکا و آژانس توسعه بین‌المللی

به نقش آن در تامین منافع ملی ایالات‌متحده ترسیم می‌شود. اغلب کشورهایی که ملت‌سازی غربی در آن‌ها به اجرا درآمده به کشورهایی تک‌محصولی و غالباً صادرکننده‌ی مواد خام و واردکننده کالاهای ایالات‌متحده تبدیل شده‌اند. بنابراین آنچه در طول فرآیند ملت‌سازی دنبال می‌شود استعمار نوین دولت‌های غربی مخصوصاً ایالات‌متحده است و جهانی‌شدن، تنها به معنای گسترش بازار محصولات ایالات‌متحده برای کشورهای توسعه نیافته است. آنچه در تثبیت و توسعه اقتصادی با عناوینی مانند دریافت وام‌های بین‌المللی، آزادسازی قیمت‌ها، توسعه بخش خصوصی و ادغام در بازارهای جهانی مطرح می‌شود، عملیات وابسته‌سازی کشورهای هدف و رونق کارخانه‌های ایالات‌متحده است. در دنیای تک‌قطبی که ایالات‌متحده قرار است بر جهان سلطه داشته باشد، توسعه دیگر کشورها یعنی قدرتمند شدن آن‌ها که این تهدیدی برای ایالات‌متحده در بلندمدت خواهد بود. لذا هر برنامه‌ای که با عناوینی مانند توسعه زیرساختی و تجاری و اشتغال مطرح می‌شود در یک‌لایه عمیق‌تر برنامه‌ای برای توسعه اقتصادی چندین برابر ایالات‌متحده است. پس از جنگ جهانی دوم، آمریکا به‌واسطه‌ی طرح مارشال و اصل ۴ ترومن، نفوذ اقتصادی خود را در جهان گسترش داد. این طرح‌ها از طریق ایجاد یک زیرساخت قانونی، تخصیص بودجه کلان و تاسیس یک نهاد متمرکز، اجرایی شد. نهادهای مختلفی مانند اداره همکاری‌های اقتصادی (ACE) اداره همکاری‌های فنی (ACT)، آژانس امنیت متقابل (ASM)، اداره عملیات خارجی (AOF) و اداره‌ی همکاری‌های بین‌المللی (ACI)، در این سال‌ها برای پیشبرد نفوذ آمریکا در جهان ایجاد شد. پس از گسترش برنامه‌های توسعه‌ای آمریکا در کشورهای مختلف جهان، درنهایت در سال ۱۹۶۱، همه برنامه‌های توسعه‌ای خارجی آمریکا ذیل نهادی تحت عنوان «آژانس توسعه بین‌المللی ایالات‌متحده (DIASU)» تجمیع شد که در طول دهه‌های اخیر، گسترش مأموریت این نهاد از اقتصادی به سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، منجر به قدرتمند و مؤثرتر شدن این نهاد شده است. آژانس توسعه بین‌المللی ایالات‌متحده (DIASU) مهم‌ترین نهاد توسعه‌ای برون‌مرزی آمریکا است که در بیش از ۱۰۰ کشور فعالیت دارد. این نهاد در موضوعات اقتصادی، آموزش، بهداشت، محیط‌زیست، دموکراسی، حقوق بشر، حکمرانی، زنان و... فعالیت می‌کند. در حقیقت DIASU بازوی قدرتمند آمریکا برای گسترش نفوذ و سلطه در کشورهای جهان است. هدف اولیه کمک‌های خارجی دولت آمریکا، ارتقای امنیت و رفاه در سطح ملی و جهانی از طریق تقویت ثبات اقتصادی، سیاسی و افزایش اعتمادبه‌نفس کشورهای درحال‌توسعه عنوان می‌شود. به این منظور سرمایه‌گذاری در توسعه جهانی برای امنیت ملی ایالات‌متحده حیاتی است. کمک‌های خارجی دولت این کشور از طریق آژانس توسعه بین‌المللی ایالات‌متحده (DIASU) به نفع اقتصاد و اشتغال ایالات‌متحده است. آژانس با حمایت از رشد اقتصادی در کشورهای درحال‌توسعه، به ایجاد بازارهای مقاوم و قوی‌تر برای صادرات آمریکا کمک می‌کند. به‌علاوه این آژانس باهدف توسعه زنجیره‌های تأمین مواد اولیه استراتژیک برای صنایع خاص ایالات‌متحده از کشورهای درحال‌توسعه فعالیت می‌کند. آژانس توسعه بین‌المللی ایالات‌متحده به همراه سازمان‌های همکار و دولت‌های دیگر، یک رهبری جهانی قوی در توسعه و کمک‌های بین‌المللی فراهم کرده است. وضعیت و مکانیسم‌های کمک در طول زمان تغییر کرده و منجر به بهبود اثربخشی کمک‌های توسعه‌ای و برنامه‌های توسعه بین‌المللی ایالات‌متحده شده است. آژانس در کشورهای هدف دو اقدام



محمد مهدی خانوار

کارشناسی ارشد معارف اسلامی و اقتصاد دانشگاه امام صادق(ع)

پس از پایان جنگ جهانی دوم، ایالات متحده باهدف ارتقای رفاه و امنیت ملی خود، راهبرد جدیدی را در پیش گرفت که با شکل‌دهی ساختارهای حکمرانی کشورها به توسعه نفوذ اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی خود در سطح جهان بپردازد. بعدها این راهبرد با نام «ملت‌سازی» در ادبیات علمی وارد شد. ایالات‌متحده قدیمی‌ترین و باتجربه‌ترین کشور در استفاده از این راهبرد برای نفوذ در کشورهای مختلف به‌ویژه کشورهای مسلمان است. آمریکا در این رویکرد به دنبال توسعه نفوذ، شبکه‌سازی در حاکمیت کشورها، ایجاد وابستگی، توسعه بازار برای کالاهای آمریکایی، جلوگیری از نفوذ کمونیسم در اروپا، زمینه‌سازی برای حاکم شدن دلار و تأمین مواد اولیه برای صنایع خود و... بود. یکی از نقاط قوت و علل موفقیت آمریکا در این زمینه، ارائه یک طرح جامع و اجرایی کردن آن از مسیر یک نهاد متولی قدرتمند بود. شروع استفاده از این راهبرد توسط ایالات‌متحده به طرح بازسازی اروپا (مارشال) و تشکیل اداره همکاری‌های اقتصادی (ACE) برای اجرای آن بازمی‌گردد. در سال‌های بعد، نهاد متولی کمک‌های خارجی با تغییراتی مواجه و درنهایت در سال ۱۹۶۱ آژانس توسعه بین‌المللی ایالات‌متحده (DIASU) بر اساس قانون «کمک‌های خارجی» تشکیل شد. درحال‌حاضر، آژانس توسعه بین‌المللی ایالات‌متحده مهم‌ترین نهاد توسعه‌ای برون‌مرزی آمریکا است. جمهوری اسلامی ایران امروز تبدیل به یک قدرت منطقه‌ای شده و جایگاه جدیدی در مناسبات منطقه و جهان پیدا کرده است. با توجه به این جایگاه جدید در منطقه و جایگاه کلیدی جمهوری اسلامی ایران در محور مقاومت، لازم است ایران در ابعاد اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی نیز به توسعه نگاه و حضور خود در کشورهای منطقه بپردازد.

ملت‌سازی

با پایان جنگ سرد، ایالات‌متحده با استفاده از ظرفیت نظامی، سیاسی، اقتصادی و رسانه‌ای خود در کشورهای درگیر جنگ داخلی عملیات مختلفی را اجرا کرد که پس از گذشت چند سال، «ملت‌سازی» نام گرفت. این عملیات در کشورهایی مثل آلمان، ژاپن و عراق با «اشغال» و در کشورهایی مانند سومالی، هائیتی و بوسنی با «حفظ صلح» و اخیراً با «تثبیت اقتصادی و بازسازی» به اجرا درآمده است. رویکرد اخیر ایالات‌متحده در ملت‌سازی بیشتر توسط نهادهای توسعه‌گر مانند آژانس توسعه‌ی بین‌المللی ایالات‌متحده و شرکت چالش هزاره اجرا شده است. امروزه در کشورهایی که در آن فرایند ملت‌سازی انجام شده است وابستگی سیاسی و اقتصادی به ایالات‌متحده توجه را جلب می‌کند. ایالات‌متحده بر اساس فرآیند ملت‌سازی با اصلاحات سیاسی و اقتصادی، جامعه هدف خود را شکل می‌دهد و نیروهای موردنظر خود را در این کشورها قدرتمند می‌کند تا کشور هدف را به چرخ‌دنده‌ای برای موتور توسعه و بخشی از پازل سلطه خود بر جهان قرار دهد. در طول ملت‌سازی، زمانی که از توسعه دموکراسی صحبت می‌شود از بین تمام نسخه‌ها، لیبرال دموکراسی با خوانش مدنظر ایالات‌متحده در کشور هدف اجرا می‌شود. همچنین توسعه اقتصادی کشور هدف نیز با توجه

بخش پنجم

اقتصاد و سیاست

● نفوذ اقتصادی آمریکا در آژانس توسعه ی بین المللی

● چالش ها و معضلات خصوصی سازی

● پولشویی، شستن پول کثیف

چالش ها و معضلات خصوصی سازی



کمک شایان توجهی به آن‌ها نماید. اما در کنار مزایایی که برای امر خصوصی‌سازی گفته شد ممکن است معایب و زیان‌هایی برای جامعه، سیاست و اقتصاد دربرداشته باشد. از این میان می‌توان به ایجاد انحصار طبیعی و مشکل بودن مدیریت تنظیم انحصارهای خصوصی اشاره کرد؛ شواهد و تجارب جهانی نشان می‌دهد که خصوصی‌سازی در برخی صنایع باعث ایجاد انحصارهای خصوصی شده است. برای مثال آب آشامیدنی لوله‌کشی و یا احداث خط راه آهن هزینه‌ی ثابت قابل توجهی دارد که عرصه را برای ورود بنگاه‌های جدید و رقابت تنگ می‌نماید. بنابراین خصوصی‌سازی چنین صنعتی، تنها یک انحصار خصوصی را ایجاد می‌کند که ممکن است مشوق تعیین قیمت‌های بالاتر برای استثمار مصرف‌کنندگان باشد. جلوگیری از سوء استفاده از قدرت انحصاری، نیاز به تنظیم و نظارت مستمر توسط دولت خواهد داشت که می‌تواند بسیار پیچیده باشد و یا ناکارآمد باشد. از چشم‌اندازی دیگر، خصوصی‌سازی در برخی صنایع ممکن است به تکه تکه شدن آن‌ها بیانجامد که کمترین آثار منفی آن کاهش بازده نسبت به مقیاس و افزایش پیچیدگی مدیریت صنعت می‌باشد. برای مثال خصوصی‌سازی راه‌آهن در انگلستان باعث تجزیه شبکه‌ی یکپارچه‌ی راه‌آهن به شرکت‌های زیرساخت و عملیات راه‌آهن متعدد شد و این مسئله ناهماهنگی گسترده و ایجاد مناطقی را موجب شد که هیچ شخصی مسئولیت آن‌ها را برعهده نمی‌گرفت. گاهی خصوصی‌سازی منجر به افتادن در دام کوتاه مدت‌گرایی می‌شود بدین معنا که همان‌طور که ممکن است مدیران دولتی براساس فشارهای موردی و اهداف کوتاه‌مدت همچون الزامات مربوط به انتخابات منافع بلند مدت و اساسی‌تر بنگاه را نادیده بگیرند؛ مدیران شرکت‌های خصوصی نیز ممکن است در دام کوتاه مدت‌گرایی گرفتار شوند. به عبارت دیگر این احتمال نیز وجود دارد تا مدیران بنگاه‌های اقتصادی برای جلب سریع‌تر رضایت سهامداران با غافل شدن از تمرکز و سرمایه‌گذاری در پروژه‌های آینده‌نگرانه، به دنبال راهبردهایی باشند که می‌تواند سودهای کوتاه مدت و آنی را به دنبال داشته باشد. اما چرا عده‌ای به خصوصی‌سازی اهمیت می‌دهند و چه اهدافی را در پیگیری از این سیاست اقتصادی دنبال می‌کنند؟ در پاسخ باید گفت خصوصی‌سازی همان‌طور که بیان شد یک سیاست اقتصادی است و هیچ برنامه‌ای عاری از هدف نیست. بنابراین می‌توان مهم‌ترین اهدافی که کشورها از این سیاست تعقیب می‌کنند



علیرضا بیغم

کارشناسی اقتصاد دانشگاه قم

خصوصی‌سازی یک سیاست اقتصادی است که عبارت است از فروش دارایی‌های دولت به بخش خصوصی که اغلب از طریق انتقال مالکیت سهام شرکت‌های دولتی به اشخاص حقیقی و حقوقی خصوصی در بازار سهام صورت می‌پذیرد. خصوصی‌سازی نیز مانند سایر موضوعات اقتصادی مزایا و معایبی دارد که به آن اشاره خواهیم کرد: نخست بهبود کارایی است تا بتوان بهترین بهره‌وری را از آن کارآمدی داشت؛ بحث اصلی خصوصی‌سازی این است که شرکت‌های خصوصی با انگیزه‌ی کسب سود بیشتر، با توجه جدی به استفاده‌ی بهینه از منابع، هزینه‌ها را به صورت قابل توجهی کاهش می‌دهند و از این رهگذر کارایی بالاتری را به ثبت می‌رسانند. برخلاف صنایع دولتی که معمولاً سودی را بین مدیران خود تسهیم نمی‌کنند، مدیران بنگاه‌های خصوصی به دلیل اهداف و انتظارات طبیعی سهامداران در راستای کسب سود و ارتباط معنی‌داری که تأمین این انتظارات با حفظ شغل و مزایای جبران خدمتشان دارد، به ایجاد سود حداکثری علاقه‌مندی بالایی نشان می‌دهند. گاهی سیاستمداران نگاه کوتاه‌مدت سیاسی به گزینه‌ی خصوصی‌سازی دارند بدین‌سان که دولت‌ها ممکن است بیش از هر چیز دیگر به موضوع انتخابات بعدی فکر کنند. به تبع همین امر احتمال زیادی وجود دارد تا مدیران بنگاه‌های تحت تملک دولت نیز به سرمایه‌گذاری‌های مرتبط با بهبود زیرساخت‌ها که بنگاه‌ها را در بلندمدت منتفع می‌سازد، توجهی ننموده و منابع را مستقل از مبنای کارشناسی به سوی پروژه‌هایی که میزان محبوبیت بالاتر، ولو آنی و جذب آرای بیشتر برای دولت را باعث می‌شود، هدایت نمایند. درحالی که بخش خصوصی بیشتر به حیات بلند مدت خویش می‌اندیشد و از همین رو به صورت مستمر سعی دارد تا بر روی پروژه‌هایی سرمایه‌گذاری نماید که با تضمین حضورش در بازار سود را نیز بیشینه نماید. مورد بسیار مهم در بحث مزایای خصوصی‌سازی، افزایش رقابت میان تولیدکنندگان و عرضه‌کنندگان گوناگون است؛ معمولاً خصوصی‌سازی با رفع انحصارهای دولتی در کنار مقررات‌زدایی همراه است. این امر به بنگاه‌های بیشتری اجازه ورود به صنعت و محیط بازار را می‌دهد که یکی از پیامدهای آن افزایش رقابت در بازار می‌باشد. رقابتی که می‌تواند با تحریک نوآوری و خلاقیت شرکت‌ها به بزرگترین عامل بهبود در کارایی و ارتقای بهره‌وری و نهایتاً کیفیت خدمات و محصولات تولیدی بدل شود. اصل رقابت این گونه است که هرچه رقابت میان بازیگران بیشتر باشد محصول و نتیجه‌ی کار، بازدهی یا کیفیت و بهره‌وری بسیار گران‌بهاتری دربر خواهد داشت که این طرز از اندیشه و عمل، کاملاً در مقابل اندیشه‌ی انحصارگری قرار می‌گیرد که مانع اصلی برای رشد و برای رسیدن به خصوصی‌سازی کارآمد است. گاهی دولت‌ها به منظور افزایش درآمد دولت از طریق فروش دارایی‌ها کمر به همت خصوصی‌سازی می‌بندند؛ فروش دارایی‌ها به بخش خصوصی درآمد قابل ملاحظه‌ای برای دولت‌ها ایجاد می‌کند که می‌تواند از طریق تأمین مالی اجرای سیاست‌های توسعه‌ای



اجرای کردن آن از مسیر یک‌نهاد متولی قدرتمند بود. از طرفی رشد اقتصادی آمریکا وابسته به حمایت از رشد اقتصادی در کشورهای درحال توسعه است که این روش یک استراتژی مؤثر برای دولت آمریکا در طول زمان بوده است. البته برنامه‌های آژانس توسعه بین‌المللی ایالات‌متحده الزاماً به‌صورت مستقیم از رشد اقتصادی آمریکا پشتیبانی نمی‌کنند بلکه آن‌ها برنامه‌های دیگری را تکمیل می‌کنند که توسط خود کشورها و سایر کمک‌کنندگان برای تأمین و جذب سرمایه‌های خصوصی انجام می‌شود. رشد اقتصادی قبل از هر چیز به سیاست‌های خود کشورها بستگی دارد که آژانس برای تکمیل و بهبود این سیاست‌ها تلاش می‌کند. هنگامی که کشورها آماده پیشرفت اقتصادی هستند، برنامه‌های آژانس می‌توانند سرمایه، فناوری، ایده و دانش لازم برای کمک به توسعه، اجرای برنامه‌های رشد اقتصادی و بهبود حاکمیت و قوانین را در اختیار آن‌ها قرار دهد. به‌علاوه هنگامی که کشورها با شوک یا بحرانی مانند یک فاجعه طبیعی، همه‌گیری یا اغتشاش روبرو هستند، کمک‌های کوتاه‌مدت آژانس می‌تواند در به حداقل رساندن خسارت‌ها کمک کند و آن‌ها را به مسیر خود بازگرداند تا رشد اقتصادی ادامه یابد. کمک‌های آژانس توسعه بین‌المللی ایالات‌متحده هم از طرف مردم آمریکا و هم برای مردم آمریکا است. به‌بیان دیگر هزینه فعالیت‌های آژانس توسط دولت آمریکا تأمین می‌شود و در مقابل این فعالیت‌ها برای رشد و توسعه کشور و افزایش رفاه مردم آمریکا است. جمهوری اسلامی ایران امروز تبدیل به یک قدرت منطقه‌ای شده و جایگاه جدیدی در مناسبات منطقه و جهان پیدا کرده است. با توجه به تجربیات آژانس توسعه بین‌المللی ایالات‌متحده، جمهوری اسلامی ایران با داشتن یک طرح جامع و ایجاد یک نهاد متولی قدرتمند برای گسترش تبادلات اقتصادی در سطح منطقه می‌تواند به اهدافی از قبیل ارتقای امنیت و رفاه در سطح ملی و منطقه‌ای، اشتغال، ایجاد بازار صادراتی برای کالای ایرانی، تأمین مواد اولیه برای صنایع داخلی، خروج از رکود از طریق رشد صادرات، بی‌اثر شدن تحریم‌ها و تأمین امنیت غذایی کشور دست یابد.

کلی «جذاب کردن آن کشور برای سرمایه‌گذاران آمریکایی» و «ادغام کشورها در زنجیره عرضه جهانی شرکت‌های بزرگ آمریکایی» را انجام می‌دهد. در طول این سال‌ها بسیاری از کشورهای تحت حمایت آژانس از چتر حمایتی خارج‌شده‌اند و دیگر نیازی به کمک ندارند و تعدادی هم در حال توانمند شدن هستند. آژانس توسعه بین‌المللی ایالات‌متحده سرمایه‌گذاری‌ها و برنامه‌های خود را به صورتی طراحی نموده است که منجر به پایداری اقتصادی در میان‌مدت و بلندمدت می‌شوند و بعد از قطع کمک‌ها هم کاهش رشد اقتصادی و رفاه اتفاق نمی‌افتد. امروزه بازارهای جهانی بسیار رقابتی شده‌اند؛ آمریکا به‌عنوان دومین صادرکننده بزرگ جهان برای حفظ و توسعه صادرات خود نیاز به بازارهای جدید دارد. از طرفی کالاهای آمریکایی دارای کشش درآمدی بالایی هستند؛ به‌عبارت‌دیگر هر چه کشورها ثروتمندتر بشوند، صادرات آمریکا به آن‌ها افزایش پیدا می‌کند. به‌عنوان نمونه در ۱۰ سال گذشته تقریباً دو سوم رشد صادرات کالاهای آمریکایی به شرکای آژانس توسعه بوده است. لذا رشد صادرات یک عامل حیاتی برای خروج اقتصاد آمریکا از رکودهای اخیر است. آژانس توسعه بین‌المللی ایالات‌متحده به دنبال ایجاد رشد سریع، پایدار و مسئولانه در کشورهای شریک از طریق این موارد است؛ ثبات اقتصاد کلان، تقویت بازارهای مالی، افزایش دسترسی به انرژی، تقویت کشاورزی، بهبود محیط کسب‌وکار برای مشاغل خصوصی، ارتقای آموزشی، بهبود خدمات بهداشتی، مقابله و کمک در بحران‌ها.

جمع‌بندی

بازسازی اروپا و طرح مارشال شروعی بر پروژه نفوذ اقتصادی ایالات‌متحده آمریکا در کشورهای مختلف جهان بود. آمریکا در این طرح به دنبال توسعه نفوذ، شبکه‌سازی در حاکمیت کشورها، ایجاد وابستگی، توسعه بازار برای کالاهای آمریکایی، جلوگیری از نفوذ کمونیسم در اروپا، زمینه‌سازی برای حاکم شدن دلار و تأمین مواد اولیه برای صنایع خود و... بود. یکی از نقاط قوت و علل موفقیت این طرح، ارائه یک طرح جامع و

به تقلیل نقش سیستم دولت و تقلیل هزینه‌ی دخالت آن در فعالیت‌های اقتصادی، کاهش هزینه‌های بودجه‌ای دولت در رابطه با پرداخت بارانه‌ها و انجام هزینه‌های سرمایه‌ای، گسترش رقابت و بهبود کارایی عملکرد شرکت‌های دولتی، گسترش بازار سرمایه، گسترش مالکیت وسیع سهام، کسب درآمد مالی جهت خزانه دولت، حداقل کردن بوروکراسی اداری، کاهش انحصارات دولت در راستای انحصارزدایی و افزایش کارایی بخش دولت اشاره نمود. دولت‌ها جهت رسیدن به خصوصی‌سازی و پیاده کردن این سیاست اقتصادی روش‌هایی متداول، همچون عرضه‌ی سهام به عموم مردم و عرضه سهام به گروه‌های خاص بوسیله‌ی بازار بورس و سرمایه، تفکیک واحدهای مشمول واگذاری به واحدهای کوچک‌تر و واگذاری مالکیت یا مدیریت، جلب مشارکت بخش خصوصی در سرمایه‌گذاری جدید مورد نیاز واحدهای دولتی و عقد واگذاری مدیریت یا اجرای دارایی‌ها وجود دارد. اما جدا از تعاریف کلی از خصوصی‌سازی بررسی خصوصی‌سازی شکل گرفته یا پیش گرفته شده در اقتصاد ایران در تکمیل و فهم بهتر مباحث گفته شده بسیار کمک می‌کند تا بتوان به نتیجه‌ای کلی رسید و برای نمونه به فهم این موضوع دست یافت که چرا خصوصی‌سازی در برخی موارد دچار ضعف و شکست گشته و مآجرهای کارخانه‌ی هفت‌تپه و امثال هفت‌تپه‌ها به یک پدیده‌ی مورد مناقشه‌ی اجتماعی و سیاسی می‌انجامد و ساختار اقتصادی

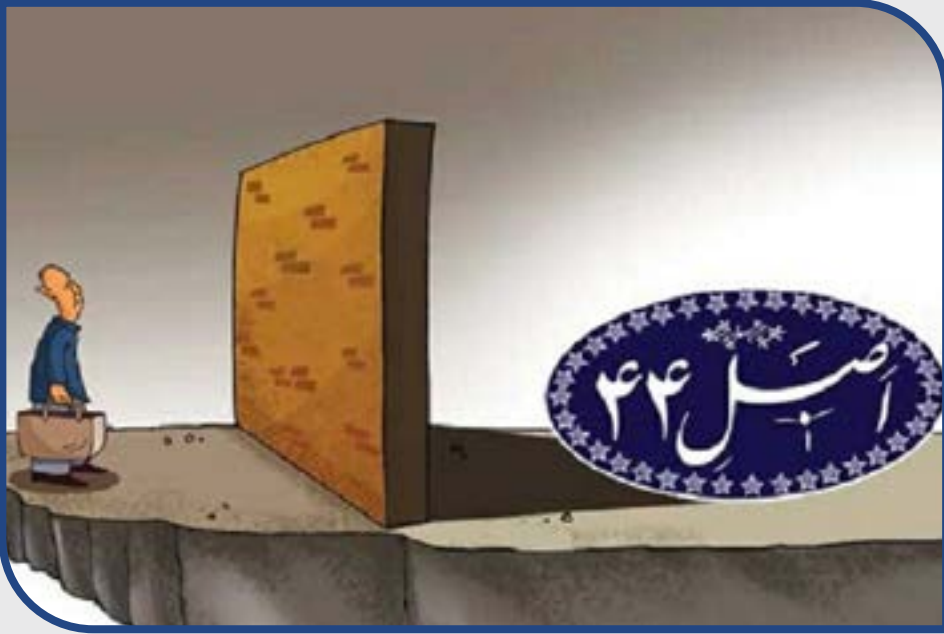
یک کشور را تحت تاثیر قرار می‌دهد؟ اندیشه‌ی خصوصی‌سازی در ایران در پی عدم تحقق

پیش‌بینی‌هایی که از تاسیس شرکت‌های دولتی در ایران انتظار می‌رفت در سال ۲۶۳۱ مطرح شد، اما اتفاقاتی از جمله جنگ هشت ساله‌ی عراق علیه ایران و تحریم‌های اقتصادی مانع اصلی اجرای این سیاست‌ها شد. اما پس از پایان جنگ

این مسئله در سرلوحه‌ی کارهای دولت‌های پسین قرار گرفت و با توجه به اصول ۱۳۴ و ۱۳۸ قانون اساسی و با توجه به بندهای ۴-۷۳، ۱-۸، ۲-۸، ۳-۸ برنامه اول (۱۳۷۱-۱۳۶۸) توسعه به طور رسمی دنبال شد. اما بنا به دلایلی اهداف این سیاست محقق نشد؛ نخست آنکه در روش‌های واگذاری تنها به چند نوع روش اشاره شد. از جمله، روش‌هایی که می‌توانست اشاره شود روش اجاره، مزایده، قرارداد مشارکت و سایر روش‌هایی که در بندهای پیش اشاره شده است. دوم واگذاری به گروه‌های خاص که با توجه به اهداف برنامه به طور کامل مغایر بود و سوم اینکه تبدیل دولت عرضه‌کننده‌ی سهام به دولت خریدار که این امر از خطرناک‌ترین کارها در امر خصوصی‌سازی حتی در حال حاضر بوده و خواهد بود، زیرا طبق آمارهای موجود در دو سال اول برنامه صد در صد سهام شرکت‌های قابل واگذاری را بخش خصوصی خریداری کرده است. اما طی سه سال بعدی روند معکوس شد و بخش‌های دولتی به خصوص نهادهای عمومی غیردولتی خریدار سهام این شرکت‌ها شدند. ایران و نظام اقتصادی ایران با مشکلات و موانعی در امر خصوصی‌سازی نیز مواجهه بوده که دولت‌ها همواره باید در برنامه‌های کلی

خودشان بدان‌ها توجه نموده و تلاش در جهت رفع آنان کنند تا در بستر حل این مشکلات، مشکلات اقتصادی دیگر معلول آن‌ها خواهد بود برطرف گردد یا به حداقل ممکن کاهش پیدا کند. این مشکلات را می‌توان به‌طور خلاصه به‌شرح زیر عنوان کرد؛ عدم فرهنگ‌سازی عمومی توسط دولت درباره پذیرش جامعه در خصوص رفاه بالاتر در حالت رقابتی بودن اقتصاد نسبت به حالت انحصاری یا عدم آمادگی جامعه جهت برقراری شرایط جامعه مدنی. دوم عدم اجرای سیاست خصوصی‌سازی براساس قانون مدون، سوم مشخص نبودن روش‌های واگذاری یا طی نکردن روش‌های واگذاری به شکلی درست، مشخص نبودن اهداف کمی و کیفی در سیاست‌های یاد شده، مشکلات مربوط به شرایط اقتصاد کشور که به نامناسب بودن فضای اقتصاد کشور باز می‌گردد و همیشه یک نوع تشنج در محیط اقتصادی ایران احساس می‌شود و شتاب‌زدگی‌ها به آن دامن خواهد زد، نکته‌ی بعد مشکلات سیاسی که شامل تاثیرگذاری این سیاست بر گروه‌های خاص سیاسی جامعه، مقاومت نیروهای کارگری و کارمندی و... می‌شود، مشکلات ساختاری شرکت‌های دولتی؛ بدین علت که این شرکت‌ها بافت سالمی نداشته‌اند، بنابراین توان سودآوری نداشته و جذابیت چندانی جهت خرید بخش خصوصی قرار نگرفته‌اند، مشکلات ناشی از فقدان بازار سرمایه منسجم و ضعف بورس اوراق بهادار و در پایان مشکلات ناشی از جنبه‌های نظارتی به این مفهوم که هیچ‌گونه شیوه‌ی اجرایی جهت نظارت پیش‌بینی نشده است. همچنین به‌دلیل اینکه طی قانون اهداف کمی و کیفی سیاست پیش‌بینی نشده بود، در عمل امکان نظارت از بین نرفته است. همچنین هیچ‌گونه جریمه‌ای بابت تخلفات روی داده دستگاه‌ها ی واگذارکننده یا گیرندگان

پیش‌بینی نشده است. اما هر مشکلی راهکاری دارد که با حوصله و بررسی همه جانبه می‌توان بدان رسید و از این جهت هیچ چیز غیرقابل راه‌حل نمی‌باشد. یکی از مولفه‌های اصلی برای حرکت به سمت خصوصی‌سازی، مبارزه جدی با فساد است. چنانچه فساد و رانت‌جویی بویژه در نظام اقتصادی، رفتار غالب یک جامعه باشد، خصوصی‌سازی به روشی برای توزیع رانت و اعطای امتیاز بین یک گروه خاص تبدیل می‌شود و انحصارهای خصوصی جایگزین انحصارهای دولتی می‌شود که تبعاتی بس ناگوارتر از انحصارهای دولتی به همراه خواهد داشت. سازمان خصوصی‌سازی درباره شرکت‌های باقی‌مانده در لیست واگذاری، یک گروه‌بندی دقیق بر اساس وضعیت مالی و اقتصادی شرکت‌ها و حوزه فعالیت آن‌ها انجام دهد. فراهم آوردن شرایط مشارکت سرمایه‌گذاران خارجی در واگذاری‌ها، رسیدگی به وضعیت شرکت‌های رد دیون شده، بازسازی ساختاری پیش از واگذاری، تسریع در فرآیند انحلال شرکت‌های دارای مصوبه انحلال از دیگر مواردی است که می‌تواند به اصلاح روش‌های واگذاری در کشور منجر شود.



پولشویی، شستن پول کثیف

آغشته به خون و پول‌های سیاه و پول‌های خاکستری تقسیم می‌شود؛ پول کثیف یا آغشته به خون، به مجموعه درآمدهای نامشروعی اطلاق می‌گردد که در اثر عملیات قاچاق موادمخدر، قاچاق انسان، اقدامات تروریستی و مانند آن‌ها بدست می‌آید. پول سیاه، پول‌های حاصل از قاچاق کالا است، به نحوی که درآمدهای حاصل از قاچاق کالا و شرکت در معاملات پرسود دولتی که خارج از عرف طبیعی صورت می‌گیرد، باعث پیدایش این قبیل پول می‌شود. پول خاکستری نیز درآمدهای حاصل از فروش کالا یا انجام دادن کارهای تولیدی است ولی از نظارت دولت پنهان می‌ماند که معمولاً برای فرار از مالیات صورت می‌پذیرد. از نمونه‌ی دیگر انواع پولشویی می‌توان به پولشویی معکوس اشاره کرد که در جهان سیاست امروز مورد کاربرد قرار گرفته است. در عمل پولشویی معکوس، تلاش می‌شود تا منابع مالی مشروعی که حامی کارهای نامشروع که شامل حامیان گروه‌های تروریستی مانند حامیان داعش می‌باشند را پنهان کنند. معمولاً دولت‌های برخی از کشورها بخشی از منابع مالی خود را صرف حمایت از گروه‌های تروریستی و تبهکاری می‌کنند. حال، ممکن است این سوال پیش آید که تفاوت حساب‌های روزانه یا با سرمایه‌گذاری سرمایه‌ی راکد دولت یا تشبث مربوطه فعل اختلاس را انجام می‌دهند و سود حاصل از آن را توسط روند پولشویی، مشروع جلوه می‌دهند. اما پولشویی به مبهم کردن منشا مالی یا تبدیل سود حاصل از کارهای خلاف و فساد به دارایی‌هایی به ظاهر مشروع یا به گفته‌ی خودمان تبدیل ظاهر یک پول حرام به حلال اطلاق می‌گردد. چهار گونه پولشویی قابل شناسایی است؛ نخست پولشویی درونی است که شامل پول‌های کثیف که از فعالیت‌های مجرمانه و در داخل خاک یک کشور می‌شود که در همان کشور به اصطلاح پولشویی، شسته می‌شود. دوم پولشویی مهار شونده (صادراتی) که شامل پول‌های کثیف به دست آمده از فعالیت‌های مجرمانه که در داخل خاک یک کشور کسب و خارج از آن کشور تظهير می‌شود. سومین مورد پولشویی واردشونده (وارداتی) می‌باشد و شامل پول‌هایی است که از فعالیت مجرمانه در سایر نقاط بدست آمده و در داخل خاک کشور مورد نظر شسته می‌شود. نکته‌ی حائز اهمیت این است که تمامی مشاغلی که با پول نقد سر و کار دارند در معرض پولشویی هستند اما یکسری مشاغل بنا به اینکه پوششی مناسب‌تر برای پنهان‌سازی عواید حاصل از فعالیت‌های غیرقانونی نسبت به سایر مشاغل دارند، بیشتر در معرض پولشویی قرار دارند. از جمله‌ی آن مشاغل می‌توان سیستم‌های بانکی و موسسات اعتباری مالی، بازار سهام و اوراق



رویا بابایی، زهرا خدایندهلو

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره)

از واژه‌ی پولشویی این گونه استنباط می‌شود که پول کثیف یا غیر مشروعی در طی یک فرایندی تظهير می‌شود و ظاهر مشروع به خود می‌گیرد. منظور از پول کثیف در ادبیات پولشویی، عوایدی است که از فعالیت مجرمانه حاصل می‌شود. مجرمان به منظور جلوگیری از شناسایی نوع و شیوه‌ی فعالیتشان توسط مجریان قانون، با انجام فعالیت‌هایی که ممکن است توسط خودشان یا افراد دیگر انجام گیرد، منشأ پول‌های آلوده را تا حد ممکن مخفی می‌کنند. به طور کلی اگر ردپا و منشأ این پول‌ها قابل پیگیری نباشد، مفهوم پولشویی معنا پیدا می‌کند. پس در نتیجه، پولشویی فعالیتی غیرقانونی است که در طی انجام آن، عواید و درآمدهای ناشی از اعمال خلاف قانون، مشروعیت می‌یابد. پدیده‌ی پولشویی شباهت زیادی به شعبده‌بازی و تردستی دارد؛ کار هر دو ناپدید کردن، تغییر شکل دادن، مشکل تشخیص دادن واقعیت و ظاهر واقعی به چیزی بخشیدن است. درباره‌ی منشأ اصطلاح پولشویی دو نظر وجود دارد. برخی معتقدند که ریشه‌ی اصطلاح پولشویی به مالکیت مافیا بر شبکه‌ای از رختشویخانه‌های ماشینی ایالات متحده در دهه ۱۹۳۰ برمی‌گردد. آن‌ها پول‌های کلانی از اخاذی و باج‌گیری، فحشا، قمار و قاچاق مواد مخدر و مشروبات الکلی به دست می‌آوردند که لازم بود صورتی مشروع و قانونی به این پول‌ها بدهند، یک راه برای رسیدن به این هدف به جریان انداختن این پول‌ها در کسب و کارهای به ظاهر مشروع و قانونی و آمیختن این درآمدهای غیرقانونی با درآمدهای مشروعی بود که از این فعالیت‌ها به دست می‌آوردند. رختشویخانه‌های ماشینی از جمله کسب و کارهای نقدی بود که خرید آنها توسط سران مافیایی، مزیتی انکارناپذیر داشت. در مقابل برخی بر این باورند که انتساب ریشه‌ی این اصطلاح به فعالیت گروه‌های مافیایی دهه ۱۹۳۰ بیشتر به یک داستان شبیه است و وجه تسمیه پولشویی از آن روست که پول سیاه یا غیر قانونی با یک مجموعه نقل و انتقال شسته و تمیز و پاک می‌شود. به هر حال، پولشویی اصطلاح به نسبت تازه‌ای است که نخستین بار در جریان رسوایی واترگیت در سال ۱۹۷۳ پدیدار شد و نخستین دفعه‌ای که در یک چارچوب حقوقی و قانونی مطرح شد، در سال ۱۹۸۲ در دادگاهی در آمریکا بود و پس از آن در سطح گسترده‌ای به کار رفت و کاربرد متداولی در سرتاسر جهان یافت. انواع پول‌هایی که می‌تواند بصورت نامشروع در جامعه مطرح باشد به سه گروه پول‌های کثیف یا پول‌های

قرضه، بنگاه‌های خیریه، بنگاه‌های خودرو، آژانس‌های مسافرتی، عتیقه و جواهر فروشی، شرکت های بیمه و صرافی ها را یاد کرد. فردی که قصد پولشویی دارد باید مراحلی را طی کند تا بتواند با موفقیت به خواسته‌ی نامشروع خودش برسد؛ جای‌گذاری نخستین مرحله از این اقدام است که عبارت است از تزریق عواید حاصل از فعالیت‌های مجرمانه به شبکه‌های رسمی با هدف تبدیل آن از حالت نقدی به ابزارها و دارایی‌های مالی اعم از اینکه به خارج از کشور منتقل شود یا بوسیله آن، کالاهای با ارزش خریداری و یا در بانک‌ها سپرده‌گذاری نمایند. دومین مرحله لایه‌گذاری است که در طی این مرحله درآمدهای نامشروع با یکسری فعالیت‌های مبادلاتی به منظور تغییر وضعیت غیر قانونی به اجرا در می‌آید؛ جداسازی عواید حاصل از فعالیت‌های مجرمانه از منشأ. مرحله‌ی پایانی ادغام می‌باشد که طبق آن فرد پولشوی در تلاش برای فراهم کردن پوشش ظاهری مشروع و توجیه قانونی برای عواید حاصل از فعالیت‌های مجرمانه می‌باشد و یا به عبارت دیگر وجوه غیر قانونی با یکسری فعالیت‌های تجاری و قانونی به بدنه‌ی اصلی اقتصاد ترکیب می‌گردد. فردی که پولشویی انجام می‌دهد، انگیزه‌اش از انجام این کار کسب پول و سود بیشتر است و حجم پولی که در این عملیات بدست می‌آید بسیار زیاد است. افرادی که پولشویی انجام می‌دهند معمولاً مدل‌های عملیاتی‌شان در غالب شرکت‌های پوششی و صوری است که هدفشان شست و شوی منابع مالی کشور است. اما هنگامی که یک گروه یا یک گروهک تروریستی مورد حمایت مالی قرار می‌گیرد، انگیزه‌شان از این کار به هدف رسیدن یک جنبش فکری و یا عقیدتی و سیاسی است. منشأ وجهی که با آن، این گروه‌ها مورد حمایت قرار می‌گیرند به دو صورت است: قانونی و غیرقانونی. در مورد صورت قانونی، در مطالب گذشته اشاره شد که یکسری از دولت‌ها بخشی از منابع مالی خود را برای حمایت از گروه‌های تروریستی و تبهکاری قرار می‌دهند و در مورد صورت غیرقانونی، گروه‌های تروریستی برای تأمین مالی خود در یکسری شرایط خاص اقدام به فروش و قاچاق مواد مخدر و انسان می‌کنند. اما حجم پولی که برای تأمین مالی این گروه‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد اندک است؛ زیرا اکثر منابع و تجهیزاتی که نیاز دارند، دراختیارشان قرار می‌دهند. افرادی که گروه‌های تروریستی را مورد حمایت مالی قرار می‌دهند، اکثرا در غالب یک سازمان یا خیریه هستند یا یک فرد. درنتیجه اگر یک گروه یا گروهک تروریستی مورد حمایت مالی قرار بگیرد منجر به عملیات تروریستی خواهد شد.

عمل پولشویی به روش‌های گوناگونی انجام می‌پذیرد؛ اسمورفینگ که روش پی‌ریزی کردن یا gnirutcurts که به آن اسمورفینگ (gnfirumS) نیز گفته می‌شود، یکی از روش‌های گمارش در فرآیند پولشویی است که طی آن پول نقد به دست آمده از طریق فعالیت‌های غیرقانونی، به مقادیر اندک شکسته می‌شود تا سوءظن‌ها به پولشویی برطرف شود. در واقع سازمان‌ها و نهادهای مبارزه با پولشویی به طور معمول حجم‌های بزرگ پول و تراکنش‌های هنگفت را مورد بررسی قرار می‌دهند تا مانع از پولشویی شوند، اما مقادیر نه‌چندان بزرگ پول خیلی مورد توجه این سازمان‌ها قرار نمی‌گیرد. روش دیگر قاچاق پول نقد می‌باشد که یکی دیگر از روش‌های پولشویی، قاچاق پول نقد (gnilggums hsac klub) است. در این روش پول نقد به طور فیزیکی از یک حوزه حاکمیتی به حوزه‌ای دیگر منتقل می‌شود و در موسسات مالی مقصد همچون بانک‌های فراساحلی (Knab erohsffo) سپرده‌گذاری می‌شود که در آن بانک‌ها، سطوح نهان‌کاری و پوشیدگی بیشتر است و قوانین مبارزه با پولشویی به اندازه‌ی بانک‌های معمولی در آنها رعایت نمی‌شود. بانک فراساحلی به واحد بانکی در یک مرکز مالی بین‌المللی گفته می‌شود که مالکیت آن متعلق به یک بانک غیر مقیم بوده و با پذیرش سپرده از بانک‌های خارجی یا سایر واحدهای فراساحلی، به عملیات بانکی می‌پردازد. بانکداری

فراساحلی به عملیات بانکی اطلاق می‌شود که توسط یک بانک واقع در منطقه یا سرزمینی غیر از سرزمین اصلی که اغلب جزایر متعلق به دولت حاکم بر سرزمین اصلی به شمار می‌روند با اشخاص غیرمقیم و با پول خارجی و در مقیاس بزرگ انجام می‌شود. هم‌اکنون حدود ۵۷ کشور یا منطقه فراساحلی اقتصادی در جهان وجود دارد که از این میان می‌توان چین، بحرین، برمودا، جزایر ویرجین، دومینیکن، هنگ کنگ، ژاپن، ماکائو، پاناما، فیلیپین، سنگاپور، تایلند، لوکزامبورگ، اروگوئه، سوئیس و چند منطقه در آمریکا را نام برد. همچنین حساب‌های بانکی فراساحلی به حساب‌های بانکی گفته می‌شود که به هیچ عنوان به آنها هیچ مالیاتی تعلق نخواهد گرفت. با داشتن حساب بانکی فراساحلی می‌توان نسبت به جابه‌جایی وجوه سنگین اقدام کرد. حساب‌های بانکی فراساحلی مزایای بسیاری دارند که افتتاح حساب به ارزهای مختلف رایج، بانکداری

از فعالیت‌های مشروع خود، پول نقد در می‌آورند، از راه کارهای غیرقانونی خود نیز پول نقد کسب می‌کنند و این پول را نیز حاصل فعالیت‌های مشروع خود جلوه می‌دهند. کسب و کارهایی که خدمت ارائه می‌دهند (sessenisub ecivreS) در بهترین موقعیت برای پولشویی از این روش هستند. این کسب و کارها تقریباً دارای هزینه‌ی متغیر صفر هستند و نسبت بزرگی بین درآمد و هزینه‌های متغیر آنها وجود دارد و به همین دلیل، به سختی می‌توان رابطه‌ای میان پولشویی و اختلاف میان درآمدها و هزینه‌های این کسب‌وکارها متصور شد. به زبان ساده‌تر، یکی از راه‌های تشخیص اینکه پولشویی اتفاق افتاده است یا نه، مقایسه درآمدها و هزینه‌های یک شرکت یا کسب و کار است. به طوری که اگر هزینه‌های یک خودروساز با درآمدهای او همخوانی نداشته باشد (مثلاً درآمدها بسیار بیشتر از هزینه‌ها باشد) و تفاوت میان این دو قابل توجه باشد، جای شک وجود



دارد که شاید پولشویی دلیل این اختلاف درآمدها و هزینه‌هاست یا خیر. اما در کسب و کارهایی که خدمت ارائه می‌دهند به این دلیل که هزینه‌های متغیر معمولاً بسیار پایین هستند نمی‌توان حتی از اختلاف قابل توجه میان درآمدها و هزینه‌های چنین کسب و کارهایی گمان به پولشویی برد. برای مثال می‌توان به پارکینگ‌ها، سالن‌های برنزه کردن پوست، کارواش‌ها، شهربازی‌ها و رستوران‌ها به عنوان کسب و کارهایی که خدمت ارائه می‌کنند و می‌توانند از طریقی که توضیح داده شد اقدام به پولشویی کنند اشاره کرد. روش بعدی، روش پولشویی مبتنی بر تجارت (gnirednual desab-edarT) است و بدین صورت است که صورت‌حساب‌های خرید و فروش دستکاری می‌شوند تا از این طریق، انتقال پول به درستی صورت نگیرد و عملیات‌هایی پنهانی در پشت‌پرده و در پوشش حساب‌های دستکاری‌شده صورت گیرد. برای مثال، بازار هنر (tekram tra) به یک حامل ایده‌آل برای پولشویی متهم شده است. زیرا بازار هنر جنبه‌های منحصر به فردی همچون ارزش ذهنی (evitcejbus)

eulav) کارهای هنری و پنهان بودن هویت خریدار و فروشنده‌ی اثرات هنری در جریان حراج‌ها دارد که این جنبه‌ها باعث می‌شوند پولشویی در این بازار راحت‌تر انجام شود. تاسیس شرکت‌های صوری یا کاغذی (ynapmoc llehs) و تراست‌ها (tsurT) می‌توانند دارندگان واقعی پول را مخفی کنند. شرکت صوری، شرکتی است که هیچ‌گونه کسب و کار فعالی را اداره نمی‌کند یا هیچ‌گونه دارایی قابل توجهی ندارد. این دسته از شرکت‌ها لزوماً غیرقانونی نیستند اما در مواردی برای مقاصد مجرمانه مورد استفاده قرار می‌گیرند. این شرکت‌ها می‌توانند به عنوان ابزاری برای نقل و انتقالات مالی بدون آنکه خود وظیفه خاص یا دارایی قابل توجهی داشته باشند استفاده شوند. شرکت‌های کاغذی دارای مقاصد تجاری مشروع هم می‌توانند باشند. ممکن است برای مثال نقش امانتدار در یک تراست را داشته باشند و درگیر هیچ فعالیت دیگری روی حساب‌های خود نباشند. این ساختار مسوولیت طرف امانتدار در تراست را محدود می‌کند. شرکت‌های کاغذی همچنین می‌توانند در یک شراکت از بار مسئولیت شرکا یا سرمایه‌گذاران بکاهند یا بخشی از یک تجارت را در مقابل ریسک باقی قسمت‌های آن مصون بدارند. این شرکت‌ها می‌توانند برای انتقال اموال و دارایی از یک شرکت به شرکتی جدید برای فرار از مسئولیت و بدهی‌های شرکت قبلی استفاده شوند. پولشویی همواره اثرات منفی، زیان‌آور و مخربی همچون اخلال و بی‌ثباتی در اقتصاد، تخریب بازارهای مالی، فرار سرمایه به صورت غیرقانونی از کشور، کاهش تقاضای پول و کاهش معینی در نرخ سالانه‌ی تولید ناخالص ملی، ورشکستگی بخش خصوصی، کاهش بهره‌وری در بخش واقعی اقتصاد، افزایش ریسک خصوصی‌سازی و بی‌اعتماد بدان، تخریب بخش خارجی اقتصاد، توزیع نابرابر درآمد، ایجاد بی‌ثباتی در روند نرخ‌های ارز و بهره و سرانجام تضعیف امنیت اقتصادی را می‌تواند بر اقتصاد هر کشوری به همراه داشته باشد. کشورها برای مبارزه با پولشویی و جرائمی که در پی آن اتفاق می‌افتد یکسری سازمان‌های بین المللی تشکیل دادند که می‌توان به گروه اقدام مالی در مبارزه با پولشویی (FTAF)، گروه اگمونت متشکل از واحدهای اطلاعات مالی (PUORG TNOMGE)، صندوق بین المللی پول (FMI)، برنامه جهانی سازمان ملل، دفتر مبارزه با مواد مخدر (CDONU)، کمیته ضد تروریسم (CTC)، انجمن بین المللی نظام بیمه(SIAI) و سازمان بین المللی بورس‌های اوراق بهادار (OCSOI) اشاره کرد. همچنین شایان ذکر است که کنفدراسیون مقابله با مواد مخدر (وین) که در سال ۱۹۸۸ تصویب شد، اشاره به موضوع قاچاق مواد مخدر به عنوان جرم مقدم و اشاره به مفهوم پولشویی دارد و نیز کنفدراسیون مقابله با جرم سازمان‌یافته‌ی فراملی در پارلمو ایتالیا در سال ۲۰۰۰، با عنوان جرم انگاری پولشویی تصویب شد. کنفدراسیون مقابله با تأمین مالی تروریسم که در سال ۱۹۹۹ تصویب شد سازمان‌های تروریستی و اعمال تروریستی را جرم می‌شناسد و همچنین قطعنامه ۱۳۷۳ شورای امنیت ملی، در سال ۱۹۹۹ به منظور تهدید صلح و امنیت بین المللی ناشی از حملات تروریستی تصویب شد و همه‌ی این سازمان‌ها و معاهدات بین‌المللی نام برده شده به منظور کاهش پولشویی به صورت مستقیم و غیرمستقیم تاسیس شدند که به گونه‌ای از خرداد پولشویی در حوزه‌ی کاری خود تلاش بر نظارت بیشتر و مانعت آن دارند. گروه ویژه اقدام مالی در پولشویی به اختصارFTAF، یک سازمان بین دولتی است که در سال ۱۹۸۹ با ابتکار جی۷ یا نگرش به سیاست‌های توسعه برای مبارزه با پولشویی بنیاد نهاده شد. این سازمان در سال ۲۰۰۱ به کارزار مبارزه با تأمین مالی تروریسم پیوست.FTAF دارای یک دستورالعمل ۴۰ ماده‌ای است که کلیه جنبه‌های مبارزه با پولشویی را در برمی‌گیرد.از ابتدای شروع به فعالیت FTAF، مشخص بود که کشورهای عضو این سازمان دارای سیستم‌های مالی و قانونی متفاوت با یکدیگر می‌باشند و نمی‌توانند معیارهای یکسانی داشته باشند و برای

بخش ششم

اندیشه و سیاست

● **حاکمیت در اندیشه ی سیاسی توماس هابز**

● **دموکراسی از نگاه ساموئل هانتینگتون**

● **اندیشه ی سیاسی هانا آرنت**

● **رس پوبلیکا، اراده ی انبوه خلق**

● **نقش عثمانی در شکست آلمان نازی**



مبارزه با پولشویی از رفتار یکسانی پیروی کنند؛ بنابراین، دستورالعمل اجرایی FTAF به صورتی نوشته شده است که هم قابل اجرا توسط کلیه اعضا باشد و هم اینکه مبادلات پولی قانونی کشورهای عضو را محدود نکند و مانع توسعه اقتصادی کشورها نشود. این سازمان شامل اعضای قضایی، سازمان های منطقه ای، اعضای ناظر، اعضای وابسته و در نهایت سازمان های ناظر است که بر اساس گزارش سالیانه FTAF در مجموع ۱۹۴ کشور در سراسر جهان را پوشش می دهد که از میان آن ها ۳۵ کشور به عنوان اعضای قضایی و ۲ سازمان کمیسیون اروپا و کشورهای عضو همکاری خلیج فارس CCG به عنوان سازمان های منطقه ای فعالیت می کنند. برای رتبه بندی کشورها در میزان پولشویی می توان از معیارهای زیر استفاده نمود: (۱) فقدان شفافیت (۲) سطح بالای فساد (۳) کمبود در چارچوب شاخص های اندازه گیری ریسک و تأمین مالی تروریسم (۵) ضعف در حقوق سیاسی و حاکمیت قانون. در کشور اسکاتلند قانون عدالت کیفری مصوب ۱۹۸۷ و قانون عواید ناشی از جرم، مصوب ۱۹۹۵ مقرراتی را در امر مبارزه با پولشویی پیش بینی کرده اند و در قانون عدالت کیفری اسکاتلند پنج نوع عمل در ارتباط با پولشویی جرم لحاظ شده است. در مالزی برای مبارزه با جرم پولشویی یک کمیته ملی هماهنگ متشکل از سیزده وزارتخانه و سازمان دولتی تشکیل شده که بانک مرکزی مالزی یکی از سازمان های اصلی عضو این کمیته است. در میان کشورهای خاورمیانه نیز که سازمان ملل متحد آنها را در ارتباط با پولشویی نگران کننده تشخیص داده، می توان به کشورهای لبنان، امارات متحده عربی و کما بیش مصر و بحرین اشاره نمود که البته اعلام شده است اردن، کویت، عمان، قطر، عربستان و سوریه نیز باید تحت نظارت و کنترل قرار گیرند. در این کشورها نیز تلاش هایی برضد پولشویی در جریان است. کشور لبنان که دارای یکی از پیشرفته ترین نظام های مالی در خاورمیانه می باشد از همکاری با FTAF نیز خودداری کرده است و در سال ۲۰۰۱ قانونی را مبنی بر جرم شناختن پولشویی تصویب کرده است. در امارات متحده عربی نیز قانون مبارزه با پول شویی در سال ۲۰۰۴ به تصویب هیأت وزیران امارات رسیده است و این قانون که در ۲۵ ماده به تصویب رسید یک کمیته ی ملی مبارزه با پولشویی را تحت ریاست بانک مرکزی امارات پیش بینی کرده است و پولشویی را در ماده ۲ جرم دانسته و در ماده ۱۳ مجازات هایی را از جمله جزای نقدی و حبس و مصادره اموال پیش بینی کرده است.

منابع

eimruopkelaM

swen dasethgE

adrafetarajeT

dasetqe_e_aynoD

kanbaT

malasirsA

anrI

حاکمیت در اندیشه سیاسی توماس هابز



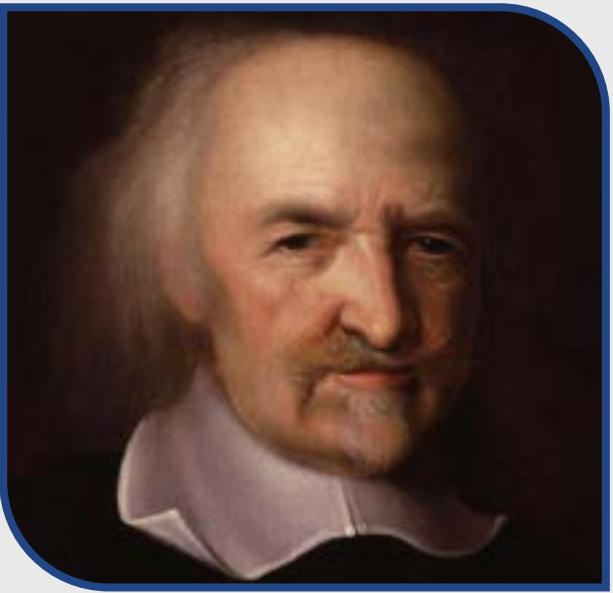
جواد شیخی

کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی(ره)

حاکمیت یکی از عناصر تأسیس دولت است. در واقع همین عنصر دولت را از دیگر انجمن‌ها مشخص می‌کند. حاکمیت در نظریه‌ی حقوقی و سیاسی کلاسیک به معنای عالی‌ترین اقتدار در دولت است. توماس هابز بنیان‌گذار اندیشه‌ی سیاسی مدرن است. لویاتان هابز نخستین بیانیه‌ی حاکمیت در تاریخ اندیشه‌ی سیاسی انگلستان بود. او در این کتاب، اندیشه‌ی حاکمیت حقوقی را به کمال رساند. اندیشه‌ی سیاسی توماس هابز را می‌توان آغاز نوعی در فلسفه‌ی سیاسی دانست که قانون آن انگلستان بود و از سده هفدهم تا سده‌های هیجدهم و نوزدهم با جان لاک، دیوید هیوم، جان استوارت میل و جرمی بنتام، و نیز با جنبشی که در تاریخ اندیشه روشنگری اسکاتلند خوانده‌اند، اندیشه سیاسی، حقوقی و اقتصادی بسط جدیدی یافت. از این‌رو، در نوشته‌ی حاضر جهت درک هرچه بهتر اندیشه سیاسی هابز به زمینه‌های اجتماعی و تاریخی زندگی وی، و بررسی و تحلیل مفاهیم بنیادی اندیشه‌ی او می‌پردازیم.

مقدمه

وقتی ملتی، آزادی‌های مدنی یا جریان آزاد اطلاعات را به نام امنیت محدود می‌کند، وقتی حالتی تدافعی به خود می‌گیرد. وقتی به تداوم کنترل سفت و سخت مرزها برای دفاع از خود در برابر تهدیدهای تروریستی یا مهاجران غیرقانونی اصرار می‌ورزد. یا وقتی ادعا می‌کند که اقتدار مطلق دارد، مسیر استدلالی را دنبال می‌کند که به توماس هابز برمی‌گردد. (تامپسون، ۱۳۹۸، ص ۷۸) بسیاری توماس هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸) فیلسوف و صاحب‌نظر سیاسی قرن هفدهم انگلستان را نخستین نظریه‌پرداز سیاسی مدرن می‌دانند(زیباکلام، ۱۳۹۵، ص ۴۹). دغدغه‌ی اصلی هابز ماهیت فرمان‌روایی سیاسی و نقش آن در حفظ نظم اجتماعی بود. جای تعجبی ندارد که او چنین دغدغه‌ای داشت، زیرا فردی از عصر الیزابت بود که در سال آرمادا دیده به جهان گشوده بود و در سال‌های وحشت و آزار مذهبی دوران تودورها رشد یافته بود که به دنبالش هم دوران گذار پرتزلزل از حکومت تودورها به حکومت استیوارت‌ها فرارسیده بود. آن‌چه بیش از همه و بلاواسطه در سال‌های بلوغ در او اثر گذاشت، فرقه‌گرایی سیاسی و مذهبی حاد و فزاینده و به دنبال آن کشمکش میان چارلز اول و پارلمان بود که منجر به روی آوردن او به شکل جدیدی از نوشتار سیاسی در ۱۶۲۸ شد و پروژه‌ای را در ذهن او شکل داد که مهم‌ترین ثمره‌اش انتشار لویاتان در ۱۶۵۰ بود(ادوارد و تاونزنده، ۱۳۹۸، ص ۷۷). هابز به کاربرد روش استقرایی و تجربه‌گرایی نامور شده بود. او می‌اندیشید گذشته که از دسترس بررسی تجربه دور شده است، یا درس‌های تاریخ به‌طور کلی بی‌ارزش است. هابز به‌ندرت با اشاره به تاریخ استدلالی را مطرح کرد. لویاتان در اساس پر از تعریف‌ها و تجربه بسیار متقاعدکننده است. او می‌گفت ساختن یک دولت مستلزم عملی کردن قواعد و اصول معینی است که اعتبار علمی و بنابراین ابدی دارند، پس عقل بیش از تاریخ قابل اتکاست(عالم، ۱۳۹۴، ص ۲۳۵). او استدلال کرد رفتار انسان را واکنش رو به احساس، که شکلی از حرکت است، معین می‌کند. انسان‌ها نسبت به چیزهایی که مطلوب‌اند



به‌طور مثبت، و به نسبت به چیزهای نامطلوب به‌طور منفی واکنش می‌کنند. با فهمیدن همین نکته ساده، می‌توان طبع و سرشت انسان و نوع اجتماع سیاسی مناسب برای آن طبع و سرشت را به‌خوبی شناخت. از چشم‌انداز هابز، غایت اصلی از تشکیل زندگی مدنی و سیاسی گریز از وضع طبیعی و جنگ داخلی و ایجاد امنیت در سایه هر شکلی از دولت است. هابز در اثر عمده خود، لویاتان، ضرورت تشکیل دولت و حاکمیت و پیدایش حقوق و قانون و تکالیف حکام و اتباع را از سرشت و نهاد آدمی و وضع طبیعی مستقر پیش از پیدایش دولت (و با وضع طبیعی محتمل در صورت فروپاشی دولت) استنتاج می‌کند. بر این اساس آدمیان در غیاب دولت موجوداتی تبهکار، خودخواه، آزاد و بی‌بندوبار هستند و زندگی در آن وضع طبیعی و غیرمدنی، ناامن و مسکنت‌بار و ددمنشانه است. غایت اصلی حاکمیت، برقراری آرامش و امنیت است که نیازمند آموزش اطاعت و وظیفه‌شناسی به عموم مردم است. مهم‌ترین کارکرد دولت تأمین امنیت همگانی و جلوگیری از بازگشت به وضع طبیعی و جنگی است و این مهم نیازمند انحصار و اطلاق حاکمیت در هر شکلی از دولت و حکومت است.(بشیریه، ۱۳۹۶، صص ۴۰۴).

وضع طبیعی

تعریفی که هابز از فلسفه می‌کند این است: شناخت معلول‌ها به علت و شناخت علت‌ها به معلولشان به وسیله‌ی استدلال درست، استدلال و فکر درست، یعنی جمع کردن معلومات با هم یا جدا کردن آن‌ها از یکدیگر، به عبارت دیگر فلسفه یعنی تجزیه و ترکیب و تجزیه و ترکیب تنها به اجسام تعلق می‌گیرد و غیر از جسم هر چه هست موضوع فلسفه و علم نمی‌تواند شد و مربوط به دین و ایمان است. (فروغی، ۱۳۹۶، ص ۳۷۲). مقدمات اصلی فلسفه سیاسی هابز در نگاه شاخص او به طبیعت بشری نهفته است که پشتوانه آن هم نگاه مکانیکی و جهان است. هابز جهان را کلاً متشکل از ماده در حرکت می‌داند و گزارشی کاملاً مکانیزه از روان‌شناسی بشر عرضه می‌کند. احساس زاده‌ی تماس اندام‌های حسی و ماده بیرونی است، حاصلش چه دیدن باشد، چه لمس کردن، چه شنیدن، چه شنیدن و چه بوییدن، همه محتوای ذهن حاصل دریافت‌های حسی است. این تخیل را هم

توضیح می‌دهد که هابز آن را حس رو به زوال می‌خواند(کلوسکو، ۱۳۹۷، ص ۱۰۳). به عقیده او، انسان موجودی خودپرست و خودمحور است. انسان موجودی تنه‌است، زیرا که جهان او از جهان دیگر موجودات متفاوت است. لذت‌ها و آرزوهای خاص خود را دارد و به هیچ نظم، اخلاقی باشد یا سیاسی، تعلق خاطر ندارد. اما برخلاف دیگر موجودات زنده دارای عقل است و قوه تعقل انسان از جانوران مشخص می‌کند. اما این عقل، انفعالی است درحالی‌که اغراض نفسانی او فعال و نیرومند است. اختلاف اغراض نفسانی سبب اختلاف در قوه تعقل انسان‌ها می‌شود. همچنین در انسان انگیزه غریزه برتری‌جویی وجود دارد. این انگیزه، انسان‌ها را به رقابت با هم برای کسب ثروت، دانش و افتخار می‌کشاند. خلاصه، مبارزه‌ای برای قدرت وجود دارد. در نتیجه، نفرت و حسد و کوشش برای مطیع کردن دیگران در نهاد اوست. اما طبیعت انسان‌ها را از لحاظ قوای بدنی و ذهنی چنان برابر آفریده که هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی باشد چیزی دارد که دیگران ندارد. اگر کسی از لحاظ جسمی قوی است، دیگری ممکن است تیزتر و زیرک‌تر باشد، و "طبیعت انسان چیزی است که با وجود آن که ممکن است بپذیرد که بسیاری دیگر از انسان‌ها شوخ‌طبع‌تر، سخنورتر، داناترند، اما به‌دشواری قبول خواهد کرد که دیگری عاقل‌تر باشد، زیرا که قوه تعقل و هوش خود را در خود می‌بیند اما قوه تعقل هوش دیگران از دید او دور است" (عالم، ۱۳۹۳، صص ۱۸۳-۱۸۴). هابز معتقد است که انسان‌ها موجوداتی ستیزنده هستند که میل و اشتهایشان آن‌ها را به ستیزه می‌کشاند. لذا، زندگی جنبش و حرکت از شادکامی در ارضای امیال و اشتهاهاست. اما این چیزی نیست که یک‌بار اتفاق بیفتد. امیال و اشتهاها با دچار وقفه نمی‌شوند؛ به محض این‌که ارضاء شدند، دوباره سر برمی‌آورند، و ارضای مجددی را طلب می‌کنند. بنابراین شادکامی وضعی پایدار نیست. شادکامی به معنای حرکت و پیشرفت دائمی امیال و آرزوها از چیزی به چیز دیگر است و دستیابی به چیز اول تنها راه برای اشتغال خاطر نسبت به چیز دوم باز می‌کند و همین‌طور الی‌آخر. هابز معتقد است میل و تمنا است که به فکر مهمیز می‌زند. میل و تمنا اهدافی را که آرزومندش هستیم تأمین می‌کنند، اما به محض مشخص شدن یک هدف، ذهن در جست‌وجوی وسایلی برای رسیدن به آن هدف برمی‌آید. هابز معتقد است که وسایل ضروری برای ارضای امیال کمیاب هستند و بنابراین رقابتی برای کسب این وسایل وجود دارد. بنابراین شخص نه‌تنها باید نگران تأمین این وسایل باشد، بلکه باید نگران حفظ آن‌ها از دستبرد دیگران هم باشد، که نیازمند قدرت است(کلوسکو، ۱۳۹۷، صص ۱۰۴۱-۱۰۴۰). هابز بر خلاف غالب مدافعان حکومت‌های استبدادی معتقد است که افراد بشر طبیعتاً با هم برابرند. درحال طبیعی، پیش از آن‌که دولتی به وجود آمده باشد، هر فردی میل دارد آزادی خود را حفظ کند و درعین حال بر دیگران تسلط یابد. هر دوی این امیال و غریزه صیانت نفس ناشی می‌شود. از تعارض این امیال جنگ همه بر ضد همه پدید می‌آید که زندگی را نکبت‌بار و حیوانی و کوتاه می‌سازد. در حال طبیعی نه مالکیت وجود دارد و نه عدالت و نه بی‌عدالتی؛ بلکه فقط جنگ وجود دارد و زور و نیرونگ در جنگ در دو فضیلت عظمی هستند(راسل، ۱۳۹۵، ص ۶۹۹). در وضع طبیعی (وضع پیشاسیاسی) هم آزاد هستند، یعنی هرچه را که بخواهند و طلب کنند می‌توانند بدست آورند، اما طلب کردن خواسته‌های انسان‌ها با یکدیگر تعارض پیدا می‌کنند. یعنی در وضع طبیعی خود انسان‌ها تصمیم می‌گیرند که دشمن‌شان چه کسی است و خود انسان‌ها نیز نحوه مقابله با دشمن‌شان را برمی‌گزینند. از نظر هابز شرارت‌هایی که در وضع طبیعی رخ می‌دهد محصول و مناسبت یکسان موجودات آزاد است. به‌عبارت‌دیگر، چون انسان‌ها علی‌الاصول آزاد هستند، یعنی نسبت به هم شرور

نیز هستند. تحت این شرایط کشمکش تمام‌عیار میان افراد ناگزیر است. جنگ همه علیه همه. کشمکش سه دلیل خاص دارد؛ نخست، رقابت از چیزهایی که افراد برای ارضای امیال‌شان نیاز دارند کمیاب هستند، و بنابراین بر سر آن چیزها رقابت می‌کنند. چون قدرت هر شخصی بستگی به این دارد که دیگران درباره او چه فکر می‌کنند، عقاید افراد اهمیت پیدا می‌کند و بنابراین علت دوم کشمکش می‌شود. هابز این را افتخار و جلال می‌نامد. اگر کسی کس دیگری را خوار بشمارد، آن کس دیگر انگیزه‌ای پیدا می‌کند که به آن شخص اول ضربه وارد کند تا در چشم دیگران مقامش را بالاتر ببرد و در نتیجه بتواند توانایی‌اش برای ارضای نیازهایش را بیش‌تر کند. منشأ سوم کشمکش ترس است. حفظ خویشتن برترین خیر در نظام اخلاقی هابزی است. ما صرف‌نظر از دیگر اعتقادات و ارزش‌هایمان، همگان دلمان می‌خواهد زنده بمانیم و زندگی کنیم. زندگی غایتی بالاتر از خودش ندارد، و زندگی برای رسیدن به همه دیگر اهداف و مقاصد ضروری است. چون شخص سائرین را به چشم دشمن می‌نگرد و می‌ترسد که به او حمله کنند و احتمالاً او را بکشند، پس انگیزه‌ای پیدا می‌کند که ضربه نخست را او وارد آورد. جوهره‌ی وضع طبیعی هابز فقدان فرمان‌روایی سیاسی است، و بنابراین عواملی که برشمرديم می‌تواند اوج بگیرد و کار را به یک کشمکش تمام‌عیار و هرج‌ومرج برسانند(کلوسکو، ۱۳۹۷، صص ۱۰۷-۱۰۸). به‌طور خلاصه می‌توان وضع طبیعی موردنظر هابز را در موارد زیر برشمرد: ۱) انسان موجودی اجتماعی نبود؛ خواست‌ها و آرزوهای انسان سیری‌ناپذیر بود؛ ۳) خودپرستی و احساس ناامنی انسان، او را واداشت جنگی بی‌پایان با هموعان به راه اندازد؛ ۴) انسان در شرایط تنهایی، بی‌نوایی، پستی، ددمنشی و به‌کوتاهی زندگی می‌کرد؛ ۵) صلح و امنیت وجود نداشت و جان انسان همیشه در خطر بود(عالم، ۱۳۹۳، ص ۱۸۵).

قرارداد اجتماعی

هابز، در کنار جان لاک و ژان ژاک روسو، عموماً بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز قرارداد اجتماعی در نظر گرفته می‌شود(کلوسکو، ۱۳۹۷، ص ۹۹). از نظر هابز، ترس از مرگ و ناامنی خاستگاه میل به بستن قرارداد برای بیرون آمدن از وضع طبیعی است، از این‌رو، ترس عالی‌ترین احساس عقلایی و عاملی است که به کاربرد خرد به عنوان عقلایی را ممکن می‌سازد و چنان‌که یکی از مفسران گفته است، انسان، از این حیث که عقل خود را بکار می‌گیرد، نمی‌ترسد، بلکه از این حیث که می‌ترسد عقل خود را بکار می‌گیرد(طباطبایی، ۱۳۹۳، صص ۱۲۲-۱۲۳). برای حل این وضعیت (وضع طبیعی) دو راه‌حل وجود دارد: راه‌حل اول این است که آزادی خود را کنار بگذاریم و برده‌ی دیگری شویم. تا از جانمان را حراست کند و جز حفظ جان خواسته دیگری نداشته باشیم. در صورت انتخاب این راه‌حل. گروهی که علیه همه شرارت می‌ورزند تعدادشان به حداقل می‌رسد. راه‌حل دوم این است که از وضع طبیعی به وضع مدنی (سیاسی) حرکت کنیم، یعنی برای حفظ نفع و جان همگان، همه افراد به‌طور مساوی از بخشی از آزادی‌های خود صرف‌نظر کنند و بدین‌ترتیب امنیت بدست می‌آوریم. در صورت انتخاب راه‌حل دوم انسان‌ها بنده یکدیگر نمی‌باشند، بلکه بنده قانونی هستند که موجب حفظ جان همگان می‌شود. این قوانین اگرچه بخشی از آزادی‌های ما را محدود می‌سازد، اما درعین حال تداوم زندگی را ممکن می‌سازند. می‌توان قانون از این دیدگاه را این‌گونه تعریف کرد: قاعده‌ی تهدیدکننده حدی از آزادی و عطاکننده‌ی امنیت و تداوم زندگی. مراد از بندگی قانون و تداوم زندگی که در راه‌حل دوم مطرح شد، قانون با تعریف بالا می‌باشد و هر چیزی قانون محسوب نمی‌شود. هابز بیان می‌کند که چگونه افراد بشر برای گریز از این بدی‌ها به دامن جوامعی پناه می‌برند که هر یک

تابع یک حاکم مرکزی هستند.

وی چنین وانمود می‌کند که این امر وسیله یک پیمان اجتماعی واقع می‌شود. گویا عده‌ای از افراد فراهم می‌آیند و توافق می‌کنند که حاکم یا هیئت حاکمه‌ای انتخاب کنند که حکومت بر افراد اعمال کنند و جنگ عمومی را خاتمه دهد.(راسل،۱۳۹۵، ص۶۹). هابز در انسان‌شناسی خود، فرد را موجودی ضداجتماعی می‌داند که اگر به خود واگذار شود از هیچ ضابطه‌ای تبعیت نکند، موجودی خطرناک است. پس انسان‌ها باید در یک جامعه‌ی سیاسی زندگی کنند که بخشی از آزادی‌های خود را واگذار کرده‌اند(کلوسکو،

۱۳۹۷، ص۹۸). قرارداد اجتماعی تقریباً در همه احوال، تصویری تخیلی از آنچه پیش از تکوین جامعه مدنی، یعنی جامعه و دولت برقرار بوده، ارائه می‌دهد(مکللند، ۱۳۹۷، ص۴۲۸). در نظریه‌ی هابز، قرارداد اجتماعی در وضع طبیعی بسته شده و هدف آن فرار از مرگ فجیع و ایجاد امنیت اجتماعی تحت نظارت لویاتان است(طباطبایی،۱۳۹۳،ص۱۱۴). وضع طبیعی وضعی است که خرد سیاسی، از مجروح نفی ویژگی‌های آن، تکوین پیدا کرده و انسان با پیوستن به قرارداد اجتماعی نظم قانونی ایجاد کرده تا آزادی مطلق وضع اجتماعی را با اجبارهای دولت محدود کند. اندیشه‌ی هابز نخستین آموزه‌ی اندیشگی است که کار را به نحوی روشن، بر استقرار جامعه‌ای کاملاً غیرمذهبی و بی‌اعتقاد به خدا بنا می‌نهد. تا بتواند مشکل سیاسی و اجتماعی را حل کند(میرموسوی و حقیقت، ۱۳۹۷، ص۴۸). نظریه‌ی قرارداد اجتماعی در خصوص گذر از وضع طبیعی به وضع مدنی چه در وجه توصیفی آن در اندیشه هابز و چه در وجه تجویزی آن در اندیشه‌ی روسو نظریه‌ای در باب نخستین گام در راه عقلانی شدن سیاست است. انسان‌ها در تعقیب خیر و صلاح و سعادت عمومی به تشکیل جامعه‌ی مدنی دست می‌زنند. در نظریه‌ی قرارداد اجتماعی دولت دستگاهی است که آدمیان برای تأمین سعادت خود می‌سازند. دولت وقتی حاصل قرارداد تلقی شود هر گونه خصلت رمز و راز آلود خود را از دست می دهد. تاسیس دولت حاصل قرارداد عقلانی افراد است. در نظریه‌ی قرارداد اجتماعی هابز گذار از وضع طبیعی به وضع مدنی به معنای گذار از وضع انزوای فرد به وضعیت ارتباط و روابط جمعی است. بنابراین قرارداد اجتماعی نخستین گام در راه عقلانی کردن زندگی سیاسی است(بشیریه، ۱۳۸۳، ص۴۶).

قانون و حکمران

هابز معتقد بود اگر که باید در دولت صلح و آرامش باشد، مردم باید از قانون اطاعت کنند و به نظر او، قانون فرمان حکمران است، که اختیار اجرایی آن را نیز دارد. حکمران به هیچ رو تابع قانون نیست، زیرا آنکه حکم می‌تواند در بند کند، می‌تواند خلاص کند؛ و بنابراین هر آن که فقط به خود بند شده است، به هیچ چیز بند نشده است. هابز گفت: «هیچ قدرتی از قدرت حکمران در گذاردن قانون بیشتر نیست. اما حکمران باید از قوانین خداوند و قوانین طبیعی پیروی کند، و از این لحاظ فقط در برابر خداوند مسئول و پاسخگو است». حکمران باید از عرف و سنن نیز پیروی کند و حقوق و دیرینگی را نیز به رسمیت بشناسد. به عقیده هابز قدرت و اختیارات حکمران در مورد همه وظایف حکومتی مطلق است. افزون به اختیار گذاردن و اجرای



قانون، یعنی اعمال اختیارات قوای مقننه و مجریه، و مقام اصلی قضایی هم است.(عالم، ۱۳۹۴، صص۲۴۸-۲۴۹).

حاکمیت

لویاتان هابز نخستین بیانیه حاکمیت در تاریخ اندیشه سیاسی انگلستان بود. او در این کتاب اندیشه حاکمیت حقوقی را به کمال رساند. هابز گفت: «حکومت تأسیسی باشد یا اکتسابی، مردم اختیار و قدرت حاکمیت را با این هدف به دست یک مرد یا انجمنی از مردان می‌سپارند که در سایه قدرت و در صلح و امنیت زندگی کنند و از ترس او یا آن‌ها به پیمان خود وفادار بمانند». برای این هدف حکمران باید هرگونه وسیله و قدرت لازم را در اختیار داشته

باشد(همان، ص۲۵۵). هابز، با مهارت، ابتکار عمل را از مخالفان خود سلب می‌کند. او می‌گوید اگر خوب در امور اندیشه کنید، آن‌گاه می‌توانید، با رسیدن به یک حاکمیت مطلق، در نهایت به حداکثر آزادی طبیعی قابل تصور در وضعیت طبیعی دست پیدا کنید(مکللند، ۱۳۹۷، ص۴۴۲). به باور هابز، در واقع، ایجاد حکومت از طریق به‌دست آوردن و تملک، تفاوت چندانی با ایجاد حاکمیت از طریق بنیان‌گذاری ندارد. وقتی می‌گوییم سربازان یک ارتش شکست خورده در مورد به رسمیت شناختن حاکم جدید به توافق رسیده و قرارداد معتبری را پدید آورده‌اند؛ در مورد آن می‌توان این ایراد را مطرح کرد که توافق مزبور بر پایه ترس شکل گرفته است. به باور هابز، نمی‌توان در رد اعتبار قراردادی که در میانه جنگ پدیدآمده، سخنی گفت. چون اگر نیک بنگریم، همه‌ی قرارداده‌ها به واسطه‌ی ترس شکل گرفته‌اند(همان، ص۴۴۴). وظیفه حاکم(خواه پادشاه باشد یا مجموعه‌ای از کسان) تأمین همان هدف و غایتی است که قدرت حاکم برای تحقق آن به وی واگذار شده است؛ یعنی تأمین امنیت مردم؛ و حاکم به‌موجب قانون طبیعی مکلف به انجام آن وظیفه و پاسخ‌گویی به خداوند، و تنها به خداوند که صانع آن قانون است، می‌باشد. اما مراد از امنیت در این‌جا صرف حفظ جان نیست بلکه همه نعمت‌های دیگری را نیز دربرمی‌گیرد که آدمیان می‌توانند به‌واسطه کار و کوشش قانونی خود و بدون ایجاد خطر یا ضرر برای دولت به دست آورند(هابز، ۱۳۹۶، ص۳۰۱). استدلال هابز در مورد هر حق ویژه‌ای که به حکمران خود اختصاص می‌دهد، شکل سودنگرانه دارد(طاهری، ۱۳۹۲، ص۱۸۲). به‌عبارت دیگر، ملاک مفید و مضر بودن برای جامعه و فرد مهم است و این ملاک همان سودگرایی است که بعدها به‌صورت مکتب اصالت فایده درآمد. هابز گذشته را کنار می‌گذارد و ضابطه خود را بنام منفعت داشتن معرفی می‌کند، زیرا تنها منفعت داشتن (سود و ضرر داشتن) قابل اثبات است. منفعت داشتن با نتایج کارها در ارتباط است یعنی ضابطه فقط تجربه است (اردستانی، ۱۳۹۴، ص۱۰۴).

اوصاف و حاکمیت

لازم است به این نکته اشاره کنیم که هابز همه‌ی اوصاف حاکمیت را از نمونه اولیه‌ی حاکمیت که به وسیله‌ی نهادها برقرار شده اخذ کرده است. این اوصاف همان اوصاف حاکمیتی است که نشانه‌های انسان‌های عقلانی در وضعیت طبیعی آن به طور داوطلبانه به حاکم خود واگذار می‌کنند؛ ۱- نخستین صفت حاکمیت آن است که قراردادی که براساس حاکمیت تاسیس می‌شود، همه قراردادهای قبلی را بی‌اعتبار می‌کند.۲-

دومین صفت حاکم آن است که حاکم هرگز نمی‌تواند از روی تقلب حق خود را نسبت به حاکمیت جلب کند. این امر از مفاد قرارداد نشأت می‌گیرد از این‌رو صدق آن مطابق تعریف حاصل می‌شود.۳- به‌عقیده هابز کافی است اکثریتی در مورد انتقال حق طبیعی به حاکم، برای اعتبار پیدا کردن قرارداد اجتماعی، به توافق برسند. طبق استدلال هابز، همین که مخالفان بالقوه بپذیرند که برای تدوین قرارداد اجتماعی در یک جا جمع شوند و شور و رایزی کنند، این بدان معناست که آن‌ها به طور تاکتیکی پذیرفتند که در مورد در محدوده‌ی اکثریت عمل کنند.۴- هابز به‌خوبی می‌دانست که اگر تصورش درباره طبیعت بشری درست باشد، آن وقت به یقین می‌توان گفت که انسان‌ها گاهی از حکومتی که حاکمان‌شان برای آن‌ها تدارک دیده‌اند، احساس نارضایی خواهند کرد. اقدامات یک حاکم، اقدامات فردی است که حاکم کارگزار او محسوب می‌شود. از این گفته می‌توان چنین فهمید که وقتی این‌طور به نظر برسد که با اقدامات حاکم خسارتی به من وارد آمده است، آن‌گاه می‌توان چنین فرض کرد که من این خسارت را به خود وارد آورده‌ام، و هیچ‌کس جز خودم مسئول این آسیب نیست.۵- از این گفته می‌توان این‌طور نتیجه‌گیری کرد که اتباع یک حاکم هرگز نمی‌توانند بر اساس موازین عدالت او را اعدام کنند، زیرا آن‌ها حاکم را به دلیل عمل خودشان مجازات می‌کنند و هیچ اصل حقوقی را نمی‌توان تصور کرد که مجازات یکی را به دلیل عمل دیگری توجیه کند. ۶- بدیهی است، حاکم نوع اقداماتی را که باید در جهت صلح داخلی انجام شود، تعیین می‌کند. وجود چندگونگی عقاید به‌ویژه در امور دینی و سیاسی یکی از مهم‌ترین عوامل برهم‌زننده‌ی صلح است. ازاین‌رو، حاکم از حق مییزی این دو دسته عقاید برخوردار است. ۷- یکی از وظایف اصلی حاکم ممیزی عقاید مذهبی و تصمیم‌گیری درباره انواع اشکال عبادت است. احتمالاً هابز می‌دانست که نمی‌توان اعتقادات درونی افراد به اجبار تغییر داد، اما یقیناً حاکم می‌تواند درباره نحوه‌ی انجام مراسم عبادی در انظار عمومی تصمیم بگیرد. ۸- احکام دادگاه‌های عادی دایر در قلمرو حاکم، باید همان احکام شخص حاکم قلمداد شود. همه‌ی دادگاه‌ها به او تعلق دارند؛ کما اینکه همه‌ی قوانین او محسوب می‌شوند. ۹- شمشیر عدالت درعین‌حال شمشیر جنگ است. وقتی طرفین قرارداد اجتماعی شمشیر را در دستان حاکم قرار می‌دهند، منظورشان این است که حاکم از آنان در مقابل یکدیگر و در مقابل دشمنان خارجی حفاظت کند. بنابراین اگر حق حاکم را در خصوص تصمیم‌گیری در مورد امور مربوط به جنگ و صلح انکار کنیم، در واقع اساس حاکمیت را از او دریغ کرده‌ایم. ۱۰- هیچ حاکمی نمی‌تواند امور مملکتی را شخصاً اداره کند. همه‌ی حکومت‌ها به نام شخص حاکم خوانده می‌شوند(و به نام پادشاه آغاز به کار می‌کنند). با این‌حال، حاکم مجبور است که امور خود را از طریق کارگزارانی پیش ببرد. هیچ‌کس نمی‌تواند چنین تصور کند که از حق مشورت دادن به حاکم برخوردار است و این‌که حاکم ملزم به مشورت با کسی باشد، اصولاً غیر قابل تصور است. بدین ترتیب انتخاب خدمت‌گزاران سلطنت تنها خاص حاکم است و او براساس اراده‌ی شخصی می‌تواند افراد را منصوب یا عزل کند. ۱۱- ممکن است حاکمان گاه و بی‌گاه بخواهند به خدمت‌گزاران پاداش بدهند. لذا از جق منحصربه‌فرد واگذاری لقب‌های اشرافی برخوردارند. مطمئناً لازم نیست وی در خصوص واگذاری القاب جواب‌گوی کسی باشد(مکللند، ۱۳۹۷، صص ۴۵۱۴۶۱).

نتیجه‌گیری

هابز به سه اسلوب شاخص استدلال سیاسی در انگلستان آن دوره، یعنی حق الهی، شکل آزادمنشانه‌ی قرارداد اجتماعی و قانون اساسی باستانی، به طور تلویحی یا صریح، حمله کرد. نباید انتظار داشت که وی به این ترتیب به شخصیتی محبوب

اندیشه و سیاست

و پرترفدار تبدیل شده باشد. آینده درستی این موضع را اثبات کرد. همه‌ی احزاب درگیر از هابز بیمناک بودند و این طرز برخورد آن‌ها محتملاً از روی خرد بود، چون لویاتان به آن‌ها کمتر تسلا می‌داد، اما در این صورت چه چیزی از هابزگرایی باقی ماند؟ آثار هابز برای کسانی که نگران ثبات اجتماعی و سیاسی جامعه‌شان‌اند، به‌روشنی آموزش‌های فراوانی دربردارد، اگرچه چندان اطمینانی به این آموزش‌ها وجود ندارد. از بسیاری جهات مهم هابز یک نظریه‌پرداز لیبرال است. او هم از فرد می‌آغازد که دارای حقّی نسبت به همه چیزهایی که برای حفظ خودش لازم دارد. حفظ خویشتن نخستین نفع فردی است که از جامعه سیاسی نشأت نمی‌گیرد. هابز با قدرت تمام استدلال می‌کند که جامعه چیزی نیست جز مجموعه‌ای از افراد. به دلیل شرایط هولناک وضع طبیعی، افراد توافق می‌کنند که حکومتی شکل دهند که قصد از آنان پیشبرد اهدافی است که از پیش وجود داشته‌اند. بار دیگر، دولت مقاصد محدود اجبارکننده‌ای دارد و برای همین نهادهایش هم محدود و اجبار کننده هستند. در تمامی این جنبه‌ها، هابز لیبرال است. درواقع او شایسته قدری اعتبار است چون پیشگام این رویکرد شاخص به مسائل سیاسی بود. جدی‌ترین نقد ما به هابز قرار گرفتن امنیت در مقابل آزادی در پارادایم سیاسی اوست. او انسان یا به عبارت صحیح‌تر شهروندان را وادار به انتخاب میان یکی از دو گزینه آزادی و امنیت می‌کند. اگر که طالب امنیت هستند، باید آزادی و حقوق دیگر خود را به فرمانروا واگذار و از آن‌ها چشم‌پوشی کنند و فرمانروا نیز در مقابل ثبات جامعه را فراهم می‌کند. مادام که فرمانروا قادر است امنیت شهروندان را تأمین نماید، آنان حق هیچ‌گونه اعتراض، مخالفت و طغیان را علیه وی ندارند. برون‌رفت از این بن‌بست و ایجاد نوعی سنتز میان آزادی و امنیت برای فلاسفه بعدی عالم سیاست دغدغه‌ای شد تا با طراحی یک نظام مطلوب، بتوان ضمن برقراری و حفظ امنیت، آزادی شهروندان را نیز به رسمیت شناخت.

منابع

ادواردز، الטר و تاونزند، جولز، تفسیرهای جدید بر فیلسوفان سیاسی مدرن (چاپ چهارم، خشایار دیهیمی، نی، تهران، ۱۳۹۸.

بخشایشی اردستانی، احمد، سیر تاریخی اندیشه‌های سیاسی در غرب(چاپ هشتم)، تهران، آوای نور، ۱۳۹۴.

بشیریه، حسین، احیای علوم سیاسی: گفتاری در پیشه سیاستگری (چاپ دوم)، تهران، نی، ۱۳۹۶.

بشیریه، حسین، عقل در سیاست: سی و پنج گفتار در فلسفه، جامعه‌شناسی و توسعه سیاسی، تهران، نگاه معاصر،۱۳۸۳.

تامپسون، مل، فهم فلسفه سیاسی در بستر زندگی اجتماعی، نرگس تاجیک‌نشاطیه، پگاه روزگار نو، تهران، ۱۳۹۸.

راسل، برتراند، تاریخ فلسفه‌ی غرب (چاپ دهم)، نجف دریا بندری، پرواز، تهران،۱۳۹۵.

زیباکلام، صادق، پنج گفتار (چاپ سوم)، تهران، روزنه، ۱۳۹۵.

طاهری، ابوالقاسم، تاریخ عقاید سیاسی (چاپ شانزدهم)، تهران، دانشگاه پیام نور، ۱۳۹۲.

طباطبایی، سید جواد، تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا، تهران، مینوی خرد، ۱۳۹۳.

عالم، عبدالرحمن، تاریخ فلسفه سیاسی غرب: عصر جدید و سده نوزدهم (چاپ هجدهم)، تهران، وزارت امور خارجه،۱۳۹۴.

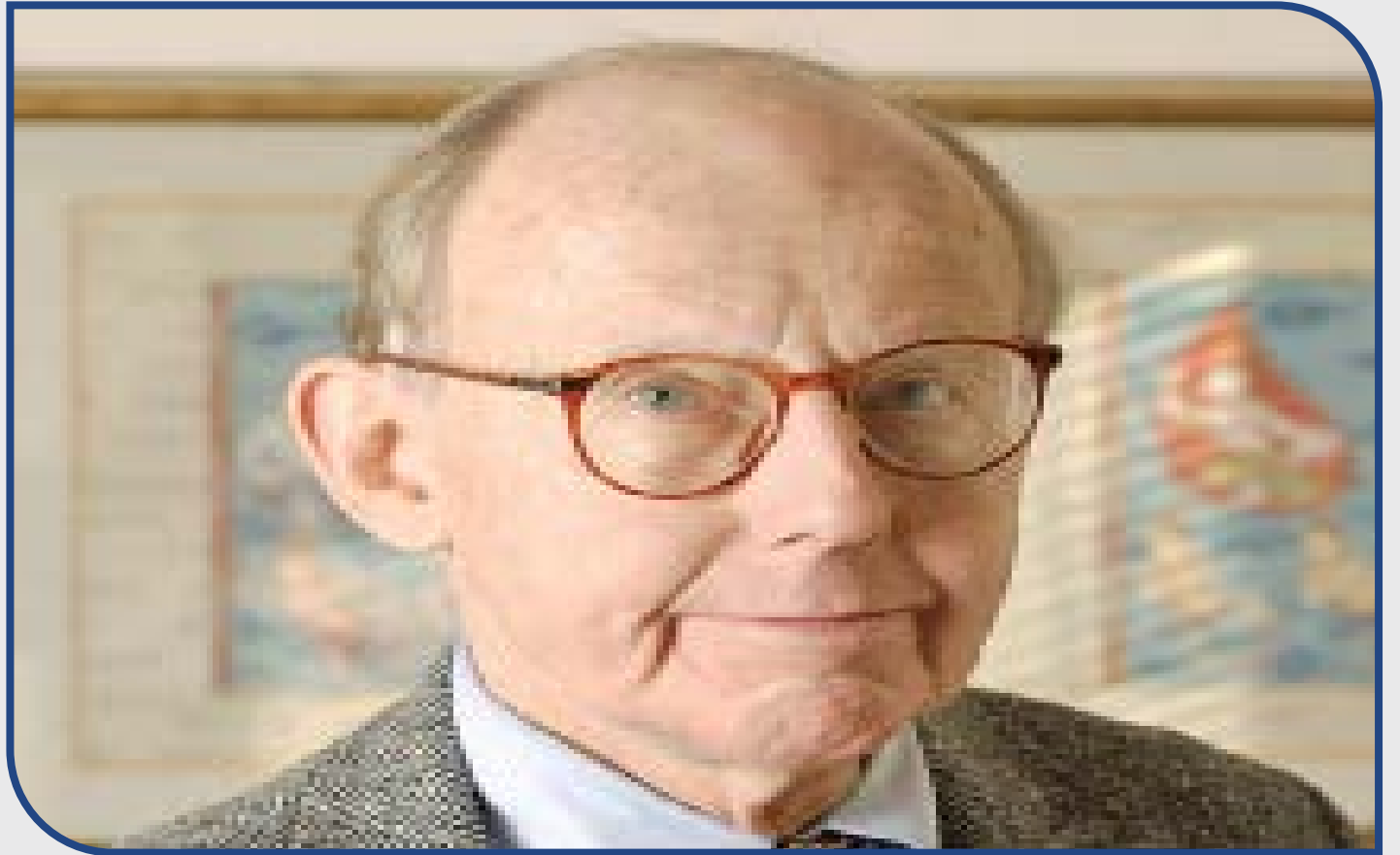
عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست (چاپ بیست و ششم)، تهران، نی، ۱۳۹۳.

فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا (چاپ دهم)، تهران، زوّار، ۱۳۹۶.

کلوسکو، جورج، تاریخ فلسفه سیاسی (چاپ ششم)، خشایار دیهیمی، تهران، نی، ۱۳۹۷.

مکللند، ج.اس، تاریخ اندیشه‌ی سیاسی در غرب(چاپ دوم)، جهانگیر معینی‌علمداری، تهران، نی،، ۱۳۹۷.

میرموسوی، سید علی و حقیقت، سید صادق، مبانی حقوق بشر از دیدگاه اسلام و دیگر مکاتب (چاپ بیست و ششم)، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه



دموکراسی از نگاه ساموئل هانتینگتون

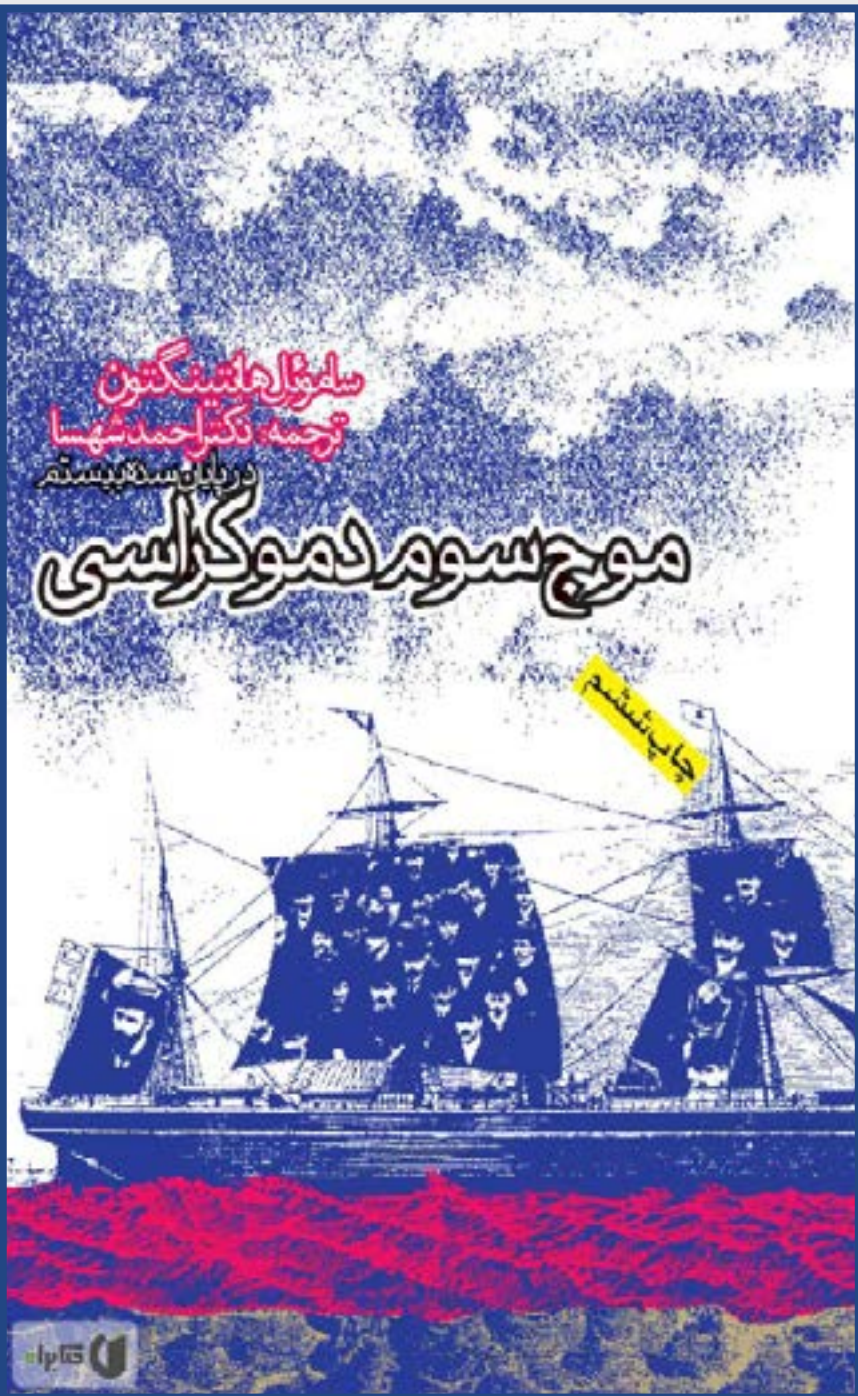


سجاد احمدی

کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه رازی

دموکراسی به عنوان یکی از اشکال حکمرانی به دوره‌ی دولت‌شهرهای یونان باستان باز می‌گردد. اما دموکراسی به معنای نوین در اواخر سده‌ی هجدهم و اواسط سده‌ی بیستم ظهور پیدا کرد. اندیشمندان و نظریه‌پردازان گوناگون، همچون ساموئل هانتینگتون نیز در کتاب موج سوم دموکراسی به تحلیل این موضوع پرداخته است و نحوه‌ی شکل‌گیری و آغاز دموکراسی‌ها در کشورهای گوناگون جهان را مورد بررسی قرار داده است. این نوشتار، درصدد است که دیدگاه ساموئل هانتینگتون در خصوص دموکراسی را مورد تبیین قرار دهد. هانتینگتون در ابتدا به تعریف موج‌های دموکراسی می‌پردازد. براین اساس، موج دموکراسی شدن عبارت از سلسله‌گذاری‌هایی از رژیم‌های غیر دموکراتیک به دموکراتیک که در زمان‌های خاصی صورت پذیرفته است و همچنین گذارهای مشخصی را در همان زمان در جهت مخالف به همراه آورده است. این موج‌ها همچنین موجب رواج لیبرالی شدن و یا کم و بیش دموکراسی شدن نظام‌های سیاسی شده است. به زعم هانتینگتون در دنیای جدید سه موج دموکراسی برخاسته است و هر موج در شمار اندکی از کشورها اثر بخشیده و در زمان پیدایش هر موج، گذار بعضی رژیم‌ها را به سوی غیر دموکراتیک اتفاق افتاده است. اکنون به هر سه موج می‌پردازیم: موج اول؛ این موج در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۲۸-۱۹۲۶، در انقلاب‌های آمریکا و فرانسه ریشه دارد. در اوایل

برای اصلاحات اقتصادی. چهارم تصمیم گروه‌های محافظه‌کار طبقه‌ی متوسط به بالا به منظور کنار گذاشتن جنبش‌های چپ و مردمی و گروه‌های پایین از قدرت سیاسی. پنجم به هم خوردن نظم و قانون بر اثر تروریسم و شورش. ششم مداخله به صورت نمایش دادن اثرات از هم پاشیدگی و یا سقوط نظام‌های دموکراتیک. هفتم تسلسل به صورت نمایش دادن اثرات از هم پاشیدگی و یا سقوط نظام‌های دموکراتیک. موج سوم در سال ۱۹۷۴ با انقلاب پرتغال و اسپانیا آغاز شد و تغییرات تاریخی دموکراتیک در آمریکای لاتین در دهه ی ۸۰ آسیا و اقیانوسیه را ایجاد نمود و از ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۹ در شرق اروپا پس از فروپاشی شوروی بود. در آمریکای لاتین، کلمبیا، کاستاریکا، تا سال ۱۹۷۸ دموکراتیک بودند و فقط هائیتی تا سال ۱۹۹۵ اقتدارگرا باقی ماند. در واقع، علت‌هایی که موج سوم دموکراسی را به وجود آوردند با علت‌های اساسی موج دوم و با علل موج اول کمتر تفاوت داشت. اهمیت نسبی این علل عام، از جا به جایی و نیز نظام‌های مختلف اقتدارگرا، در کشورهای مختلف فرق می‌کرد.



اهمیت نسبی آنها در دوران موج سوم هم گاه تفاوت می‌یافت. شکست نظامی، توسعه اقتصادی، بحران‌های اقتصادی که در پی ضربه‌های نفتی پیدا شد، از علل عمده‌ی دموکراسی شدن‌ها بود. عوامل خارجی به خصوص تسلسل در دموکراسی شدن‌ها بعدی تأثیر بسیار داشتند. در هر کشور به خصوص، دموکراسی شدن بر اثر ترکیب علل عام به علاوه عواملی که خاص آن کشور بود حاصل آمد. ساموئل هانتینگتون، ظهور موج سوم دموکراسی را ناشی از چند عامل می‌داند که عبارت است از؛ کاهش مشروعیت رژیم‌های استبدادی به دلیل افزایش انتظارات عمومی. دوم رشد اقتصادی و مدرن‌سازی اقتصاد کشورهای درحال توسعه و افزایش شاخص‌هایی چون افزایش نرخ شهرنشینی، آموزش و پرورش و ایجاد طبقه متوسط. تغییر در کلیسای کاتولیک و تأکید بر حقوق فردی و مخالفت با حکومت‌های توتالیتر و استبدادی. نقش عوامل ساختاری مانند فشار ایالات متحده بر شوروی بر سر مسائل حقوق بشر. دیگر عواملی چون تلاش‌های بین‌المللی و فعالان برای سیاسی کردن موضوعاتی چون حقوق بشر و تروریسم در سطح بین‌المللی. نکته‌ی دیگر، این که کارشناسان از بهار عربی نیز به عنوان موج چهارم دموکراسی یاد می‌کنند و به دنبال این موضوع هستند که چه زمانی این موج دموکراسی افول می‌کند. در ادامه باید گفت: هانتینگتون به اهمیت عوامل منفرد (الیت) در گذار به دموکراسی اعتقاد داشت. به سخنی دیگر، دموکراسی‌ها نه به وسیله‌ی علل بلکه به وسیله‌ی عوامل ایجاد می‌شوند. از نظر وی، فرآیند انتقال به رژیم دموکراتیک براساس انتخاب نخبگان انجام می‌شد، درحالی که فرایند ادغام براساس پیمان بین نخبه و اجماع صورت می‌گرفت. به باور هانتینگتون، ابتدا تغییر و تحول از بالا به پایین توسط نخبگان صورت می‌گیرد. در مرحله‌ی بعدی جا به جایی، اصلاح رژیم و مذاکره انجام می‌شود و در پایان، جایگزینی و فروپاشی رژیم‌های اقتدارگرا و استبدادی رخ می‌دهد. به طور کلی، کشورها برای پیشبرد و تحکیم نظام‌های سیاسی دموکراتیک خود با سه نوع مشکل رو به رو هستند؛ نخست استقرار نظام‌های جدید قانون اساسی و انتخاباتی در ریشه‌کن کردن مقامات هواخواه اقتدارگرایی و جایگزین کردن افراد دموکراتیک، لغو یا اصلاح قوانین که با دموکراسی سازگاری ندارند، واژگونی و یا دگرگون کردن نهادهای اقتدارگرایی مانند پلیس مخفی. دسته‌ی دوم، مشکلات جنبی هستند و تا حدی طرز حکومت چه دموکراتیک یا اقتدارگرا، حاکمان اقتدارگرا به احتمال زیاد و فرمانروایان دموکراتیک هم قادر به رفع این مشکلات باشند. اما مشکلاتی که در موج سوم شیوع پیدا کرد شامل، شورش‌های عمومی، منازعات ناحیه‌ای، فقر، عدم ثبات اقتصادی - سیاسی، تورم، وام خارجی و نرخ رشد پایین اقتصادی. دسته‌ی سوم، استقرار کم و بیش حکومت دموکراتیک ایجاد می‌شود که دربردارنده‌ی مشکلات اصولی هستند. نظام‌های سیاسی اقتدارگرا از مشکلاتی چون تصمیم‌گیری کاملاً متمرکز، بازدهی ناقص و تکا به اجرا و نمایش مشروعیت. دیگر مشکلات از خصوصیات نظام‌های دموکراتیک بود مانند کندی و وقفه، ناتوانی در تصمیم‌گیری، قابلیت و آمادگی برای عوام فریبی، تحت سیطره‌ی منافع اقتصادی مقررات قطعی بودن.

اندیشه سیاسی هانا آرنت



زینب چگینی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه امام خمینی(ره)

هانا آرنت در ۱۴ اکتبر سال ۱۹۰۶ در هانوفر آلمان به دنیا آمد. او سال‌ها در دانشگاه‌های ایالات متحده رشته‌ی تئوری سیاسی تدریس می‌کرد و از چندین کشور، ده‌ها دکترای افتخاری گرفت، و برنده‌ی جایزه‌ی آلمانی زبان لسینگ و فروید شد. آرنت در پی فهم تجربه‌ی سیاسی انسان و جایگاه سیاست در زندگی انسان است، از نظر آرنت تجربه‌ی سیاسی تجربه‌ای است مستقل که باید در خودش شناخته شود، اما در این عصر در علوم اجتماعی رایج مسخ شده است. سیاست از نظر آرنت کنش‌ها و کردارهای عمومی انسان‌هاست که آزادی و اختیار و فعالیت انسان را در خود نهفته دارند. گرایش اصلی اندیشه‌ی سیاسی آرنت، آزادی و عرصه‌ی آزادی انسان هست. از نظر آرنت انسان‌ها همه گونه سوالی در مورد خود و جهان پیرامون می‌پرسند که این سؤالات به دو دسته‌ی تجربی و معنوی تقسیم می‌شود. در سؤالات تجربی، به دنبال اطلاعات یا توضیحاتی درباره برخی وجوه دنیای حسی می‌باشند و سؤالات معنوی در حول معنا می‌باشد. اگرچه آرنت به صراحت نمی‌گوید ولی به نظر می‌رسد فیلسوف سیاست را در زندگی دارای چهار وجه می‌داند؛ نخست اینکه، هموطن‌های خود را از نعمت خودشناسی بهره‌مند می‌سازد. دوم اینکه، فیلسوف یک منتقد اجتماعی است و سوم آنکه، آرنت استدلال می‌کرد که فیلسوف نگهبان یکپارچگی زندگی بیشتر است و بر خلاف اغلب شهروندان که عموماً به علائق مادی خویش مشغولند، تصویر واضحی از ظرفیت‌های بشر دارد و در آخر آرنت می‌گوید که فیلسوف حافظ قلمروی عمومی است و یکپارچگی آن را حفظ می‌کند. آزادی علت هم‌زیستی مردم است. هانا آرنت دو گونه زندگی برای انسان‌ها قائل است. زندگی نظرورزان و زندگی عمل‌ورزان. با وجود تأکیدی که آرنت در کتاب وضع بشری بر زندگی عمل‌ورزان دارد به مرور زمان به ویژه پس از محاکمه‌ی آیشمان، آرنت به زندگی نظرورزان و اندیشه نیز اهمیت زیادی داد. از نگاه آرنت، طبیعت بشر به واسطه‌ی آفریده بودن آدمی و نه آفریننده بودن وی، به طور کامل قابل شناخت و تعریف نیست ولی وضع بشر به واسطه شمول بر توانایی‌های ایجاد شده توسط انسان‌ها قابل بررسی و شناخت است. وضع بشری مجموع تمام فعالیت‌هایی است که درمجموع محیط اختصاصاً انسانی بوجود آورده است. آرنت قلمرویی سه گانه برای جوامع انسانی قائل است که تحلیل‌های خود را با تأکید بر این سه قلمرو خصوصی، عمومی و اجتماعی انجام می‌دهد. از این دیدگاه می‌توان امر شخصی را مربوط به قلمروی خصوصی، امر اجتماعی را مربوط به قلمروی اجتماعی و امر سیاسی را مربوط به قلمروی عمومی دانست. وی قلمروی خصوصی را قلمرویی پیشا سیاسی دانسته و زحمت را که فعالیت‌ی انسانی به منظور برآورده کردن احتیاجات انسان و تأمین نیازهای معیشتی وی است مربوط به این قلمرو می‌داند. از منظر وی، قلمرو عمومی، قلمرو عمل و گفتار است و تصمیم‌گیری به واسطه استدلال و اقناع در این قلمرو صورت می‌پذیرد. آزادی، برابری و جهان انسانی مشترک در این قلمرو ایجاد می‌شوند. از دیدگاه آرنت و با استفاده از روش

پدیدارشناسانه این دو قلمرو در یونان باستان ریشه دارند ولی با تنگ شدن قلمرو عمومی و کم شدن تمایز و تشخیص انسان‌ها و جایگزینی رفتار به جای عمل و کردار و تعریف برابری به صورت هم‌رنگی اجتماعی، قلمرو اجتماعی شکل گرفت. از نظر آرنت گسترش قلمرو اجتماعی منجر به کم‌رنگ شدن تشخیص و هویت و فردیت بشر شده و روزمرگی و تکرار جایگزین وقایع برجسته در دوره‌های تاریخی شده، بوروکراسی جایگزین حکومت افراد گشته و مدیریت جایگزین حکومت کردن می‌شود. مالکیت خصوصی به ثروت شخصی فروکاسته شده و نهایتاً قلمرو خصوصی در قلمرو اجتماعی مستحیل گشته و در آزادی و برابری محدودیت ایجاد می‌شود. سه توانایی عمده‌ای که در خلق ساختار جهان و زندگی عمل‌ورزانه‌ی انسانی و قلمروی سه گانه‌ی بسیار موثرند، زحمت، کار و عمل می‌باشد. در سازمان سیاسی آزادی مهم است؛ بدون آن زندگی سیاسی بی‌معنی خواهد بود، علت وجود سیاست، آزادی است. سیاست مهمترین شکل ظهور آزادی هست. از منظر آرنت، دروغ از عوامل اساسی است که آزادی را به خطر انداخته و آن را به دو دسته دروغ در قالب تبلیغات و دستکاری در واقعیت، و دروغ در فرآیند تصمیم‌سازی به صورت دستکاری در واقعیت با هدف تطبیق واقعیت با نظریه دسته‌بندی می‌کند. وی نافرمانی مدنی را بحران ولی در عین حال سودمند می‌داند. از نظر وی نافرمانی مدنی بر اساس مسئولیت اخلاقی شهروندان در قبال قانون و جامعه‌ای مبتنی بر رضایت صورت می‌گیرد. افراد در نافرمانی مدنی ساختار حکومت را قبول دارند و هدفشان اصلاح امور است. آرنت متأثر از فلسفه هایدگر که یکی از استادان و نزدیکانش بود، از منظری پدیدارشناسانه به این مفاهیم و حوادث مرتبط با آنها پرداخته و تحلیل‌های عمیقی ارائه داده است. در سرچشمه‌های توتالیتریسم، آرنت در سه بخش به بررسی و مطالعه یهودستیزی، امپریالیسم و توتالیتریسم می‌پردازد. در بحث یهودستیزی وی با روشی پدیدارشناسانه ریشه‌های این امر را مورد موشکافی قرار داده و میان نفرت از یهودیان به واسطه تضادهای دینی، و یهودستیزی بواسطه تفکرات نژادپرستانه تفاوت قائل می‌شود. از منظر وی، نفرت از یهودیان به واسطه دین می‌تواند با تغییر دین یهودیان از بین برود ولی از دیدگاه نژادی یک یهودی همواره اصلاتی یهودی دارد و لذا در این حالت یک یهودی هیچ گاه نمی‌تواند از شر یهودی بودن خلاصی یابد. از نظر وی عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دست به دست هم دادند تا یهودستیزی و نژادپرستی تشدید شده و موجب ایجاد سختی و بحران برای یهودیان شود. او یهودیان را به دو دسته یهودیان نودولت و مطرود تقسیم بندی کرده که یهودیان نودولت آن دسته از یهودیان هستند که پذیرفته‌اند در جامعه ادغام شوند با این حال بواسطه یهودی بودن بصورت گروهی خاص در جامعه پذیرفته می‌شوند. یهودیان مطرود، یهودیانی هستند که از جامعه و یهودیان نودولت جدا شده‌اند و به واقع از حقوق شهروندی برخوردار نیستند و یا حقوق شهروندی‌شان در معرض خطر است. از دیدگاه وی، با غلبه‌ی قلمروی اجتماعی بر



از دیدگاه آرنت حتی از ایدئولوژی نیز موثرترند. توده‌ها بواسطه انزوا و تنهایی از خرد جمعی بی‌بهره بوده و لذا به تخیل بیش از عقل بها می‌دهند. بدین واسطه، تبلیغات ابزار کارایی برای جهت دادن به اذهان آنها می‌باشد. تبلیغات، تصویری جعلی از واقعیت ارائه داده که به مرور در اذهان توده ثبت می‌شود. از طرفی سازمان توتالیتر این جهان جعلی خلق شده توسط تبلیغات را به جای واقعیت جا می‌زند. در این میان ترور و ارباب نیز به منظور تحقق بخشیدن به اصول ایدئولوژیک و دروغ‌های جعلی بکار می‌رود. در حکومت‌های توتالیتر، توده و بویژه هواداران حکومت جلوه‌ای ظاهری به حکومت بخشیده که تصویری متفاوت از واقعیت هم برای ناظران خارجی و هم خود اعضای جامعه توتالیتری ایجاد می‌نماید. در جوامع توتالیتر با وجود اینکه توده به دلیل انزوا و حس تنهایی و تک افتادگی به این جنبش می‌پیوندند، هیچ گونه هویت و تشخیص نمی‌یابد بلکه برعکس هویت و شخصیت مردم در قالب هدف یا شخصیتی خاص در جامعه توتالیتر که همان رهبر یا رهبران آن جامعه هست فروکاسته می‌شود. از نظر آرنت، وجود اهداف مشترک و پیوندهای اجتماعی در کنار امید به آغازی تازه بهترین موانع و راه‌های مقابله با توتالیتریسم است.

عمومی و امورات اجتماعی بر سیاسی، مساله یهودیان از دایره قانون بیرون آمد. در بحث مربوط به امپریالیسم، وی نژاد پرستی و بوروکراسی را ابزار اجرایی امپریالیسم برای سلطه بر ملت‌ها می‌داند. از دیدگاه آرنت، اندیشه‌ی نژادی حاکم بر ملت‌های استعمارگر بر اثر امپریالیسم به نژادپرستی مبدل شد و ملت‌های استعمارگر خود را در مرتبه‌ای نژادی بالاتر از ملت‌های مستعمره می‌دانستند که بر اثر نفوذ و استیلای آنان بر مستعمرات، تفکرات نژادپرستانه تکوین شد. آرنت میان استبداد و توتالیتریسم تفاوت قائل شده و نتیجه و حاصل یک حکومت توتالیتر را نابودی زندگی انسانی می‌داند. وی دلیل اصلی شکل‌گیری حکومت‌های توتالیتر را ظهور توده‌ها به واسطه‌ی فروپاشی و اضمحلال ساختارهای طبقاتی که بر مبنای منافع و مشترکات جمعی شکل گرفته بودند می‌داند و توده را جمعیتی تک افتاده، منزوی و تنها تعریف می‌کند که نه به دلیل نیازها و اهداف مشترک، که به واسطه خلأ هویتی در خدمت هدف اقلیتی خاص در قالب سازمانی سیاسی قرار می‌گیرند. دموکراسی توده‌ها، در واقع کارکردی ضد دموکراسی داشته و بر خلاف دموکراسی اصیل که حکومت اکثریت است، منجر به حکومت اقلیت می‌شود. تبلیغ و ترور دو ویژگی اصلی حکومت‌های توتالیتر هستند که

رس پوبلیکا؛ اراده انبوه خلق



محمدرضا حیدری

پژوهشگر حوزه‌ی فلسفه و اندیشه

رس پوبلیکا: بگذارید تا هجوکنندگان هر اندازه می‌خواهند به امور انسانی ب‌خندند، بگذارید متألپهان آنها را نفرین کنند، بگذارید مالیخولیایی‌ها هر اندازه می‌توانند حیات بدوی و لگام گسیخته را ستایش کنند، بگذارید آنها انسان را تحقیر و حیوانات پست را تحسین کنند. انسان‌ها باز هم به تجربه در می‌یابند که با کمک یکدیگر می‌توانند بسیار آسان‌تر چیزهایی را که بدان نیاز دارند برای خود فراهم سازند و این‌که صرفاً با پیوند نیروهاست که می‌توانند از خطرهایی اجتناب ورزند که از هر سو تهدیدشان می‌کند. (اسپینوزا)

دموکراسی چیست و آنچه امر سیاسی را به راستی سیاسی می‌کند در چه نقطه‌ی حساس سرنوشت‌سازخانه کرده است؟ دموکراسی نه شکلی از حکومت است و نه یک ساختار خاص اجتماعی بلکه کنش مردمی است که می‌خواهند بی‌سالار باشند و از تمامی مناسبات امپراتوری بگذرند و بند ناف خود را از شکمپرخور سرمایه‌داری ببرند. کریستین راس در این باره به کتاب معلم نادان ژاک رانسیر استناد می‌کند و می‌نویسد: ژاک رانسیر، معنایی از قدرت را می‌رساندکه نه کمی است و نه وابسته به کنترل؛ قدرت توانمندی یا تواناسازی است. توان مردم عادی برای کشف شیوه‌های کنش برای برآوردن دغدغه‌های معمول. دموکراسی کنش تمامی سوژه‌هایی است که گویا دیگر نمی‌خواهند بی‌سهم بمانند بلکه تلاش می‌کنند حق خود را به گونه‌ای غیرمسالمت‌آمیز مطالبه کنند؛ زیرا بر این باورند که در سیستم‌های رسمی حکومتی چیزی بدست نمی‌آورند و باید از مجرای دیگری حقوق نداشته‌ی خود را مطالبه کنند. آن‌ها هر لحظه بیش از پیش به این مسئله امید می‌آورند که تمامی سیستم‌های نمایندگی الیگارشی‌ک‌اند. به نظر می‌رسد فرم حکومت دیگر مهم نباشد و هر شکلی از حکومت گونه‌ای امپراتوری جدید باشد که به شکل‌هایی متفاوت خود را نشان می‌دهد و در هر زمانی ردای مژورانه‌ی جدیدی می‌پوشد. اساساً مسئله‌ی تجلیل از سیستم‌های رای‌گیری امروز بیشتر به یک لطیفه شبیه است. اسلاوی ژیزک می‌نویسد: در پاییز ۲۰۰۷ بحثی عمومی در جمهوری چک در جوش و خروش بود: اگرچه اکثریت غالب مردم (حدود ۰۷٪) مخالف نصب رادارهای ارتش آمریکا روی قلمروی سرزمینشان بودند. اما حکومت به این پروژه ادامه داد. نمایندگان حکومت، با ادعای اینکه درباره‌ی چنین موضوع حساسی که با امنیت ملی ارتباط دارد نباید با رای‌گیری تصمیم‌گیری کرد؛ درخواست همه‌پرسی را رد کردند. نیز گفتند: کار را باید به کارشناسان نظامی سپرد. اگر در مسائل دیگر هم چنین تخصصی‌سازی ستمگرانه‌ای اعمال گردد گویا دیگر هیچ جایی برای رای مردم نیست و یک الیگارشی پنهان در پس تمام شعارهای دموکراتیک وجود دارد زیرا حکومت همواره خصلتی مطلقه به خود می‌گیرد و همیشه تصمیم‌گیری نهایی در موارد مسائل گوناگون را برعهده‌ی بوروکراسی خود می‌گذارد زیرا عادت کرده است مرجعیت نهایی تصمیم‌گیری باشد. با ترسیم چنین فضایی امپراتوری گویا همه جا را احاطه کرده

است و جامعه‌ای کنترلی ساخته است که همه جا را تبدیل به زندان کرده است. میشل فوکو براین باور است که زندان درست در مقابل درهایش شروع می‌شود. به محض اینکه از خانه‌ی خود بیرون بیایید زندان شروع می‌شود. فضای اجتماعی هموار است؛ نه به این معنا که شیاربندی انضباطی پاک شده است، بلکه به این معنا که آن شیارچه در سراسر جامعه بسط یافته است. به واقع انگار اصلاً مهم نیست که زندان کجاست بلکه امروز همه جا زندان است و برای برون رفت از این فضا باید چه در داخل زندان کلاسیک و چه بیرون از آن به دنبال آزادی گشت. به قول آنتونیو نگری: من معتقدم که در واقع هیچ تفاوت اساسی میان زندان و بقیه اشکال زندگی وجود ندارد. از نظر من زندگی زندان است هنگامی که فرد از آن حاصلی نمی‌برد یا زمان زندگی آزادانه در دست او نیست. باید در زمان زندگی را از آن خود کرد؛ زیرا می‌توان در زندان یا بیرون از زندان آزاد بود. زندان فقدان آزادی نیست، بلکه می‌تواند امکانی را برای شروع آزادی از پشت میله‌ها و تسری آن به کلیه‌ی فضاهای اجتماعی باشد و چنین چیزی وقتی محقق می‌شود که کنش سوژه‌ها، بر سازنده‌ی امر مشترک باشد. امری که از رهگذر تخطی اساسا خلاق و مولدش از هر نظم ساخت یافته‌ای، تحقق می‌یابد. چیزی که امر مشترک را می‌سازد اساساً یک عدم تقارن هستی‌شناسانه و همگونی و هماهنگی مناسبات امپراتوری را به یکباره به هم می‌ریزد. چیزی از جنس رس پوبلیکا (چیز عمومی یا امر عمومی، سهمی که مردم به صورتی دسته جمعی آن را مطالبه می‌کنند) و میل به پیشی گرفتن از قانون اساسا بهره‌کشانه‌ی حکومتی و به منزله‌ی قسمی امر مازاد که گویا همان چیزی است که از ساختار امپراتوری سرریز می‌کند، همچون آتشفشانی که به یکباره فوران می‌کند و دریایی که دچار سونامی می‌شود و زمینی که زلزله‌ای عظیم روح و جان‌ش را می‌لرزاند. تاریخ خود را به منزله‌ی انبوهی از درگیری‌ها و مواجهات عرضه می‌دارد و شاید چنین به نظر برسد که فاتحان جنگ، تاریخ را می‌نویسند اما باید در این جمله‌ی کوتاه آنتونیو نگری کمی ژرفاندیشی کرد: هیچکس هرگز واقعا فاتح جنگ نمی‌شود. تاریخ را صرفا فاتحان نمی‌نویسند، زیرا آنها هیچگاه تمامیت اجتماعی را از آن خود نمی‌سازند بلکه امر مازادی همواره در کار است که تاریخ فاتحان را نمی‌پذیرد و آن را به ریش‌خند می‌گیرد و به دنبال برساختن تاریخی غیرفاتحانه است. امر مازاد در کسوت همه‌ی آن‌هایی ظاهر می‌شود که در دل نظام سیاسی امپراتورانه به دنبال آزادی از ساز و برگ‌های ایدئولوژیک جهانی سرمایه‌دارانه می‌گردد. آزادی نه حقی که در بد تولد بدست آوریم و نه چشم‌اندازی معادشناختی که به طور نامعلومی به تعویق انداخته می‌شود زیرا رهایی ما همواره پیشاپیش شروع شده است. این همانا کناتوس است. جنبشی که فعال بودگی از راه آن بر منفعل بودگی تفوق می‌یابد. سوبزکتیوهی همیشه فعال تلاش می‌کند که در سیلان دائم باشد و در زندگی برای او زمانی از قید و بندهای زندان رهیده است که مدام همچون کوششی مداوم برای برانداختن امپراتوری ظاهر گردد. ماده‌ی حقیقی سیاست توده است و آنچه امر سیاسی را برمی‌سازد چیزی است که گسست مستمر، هویت اصلی آن است. قدرت برساننده باید به دنبال آن باشد که با ورود به ساحت استثنایی رخدادخیز، امر محال را ممکن کند و نادره‌ی سیاست را دریابد و تلاش کند که نه فقط منتظر رخداد که برای بوجود آوردن آن تلاش کند. قدرت برساننده نباید در یک تلقی هایدگری برای روبه مرگ بودن زیست کند بلکه باید زندگی را دوباره

زنده کند. افتادن به دام هایدگر می‌رود که از انسان سوژه‌ای مطیع سازد که به جای کنش فعالانه به گونه‌ای شاعرانگی و به قول آگوستو ایلومیناتی به درون گوش‌سپاری گردن نهد. آنتونیو نگری براین باور است که هایدگر، مار سیاهی است که ما را خفه می‌کندو باید به جای هایدگر از اسپینوزا مدد گرفت که ما را به زیستن در توانمندی ترغیب می‌کند. آنچه قدرت برساننده باید بیاموزد این است که به قول دِلوز: هنر، مقاومت است: مقاومت در برابر مرگ، بردگی، رسوایی و شرمساری.

تولد اسپینوزا؛ فصل فراموشی کاتخون: اتین بالیب‌ار معتقد است که اسپینوزا نخستین نظریه‌پرداز جنبش‌های توده‌ای است و انبوه خلق شاید در تلقی آنتونیو نگری از هستی‌شناسی اسپینوزایی ریشه داشته باشد. هیچکس مطمئن نیست که انبوه خلق دقیقاً چه کار می‌تواند بکند زیرا به قول اسپینوزا، هیچکس تاکنون معلوم نداشته است که بدن قادر به انجام دادن چه کارهایی است اما می‌دانیم که امپراتوری به گونه‌ای مزورانه قصد دارد توان انسان‌ها را محدود کند. اسپینوزا می‌گوید: شهروندان زاده نمی‌شوند، بلکه ساخته می‌شوند و این ساخته شدن برای انبوه خلق باید چیزی باشد متفاوت برساخت رام‌کننده‌ی امپراتوری که سوژه‌ها را در حالت انفعالی نگه می‌دارد. انبوه خلق باید به دنبال شدن انقلابی باشد که از نظرگاه ژیل دِلوز چیزی نیست جز ایستادن در برابر امر برتافتنی و امید به اینکه تنها راه رهایی یک چنین شدنی است. آنتونیو نگری در این باره می‌نویسد: این هستی که خودمان را در آن می‌یابیم، شدن گشوده است؛ نه شدنی بسته و محدود، هستی که از پیش تصویر نشده است بلکه به عکس هستی است که تولید می‌شود. شدن انبوه خلق با درون ماندگاری موجودیت می‌یابد و درون ماندگاری چیزی نیست جز علیه چیزی بودن. مقاومت و مبارزه با تمامی ساختارهای امپراتوری در رادیکال‌ترین شکل ممکن و باور به اینکه حرکت و آفریدن فقط درون این جهان، همین پایین، ممکن است. درون ماندگاری یعنی اعتقاد به اینکه هر آنچه انجام می‌دهیم چیزی بیش از تاثیرگذاری بر هستی‌مان نیست و این هستی گونه‌ای در عمل مداوم زیستن است. درون ماندگاری کاربست‌های اطاعت از امپراتوری را از هم می‌پاشاند و آرمانشهرهای واهی را پس می‌زند و تلاش می‌کند که در جهت آفریدن دنیایی برآید که از هرگونه تلقی آرمانشهرگرایانه تهی باشد. جامعه‌ی سیاسی محصول میل است و امپراتوری تلاش می‌کند از فوران میل‌ها و بدن‌ها جلوگیری کند و همچون کاتخون (شخصی که از ظهور دجال و در نتیجه ظهور مسیح جلوگیری می‌کند. قدرتی بازدارنده که وضع موجود را حفظ می‌کند) که عادت کرده است سوژه‌ها را از کنش بازدارد همه‌ی انسان‌ها را در ساختاری خاص محدود کند. کاتخون مفهومی بحث برانگیز است و ریشه‌ای یونانی دارد و در الهیات مسیحی به شخصی اشاره می‌شود که مانع ظهور دجال و در نتیجه ظهور مسیح می‌گردد. بازدارندگی کاتخون امکان هرگونه گسستی را ملغی می‌کند. اما دریغا که روزی فرا می‌رسد که خفقان‌ها و سرکوب‌ها از گوشه‌ای برون می‌زند و کاتخون خوش نام قصه‌ی ما بلاخره روزی باید به عصر فراموشی خود گام گذارد و در مکانی ناشناس سکنی گزیند. آشوب از درون قه‌ری که حاد شده سربرمی‌آورد لیک انبساط انقلابی آزادی از بطن آشوبی فوران یافته راه خویش را می‌گشاید. کاتخون گمان می‌کند که با همنشین شدن با توماس هابز، روسو و کارل اشمیت می‌تواند گونه‌ای الهیات سیاسی یا قرارداد اجتماعی یا قدرت مطلقه‌ای برسازد تا میل انسان‌ها را از زندگی بازدارد اما آنچه مبرهن است این است که به قول سنکا، آنکه به خشونت اتکا دارد نمی‌تواند برای مدتی طولانی حکومت کند و انباشت توانمندی انبوه خلق به یکباره انفجاری را رقم می‌زند که برج و باروی کاتخون را به یکباره برمی‌چیند. پذیرش سیاست اسپینوزایی به معنای طرد هرگونه تلقی قراردادگرایانه، هابزی، یا روسویی از سیاست است. لویاتان هابز دیگر هراسی

بر دل‌ها نمی‌اندازد بلکه میل تکینه‌ی سوژه‌های انباشت شده است که دلهره‌ای عجیب بر قامت بلندبالای کاتخون می‌اندازد و دل پیچه‌ی درمان‌نشدنی را برای امپراتوری به ارمغان می‌آورد و شکم پرخور امپراتوری را از هم می‌پاشاند. عصر مرگ کاتخون، شروع سیاست اسپینوزایی است که امروز دیگر به دیکتاتوری این کاتخون خاتمه بخشیده است و می‌رود که با صدایی رسا بر گوش‌ها بخواند که به قول هور کهایمر، وقتی حتی دیکتاتورهای زمانه به خرد متوسل می‌شوند، منظورشان این است که تانک‌های بیشتری دارند. اگر انبوه خلق سربه ابتدال بازدارندگی کاتخون فرود آورد دیگر اثری آزادی در او باقی نمی‌ماند و به پرتگاه شکست نزدیک می‌شود و در نقطه‌ی اوج اطاعت از امپراتوری قرار می‌گیرد. آنچه انبوه خلق را به راستی انقلابی می‌کند میل به آزادی از تمامی مناسبات سرمایه‌داری پست مدرن است و رقم زدن مرگ کاتخون به شیوه‌ای غیرمنتظره از راه کنش رادیکال درون ماندگاراسپینوزایی. از دید ما هیچ انبوه خلقی وجود ندارد مگر در آزادی و برای آزادی، بدین‌سان هیچ کاتخونی دارای ارزش نیست و شرایط تاریخی انبوه خلق ازاد با این واقعیت روبه روست که انبوه خلق در جریان تولید کردن تجربه و نهادهای مشترک در قالب شیوه‌ای مستمر و مداوم به خویشتن ساختار می‌بخشد. اسپینوزا گفت که هیچ دولتی درون دولت وجود ندارد؛ می‌توانیم بیفزاییم مگر برای انبوه خلق آزاد. اسپینوزا معتقد است که انسان آزاد کمتر از هر چیز دیگر به مرگ می‌اندیشد و خردورزی نه غور در مرگ که تامل در زندگی است. و امکان برساختن زندگی خارج از کاربست‌های امپراتوری همان چیزی است که انبوه خلق به دنبال آن است. ساختن همانا خود واقعیت انبوه خلق است. انقلاب‌ها طبق تعریف غیرقانونی و نامشروع‌اند البته تا پیش از زمانی که موفق از آب درآیند.

مرگ هایدرای سرمایه‌داری: امروزه هایدرای یونانی، (در اساطیر یونانی هایدرا اسم هیولایی است مارشکل و ساکن دریا و دارای سرهای بسیار است.همین که یک سر هایدرا قطع میشد دو سر دیگر جایش در می‌آمد. سرانجام هراکلس جای هایدرا را پیدا کرد و و با استفاده از تیرهای آتشین او را از آشیانه‌اش بیرون کشید و با همکاری یولئوس توانست سرهای هایدرا را یکی یکی بریده و جاهای بریده شده را با آتش بسوزاند تا سرهای جدید به وجود نیاید.) شمایل سرمایه‌داری را به خود گرفته است. چنین به نظر می‌رسد که هرگونه تلاش ما برای از بین بردن هایدرا به رشد بیشتر سرهای او منجر می‌گردد و امیدی برای شکست دادن هایدرا وجود ندارد. ولی گویا امروز هیچ هراکلسی توان آن را ندارد که عزم از پای درآوردن هایدرای امروزی را کند و هیچ یولئوسی هم قرار نیست به یازی بشتابد. ما امروز در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن سیطره‌ی هایدرای سرمایه همه‌گیر شده است و اذهان بشر را به جایی رسانده است که به جای مقاومت علیه ساز و کار بی‌رحمانه‌ی او به صدای خاموش اعتراض خود رضایت دهند. ما امروز از یاد برده‌ایم که این ماییم که بحران سرمایه‌ایم. این ماییم که می‌توانیم امید را در جامعه‌ای جست و جو کنیم که در آن امیدی وجود ندارد. این ماییم که می‌توانیم بن‌بست‌ها را بگشاییم و ثبات‌ها را به لرزه درآوریم. اندیشه‌ی انتقادی رادیکال به ناامیدی راضی نمی‌شود زیرا در صورت افتادن به دام یأس و خمودگی دیگر اساسا برایش زندگی ارزش زیستن ندارد و تنها به چیزی شبیه است که می‌توانیم ان را حیات نباتی شی‌واره شده بنامیم. در این بین تنها و تنها سوژه‌ای انقلابی می‌تواند امکان امید را برسازد. سوژه‌ای که دیگر به فکر چانه‌زنی از بالا نیست بلکه عمل خودجوش خود را از بطن جامعه شروع می‌کند. عملی خودانگیخته که در تلاش است سهم خود راطلب کند. چنین سوژه‌ای به دنبال به وجود آوردن فضایی غیر از فضای سرمایه‌دارانه است و به مثابه‌ی رادیکالیسم موجود در عمل خلاقانه‌ی خود جهانی دیگر

می‌سازد. هیچگونه راه میانه‌ای برای رهایی از انقیاد هایدرای سرمایه‌داری وجود ندارد؛ زیرا آنچه امروز با آن مواجهیم خصم همیشگی تغییر است. دموکراسی دقیقاً همان چیزی است که مرگ هایدرا را موجب می‌شود اما نه دموکراسی همچون شکلی از حکومت بلکه چیزی شبیه نوعی عمل یا حالتی از عاملیت سیاسی. چیزی شبیه یورش دُموس یا مردم. یورش علیه تمامی ساختارهایی که سلطه را در شهر همیشگی کرده‌اند. یورش برای ساختن وضعیتی عاری از سلطه. عمل سیاسی دُموس به لحظه‌ای خاص محدود نمی‌گردد، بلکه با گذشت زمان ادامه می‌یابد و همواره به سبب موانعی که با آن‌ها مواجه می‌شود آمده‌ی فوران است. دُموس معاصر قانون به ظاهر عادلانه‌ی موجود را نمی‌پذیرد زیرا معتقد است که اطاعت از قوانین امری است پروبلماتیک، زیرا قانون اغلب چیزی نیست مگر خواستکسی که آن را تحمیل می‌کند. سوژه‌ی انقلابیِ امروزی به این نتیجه رسیده است باید در مقابل قوانین ستمگرانه مقاومت کند. قوانین ستمگرانه‌ی سرمایه‌داری امروز همچون چهره‌ی زمختی است با جراحی پلاستیک برای خود ظاهری زیبا ساخته است و با چهره‌ی به ظاهر مهربان خود دم از احترام به نص قانون می‌زند اما مخفیانه و در پس و پشت عمل خود جرم قانونی انجام می‌دهد. امروز سوژه‌ی انقلابی برای به وجود آوردن امید باید به دموکراسی متوسل شود اما گونه‌ای دموکراسی بدون دموکرات‌ها. بدون کارکنرهای اتو کشیده‌ای که سرمایه‌داری را تقبیح می‌کنند اما گه گذاری سر سفره‌ی او می‌نشینند و با او هم غذا می‌شوند. کسانی که آلن بدیو در وصفشان می‌گوید: شما مرا به شگفتی می‌اندازید؛ زیرا به تندی به سرمایه‌داری کنونی می‌تازید اما آن را سراسرت به پرسش نمی‌برید. من در نهایت چنین نتیجه می‌گیرم که شما با وجود انتقاداتان، آن را می‌پذیرید و به زیست در جهانی تن می‌دهید که شما را می‌آزارد. دموکراسی راستین تن به سرمایه نمی‌دهد و همچون عده‌ای ادای مبارزه برای رهایی را در نمی‌آورد بلکه همواره به دنبال فعال‌سازی مجدد تکانه‌ای انارشیک خواهد بود. زیرا به قوا ژاک رانسیر، سیاست هیچ آرخه‌ای ندارد. سیاست، دقیق‌تر بگویم آنارشیک است. این است آنچه خود نام دموکراسی به آن اشاره دارد. تمامی افرادی که به دنبال برساختن دولت دموکراتیک هستند این نکته را از یاد برده‌اند که دولت سیاسی، در هر شکل آن، با اقدام انقلابی سازنده آشتی‌ناپذیر است و هر انقلابی پس از به پیروزی رسیدن و به وجود آوردن دولتی جدید دوباره به دام همان تمامیت‌خواهی‌های دولت پیشین می‌افتد. شاید بتوان در این شرایط همصدا با مارکس این جمله را تکرار کرد که در دموکراسی راستین دولت سیاسی ناپدید می‌شود. سوژه‌ی انقلابی، برای گشودن فضا‌های امید قرار نیست دولتی جدید را جای دولت قبل بنشاند بلکه چنین سوژه‌ای در پی بوجود آوردن گونه‌ای هستی مشترک است که دیگر در آن از قوه‌ی قهریه‌ی دولتی هیچ خبری نیست و ابزارهای مشترک به صورت انحصاری در اختیار عده‌ی محدودی قرار نمی‌گیرد و زمین‌ها ملک طلق حکومتگران نمی‌شود. فضایی که دیگر در آن بوروکراسی دولتی موضوعیتی ندارد تا بتواند با کاغذ بازی همه چیز را به نام خود بزند و شناسنامه‌ی مردم بی‌سهم را مصادره کند و پناهندگانی بسازد که تا دیروز همچون شهروند صاحب کرامت انسانی بوده‌اند اما امروزه همچون گله‌ای گوسفندان یا ذبح می‌شوند یا ناگزیرند با شتاب بگریزند. به وجود آوردن یک هستی مشترک غیر حکومتی امروز چیزی است که امکان امید را محقق خواهد کرد و فضایی غیر سرمایه‌سالار به وجود خواهد آورد. این همان چیزی است که می‌توانیم به آن بگوییم رس پوبلیکا. برکشیدن نقاب از چهره‌ی سرمایه و عریان کردن خوی واقعی آن امروز بیش از هر زمان دیگری ضروری به نظر می‌رسید زیرا پشت تریبون همه لبخند می‌زنید و برای پیشبرد اهداف شوم خود به احکام اخلاقی استناد می‌کنند به قول شکسپیر، شیطان برای رسیدن به مقاصدش به کتاب مقدس

استناد می‌کند. برانداختن نقاب سرمایه حقیقت سیاست را آشکار خواهد کرد. حقیقت سیاست دقیقاً همان چیزی است که که میان دو فضای تثبیت شده رخ می‌دهد. چیزی خانه کرده در یک لولا یا شکافی که به یکباره دهان باز می‌کند و کلیت فضای مسلط بر جامعه را از هم می‌گسلد. فضای رخدادخیز بین تمامی ثبوت‌ها حقیقت نه فقط سیاست که حقیقت زندگی است. فقط با خانه کردن در دل امکان‌های تغییر است که زندگی معنا می‌یابد و یکنواختی و روزمرگی دشمن همیشگی هرگونه امیدی برای زندگی است. امید داشتن پیش از هر چیز یک فانتزی تغییر است که در صورت شروع کنش فعالانه‌ی دُموس یا مردم واقعیت می‌یابد. امروزه آپاراتوس دولت خود را به ارباب جامعه بدل ساخته در حالی که باید خدمتگزار جامعه باشد. هیچ دولتی نمی‌تواند خدمتگزار باشد و همیشه کسانی این را می‌پذیرند که در فضا‌های ایدئولوژیک زیست می‌کنند و همیشه به دنبال آن هستند که کسری‌های حکومت را توجیه کنند. دولت هم به دنبال عادی‌سازی همه چیزاست و در تلاش است از مردم سوژه‌های یکسان و یکنواخت و هم شکل بسازد. هرکسی در چهارچوب مورد نظر دولت نگنجد به زور در آن چهارچوب جا داده می‌شود همچون پروکستوس که راهزنی بود که قربانیانش را به تختی می‌بست و با کشیدن آن‌ها یا قطع کردن پاهایشان آنان را به اندازه تخت درمی‌آورد. استانداردهای بی‌رحمانه‌ی دولتی امروز همین کار را با سوژه‌کتیویته‌ها می‌کند. هرچه در ساخت او جا نشود بریده می‌شود و دور انداخته می‌شود. سوژه‌ی ناهمسان و متفاوت همان چیزی است که امکان چسبیدن به وضعیت‌های رخدادخیز را دارد و می‌تواند فضای جدیدی برای امید بوجود آورد. تفاوت رمز پیروزی بر هایدرای سرمایه است. سوژه‌هایی که توان آن را داشته باشند تا با کنش منحصر به فرد و خلاقانه‌ی خود تک تک سرهای هایدرا را قطع کنند و در ادامه اجازه‌ی رشد تصاعدی آن را بگیرند. به قول هانا آرنت، شباهت‌ها هرچه باشند تفاوت‌های اساسی‌اند و این تفاوت از سوژه‌های خموده عناصری فعال می‌سازد که در پی آن‌اند که به شکل نامحدودی از کاراکتر انسان روزمره فراتر بروند. سرانجام شاید بتوان این نوشته را با جملاتی درخشان از هانری لوفور به پایان برد: اگر نیروهای اجتماعی بی‌حرکت بوده، اگر به هیچ شکلی بسیج نشوند، اگر متوازن باشند، اگر یکدیگر را خنثی کنند، دولت همچنانیک بلوک باقی می‌ماند. یک بلوک ظاهراً یکپارچه. هیچ شکافی در ساز و برگ دولت به وجود نمی‌آید، هیچ جنبشی به وجود نمی‌آید و در این دوره‌های راکد هیچ امکان سیاسی وجود ندارد به جز عمل درون دولت و پذیرش ساختارش.



نقش عثمانی در شکست آلمان نازی



امیرمحمد زلفی گل

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره)

I. همواره در نقد و بررسی یک پدیده، عوامل گوناگونی دخیل بوده و دیدگاه‌های متفاوتی نیز از راه و روش خود اقدام به تجزیه و تحلیل این متغیرها و دلایل رخ دادن یک رویداد و یا پدیده کرده‌اند. در بررسی اتفاقات جنگ جهانی دوم، چه تاریخ را به صورتی خطی ببینیم که نقطه مبدأ مشخصی دارد و دارای هدفمندی و غایتمندی است و بر روی این خط پیش می‌رود و حوادث دارای پیوستگی و وابستگی به گذشته هستند، و چه تاریخ را به صورت دایره‌ای بدانیم و معتقد باشیم حوادثی که در گذشته رخ داده‌اند در آینده یا زمان حال نیز با اندکی تغییر که مقتضیات زمانه است، روی می‌دهند، نیاز به بررسی تأثیرات جنگ جهانی اول بر جنگ جهانی دوم داریم. بسیاری از صاحب‌نظران یکی از علل درگیری آلمان نازی و فرانسه را علاوه بر تفاوت ماهوی سیستم سیاسی (تقابل یک حکومت توتالیتار و یک حکومت لیبرال دموکرات)، مقابله فاشیسم آلمان با امپریالیسم فرانسه و اتحاد فرانسه و بریتانیا و کینه‌هایی می‌دانند که فرانسویان از جنگ ۱۸۷۰-۱۸۷۱ به دل گرفتند و احساس تفوق طلبی که آلمانیان (پروسی‌ها) پس از این جنگ داشتند، از جمله نمونه‌های بارز توجه خط‌انگارانه و غایتمندی به تاریخ در تحلیل جنگ جهانی دوم است. در این نوشته سعی بر این است به یکی از عواملی که توجه کمی به آن شده است، پرداخته شود؛ یعنی موضوع ترکیه. همان‌طور که از تیتیر مطلب بر می‌آید، اسم انتخاب شده مربوط به دو دوره تاریخی متفاوت است؛ امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول و آلمان نازی در جنگ جهانی دوم. در این نوشته سعی می‌شود نقش تحولات قدرت ارتش امپراتوری تا ارتش ترکیه و تأثیر آن بر شکست آلمان در دومین جنگ جهانی مورد بررسی قرار گیرد. ترکیه با ۹۷۷٬۲۵۴ کیلومتر مربع وسعت در نیمکره شمالی، نیمکره شرقی، در غرب قاره آسیا، در کنار دریا‌های مدیترانه (در جنوب)، سیاه (در شمال)، اژه (در غرب) و مرمره (در شمال غربی) واقع شده و با کشورهای ایران در شرق، شوروی در شمال شرقی، سوریه و عراق در جنوب و یونان و بلغارستان در شمال غربی مرز مشترک دارد. فتح قسطنطنیه توسط سلطان محمد فاتح (دوم) در ۱۴۵۳ میلادی و شکست امپراتوری بیزانس

در تشکیل یک امپراتوری بزرگ اسلامی-ترک در حوزه‌ی آسیای میانه، سرمنشأ تحولات بزرگ در روابط بین‌الملل عصر مذکور گردید. در ابتدای قرن نوزدهم، امپراتوری عثمانی در اروپا شامل کلیه جزایر بالکان، به استثنای ساحل باریک دالماس، بود. این امپراتوری در آسیا، آناتولی، ارمنستان، شام (سوریه فعلی)، میان رودان(عراق فعلی)، و در آفریقا مصر و طرابلس (لیبی) را در تصرف داشت، و برای خود حق سیادت در تونس و الجزایر را قائل بود ولی در آستانه‌ی جنگ جهانی اول بخش اعظم این سرزمین‌ها را به علت دخالت امپراتوری‌های روسیه و اتریش-مجارستان در امور داخلی عثمانی از دست داد. دخالت امپراتوری تزاری روسیه در امور داخلی امپراتوری عثمانی در سال‌های منتهی به جنگ جهانی اول، ایدئولوژی کمونیستی شوروی و تداخل آن با فرهنگ اسلامی-ترکی کشور ترکیه در فاصله زمانی بین دو جنگ جهانی و بعد از آن و در نهایت تفوق طلبی شوروی در دوران پساجنگ و جنگ سرد و درگیری آن‌ها بر سر تنگه‌های بسفر و داردانل ، همواره بی‌اعتمادی و کدورت ترک‌ها نسبت به روس‌ها را در پی داشته است؛ به همین دلیل بر ویلهلم دوم، امپراتور آلمان، آشکار بود که در دوران جنگ بزرگ می‌توان با تطمیع ترک‌ها، آن‌ها را علیه روسیه تزاری وارد نبرد کرد؛ از همین رو، با آغاز جنگ، قیصر به سفیر آلمان که نفوذ زیادی در رجال عثمانی به ویژه انورپاشا، صدراعظم و طلعت‌بیک داشت، دستور داد به هر وسیله ممکن به‌ویژه وعده و تطمیع دولت عثمانی را به نبرد علیه روسیه وا دارد. هر چند که ترکان مشکلات عدیده‌ای با روسیه تزاری داشتند و راعب به جنگ علیه آن بودند اما حمایت دو دولت انگلیس و فرانسه از عثمانی در برابر تهدیدات روسیه در دوران صلح، عامل تردید آن‌ها در پیوستن به قوای متحدین دول محور، در ابتدای جنگ بود. در روز دوم اوت ۱۹۱۴، وانکنهایم، سفیر آلمان در عثمانی، به‌طور مخفیانه عهدنامه‌ی اتحاد با دولت عثمانی را منعقد ساخت، البته صدراعظم عثمانی در اخبار عمومی اعلام کرد که دولت عثمانی در جنگ بی‌طرف می‌ماند. عدم اجازه دولت عثمانی به عبور دو کشتی انگلیسی از تنگه‌های بسفر و داردانل که در تعقیب کشتی‌های آلمانی بودند و مقابله به مثل دولت بریتانیا و

توقیف چند کشتی به نام امپراتور عثمانی موجب کدورت دو دولت از یکدیگر و ورود رسمی امپراتوری عثمانی به جنگ و اعلان جنگ علیه متفقین شد. با ورود امپراتوری عثمانی به جنگ، ارسال مهمات، اسلحه و آذوقه به روسیه تقریبا مسدود شد؛ چرا که دریای بالتیک در زمستان با یخبندان مواجه شده و عبور و پهلوگیری کشتی‌ها را غیرممکن می‌سازد؛ همچنین به علت عدم وجود راه‌آهن سراسری و مفید استفاده از ایران در دوران جنگ بزرگ اول امکان‌پذیر نبود. حتی در صورت وجود خط راه‌آهن و امکان بهره‌وری دول متفق از آن، به علت جنگ روسیه و عثمانی، و حضور پرقدرت عثمانی در منطقه، امکان جلوگیری از رسیدن محموله‌ها به روسیه را دارا بودند. دولت روسیه به علت جنگ در دو جبهه، جبهه جنوبی با ترکیه در سرحدات قفقاز و جنگ در جبهه غربی‌اش با دو دولت قوی آلمان و اتریش-مجارستان دچار زحمات و شکست‌های فراوانی شده بود و حضور ترکان در کنار متحدین موجب تغییر موازنه قوا به نفع آنان شده بود. هرچند که نبرد ترکان و روسیه در منطقه قفقاز با شکست عثمانی و تلفاتی بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر همراه بود. تا به اینجا سعی بر آن بود که نقش امپراتوری عثمانی در تضعیف روسیه تزاری و علت برتری آلمان و اتریش-مجارستان بر آن به طور مشخص پررنگ گردد؛ در ادامه مطلب سعی بر آن است که نقش و تأثیر عدم وجود امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی دوم، دولت ضعیف جمهوری ترکیه و عدم ورود آن به نفع متحدین در شکست آنان در جبهه شوروی بررسی شود. جنگ جهانی دوم در اول سپتامبر ۱۹۳۹ با حمله نظامی آلمان نازی به لهستان شروع شد. هرچند که جنگ در تاریخ مذکور به شکل رسمی آغاز شد اما سیاست تفوق‌جویی آلمان به سال‌های ۱۹۲۵–۱۹۳۶ بازمی‌گردد. با روی کار آمدن هیتلر در سال ۱۹۳۳ و شعارهای نازی‌ها مبنی بر تحقیر شدن آلمان توسط دیگر ملل اروپایی و یهودیان در پایان جنگ اول جهانی، بازسازی ارتش به شیوه‌ای نوین در دستور کار قرار گرفت. اگرچه قوای نظامی آلمان در پی معاهده ورسای به شکل چشمگیری کاهش یافته بود و امکان بازسازی و یا افزایش قدرت آن را نداشت اما دول بریتانیا و فرانسه به علت جلوگیری از احساس تحقیر بیشتر توسط آلمانی‌ها و انتقام آنان، اقدام به آسان‌گیری نسبت به آلمان کردند که این امر موجب افزایش پنهانی و آشکار نیروهای نظامی تعلیم دیده و ادوات و ماشین‌آلات جنگی پیشرفته آلمان شد. توسعه صنایع نظامی، تحقیقات نظامی و نظریه‌پردازی نظامیان آلمان و وجود ژنرال‌های باتجربه و خلاقی همانند فیلدمارشال گودریان، رومل، مانشتاین، بک، کسرلینگ، کایتل، لیب، لیست، روندشتت، ویتزلبن، پائولوس، کلايست، مدل، شورنر و گریم باعث برتری چشمگیر نیروی نظامی آلمان بر سایر دول اروپایی بود که آن‌ها را در بیم جنگ با آلمان نازی گذاشته و آنان را به دیپلماسی سهل‌گیرانه بر توسعه‌طلبی آلمان سوق داده بود. برای شکست آلمان نازی در جریان جنگ علل متفاوتی ذکر شده است؛ از جمله توقف ۷۲ ساعت نیروها در دانکرک و اجازه خروج دادن به نیروهای بریتانیا، اشتباه راهبردی متحدانش ایتالیا و ژاپن، فردمحوری کشور پیرامون شخص پیشوا و اشتباهات تاکتیکی او، سرمای روسیه، عدم تجهیز سپاه آفریقا و غیره. همانگونه که در ابتدا توضیح داده شد، جنگ دوم جهانی از جنگ بزرگ جدا نبوده و با مقایسه‌ی تطبیقی برخی از معادلات می‌توان به تشابهات زیادی رسید. در هر دو جنگ جهانی آلمان پیش‌بینی درگیری در دو جبهه را کرده بود؛ در سال ۱۹۱۳ در پی درخواست ژنرال مولتکه، قوای نظامی آلمان در زمان صلح از ۶۲۳ هزار نفر به ۸۲۰ هزار نفر و افراد زیرپرچم به بیش از یک و نیم میلیون نفر افزایش داده شد که این قانون به آلمان اجازه می‌داد در دو جبهه قادر به نبرد باشد. در جنگ جهانی دوم نیز پیش‌بینی وقوع نبرد در دو جبهه در نظر گرفته شده بود؛ به گونه‌ای که کمتر از یک سال پس از تهاجم آلمان به لهستان، در تاریخ ۱۰

می ۱۹۴۰ به فرانسه نیز حمله کرد؛ همچنین پس گذشت حدودا یک سال آلمان جبهه وسیعی را در شرق علیه شوروی باز کرد. از دیگر تشابهات اقدامات نظامی آلمان در دو جنگ، نحوه حمله نظامی آن به فرانسه و روسیه است؛ در سال ۱۸۹۷ ژنرال اشلیفن، رئیس ستاد مشترک آلمان، از ژانویه ۱۹۸۱ تا ۱۹۰۶ طرح حمله به فرانسه از طریق بلژیک، هلند و لوکزامبورگ را به تهیه و تصویب رساند. طرح اشلیفن در دو مرحله، کار حمله را پیش‌بینی کرده بود. براساس طرح وی، با توجه به خطوط دفاعی مستحکم موز-موزل نیروهای آلمانی وارد خاک بلژیک شده، به صورت درب چرخشی مجموعه نیروهای فرانسه را از پشت محاصره و پس از انهدام آن‌ها، در مرحله دوم نقشه، مجموعه نیروها به سمت روسیه حرکت می‌کردند و قوای روسیه را منهدم می‌ساختند. در جنگ جهانی دوم نیز، قوای آلمان در جهت دور زدن خط دفاعی مستحکم ماژینو، اقدام به حمله از خاک بلژیک و هلند کردند. قوای نظامی آلمان که از آخرین تکنولوژی نظامی بهره می‌برد و تانک‌های قدرتمند اما با قابلیت حرکت سریع طراحی کرده و ساخته بود، با بهره‌گیری از روش جنگی حمله برق‌آسا طی تنها ۶ هفته موفق به زانو در آوردن ارتش فرانسه شد و فرانسه در تاریخ ۲۵ ژوئن ۱۹۴۰ تسلیم رسمی خود را اعلام داشت. پس از این تاریخ، تا ۲۲ ژوئن سال بعد که آلمان عملیات بارباروسا را به اجرا در بیاورد، اقدام به تجهیز نیروها و حرکت آن‌ها به سمت جبهه روسیه کرد. با توجه به نقش گسترده‌ای که امپراتوری عثمانی در جریان جنگ جهانی اول در جبهه شرقی ایفا کرد، در جنگ جهانی دوم، دول متفق و دول متحد تلاش بسیاری در کشاندن جمهوری ترکیه به سمت خود داشتند. دولت‌های انگلیس و فرانسه طی قرارداد آنلگو-فرانسوی،ترکی (۱۹۳۹) سعی کردند خود را به دولت جمهوری ترکیه نزدیک نمایند. در این قرارداد ذکر شده بود در صورت حمله به ترکیه، انگلیس و فرانسه خود را متعهد به دفاع از این کشور می‌دانند؛ همچنین در صورت وقوع جنگ در یونان و رومانی، اگر فرانسه و انگلیس نیز در حال جنگ باشند، ترکیه موظف است به این دو کشور کمک کند. ترکیه که در طول جنگ جهانی دوم سعی در اجرای دیپلماسی بی‌طرفانه و حفظ فاصله یکسان از طرفین جنگ داشت، نه تنها به پیمان مذکور پایبند نماند، بلکه در سال ۱۹۴۱ اقدام به انعقاد پیمان دوستی با آلمان نازی کرد. از نظر آلمان، اهمیت ترکیه نه در جهت حمله به شوروی، بلکه در جهت استفاده از مرزهای آن برای رساندن تجهیزات به نیروهای کودتاجی عراقی علیه حاکمیت بریتانیا به رهبری رشیدعالی گیلانی بود. در سال ۱۹۳۸، قوای ترکی در زمان صلح دارای ۴۷۱٬۰۰۰ سرباز، ۲۰۰۰۰ افسر شامل ۱۱ سپاه، ۲۳ لشگر، یک تیپ زرهی، سه تیپ سواره‌نظام تشکیل می‌داد. مانند اکثر کشورهای دیگر، عمده سلاح‌های ارتش ترکیه را سلاح‌های قدیمی مربوط به جنگ جهانی اول تشکیل می‌دادند. نیروی هوایی ترکیه در سال ۱۹۳۷ را ۱۳۱ فروند هواپیما که غالب آنان فرسوده و کهنه بودند و ۳۰۰ خلبان آموزش دیده که با توجه به هواپیماهای مدرن غربی و آب و هوای اروپای غربی آموزش دیده بودند، تشکیل می‌دادند؛ ارنست فیلیپس در کتاب خود، آخرین امید هیتلر، گفته است: «اگر آلمان با تمام قوای تهاجمی خود به این منطقه (ترکیه و خاورمیانه) حمله می‌کرد، به مراتب تعداد هواپیماهای بیشتری از هر آنچه که ترکیه می‌توانست گردآوری کند، در فضای هوایی این منطقه هواپیما می‌داشت …» در این بین اما نیروی دریایی جمهوری با داشتن یک ناوشکن یاووز (گوبن) ۴۰ ناوشکن، ۵ الی ۶ زیردریایی، دو رزمناو سبک، ۳ کشتی مینروب، ۲ ناوچه، ۳ قایق موتوری با قابلیت ژدر افکنی، ۴ کشتی مینگذار و یک کشتی تفحصی به مجموع ۸۰۰ افسر و ۴٬۰۰۰ سرباز، ضعیف‌ترین بخش ارتش این جمهوری را تشکیل می‌دادند. مجموع ارتش ضعیف این کشور، سیاست بی‌طرفانه ترکیه و تمرکز بر ملی‌گرایی و پیروزی



نکردن از سیاست‌های استعماری و امپریالیسمی باعث آن شد که این کشور تا پایان این جنگ و هنگام مشخص شدن طرف پیروز قطعی، وارد مهلکه نشود هرچند که نیم‌نگاهی به تسلط بر ترکان شوروی داشته و خصومت‌های تاریخی و ایدئولوژیک نیز با این کشور داشته است. اما در ضعف تاکتیکی آلمان از نظر دیپلماسی مورد استفاده و نقشه‌های جنگی می‌توان اشاره به ورود به جنگ هزینه‌زا آفریقا و عدم تجهیز ترکیه و همراه ساختن آن به عنوان متحد داشت؛ به دنبال ورود ایتالیای موسولینی به جبهه آفریقا و نبردهای سنگین با نیروهای استعماری بریتانیا و شکست و تلفات ایتالیایی‌ها، موسولینی درخواست ارسال چند سپاه و تجهیزات آلمانی به آفریقا را کرد که موافقت هیتلر را در پی داشت. نکته قابل تأمل در این است که اگر آلمان به جای تقویت بیش از اندازه سایر متحدین خود، به تقویت ارتش ترکیه می‌پرداخت، شاید نتیجه جنگ متفاوت از آنچه رقم خورد، می‌بود. همانطور که گفته شد در هنگام زمستان، امکان استفاده از بنادر شوروی در دریای بالتیک فراهم نمی‌باشد و ارسال محموله به این کشور بسیار سخت می‌شود. اگر ارتش آلمان موفق به پوشش ضعف ارتش ترکیه و تجهیز آن می‌شد، و اگر دستگاه دیپلماسی آلمان به رهبری فون ریبِن‌تروپ و سفیر آلمان در ترکیه، فون پاپِن، می‌توانستند ترکیه را به عنوان متحد خود همراه سازند، همانند جنگ اول، تنگه‌های بسفر و داردانل در اختیار ارتش ترکیه قرار می‌گرفت و اجازه عبور کشتی‌های متفقین داده نمی‌شد؛ همچنین کشور ایران نیز که به علت موقعیت لجستیکی‌اش و ارسال محموله به استالینگراد و شوروی در محاصره، مورد استفاده قوای متفق قرار گرفت و اشغال شد، در صورت حضور پررنگ ارتش ترکیه در منطقه، به اشغال در نمی‌آمد و ترکیه موفق به قطع خط ارسال مهمات و آذوقه



انگلیس و آمریکا به شوروی می‌شد. شایان به ذکر است که با توجه به موضع دیپلماتیک ایران نسبت به آلمان و بالعکس، که موضع دوستانه‌ای را در پی داشت، به هنگام اتحاد ترکیه و آلمان، و حضور نظامی پررنگ ترکیه، اشغال ایران توسط این کشور بسیار بعید بنظر می‌رسد. با قطع خطوط ارسال مهمات متفقین از ایران به سوی شوروی توسط ترکیه، ارتش شوروی ناچار به تسلیم به در برابر ارتش آلمان می‌شد یا به شکلی حداقلی آنان را با همان وضعیتی مواجه می‌کرد که ارتش آلمان در زمستان سال‌های ۱۹۴۱ و ۱۹۴۲ با آن مواجه شد.

منابع

- ↑ علی‌بابائی، غلامرضا، فرهنگ تاریخی سیاسی ایران و خاورمیانه، جلد چهارم، انتشارات رسا: ۱۳۷۱
- ↑ بزرگمهری، مجید، تاریخ روابط بین‌الملل (۵۴۹۱-۰۷۸۱)، انتشارات سمت: ۷۹۳۱
- ↑ بهمنش، احمد، مسئله شرق، تاریخ تشکیل دول صربستان، یونان، مصر، رومانی، بلغارستان، جمهوری ترکیه، امپراتوری عثمانی و سیاست دول اروپا از اواخر قرن هجدهم تا زمان حاضر، تهران: مرداد ۵۳۳۱
- ↑ ستوده تهرانی، حسن، تاریخ دیپلماسی عمومی، جلد ۲، انتشارات دانشگاه تهران: ۹۳۳۱
- ↑ درگاه فارسی صفحه معاهده ورسای در ویکی‌پدیا
- ↑ regrebsgineoK.I.H. ,G.ylraE nredoM eporuE ۰۰۵۱۰۸۷۱, nodnoL ,noisserpmI hftiF ,namgnol ,namottO eht fo yrotsiH eTh :maerD s’namso ,eniloraC ,leknif ,eripmE ۰۰۲۰۷.
- ↑ elcèis eXX ud eporuEL ,itarozraM te rehcabcsiF ۰۰۹۱ à ۴۱۹۱, siraP ,loV tpeS ۰۶۹۱.
- ↑ sweN yliaD orobselddiM ,۱/۱۴۹۱/۸۱/ yekruT-izaN tcaP ,ngiS oT ydaeR detropeR .۰۰۲.
- ↑ regrebsgineoK.I.H. ,G.ylraE nredoM eporuE ۰۰۵۱۰۸۷۱, nodnoL ,noisserpmI hftiF ,namgnol ,namottO eht fo yrotsiH eTh :maerD s’namso ,eniloraC ,leknif ,eripmE ۰۰۲۰۷.
- ↑ regrebsgineoK.I.H. ,G.ylraE nredoM eporuE ۰۰۵۱۰۸۷۱, nodnoL ,noisserpmI hftiF ,namgnol ,namottO eht fo yrotsiH eTh :maerD s’namso ,eniloraC ,leknif ,eripmE ۰۰۲۰۷.
- ↑ regrebsgineoK.I.H. ,G.ylraE nredoM eporuE ۰۰۵۱۰۸۷۱, nodnoL ,noisserpmI hftiF ,namgnol ,namottO eht fo yrotsiH eTh :maerD s’namso ,eniloraC ,leknif ,eripmE ۰۰۲۰۷.
- ↑ regrebsgineoK.I.H. ,G.ylraE nredoM eporuE ۰۰۵۱۰۸۷۱, nodnoL ,noisserpmI hftiF ,namgnol ,namottO eht fo yrotsiH eTh :maerD s’namso ,eniloraC ,leknif ,eripmE ۰۰۲۰۷.
- ↑ regrebsgineoK.I.H. ,G.ylraE nredoM eporuE ۰۰۵۱۰۸۷۱, nodnoL ,noisserpmI hftiF ,namgnol ,namottO eht fo yrotsiH eTh :maerD s’namso ,eniloraC ,leknif ,eripmE ۰۰۲۰۷.
- ↑ regrebsgineoK.I.H. ,G.ylraE nredoM eporuE ۰۰۵۱۰۸۷۱, nodnoL ,noisserpmI hftiF ,namgnol ,namottO eht fo yrotsiH eTh :maerD s’namso ,eniloraC ,leknif ,eripmE ۰۰۲۰۷.
- ↑ regrebsgineoK.I.H. ,G.ylraE nredoM eporuE ۰۰۵۱۰۸۷۱, nodnoL ,noisserpmI hftiF ,namgnol ,namottO eht fo yrotsiH eTh :maerD s’namso ,eniloraC ,leknif ,eripmE ۰۰۲۰۷.

اتاقی که در آن اتفاق افتاد



محمد مهدی کریمی نیا

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)



از دیرباز کتاب‌های خاطرات، زندگی‌نامه، سفرنامه یا دست نوشته‌ها، بویژه برای آن دسته از افرادی که در جرگه‌ی سیاست حضور داشته‌اند مورد توجه‌ی ویژه قرار گرفته است و پژوهندگان و علاقه‌مندان این عرصه، برای رسیدن به حقایق و اطلاعات دسته اول‌تر همواره به این کتب مراجعه یا بدان‌ها استناد می‌کنند. کتاب‌هایی که در موضوع و ماهیت سیاسی هستند را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: آن دسته از دست نوشته‌ها که توسط یک شخص سیاسی که به صورت مستقیم در میدان سیاست حضور دارد و عضوی از ساختار و مجموعه است یا به طور کلی در جایگاه فرمانروایان قرار دارد و دسته‌ی دوم کتب خاطراتی که توسط فردی که ممکن است سیاسی نبوده و به عنوان یک شهروند، بازرگان، جهانگرد و به طور کلی در جایگاه فرمانبران، رخدادها و حوادث سیاسی اجتماعی محیط پیرامونی خودش را به رشته‌ی تحریر درآورده است. بنابراین هردوی این دسته کتاب‌ها دارای ارزش بسیار خوبی جهت پژوهش در تاریخ بوده اما کتبی که توسط فرمانروایان نوشته شده، بی‌شک دارای ارزش دوچندانی است و شخص نویسنده در آن کتاب می‌تواند به افشای اسرار، رازها و اطلاعات مهم، پرده‌برداری از حقایق پشت پرده و رویدادهایی که ممکن است توسط جایگاه حاکمیت به صورتی دیگر جلوه کرده باشد، مخاطب را مورد توجه قرار دهد. هرچند نباید فراموش کرد که هر شخصی که به نوشتن کتب خاطرات مبادرت می‌ورزد همواره از حب و بغض، لغزش و خطا مصون نیست و ممکن است اطلاعات نادرستی را عمداً یا سهواً در اختیار آیندگان و خوانندگان قرار دهد. بنابراین نگاه یکسویه داشتن به این کتاب‌ها و دست نوشته‌ها منجر به خطا رفتن ما در فهم و پردازش یک موضوع می‌گردد. برای نمونه به کتاب‌هایی چون خاطرات اسدالله علم، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی از حسین فردوست، خاطرات آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، نبرد من از هیتلر، خاطرات محمدعلی فروغی، خاطرات اردشیر زاهدی، خاطرات کیم سونگ ایل، آشتی از بی‌نظیر بوتو، خاطرات دکتر مصدق، خاطرات خلیل ملکی، خاطرات رزمندگان جنگ تحمیلی هشت‌ساله همچون نورالدین پسر ایران، دختر شینا، آن بیست و سه نفر و... و هزاران دیگر این دست کتاب‌ها می‌توان اشاره کرد. کتاب اتاقی که در آن اتفاق افتاد نیز از این دست کتاب خاطرات است که دربردارنده‌ی خاطرات جان بولتون، مشاور امنیت ملی کاخ سفید در دولت دونالد ترامپ می‌باشد. بولتون یکی از چهره‌های کهنه‌کار حزب جمهوریخواه است که مناصب و مسئولیت‌های گوناگونی را در دولت‌های مختلف ایالات متحده برعهده داشته است که از میان اینها منصب سفیر دائم ایالات متحده آمریکا در سازمان ملل متحد از برجسته‌ترین و مطرح‌ترین جایگاه‌های او در کارنامه‌ی سیاسی اوست. وی که فارغ‌التحصیل رشته‌ی حقوق از دانشگاه ییل است در دهه ۱۹۸۰ کارش را در زمینه‌ی امنیت ملی و سیاست خارجی در دولت دونالد ریگان آغاز کرد و در دولت جرج بوش پسر نیز از معاونین وزارت خارجه و همواره از حامیان حمله به عراق بود که اذعان می‌کرد صدام حسین دارای تسلیحات

اتمی و کشتار جمعی است. روحیه‌ی بولتون و رویکرد وی در امر سیاست خارجی بشدت جنگ‌طلبانه و براساس رئالیسم تهاجمی است و در جای جای کتاب خاطراتش می‌توان این رویکرد را در نوشته‌هایش به خوبی مشاهده کرد. مهمترین تصویری که ما ایرانی‌ها از جان بولتون می‌توانیم داشته باشیم، به نشست و کنفرانسی با حضور اعضای سازمان تروریستی مجاهدین خلق بازمی‌گردد که در آن همایش علناً وعده داد، جشن سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران را همزمان با کریسمس ۲۰۱۹ در تهران برگزار خواهند کرد. در این راستا رهبر انقلاب نیز سخنرانی طعنه‌آمیزی ایراد فرمودند که توانایی محاسبات‌سنجی سیاسی آمریکا را زیر سوال بردند. یکی از مهمترین ویژگی‌های شخصیتی جان بولتون در امر سیاست، بی‌اعتنایی مفرط نسبت به نهادها و سازمان‌های بین‌المللی است و نقش آن‌ها را در امور بین‌الملل و نظم بین‌الملل غیرموثر و بی‌مورد می‌داند. برای نمونه در بخش دوم کتاب، در پی حمله و بمبارانی که سوریه از جانب آمریکا محتمل شده بود، دبیرکل سازمان ملل متحد در انتقاد از این حمله گفت که مجوز شورای امنیت را نداشته و بنابراین با حقوق بین‌الملل سازگار نیست و غیرقانونی است که در اینجا بولتون این اذعان دبیرکل را تمسخرآمیز می‌داند. با اینکه بولتون توانست با اعمال نفوذ حزب جمهوریخواه وارد دولت ترامپ شود اما دچار کژسلیقگی‌ها و اختلافات جدی با ترامپ و دیگر همکاران خود شد و رویکرد جنگ‌طلبانه‌ی او چیزی نبود که برای ترامپ مطلوب بوده باشد. بدین‌سان پس از یکسال حضور در جایگاه مشاور امنیت ملی از منصب خود استعفا داد و پس از آن با فعالیت‌های رسانه‌ای علیه ترامپ و سیاست‌های او پرداخت. رویکرد بولتون درخصوص ایران در این کتاب بسیار خواندنی است. در موضوع خروج آمریکا از برجام چنین بیان می‌کرد جمهوری اسلامی ایران، یک تهدید جدی برای منافع ایالات متحده، رژیم صهیونیستی و دولت‌های عربی حاشیه‌ی خلیج فارس است و بشدت معتقد بود با هیچ توافقی نمی‌توان برنامه‌های هسته‌ای و تسلیحاتی و نظامی ایران را مهار

بخش هفتم

نقد و سیاست

● اتاقی که در آن اتفاق افتاد

● ایران تنها قربانی سیاست‌های آمریکا نیست

● اندیشمند، چارلز تیلی

● فیلم من عصبانی نیستم

ایران، تنها قربانی سیاست های آمریکا نیست

فرمانبردار تبدیل نماید. البته پر واضح است که سلطه‌ی امریکا بر بازار جهانی نفت، امر ساده‌ای نیست و هرچند که کنترل نسبی دولت آمریکا، بر تجارت جهانی نفت غیر قابل انکار است. با این حال اما وجود دو کشور نفت‌خیز مستقل از آمریکا، یعنی ایران و روسیه، با ظرفیت صادرات روزانه بیش از ۱۰ میلیون بشکه نفت که به سادگی تمام، توان تامین پایه‌ی امنیت انرژی چین را دارند، عملاً تحریم نفتی، چین را در نهایت امر غیر ممکن تبدیل کرده است. پس حداقل از این چشم‌انداز شکی نیست که کشور چین تا مادامی که دو کشور ایران و روسیه را در کنار خود داشته باشد، کماکان به پیشرفت و توسعه‌ی قدرت خود ادامه خواهد داد. البته اتحاد تاکتیکی میان ایران، روسیه و چین، نه فقط برای چین بلکه برای دیگر قدرت‌های شرقی، یعنی ایران و روسیه نیز با همه ایراداتی که به اساس این اتحاد وارد بود، اما در نهایت خوب عمل کرد. چرا که این اتحاد تاکتیکی به هر یک از قدرت‌های شرقی، این توان را داد تا که بتوانند در نظام یک‌جانبه‌ی آمریکایی، منافع استراتژیک خود را تامین کنند و بر خلاف دهه ۲۰۰۰ میلادی که دهه‌ی یک‌تازی آمریکا در فشار به دولت‌های مستقل جهان در دوران پسا شوروی به شمار می‌رود، فشارهای امریکا بر متحدین شرقی را در دهه ۲۰۱۰ میلادی بی‌اثر سازند. به طوری که کاملاً مشهود است برخلاف دهه ۲۰۰۰ میلادی که دولت روسیه با موجهی از انقلاب‌های رنگی و مخملی در سه ناحیه‌ی اروپای شرقی، قفقاز و آسیای میانه روبرو شد و دامنه‌ی نفوذ خود را در هر سه منطقه از دست داد و همچنین ایران با نفوذ در دو کشور همسایه‌ی خود، یعنی عراق و افغانستان در حلقه‌ی متحدین آمریکا محاصره شد و در برابر تهدید مستقیم جنگ قرار گرفت و چین نیز در فرایند استحاله‌ی ایدئولوژیک، استقلال سیاسی و اقتصادی خود را فدای توسعه اقتصادی و پیوست در نظام جهانی تحت کنترل امریکا کرده بود، اما در تحولات دهه ۲۰۱۰ میلادی، اتحاد تاکتیکی سه کشور چین، ایران و روسیه، عملاً سیر تحولات را به نفع سه متحد شرقی رقم زد و برای نخستین بار در دوران پسا شوروی، امریکا را در تقابل با دول شرقی در موضع ضعف قرار داد. نمونه‌ی واضح این ضعف به خوبی در فرجام جنگ نیابتی سوریه نمایان است. جنگی که علیرغم تمام فشارهای آمریکا، اما در نهایت با اتحاد تاکتیکی ایران و روسیه و پشتیبانی مالی چین از ایران با ایجاد ساز و کار تعدیل تحریم‌های اقتصادی، در نهایت با تحمیل اراده‌ی متحدین شرقی بر امریکا به پایان رسید و قدرت متحدین شرقی را در معادلات خاورمیانه تثبیت کرد. با این حال اما شکی نیست که این پیروزی بزرگ نقطه پایان فشارهای آمریکا به متحدین شرقی نیست و به نظر می‌رسد که با پایان نسبی جنگ سوریه، آمریکا نیز، درست با درک ناتوانی خود در تقابل با اتحاد تاکتیکی ایران، روسیه و چین، به دنبال آن باشد تا که با سیاست شکاف در میان متحدین شرقی، موج جدیدی از فشارها را به هر سه قدرت مستقل ایران، روسیه و چین، به شکلی مرحله‌ای، گام به گام و منفک تحمیل نماید. فشاری که البته به نظر می‌رسد، این بار هر سه قدرت شرقی را از پای در خواهد آورد. در این بین البته سیر تحولات نیز بر این ادعا صحه می‌گذارد. به طوری که کاملاً روشن است، امریکا در نخستین گام از سیاست شکاف در اتحاد تاکتیکی شرقی،

علی کسیری

پژوهشگر مسائل بین الملل



کتاب ایران، تنها قربانی سیاست‌های آمریکا نیست، پژوهشی است با موضوعیت آینده‌پژوهی تحولات نظام جهانی در دهه ۲۰۲۰ میلادی و تمام تلاش‌ها بر آن بوده است تا که در این پژوهش علمی، تنها با بررسی اهداف و منافع بلندمدت دولت امریکا در آینده‌ی تحولات نظام جهانی و همچنین بررسی سیر سیاست خارجی دولت امریکا در دوران سی ساله‌ی پسا شوروی، با نگاهی واقع‌بینانه، محتمل‌ترین فرضیات قابل پیش‌بینی از تحولات نظام جهانی، به ویژه تحولات ناشی از تقابل میان امریکا و سه قدرت مستقل نظام جهانی، یعنی ایران، روسیه و چین را در دهه ۲۰۲۰ میلادی بررسی کند. نگارش کتاب ایران، تنها قرانی سیاست‌های امریکا نیست در مهرماه ۱۳۹۷ آغاز شده و در اردیبهشت ۱۹۹۸ به پایان رسید و در نهایت در اسفند ۱۹۹۸ کتاب در تهران توسط انتشارات آثار فکر به چاپ رسیده است. لازم به ذکر است که تا به حال، تعدادی از پیش‌بینی‌های کتاب، من جمله، عدم موفقیت ایران در مذاکرات با اروپا برای ایجاد کانال‌های مالی میان ایران و اروپا، حمله ارتش ترکیه به منطقه کردنشین شمال سوریه و عراق، آغاز اعتراضات خیابانی در لبنان و عراق و در نهایت تقابل روسیه و ترکیه در ارمنستان، متأسفانه به وقوع پیوسته است.

خلاصه‌ای از کتاب

توسعه‌ی پر شتاب چین، نه فقط در حوزه‌های اقتصادی بلکه در تمام حوزه‌های استراتژیک همچون حوزه‌های نظامی، صنعتی و تکنولوژیک که بدون شک شاکله‌های اصلی یک قدرت پایدار به شمار می‌آیند، از ظهور ابرقدرتی بزرگ در شرق جهان خبر می‌دهد. بنابراین تردیدی نیست که کشور چین، تا پایان دهه ۲۰۲۰ میلادی و با تداوم رشد فعلی، به چالشی بزرگ در برابر سلطه‌ی بلامناع دولت امریکا بر نظام جهانی تبدیل خواهد شد و در نهایت نیز با توجه به نا کارآمدی سازمان‌های بین‌المللی در مهار مناسبات سیاسی جهان، جنگ سرد دیگری را به امریکا تحمیل خواهد کرد. حال پرسش اینجاست که آیا دولت امریکا چنین تهدیدی را خواهد پذیرفت؟ مطمئناً هرگز و از این رو می‌بایست که سیاست مهار قدرت چین را محور سیاست خارجی دولت امریکا در دهه ۲۰۲۰ میلادی دانست. اما چین چگونه متوقف خواهد شد؟ در پاسخی بسیار کوتاه، راه شکست چین از ایران و روسیه می‌گذرد. وابستگی شدید اقتصاد چین به واردات نفت که در واقع چین را به بزرگ‌ترین وارد کننده‌ی نفت در جهان، با واردات روزانه نزدیک به ۸ میلیون بشکه نفت تبدیل کرده است، به خوبی بیانگر شدت ضعف امنیت انرژی اقتصاد چین است. بنابراین و از این منظر، بسیار بدیهی است که اگر دولت امریکا بتواند، بازار جهانی نفت را به کنترل مطلق خود درآورد، می‌تواند بسیار ساده و تنها با استفاده از کارت فشار به امنیت انرژی چین و همچنین بازی با کارت‌های اقتصادی و تجاری، دولت اقتدارگرای چین را، یا ساقط کند و یا به دولتی



از دیگر گروه‌ها، خواهان پیروزی ترامپ بودند. همین رویکرد تهاجمی و جنگ‌خواهانه‌ی بولتون موجب می‌شد ترامپ و تیم سیاست خارجی او را از هرگونه‌ی عمل دیپلماتیک و مذاکره‌مآبانه منع و دور سازد و به تنش‌ها دامن زند. وی در بخش‌هایی از کتاب به تناقضات موجود در سیاست خارجی دولت ترامپ با کره شمالی اشاره می‌کند. وی می‌نویسد: در پرونده‌ی کره شمالی و جنوبی، جیمز متیس (وزیر دفاع سابق آمریکا) همواره به ترامپ می‌گفت که همیشه راهی برای دیپلماسی وجود دارد. من از دیدار ترامپ و کیم جونگ اون (رهبر کره شمالی) نگران و نسبت به آن دلخور بودم. با این حال پمپئو به من گفت که شیفتگی ترامپ برای این دیدار، از ابتدای حضور وی در دولت وجود داشته است. بولتون در بخش دیگری از این کتاب، به نگاه انتقادآمیز مایک پمپئو، وزیر خارجه آمریکا در قبالت سیاست‌های ترامپ در کره شمالی اشاره می‌کند: ترامپ اعلام کرد که برخلاف آنچه اوباما در جریان توافق با ایران صورت داد، من نظر اکثریت سنا را درخصوص هرگونه توافق هسته‌ای با کره شمالی جلب خواهم کرد! در آن زمان پمپئو برای من پیغام اظهارات بولتون چه درست و چه اشتباه، باید خوانده شود و با توجه به اسناد و اخبار معتبر دیگر یه نتیجه‌گیری کلی در مورد سیاست خارجی دوران ترامپ بویژه در آن بازده زمانی که جان بولتون عهده‌دار منصب مشاورت امنیت ملی بوده، رسید.

کرد مگر آنکه مبادرت به تغییر رژیم کرد. به زعم بولتون برجام توافق ننگ‌باری برای ایالات متحده است که موجب شده است که تحریم‌های سنگین در قبالت کاهش برنامه‌های هسته‌ای و تسلیحاتی ایران برداشته شود و این در حالی است که ایران در پشت پرده‌ی برجام همچنان به جاه‌طلبی‌های خود ادامه می‌دهد. این ادعای بولتون در حالی است که بنا بر گزارش‌های رسمی آژانس بین‌المللی اتمی، ایران به طور کامل به تعهدات خود پایبند بوده است. همچنین بولتون بدون در نظر گرفتن و عملاً کتمان فروش سرسام‌آور تسلیحات به عربستان سعودی و برخی از کشورهای منطقه جهت حمله به یمن، حمایت ایران از مردم منطقه برای مبارزه با تروریست‌های تکفیری مانند داعش را حمایت از تروریسم خوانده است. فشار حداکثری و اعمال تحریم‌های بی‌امان و سنگین، خروج آمریکا از برجام تمام چیزی بود که بولتون از ترامپ جهت کمرشکندن ایران و سقوط رژیم می‌خواست و بنابراین این گونه می‌توان نتیجه گرفت که سیاست‌های تهاجمی که بولتون اتخاذ می‌کرد و بشدت بر ترامپ تاثیر می‌گذاشت به مزاج مخالفین جمهوری اسلامی و بویژه براندازان رژیم و سلطنت‌طلبان خوش آمد و بدین جهت مشاهده می‌کنیم دوره‌ی کاری بولتون یکی از مهمترین دوره‌هایی است که گروه‌های معاندین ایرانی مخالف جمهوری اسلامی، همیاری و همدلی مجدانه‌ای با سیاست‌های ایالات متحده آمریکا داشتند و همچنین در انتخابات ۲۰۲۰ آمریکا بیش

عملاً با سیاست تطمیع روس‌ها و وعده‌ی سرمایه‌گذاری سعودی‌ها در روسیه و همچنین به رسمیت شناختن منافع بلندمدت روسیه در سوریه به شرط قطع روابط تاکتیکی میان ایران و روسیه، مقدمات شکاف میان ایران و روسیه را پدید آورد و همچنین در گام دوم سیاست شکاف در اتحاد تاکتیکی شرقی، با اعلام جنگ تجاری صوری بر علیه چین، دولت پکن را در دو راهی انتخاب میان حجم تجارت نزدیک به یک تریلیون دلاری با امریکا و یا تداوم همکاری تاکتیکی با ایران، مجبور به انتخاب تنها یک گزینه کرد. و البته بسیار روشن است که چین، تداوم تجارت یک تریلیون دلاری با امریکا را انتخاب خواهد کرد. حال و پس از این شکاف، ایران به قدرتی تنها تبدیل شده است و امریکا نیز با سیاست موسوم به نفت در برابر غذا، به دنبال آن است تا که ایران را در برابر سخت‌ترین تحریم‌های اقتصادی از پای در آورد. سیاستی که پیش‌تر نیز بر کشور نفت‌خیز عراق در خلال سالهای۲۰۰۳_۱۹۹۶ اعمال شد و در نهایت شاکله‌ی سیاسی و اقتصادی عراق را به فروپاشی کشاند و حال جهانی را به انتظار فروپاشی سیاسی و اقتصادی ایران نشانده است. در این شرایط البته بدیهی است که حکومت ایران نیز با اتخاذ سیاست مقاومت انقباضی در برابر تحریم‌ها، در تلاشی نومیدانه به امید تغییر در شرایط باشد و یا به انتظار تغییر دولت در امریکا بنشیند تا که شاید بتواند با سیاستمداران دموکرات امریکایی، بر سر بازگشت به مذاکراتِ برجام به یک توافق ولو متزلزل دست یابد. غافل از آنکه اولا سیاست خارجی دولت امریکا، یک سیاست کاملاً ممتد است که عملاً با تغییر دولت‌ها نیز، تغییری نخواهد کرد و دوماً اینکه دولت امریکا، سال‌هاست که با اتخاذ سیاست پل طلایی (جذب و تعامل با جریان الیگارش نظام) عملاً بخش قابل توجهی از هسته‌ی سیاستگذاری حکومت ایران را به ابزار قدرت خود تبدیل کرده و تداوم مقاومت انقباضی از سوی حکومت ایران را به امر ناممکنی تبدیل کرده‌اند. کما اینکه امریکا در کنار سیاست پل طلایی، با بازی پلیس خوب و بد امریکایی، اروپایی نیز و با سیاست ایجاد امید کاذب در مذاکرات با اروپا برای حفظ برجام، ابعاد فرسایشی تحریم‌ها بر ایران را تشدید کرده و فرصت تصمیم‌گیری انسجام یافته و یکپارچه را از حکومت ایران سلب کرده است. البته به نظر می‌رسد که امریکا، در کنار آنچه که گفته شد، برنامه‌ای جدی برای تشدید مشکلات داخلی در کشورهای متحد با ایران نیز، مشخصاً نیروهای محور مقاومت (عراق، لبنان و یمن) دارد و به دنبال آن است تا که با محاصره سیاسی و اقتصادی ایران، فشارها بر ایران را تشدید کند. با این حال اما تردیدی نیست که ایران، می‌بایست منتظر فشارهای بیشتری باشد. زیرا مساله‌ی محدودیت زمانی امریکا در مهار قدرت چین، در نهایت سیر تحولات را بر خلاف روند معمول و قابل انتظار پیش خواهد برد؛ به بیان دیگر، اگر حکومت ایران بتواند در یک بازه‌ی زمانی طولانی، موفق به مقاومت شود، عملاً چین نیز موفق خواهد شد تا که موقعیت خود را به عنوان ابرقدرت شرق در معادلات نظام جهانی تثبیت کند. از این رو شرایط ایجاد می‌کند که طرف امریکایی با ابزارهای قوی‌تری، نسبت به تحریم‌های اقتصادی، فشار به ایران را دنبال کند. و این مساله بدان معناست که حکومت ایران می‌بایست که منتظر تحمیل زود هنگام جنگ نظامی به ایران باشد و از آنجایی که امریکا بنا به دلایلی من جمله، حفظ تعادل و توازن قدرت در تقابل با چین، توان آغاز جنگ با ایران را ندارد، به نظر می‌رسد که به دنبال قدرتی منطقه‌ای، در تحمیل جنگ مستقیم به ایران باشد و اگر از این

منظر به مساله نگاه کنیم، خواهیم دید، تنها کشوری که توان تحمیل جنگ نظامی به ایران را دارد، کشور پاکستان است ! کشوری که هرچند در شرایط فعلی از موقعیت مناسبی برای تحمیل جنگ به ایران برخوردار نیست، اما شواهد و قرائن حاکی از آن است که طرف امریکایی نیز درست با درک به همین مساله، در حال آماده‌سازی پاکستان برای تحمیل جنگ نظامی به ایران است. سیاستی که دقیقاً به موازات خروج امریکا از برجام و تحمیل سیاست نفت در برابر غذا به ایران، آغاز شده

است. در بررسی دقیق‌تر مشکلات پاکستان، البته بیش از هر چیزی مساله‌ی تنش مرزی پاکستان و هند بر سر مناقشه‌ی کشمیر و همچنین درگیری ارتش پاکستان با شبه نظامیان طالبان در منطقه قبایلی فدرال و همچنین خیبرپختونخوا خودنمایی می‌کند و این پرسش را مطرح می‌سازد که چطور ارتش پاکستان، توان آغاز جنگ در تنها مرز نسبتاً آرام خود با ایران را دارد؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که محور سعودی و امریکایی نیز دقیقاً به دنبال حل همین مشکل و آرام‌سازی مرز پاکستان با هند و افغانستان هستند. به طوری که وعده‌ی سرمایه‌گذاری هنگفت ۰۰۱ میلیارد دلاری سعودی‌ها در هند و همچنین تلاش دولت امریکا برای توافق با طالبان در افغانستان حاکی از آن است که امریکا قصد دارد تا که با به رسمیت شناختن منافع طالبان در افغانستان، مناقشات میان طالبان و دولت کابل و

دولت اسلام آباد را از یک مناقشه‌ی نظامی به یک مناقشه‌ی سیاسی تبدیل کند و همچنین دولت هند را با ابزار تطمیع اقتصادی و فشار بین‌المللی مجبور به ترک نظامی مناقشه‌ی کشمیر و تبدیل این مناقشه، به یک مناقشه‌ی صرفاً سیاسی و بین‌المللی کند که بدین ترتیب، عملاً ارتش پاکستان در هر دو منطقه‌ی مرزی در شرق و شمال پاکستان آزاد خواهد شد و توان بالقوه جنگ با ایران را به دست خواهد آورد. با این حساب پاکستان تا حمله به ایران، تنها به اندازه‌ی یک کودتا در اسلام آباد فاصله خواهد داشت که تحقق چنین چیزی، با توجه به

ایران

تنها قربانی سیاست‌های آمریکا نیست

علی کسیری

آینده‌پژوهی تحولات نظام جهانی
تقابل چهار قدرت امریکا، ایران، روسیه و چین
در دهه ۲۰۲۰ میلادی



نفوذ گسترده‌ی سعودی‌ها در پاکستان، عملاً کار سختی برای ریاض نیست! با این حال اما به نظر می‌رسد که ایران نه فقط در منطقه‌ی مرزی با پاکستان، بلکه در آذربایجان ایران نیز می‌بایست که خود را آماده‌ی جنگ با پانترکان آذربایجانی کند که بدون شک با حمایت لجستیکی ترکیه به ویژه پس از تقابل ایران و ترکیه در شمال سوریه و قفقاز و همکاری ایران و روسیه در تقابل با ترکیه، منطقه شمال غرب ایران را به به کنترل جدایی طلبان پانترک درخواهند آورد. البته همانطور که گفته شد، سقوط حکومت ایران، مقدمه‌ای است بر فشار به روسیه! و در این بین پر واضح است که امریکا در فشار به دولت روسیه نیز حساب ویژه‌ای را بر روی تقابل میان آنکارا و مسکو در پساجنگ سوریه و بازی ترک‌ها با کارت حمایت از جدایی طلبان چچنی در برابر حمایت روس‌ها از جدایی طلبان کرد در ترکیه باز کرده است و به دنبال آن است تا که با درگیر کردن دولت روسیه در قفقاز شمالی و همچنین دیگر مناطق مسلمان‌نشین روسیه، مقدمات فروپاشی دولت الیگارشیک و متزلزل ولادیمیر پوتین و تجزیه روسیه را مهیا سازد. کماینکه به نظر می‌رسد، این تقابل هر دو قدرت روسیه و ترکیه را در ارمنستان نیز درگیر سازد. بنابراین حتی از این منظر، می‌بایست که خروج امریکا از منطقه شمال سوریه را که عملاً امریکایی‌ها را به نوار حائلی در میان ترک‌ها و روس‌ها تبدیل کرده بود، دقیقاً بخشی از سیاست از پیش‌برنامه‌ریزی شده‌ی امریکا در سیاست ایجاد تقابل میان ترکیه و روسیه و آغاز تنش در چچن دانست که در نهایت روسیه را با توجه به بن‌بست های سیاسی در مسکو، برای تکرار انقلاب رنگی آماده خواهد کرد. کما اینکه در این بین امریکا نیز برای افزایش ریسک موفقیت انقلاب رنگی در روسیه تلاش خواهد کرد تا که با ابزار تحریم

اقتصاد نفتی و گازی روسیه، دولت الیگارشیک مسکو را بیش از پیش تحت فشار بگذارد و در این بین کاملاً بدیهی است که برای دستیابی به این مقصود، حساب ویژه‌ای را بر روی نفت و گاز ایران در پسا جمهوری اسلامی و ونزوئلا در دوران پسا مادورو و همچنین جمهوری آذربایجان و ترکمنستان باز کرده است که در این صورت، شکی نیست که دیگر مجالی برای بقای دولت ولادیمیر پوتین و حزب روسیه متحد باقی نخواهد ماند. کنترل امریکا بر دو کشور نفت‌خیز ایران و روسیه، یعنی کنترل مطلق امریکا بر تجارت جهانی نفت! و از این رو امریکا می‌تواند که در

نقد و سیاست

آخرین گام از سیاست خود، با تحریم نفتی چین، اقتصاد انبساط‌یافته‌ی چین را با تحریم گسترده و همه‌جانبه‌ی خود روبرو سازد و با قطع واردات و صادرات چین، بزرگ‌ترین شوک اقتصادی تاریخ را به کشور چین تحمیل نماید و آنجاست که باید دید جامعه‌ی تازه به توسعه رسیده چین که اندک زمانی است رخت فقر را از تن بیرون آورده و به طعم غذاهای لذیذ عادت کرده است، چه واکنشی در برابر تحریم‌های همه جانبه امریکا خواهد داشت؟ آن‌هم در حالی‌که چین در کنار ضعف امنیت انرژی، با مشکلات اساسی چون، ضعف امنیت غذایی، تشدید فاصله طبقاتی، بحران اختلافات قومی، شکل‌گیری طبقه میلیونر چینی، دگراندیشان به ویژه لیبرالیست چینی و همچنین آلترناتیو موفق و دموکراتیک تایوان در برابر حزب توتالیتر و اقتدارگرای کمونیست چین روبروست که کار را برای بقای دولت اتوکراتیک و الیگارشیک چین سخت خواهد کرد. در این شرایط البته بدیهی که چین نیز در پاسخ به تحریم‌ها از کارت کره شمالی برای تهدید متقابل امنیت امریکا استفاده کند. پس حداقل از این منظر، کاملاً واضح است که مذاکرات امریکا با دولت کره شمالی و تلاش برای عادی سازی روابط دو کشور به چه منظور شکل گرفته است. با این حال اما انتظار سقوط سریع چین نیز، با همه‌ی آنچه که گفته شد، انتظار بیهوده‌ای است. چرا که حزب کمونیست چین با توجه به تلاش تحسین برانگیزی که در راه توسعه‌ی چین به خرج داده است، با همه نارسایی‌ها اما در نهایت باز هم محبوب است و پشتوانه‌ی مردمی بالایی دارد. بنابراین انتظار می‌رود که دولت چین پس از سرکوب مخالفان و کنترل قهری هنگ کنگ و ماکائو که به مأمن مخالفان حزب کمونیست تبدیل شده است، در نخستین پاسخ جدی به تحریم‌ها، برای تامین فوری نیاز نفتی و غذایی چین به شکلی برق‌آسا به مغولستان و منطقه‌ی سیبری حمله کند. منطقه‌ای بکر و با تراکم جمعیتی بسیار اندک و البته با منابع نفتی و گازی قابل توجه و توسعه یافته و همچنین دشت‌های حاصل خیز که توان تامین امنیت غذایی و انرژی چین را خواهند داشت. بنابراین می‌بایست که حمله به شرق روسیه را نخستین پاسخ جدی چین به تحریم‌های امریکا دانست که در نهایت با توازن نسبی قدرت، در میان چین و امریکا بحران جهانی ناشی از تقابل این دو ابر قدرت را وارد فاز جدی تر و خطرناک‌تری خواهد کرد. چرا که به نظر می‌رسد چین در این شرایط، با تهدید اتمی کشور ژاپن به دنبال امتیاز گرفتن از امریکا برآید و امریکا نیز درست در حالی که بنا به توان بازدارندگی اتمی و نظامی چین، توان جنگ با چین را ندارد، درست همانند حمله پاکستان به ایران، به دنبال کارت‌های منطقه‌ای برای تحمیل جنگ به چین باشد و در این بین چه کارتی بهتر از ژاپن؟ کشوری با مردمانی ناسیونالیست، جنگجو، ثروتمند، توسعه‌یافته و با صنعتی مدرن که از توان کافی برای تحمیل یک جنگ ویرانگر و فرسایشی به کشور بزرگ چین برخوردار است و همچنین با توجه به جنایات جنگی ژاپن در چین در خلال جنگ جهانی دوم ، در صورت رخداد جنگی میان دو کشور، مجبور است که با تمام قدرت و از ترس قصاص جنایات جنگی منچوری توسط ارتش چین، در برابر ارتش قدرتمند چین بایستد. مقاومتی که هرچند به قیمت جان ده‌ها میلیون ژاپنی تمام خواهد شد، اما در نهایت چین را متوقف خواهد کرد، تا که امریکا بتواند جام شراب پیروزی را سر بکشد و تبدیل شدن به یگانه رهبر مطلق و بلامنازع نظام جهانی را جشن بگیرد.

اندیشمند چارلز تیلی



امیر محمد زلفیگل

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره)



مائه جباری فرد

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره)

چارلز تیلی در منطقه لومبارد شهر ایلینویز، در نزدیکی شیکاگو متولد شد. او در سال ۱۹۵۰ با مدرک لیسانس هنر از دانشگاه هاروارد فارغ‌التحصیل شد. در جنگ کره به عنوان مسئول پرداخت در یک اسکادران آبی - خاکی، در نیروی دریایی آمریکا خدمت کرد. تیلی در سال ۱۹۵۸ دکترین فلسفی خودش در رشته جامعه‌شناسی را در دانشگاه هاروارد کامل کرد. هنگام «انقلاب هاروارد» در تحلیل شبکه‌های اجتماعی، تیلی دانشجوی دیارتمان روابط اجتماعی بود. بنا به گفته‌های دکتر ویکتور لی بروک که از دانش‌آموختگان چارلز تیلی در دانشگاه میشیگان می‌باشد، تیلی یک بار اذعان داشته است که سابقا دستیار استاد پیتریم سوروکین بوده است. پیتریم سوروکین به همراه تالکوت پارسونز و جورج سی. هومنس، به نظر بسیاری از متخصصین، در زمره رهبران جهانی جامعه‌شناسی می‌باشد. طبق گفته‌های تیلی، رایج بود که سوروکین در ساعات اولیه صبح با او تماس بگیرد و با لهجه روسی بگوید: «آقای تیلی، کلاس امروز را شما باید تدریس کنید» و تلفن را قطع کند و او را در وحشت غرق کند. تیلی به سختی کلاس‌های درس را تدریس می‌کرد بدون آن‌که حتی کوچک‌ترین ایده‌ای داشته باشد که سوروکین در طول روز مشغول چه کاری است. تیلی همچنین برنامه داشت تا سوروکین وظیفه استاد راهنمای تز و رساله دکترایش را به عهده گیرد اما هر بار که سوروکین ایده‌های تیلی را می‌شنید جمله‌ای مشابه «بسیار جالب است آقای تیلی اما به نظرم افلاطون آن را بهتر گفت» بیان می‌کرد. تیلی آزمون اولیه هاروارد را به علت آن‌که ساعت آن را فراموش کرد و به جلسه نرفت، مردود شد. تیلی سرانجام برای راهنمایی بر پایان‌نامه‌اش رو به برینگتون مور و جورج هومنس آورد، اما همیشه اذعان می‌داشت که پیتریم آلکساندروویچ سوروکین شخصیت بزرگی است؛ هرچند که تیلی همیشه از نظریه «شخصیت‌های برجسته» در تاریخ دوری می‌جست. اگرچه تیلی نظریه «مبادله اجتماعی» را رد می‌کرد، اما وی هومنس را به عنوان یکی از پدیدآورندگان نظریه مبادله و در زمره بهترین نویسندگان در تاریخ جامعه‌شناسی می‌دانست؛ او در نشست انجمن جامعه‌شناسان آمریکا هنگام دریافت جایزه «پورس تحصیلی برجسته» (که او همیشه به دانشجویانش می‌گفت اسم اصلی آن جایزه «سوروکین» است) گفت آرزو می‌کرد که هومنس زنده بود تا می‌توانست از او تشکر کند. تیلی در ۲۹ آپریل ۲۰۰۸ در منطقه برانکس شهر نیویورک بر اثر تورم سلول‌های خونی از دنیا رفت. پس از مرگ پروفیسور تیلی، لی سی. بولینگر، رئیس دانشگاه کلمبیا در بیانیه‌ای اعلام کرد: «او به معنای واقعی کلمه، مباحث ساختار منازعات و مبانی مردم‌شناسی در تاریخ سیاسی را پدید آورد و شرح داد.» آدام اشفورس یکی از اساتید دانشگاه میشیگان نیز تیلی را به عنوان «به وجود آورنده و پدر

سپیده سلطانیه

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره)

جامعه‌شناسی قرن بیست و یکم» توصیف کرده است. چارلز تیلی برادر ریچارد اچ. تیلی و همسر پروفیسور لوسی ای. تیلی بود؛ هرچند تیلی و همسرش هرگز طلاق نگرفتند، اما در هنگام مرگ چارلز به صورت جداگانه زندگی می‌کردند. هر دو نفر، برادر و همسر چارلز تیلی، از تاریخ‌نگاران برجسته هستند. تیلی در دانشگاه‌های دلاویر، هاروارد، تورنتو، میشیگان، کالج جدید (کالج خصوصی در نیویورک) و کلمبیا به تدریس پرداخته است. او بین سال‌های ۱۹۶۹-۱۹۸۴ به عنوان استاد تاریخ و از سال ۱۹۶۹-۱۹۸۱ به عنوان استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه میشیگان مشغول به تدریس بوده است؛ وی بین سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۸۴ همکار پروفیسور تئودور ام. نیوکامب بود. همچنین در دانشگاه کلمبیا نیز، در زمینه علوم اجتماعی، در کنار جوزف ال. باتنویز مشغول به فعالیت بوده است. تیلی به همراه هریسون وایت، نقش کلیدی را در پیدایش مکتب «جامعه‌شناسی رابطه‌ای» در کالج جدید نیویورک ایفا کرده است. وی در طول دوران کاری‌اش ۵۱ کتاب و بیش از ۶۰۰ مقاله به انتشار رسانده است. او عضو اکادمی ملی علوم، فرهنگستان هنر و علوم آمریکا، مجمع فیلسوفان آمریکا و انجمن تحقیقات جامعه‌شناسی بوده است. کارهای علمی تیلی چندین موضوع را در علوم اجتماعی تحت پوشش قرار می‌داد که تأثیراتی فراتر از جامعه‌شناسی، بر رشته‌های تاریخ و علوم سیاسی گذاشت. وی به علت استفاده از روش‌های کمی در تحلیل‌های تاریخی، روش‌شناسی فهرست‌نویسی رویدادها، حرکت به سمت روش‌های رابطه‌ای و شبکه اجتماعی در تحقیق، توسعه فرآیند و مکانیسم پایه‌ای تحلیل‌ها و همچنین مطالعه منازعات سیاسی، جنبش‌های اجتماعی، تاریخ کار، تشکیل دولت، انقلاب‌ها، فرآیند دموکراسی‌سازی، نابرابری و جامعه‌شناسی شهری، به عنوان یکی شخصیت‌های اصلی پیشرفت جامعه‌شناسی تاریخی به شمار می‌آید. کتاب «اجبار، سرمایه و دولت‌های اروپایی» (۱۹۹۰) سعی کرد با بررسی تحولات سیاسی، اجتماعی و فناوری از اروپای سده‌های میانی تا کنون، موفقیت بی‌سابقه دولت-ملت‌ها به عنوان الگوی غالب سیاسی توضیح دهد. تیلی تمرکزش را به دوران پس از فروپاشی امپراتوری روم معطوف کرده است. در این دوران، تشکیلات دولتی عموماً غیررسمی بودند و اربابان محلی بر مناطق نسبتاً کوچکی حکمفرمانی داشتند. دهقانان از درآمدهای خود، جهت بهره‌بری از امنیت و حمایت پیشنهاد شده از طرف اربابان محلی، دست کشیدند. به مرور زمان، این زمین‌ها و قلعه‌های فئودالی مستحکم شدند و به ارتش‌های بزرگ‌تری برای مقابله با دشمنان داخلی و خارجی نیاز پیدا کردند. ارتش‌های بزرگ کارایی بیشتری داشتند اما متعاقباً حقوق بیشتری نیز باید به آن‌ها پرداخت می‌شد. زمین‌های فئودالی به توسعه ادامه دادند و در امپراتوری‌های بزرگتر ادغام شدند که توسط

پادشاهان حکمرانی می‌شد. سپس پادشاهان در قالب مالیات از مردم تقاضای پول می‌کردند. برای وضع این مالیات‌ها، آن‌ها نیاز به تشریفات برای محاسبه و جمع‌آوری‌ها داشتند؛ بنا به همین دلیل اقدام به تشکیل مؤسسات دولتی کردند. در استدلال تیلی دولت‌ها چهار فعالیت زیر را انجام می‌دهند: نخست جنگ‌سازی؛ یعنی حذف رقبا یا تهدیدات احتمالی خارجی در خارج از سرزمین‌های خود. دوم دولت‌سازی؛ حذف رقیبان داخلی و شورشیان در درون سرزمین‌های خود. سوم حفاظت؛ از بین بردن تهدیدات احتمالی برای مردم و چهارم استخراج یعنی انجام کارهایی برای اجرایی کردن ۳ فعالیت قبلی مثل دریافت و جمع‌آوری مالیات. این چهار فعالیت می‌توانند اشکال مختلفی داشته باشند. تیلی با ادعا این‌که این فعالیت‌ها همانند طرح حمایتی است که سازمان‌های جنایت‌کار عرضه می‌کنند، به بررسی این چهار فعالیت از دیدگاه خشونت‌های سازمان‌یافته علاقه‌مند بود. این دیدگاه باعث تشکیل نظریه «دولت‌سازی غارتگر» می‌شود. در مخالفت با فردگرایی و تجزیه و تحلیل سیاست‌های مشاجره‌آمیز، تأکید کار تیلی بر این بود که به پاسخ این پرسش برسد که چگونه پویایی اعتراض‌های اجتماعی با زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنها گره خورده است. همان‌طور که در مطالعات پیشین، ماهیت غیر معمول آن‌ها را مورد بحث قرار داده بود، تیلی به جمع‌آوری مدارکی پرداخت که نشان دهد آن‌ها معمولاً از سازماندهی مشاجرات سیاسی بدون خشونت ناشی می‌شوند. کار تیلی در ابتدا تأثیر قابل توجهی در مطالعه جنبش‌های اجتماعی داشت؛ جالب است که تیلی در ابتدا از درگیر شدن با جنبش‌های اجتماعی اجتناب می‌کرد. «من در حدود بیست سال از نوشتن درباره جنبش‌های اجتماعی دوری کردم زیرا احساس کردم که شرایطی غیردقیق و متورمی حاکم است»، این جمله را تیلی در مصاحبه ۲۰۰۷ گفته است. «جنبش اجتماعی به نظر من شبیه به یک شکل خاص تاریخی از نظر سیاسی است مانند مبارزات انتخاباتی و انحصار جمعی غذا، البته نه به صورت جهانی.» هنگامی که تیلی در حال نوشتن کتابی درباره تحول سیاست محبوب انگلیس (مشاجره محبوب در بریتانیا ۱۷۵۸-۱۸۳۴) بود، ایده مشخص کردن محل تولد جنبش‌های اجتماعی از نظر زمان و مکان به ذهن او خطور کرد. در روند تجزیه و تحلیل ۸۰۸۸ اجتماع مشاجره‌آمیز که این تجزیه و تحلیل‌ها پایه‌های اصلی این کتاب هستند، تیلی متوجه یک تغییر مهم در نحوه ادعای جمعی مردم عادی در برابر قدرت عمومی شد و همین باعث خلق چیزی شد که ما

امروزه به آن جنبش اجتماعی می‌گوییم. «من نمی‌توانم کمکی به دیدن جنبش‌های اجتماعی در انگلستان کنم، چون حداقل این جنبش‌ها تا اواسط قرن ۱۸ وجود نداشتند اما در دهه ۱۸۳۰ جنبش‌های اجتماعی شکل غالب و سیاست عامه‌پسند مردم شده بودند؛ همین باعث شد که من نوشته‌هایم درباره تاریخ جنبش‌های اجتماعی را اول از اروپای غربی شروع کنم و بعد درباره جنبش‌های اجتماعی کل جهان بنویسم. تیلی به جای تعریف همه اشکال اعتراض‌های اجتماعی به عنوان جنبش اجتماعی، از تعریف محدودتری استفاده می‌کند. او استدلال می‌کند که جنبش اجتماعی عناصر مشترکی با دیگر اشکال منازعات سیاسی مانند کودتا، مبارزات انتخاباتی، اعتصاب و انقلاب‌ها دارد. او همچنین اظهار دارد که جنبش‌های اجتماعی در غرب پس از سال ۱۷۵۰ به وجود آمده و از طریق استعمار، تجارت و مهاجرت گسترش یافته‌اند. جمعیت‌های محلی احتمالاً با دموکراتیزه کردن، جنبش‌های اجتماعی را تجربه می‌کنند و در صورت موفقیت، آن را در مبارزات سیاسی خود قرار می‌دهند، تلاش عمومی مردم بصورت مداوم و سازمان‌یافته که مطالبات جمعی مردم را هدف قرار می‌دهد را می‌توانیم جنبش اجتماعی بنامیم. در اقدامات سیاسی ترکیبی از اشکال زیر به کار گرفته می‌شود:

تشکیل انجمن‌ها و ائتلاف‌های با هدف خاص، اجتماعات عمومی، نشست‌های رسمی، گشت‌های شبانه، تظاهرات، ارائه دادخواست، اظهارات در رسانه‌های عمومی، نوشتن کتاب، اعلامیه و مقاله که مجموعه این متغیرها را اقدامات جنبش اجتماعی می‌نامیم. حضور شرکت‌کنندگان در جنبش‌های اجتماعی نمایانگر شایستگی، اتحاد، تعداد و تعهد (WUNC) آنان به خود و حوزه‌های انتخاباتی خودشان است که آن را نمایشگرهای WUNC می‌نامیم. یک جنبش حداقل از سه مؤلفه تشکیل شده است: گروهی از مدعیان، موضوع ادعا و جمعی از گونه‌های مختلف. اقدامات جنبش اجتماعی، شیوه‌های عملیاتی معین و خاص جنبش‌های اجتماعی هستند؛ از قبیل: جلسات عمومی، اجتماع‌های رسمی، مراقبت‌های شبانه، انجمن‌ها و ائتلاف‌های با هدف خاص، تظاهرات، ارائه دادخواست و نوشتن اعلامیه و مقاله. درباره نماد WUNC، تیلی می‌نویسد این اصطلاح عجیب به نظر می‌رسد اما نشان‌دهنده چیزی کاملاً آشنا است. در جنبش اجتماعی منظور از شایستگی ممکن است شامل رفتار موقر و حضور روحانیون و مادران دارای فرزند باشد؛ وحدت



سیدمحمدامین موسوی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره)

مریم غفار همدانی

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه بین المللی امام خمینی(ره)

فیلم عصبانی نیستم

عصبانی نیستم فیلمی ایرانی با ژانر اجتماعی سیاسی است. این فیلم به کارگردانی رضا درمیشیان، تنها نماینده‌ی سینمای ایران در شصت و چهارمین جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم برلین بود. داستان فیلم درباره‌ی دانشجویی به نام نوید است که از دانشگاه به علت فعالیت‌های سیاسی اخراج شده است. نوید دانشجوی ستاره‌دار و اخراجی است که به خاطر فراهم آوردن حداقل شرایط زندگی در رویارویی با بی‌اخلاقی‌های جامعه با خود تمرین می‌کند تا عصبانی نباشد و تلاش می‌کند تا دختر مورد علاقه‌اش، ستاره را از دست ندهد. این فیلم اشارات صریحی به هشت سال دوران ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد دارد. عصبانی نیستم را احتمالا می‌بایست به عنوان بحث برانگیزترین فیلم تاریخ سینمای ایران معرفی نمود. اثری که در سال ۱۳۹۲ ساخته شد اما بلافاصله حتی در همان دوره از جشنواره‌ی فیلم فجر از بخش جوایز کنار گذاشته شد و پس از آن نیز به طور کامل توقیف شد. نوید به واسطه‌ی فعالیت‌های سیاسی از دانشگاه اخراج شده و حالا گرفتار جامعه‌ای شده که به هیچ وجه سر سازگاری با او ندارد. نوید که به دلیل مشکلات شخصی‌اش به اختلالات روانی دچار شده و برای مهار عصبانیت خود به مصرف قرص روی آورده، تمام تلاش خود را به کار می‌بندد تا بتواند در مقابل جامعه‌ی ویران پیرامونش که در آن همه چیز با دزدی و دلالی پیش می‌رود، رفتار متعادلی از خود به نمایش بگذارد. جامعه‌ای که نقطه‌ی روشنی از اخلاق به چشم نمی‌خورد و در آن همه در پی چیره شدن بر یکدیگر برای کسب یک زندگی بهتر می‌باشند؛ نقطه‌ی قوت دیگر این فیلم استفاده از بازگرانی است که توانسته‌اند کامل و به خوبی نقش خود را ایفا کنند. فیلمبرداری این فیلم سینمایی کاملاً خاکستری است. رنگ‌بندی کادرها نا امید و نبود خنده در این جامعه را کاملاً واضح بیان می‌کند. واقع‌گرایی و دوری از آرمان‌گرایی به تنهایی توجیه خوبی برای پشت درهای بسته قرار گرفتن «عصبانی نیستم» درمیشیان بود که کنایه‌ها و بیان فضای فکری و سیاسی دوره‌ی هشت ساله‌ی ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، محور اصلی فیلم را شامل می‌شود که در آیین‌های زندگی نوید، دانشجوی دانشگاه تهران، دیده خواهد شد و نوید جوانی که عمیقاً پاک است و حاضر نیست برای پول هر کاری کند اما واقعیت زندگی‌اش این است که هیچ چیزی در بساط ندارد و زندگی‌اش روبه نابودی است. اطراف او پر از نشانه‌های زندگی کثیف شهری با کارهای چون دزدی و دلالی است. در فیلم می‌بینیم که به نوید پیشنهادهای دزدی هم می‌شود چون اوضاع جامعه هیچ راهی جز دزدی برای او و امثال او باقی نگذاشته و هرکس به این راه وارد نشود محکوم به فقر است. نوید کتاب می‌خواند، او کتاب‌های شریعتی را بارها و بارها خوانده است، عاشق دکتر مصدق است و با نگاهی ساده می‌توان دید که او با تمام جوانان اطرافش فرق دارد. نوید در جایی که زندگی می‌کند دوهم اتفاقی با نام‌های وحید و رضا دارد. این دو جوان نماینده‌ی دو قشر فکری متفاوت می‌باشند؛ وحید جزء آن دسته از افرادی است که محدودیت‌ها را نمی‌پذیرد و همیشه با آن سر جنگ

دارد و رضا که می‌تواند نمایانگر شخصیت خود کارگردان، یعنی رضا درمیشیان باشد، نماینده‌ی موج دیگری از جامعه به تصویر آمده صاحب اثر است شخصی که محدودیت‌پذیر بوده و خسته از جنگیدن است. اما نوید شبیه هیچکدام از آنان نیست. او شخصی سردرگم است که نه در گروه اول قرار می‌گیرد و نه گروه دوم. به عبارت دیگر این سه نفر تشکیل‌دهنده‌ی جامعه‌ای هستند که درمیشیان آن را ایران کنونی می‌داند! در سکانس داخلی خودروی پدر ستاره، دیالوگی را می‌شنویم که می‌گوید "مدام راه ها رو می‌بندند و میگن از اینجا برو یا از اونجا برو به عبارت دیگر پدر ستاره به جبر روزگار آشناست اما ناچار به سرسپردگی برای زنده بودن است. یکی از سکانس‌های مهم فیلم زمانی است که نوید به طور کامل از جامعه‌ی خویش ناامید شده، از ستاره درخواست می‌کند که با او به خارج از کشور برود اما ستاره می‌گوید که اینجا میهن ماست و نوید در پاسخ می‌گوید که همیشه گفته‌اند همه چیز درست می‌شود اما هر سال بدتر میشه ! شاید بتوان این پیام را کلیت سخن درمیشیان در ساخت این عنوان دانست. جامعه‌ای که هر سال بیش از گذشته دچار فروپاشی‌های اخلاقی و اقتصادی می‌گردد و اخلاق در آن هر روز یک گام به عقب بر می‌دارد و در نهایت آدمی را با این پرسش مواجحه می‌سازد: آیا می‌توانم عصبانی نباشم؟! در جایی دیگر نوید به دکتر خود می‌گوید: من از شنیدن بوق بیزارم و دوست دارم برای پاسخ به اشخاصی که این کار را انجام می‌دهند، رفتار پرخاشگرانه و تندى را اتخاذ کنم. بوق می‌تواند نماد تلاش برای اصلاحی باشد که این روزها همانند یک اعتراض خاموشی می‌باشد که بی‌تأثیر است و نکته جالب اینجاست که وی به دنبال برخورد با صاحبان قانون نیست بلکه به دنبال اشخاصی است که در خواب هستند و هنوز هم گمان می‌کنند که راه فرار از این همه مشکل برخوردهای اصلاح‌طلبانه و کم فشار است. در نهایت پس از مواجهه پدر ستاره با نوید در سکانس پایانی نماهایی ذهنی و رویایی از تخیل یا دنیای خیال انگیز او با ستاره‌اش می‌بینیم که روزی جایی محقق گشته است که این همان امیدواری به بهبود اوضاع مملکت است ! درست یا غلط، انسان هستیم و انسان برای بقای خود مجبور است که خودش امید را برای خودش بسازد! علی رغم تمام ممیزی‌ها و سانسورها، عصبانی نیستم فیلمی است که توانست آن ارتباطی را که تیم سازنده می‌خواستند با مخاطب برقرار کنند. هر آن چیزی که حقیقت در آن وجود داشته باشد حتی در سخت‌ترین شرایط راه خودش را پیدا می‌کند. فیلم با آنکه در زمان‌هایی در حرکت‌های سریع دوربین و کات‌های زیادش، زیاده‌روی می‌کند، اما موفق می‌شود تا با نگاهی خاص داستان یک عشق را به مشکلی سیاسی پیوند بزند و در پی آن مشکلات را بسط و گسترش دهد. سوال اینجاست که چگونه ساخته‌ی درمیشیان توانسته تا این حد با مخاطب ارتباط لازم را برقرار کند؟ پاسخ ساده است؛ زمانی که شما حقیقت زندگی مردم بویژه جوانان را به نمایش بگذارید و به نوعی صدای آنها باشید، خود به خود مردم با آن ارتباط می‌گیرند.

دولتی، نتایج دموکراتیک را ارتقا دهد. جنبش‌های ضد مهاجر ناموفق، یک نمونه آن است. هر چند دموکراتیک‌سازی همیشه باعث ترویج جنبش‌های اجتماعی می‌شود زیرا هر یک از عناصر آن در فعالیت جنبش‌های اجتماعی مشارکت دارند. شکل‌گیری روابط طبقه‌بندی شده و منظم‌تر بین دولت‌ها و افراد، طرح ادعاهای مبتنی بر حقوق را عملی، قابل مشاهده و جذاب می‌کند. گسترش حقوق و وظایف در سیاست‌های عمومی باعث ترویج مشارکت در کارزارها، کارایی‌های جنبش‌های اجتماعی و نمایش (WUNC) می‌شود. برابری حقوق و وظایف در سیاست‌های عمومی باعث تقویت ائتلاف‌های میان رده‌ای و ادعای هویت‌های جدید می‌شود. افزایش مشاوره الزام‌آور، با توجه به سیاست‌های دولت، چشم انداز جنبش‌هایی را به دست می‌آورد که برخی از افراد در تصمیم‌گیری‌های دولتی اظهار نظر می‌کنند. در نتیجه، جنبش‌های اجتماعی با رعایت حقوق امن اجتماع، تشکل و صدای جمعی اعطا شده از طرف دموکراسی، رشد می‌کنند. در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، تیلی با مطالعه مهاجرت به شهرها، نظریه‌پرداز مشهوری در زمینه پدیده‌های شهری شد؛ وی با جوامع به عنوان شبکه‌های اجتماعی برخورد می‌کرد. در سال ۱۹۶۸، تیلی با ارائه گزارش خود، «خشونت اجتماعی اروپا»، به کمیسیون آیزنهاور منجر به پدید آمدن نهادی در دولت جانسون شد که به بررسی ناآرامی‌های شهری در میان جنبش‌های حقوق مدنی می‌پرداخت. این گزارشات در جلد اول «کتاب خشونت در آمریکا» که توسط کارمندان کمیسیون ویرایش شده، افزوده شده است. مطالعات وی در مورد سیاست‌های مشاجره‌آمیز در قرن نوزدهم اروپا و خشونت‌های موجود در ایالات متحده، بیانگر ارتباط نزدیک علاقه او به شهرها و جوامع، و مطالعه جنبش‌های اجتماعی و خشونت جمعی می‌باشد. چارلز تیلی جوایز مختلفی از جمله «جایزه مشترک ثروت» در جامعه شناسی در سال ۱۹۸۲، «جایزه آملفی» برای جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی در سال ۱۹۹۴، جایزه شایستگی انجمن جامعه‌شناسی شرقی برای «بورش تحصیلی برجسته» در سال ۱۹۹۶، «جایزه حرفه‌ای بورس تحصیلی برجسته» انجمن جامعه‌شناسی آمریکا در سال ۲۰۰۵ دریافت کرد، «جایزه کارل دویچ» در سیاست‌های تطبیقی انجمن بین‌المللی علوم سیاسی در سال ۲۰۰۶، «جایزه یادبود فی بتا کاپا سیدنی هوک» در سال ۲۰۰۶ و «جایزه آلبرت او هیرشمن» از شورای تحقیقات علوم اجتماعی در سال ۲۰۰۸. وی همچنین دارای دکترای افتخاری را از دانشگاه اراسموس روتردام در سال ۱۹۸۳، انسیتو سیاسی دانشگاه پاریس در ۱۹۹۳، دانشگاه تورنتو در ۱۹۹۵، دانشگاه استراسبورگ در ۱۹۹۶، دانشگاه ژنو در ۱۹۹۹، دانشگاه کرت در ۲۰۰۲، دانشگاه کبک در مونترال در ۲۰۰۴ و دانشگاه میشیگان در سال ۲۰۰۷ در سال ۲۰۰۱ می‌باشد. دانشجویان فارغ‌التحصیل جامعه‌شناسی کلمبیا، تیلی را پروفیسور سال نامیدند. پس از درگذشت وی، شورای تحقیقات علوم اجتماعی میزبان کنفرانسی در سال ۲۰۰۸ بود که با حمایت مالی دانشگاه کلمبیا و مؤسسه تحقیقات و سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی، به احترام وی: «جشنی از زندگی و آثار چارلز تیلی» در این کنفرانس SSRC (مرکز تحقیقات علوم اجتماعی) صندوق چارلز تیلی و لوئیز تیلی را برای تاریخ علوم اجتماعی اعلام کرد. در این کنفرانس سخنرانی‌هایی از جامعه‌شناسان برجسته از جمله: کریگ کالهن، هریسون وایت، داگ مک آدام، امانوئل والرشتاین، ویلیام سیول، جک گلدستون، سیدنی تارو، باری ولمن و ویویانا زلیزر ارائه شد. در سال ۲۰۱۰، دو نشریه «تاریخ علوم اجتماعی» و «جامعه‌شناسان آمریکا» یک شماره ویژه را به تیلی و کارهایش اختصاص دادند. نسخه دوم توسط آندریاس کولر ویرایش شد و شامل مشارکت‌های جورج اشتاین متز، نیل گروس، جک ال گلدستون، کیم ووس، راجرز بروباکر، مصطفی امیربایر و ویویانا زلیزر بود. در سال ۲۰۱۰، مجله تئوری و جامعه نیز شماره ویژه‌ای را با عنوان «شهرها، ایالات، اعتماد و قانون» به کار تیلی اختصاص داد.

با یکی بودن آگهی‌ها، آوازها و شعارها نشان داده می‌شود و تعداد از طریق امضاء دادخواست و یا جمع شدن در خیابان‌ها مشخص می‌شود؛ تعهد با فداکاری‌های آشکار و یا مشارکت قابل مشاهده توسط افراد مسن تبلیغ می‌شود. این نماد، نماد مهمی است زیرا پیام‌های سیاسی مهمی را در خصوص اهداف و خصوصیت مردم یک جنبش اجتماعی منتقل می‌کند. تیلی بین سه نوع ادعای مطرح شده توسط جنبش‌های اجتماعی تمایز قائل می‌شود: نخست‌های ادعاهای درباره هویت اظهار دارد که ما یک نیروی واحد را تشکیل می‌دهیم که باید به حساب بیاید و این ادعاها خواستار یک نام مثل چریکی‌ها یا برنده‌های الماس یا شهروندان دولتی علیه ایکس (X) برای خودشان است. دوم ایستادگی برای خواسته مشترک و شباهت‌هایی را با بازیگران سیاسی دیگر اثبات می‌کند، برای مثال اقلیت‌های محروم، بازرگانان مستقر، شهروندان مناسب، گروه‌ها یا طرفداران وفادار رژیم. ادعاهای برنامه شامل حمایت یا مخالفت با اقدامات واقعی یا پیشنهادی توسط ادعاهای جنبشی است. برجستگی نسبی هویت، سابقه و ادعاهای برنامه به طور قابل توجهی در جنبش‌های اجتماعی، در میان مدعیان درون جنبش‌ها و در فازهای حرکات، متفاوت است. تیلی منشأ اقدامات جنبش‌های اجتماعی را در رژیم ملی که در آن فعالیت می‌کنند، قرار می‌دهد. تیلی با تعریف رژیم‌ها به عنوان میزان ظرفیت دولت و دموکراسی در یک کشور معین، استدلال می‌کند که اقدامات مورد مناقشه توسط رژیم‌ها از سه طریق شکل می‌گیرد: رژیم‌ها با تعیین قلمرو معین، قابل تحمل و اقدامات ممنوعه، آن‌ها را کنترل می‌کنند؛ رژیم‌ها مدعیان بالقوه و بالفعل ادعاها هستند؛ و رژیم‌ها جریان‌های مختلفی از مسائل، رویدادها و اقدامات دولتی را تولید می‌کنند که جنبش‌های اجتماعی حول آن‌ها بالا و پایین می‌روند. تیلی همچنین استدلال می‌کند که رابطه پیچیده‌ای میان جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیک‌سازی وجود دارد. دموکراتیک‌سازی باعث ترویج جنبش‌های اجتماعی می‌شود، اما به هیچ‌وجه همه جنبش‌های اجتماعی از دموکراسی طرفداری نکرده و آن را ترویج نمی‌کنند. این تمایز بسیار مهم است. تیلی درباره توهم اینکه جنبش‌های اجتماعی خودشان دموکراسی را به وسیله جداسازی جنبش‌های اجتماعی از پیامدهای جنبش ترویج داده‌اند، هشدار می‌دهد. وی استدلال کرد که یک جنبش طرفدار دموکراسی ممکن است به عواقب ضد دموکراتیک منجر شود. یک مثال می‌تواند لیبرال‌ها یا نئولیبرال‌ها باشد که در نهایت باعث تکه تکه شدن ائتلاف‌های جویای دموکراسی می‌شوند. بالعکس، یک جنبش ضد دموکراسی می‌تواند با انجام اقدامات ضد دموکراتیک توسط شهروندان یا اقدامات متقابل توسط مقامات



هالیوود و بسترسازی اتفاقات

تصور جامعه است، معمولا به چنین زمینه‌سازی‌هایی احتیاج دارد. مثل دادن خبر فوت یک نفر به شخصی نزدیک به او.

نمونه‌های بسیاری از این مدل سیاست، در رفتار حکومت‌ها و دولت‌ها مشاهده شده که بسیاری از آن‌ها نیز کارساز بوده‌اند. تحرکات عراق و صحبت‌های جنجالی صدام حسین در تلویزیون ملی عراق به نحوی که ایران را دشمن اصلی عراق خطاب می‌کرد و به مردم عراق می‌گفت که ایرانی‌ها از ما کینه دارند و با ما دشمن هستند، او این زمینه‌سازی را پیش آغاز جنگ تحمیلی در شروع کرده بود تا مردم را برای پذیرش هزینه‌های سنگین ناشی از جنگ، آماده کند. هالیوود مهم‌ترین مرکز فیلمسازی در دنیا و یکی از موثرترین عناصر فرهنگی صادراتی ایالات متحده آمریکا به جهان خارج است. هالیوود ابزار مهمی برای ترویج افکاری است که دنیای صهیونیسم می‌خواهد در جهان نمایان باشد. عنصر قوی بصری و جذابیت‌هایی که هالیوود ایجاد کرده است، طیف گسترده‌ای از مردم بویژه کودکان و جوانان را به سمت این بازار کشیده و بستری را فراهم ساخته که به راحتی، تمام آنچه که صاحبان این تشکیلات می‌خواهند، در قالب داستان‌هایی جذاب و تماشایی به مردم القا شود. مخاطب بی‌آنکه متوجه باشد، مفهوم و گزاره‌ای را قبول می‌کند و بدان می‌اندیشد آن هم در مسیری که از پیش برایش ساخته‌اند. این ماجرا، حقیقت و درون مایه اصلی هالیوود است. سوال این است که هالیوود آینده را می‌سازد یا پیش‌بینی می‌کند؟ به طور قطع یکی از دلایلی که سبب می‌شود از هالیوود به عنوان سینمایی یاد شود که برای دنیا نسخه‌های راهبردی می‌پیچد و نگاه به آینده دارد، همین فیلم‌هایی است که در آن اتفاقات آینده پیش از وقوع به تصویر کشیده می‌شود. در سینمای هالیوود به ویژه آن بخش از این سینما که موسوم به سینمای آخرالزمانی است به طور ویژه به مضامین و موضوعاتی پرداخته شده است که در آن یک ویروس خطرناک یا یک موجود خطرناک به دلیل خطای انسانی یا به واسطه اقدامی غامضانه در سطح جامعه

علی بزرا

دبیر اجتماعی مجله ی پگاه



فارغ از تمام گمانه زنی‌ها، این که ویروس منحوس کرونا ساخته دست بشر است یا نه را به پژوهشگران حوزه بیولوژی و ویروسشناسی می‌سپاریم و به عقب برمیگردیم. به چندین سال پیش، زمانی که هیچ‌کدام از ما حتی نام کرونا را هم نشنیده بودیم. اصلا فکرش را هم نمی‌کردیم روزی چنین شرایطی در جهان حاکم شود و عده‌ی زیادی به خاطر این موضوع از جان بسپارند. تصور اینکه تمام مردم جهان برای بیرون رفتن به ماسک احتیاج داشته باشند، کمی عجیب و دور از ذهن بود اما رخ داد. چند سال پیش وقتی که مهمی ما در اوج بی‌خبری بودیم، هالیوود زمینه‌سازی برای پذیرش این اتفاقات را آغاز کرده بود. در ادامه این مقاله به چیستی، چرایی و چگونگی این فرآیند می‌پردازیم. هر اتفاقی که به صورت کلان روی زندگی تمام مردم یک جامعه اثر منفی بگذارد، می‌تواند آن‌ها را علیه دستگاه حاکم یا منشا ایجاد آن اتفاق، بشوراند. به این معنا که اگر ناگهان یک اتفاق منفی علیه مردمی تحمیل شود، این امکان وجود دارد که به طور بسیار سریع از مواجه با آن موضوع، عکس‌العمل نشان دهند و موجب مشکلاتی شوند. لذا دولت‌ها و سازمان‌های بزرگ، پیش از انجام هر عمل وسیعی، تلاش می‌کنند تا قبل از آغاز فرآیند اصلی، زمینه‌سازی برای عامل را ایجاد کنند و طیفی از مردم را پیش از مواجه با عمل اصلی، با چیزی شبیه به آن آشنا کنند. این عمل باعث می‌شوند که امکان «شوکه شدن» و ایجاد تنش ناگهانی در جامعه کاهش یابد. این کار به نوعی فرآیند را آرام آرام به مردم تحمیل می‌کند. اتفاق، تصمیم یا عملی که احتمالا نامناسب و خارج از

بخش هشتم

فرهنگ و سیاست

● هالیوود و بسترسازی اتفاقات

● فمینیسم در فرهنگ سیاسی ایران



فمینیسم در فرهنگ سیاسی ایران



شقایق رستم پور

کارشناسی علوم سیاسی دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره)

لحاظ تاریخی افراد بسیاری در طول سده گذشته وجود داشته اند که موقعیت و جایگاه زنان را بررسی کرده‌اند و برای نخستین بار میتوانیم به زمان پهلوی اول بازگردیم. پس از تغییر حکومت از قاجار به پهلوی، رضاشاه در اواسط سال ۱۹۲۰ به عنوان یک شاه خودکامه به حکومت دست یافت و در سال ۱۹۳۵ فرمان برداشتن حجاب زنان را صادر کرد. چنین تغییرات و دگرگونی هایی، در طول دوران رضاشاه، منجر به پیدایش ظواهر فرهنگی غربی در جامعه‌ی سنتی و اسلامی گردید. چرا که رضاشاه و خیل عظیم روشنفکران ایرانی که عمدتاً با ترقی و پیشرفت غرب آشنا بودند، پیشرفت و ترقی و حتی بحث فمینیسم و موضوعات پیرامون مسائل زنان را از چشم انداز غرب میدیدند و تقلید میکردند. با این حال، این دگرگونی ها هیچگاه نتوانست تغییرات بنیادینی را در پایگاه و موقعیت واقعی زنان در جامعه‌ی ایران ایجاد کند. در نتیجه، با کنار رفتن رضاشاه از قدرت و پس از تهاجم نیروهای متفقین به ایران، اغلب زنان به حجاب بازگشتند. به دنبال سقوط دولت مصدق و بازگشت شاه به قدرت، یک رشته اصلاحات ظاهری در کشور آغاز شد که به دنبال آن برخی امتیازات همچون حق رأی و عضویت در کابینه و پارلمان به زنان داده شد. با این حال، محمدرضا پهلوی، نیز همچون پدرش نخواست یا در حقیقت نتوانست تغییراتی را در ایستارها و هنجارهای موجود در جامعه در ارتباط با زنان به وجود بیاورد. در نتیجه به رغم نمود ظاهری غربی شدن، جهانیابی اکثریت ایرانیان به ویژه در روستاها، اجتماعات محلی و شهرهای کوچکتر همچنان تغییرنیافته باقی ماند. پس از پیروزی انقلاب و حاکم شدن خط مشی دین و مذهب در جامعه تنها گروه کوچکی از زنان که عمدتاً در تهران یا شهرهای بزرگ سکونت داشتند، به عنوان تهدیدی جدی علیه سنت های حاکم به شمار میآمدند. حال توده‌ی مردم بویژه مذهبیون در دوران پهلوی تحت فشار تهاجمهای فرهنگی ضد دینی بودند و پس از پیروی انقلاب به یکباره همچون فنی فشرده آزاد شدند. بسیاری از زنان به ویژه آنها که در نواحی خارج از شهرهای بزرگ زندگی میکردند یا موضعی بیطرفانه برگزیدند یا حامی خط مشی های حاکم شدند

فمینیسم در فرهنگ سیاسی ایران پدیده ای جدید است که در صد سال گذشته پا به عرصه‌ی جامعه‌ی ایرانی گذاشته است و سیاست، اجتماع، فرهنگ و مذهب مردم را کم و بیش تحت تاثیر قرار داده است. فمینیسم در معنای مفهومی یعنی رسیدن به حقوق زنان و یا مبارزه برای برداشتن نابرابری های جنسیتی، اجتماعی و فرهنگی و این توضیح یک تعریف کلی است و با توجه به اینکه این پدیده از غرب وارد ایران شده است و در دوران صد ساله ایران با فراز و فرودهای سیاسی و اجتماعی ایران همراه بوده، بنابراین نمیتوان یک تعریف کلی و جامع از جریان فمینیسم در ایران داشته باشیم؛ زیرا هر فردی اعم زن، مرد، مذهبی و غیرمذهبی، رادیکال و محافظه کار یک تعریف با توجه به خواسته ها و چارچوب باورهای کلی خودشان و همچنین با توجه به عوامل زمانی، مکانی، تاریخی و طبقه اجتماعی ارائه میدهند که پاسخگو نیست. دقیقاً شاید یکی از دلایل مناقشه برانگیز بودن بحث فمینیسم در ایران به همین دلیل باشد که به علت آنکه این گرایش و جریان در فرهنگ سیاسی ایران، هیچگونه انسجام چارچوبی، محتوایی و اندیشگی ندارد و از همه مهمتر در طول صد سال گذشته ایران هیچ اندیشمند. نظریه پرداز همه جانبه نگر و یا رهبر و سخنگویی نداشته است، بدین جهت فمینیسم از آن دسته از گرایشات چند پاره است که هر فردی با توجه به گرایشات و باورهای سیاسی و فرهنگی خودش تعریفی مستقل از دیگری از فمینیسم بدست میدهد که به طور حتم با نظرات دیگر در تضاد است. در این نوشتار نیز استفاده از واژه فمینیسم را به حکم کلی مورد استفاده قرار میدهیم و منظور را وضعیت فرهنگی زنان در ایران مورد توجه قرار میدهیم. به

کرونا از بازار تره‌بار در ووهان چین بوده است که همین موضوع باعث انتقال سریع ویروس شده بود. در این بازار شاهد خرید و فروش جانوران عجیب و غریب زیادی مثل خفاش و موش بودیم که حتی طی روزهای اخیر ویدیوهایی از سوپ خفاش که یکی از متهمان ردیف اول ویروس کرونا است، نیز منتشر شده است. طبق گفته CDC، دلیل این موضوع این بوده که بیشترین افرادی که در ابتدا به ویروس کرونا مبتلا شده بودند، در این بازار نیز حضور داشته‌اند. همچنین منشا ویروس فیلم Contagion و کرونا نیز از شرق آسیا بوده که درواقع منشا ویروس سارس نیز بوده است. در هر حال، هر دو بیماری بیشتر از طریق تماس بین انسان‌ها انتقال پیدا کرده و حیوانات تنها منشا آن هستند که البته هنوز تحقیقات در مورد منشا کرونا ادامه دارد. همچنین تصاویر منتشر شده از وضعیت فروشگاه و خیابان‌های ووهان بی‌شباهت به وضعیت شهر شیکاگو در فیلم Contagion نیست که این تصاویر درواقع این موضوع را یادآوری می‌کند که چنین ویروسی می‌تواند باعث از کار افتادن یک شهر بزرگ شود. نکته مشابه دیگر نقش شبکه‌های اجتماعی در اطلاع‌رسانی بیماری است. در فیلم شیوع در ابتدا ویدیوهایی در شبکه‌های اجتماعی از مرگ یک نفر در ژاپن به علت مبتلا شدن به این ویروس منتشر شده بود که شخصیت جود لاو نیز در تلاش بود تا براساس این ویدیو اطلاع‌رسانی کند (اگرچه در ادامه به‌دنبال سو استفاده بود). در دنیای واقعی نیز شاهد انتشار ویدیوها و تصاویری از افراد مبتلا به کرونا و انتقال آن به بیمارستان بودیم. نقطه مشترک دیگر این موضوع در شایعات منتشر شده است که شبکه‌های اجتماعی چه در فیلم و چه در دنیای واقعی نقش مهمی را دارند که این شایعات حتی ممکن است باعث ضربات جبران ناپذیری نیز شود. البته این موضوع یک تفاوت نیز دارد که تفاوت فیلم در این است که شخصیت جود لاو به شخصیتی مرجع برای گروه بزرگی از مردم تبدیل می‌شود که حداقل در دنیای واقعی شاهد چنین فردی با چنین طرفدارانی نیستیم. نکته دیگر این است که در فیلم Contagion شاهد این هستیم که بسیاری از پرستاران محل خدمت خود و مراکز نگه‌داری بیماران را ترک کرده‌اند که در دنیای واقعی چه برای کرونا و چه موارد مشابه دیگر، شاهد چنین موضوعی نبوده‌ایم. در هر حال طرح اولیه داستانی فیلم شیوع بسیار به اتفاقی مثل شیوع ویروس کرونا نزدیک است و چنین شباهتی وجود دارد، اما این فیلم درنهایت یک اثر داستانی است که روند آن براساس ذهن نویسنده و کارگردان نوشته شده و به همین منظور شاهد ساخت واکنسی برای ویروس مرگبار فیلم در کمتر از یک ماه هستیم. این در حالی است که دانشمندان CDC به PBS گفته‌اند به فرض اینکه یک واکسن برای کرونا وجود داشته باشد و درنهایت نیز ساخته شود، این امر ممکن است حداقل و در بهترین حالت ۴ تا ۶ ماه طول بکشد و این موضوع که در کمتر از یک ماه واکنسی که کاملاً یک ویروس را درمان کند، کاملاً داستانی و خیالی است. این در حالی است که گفته می‌شود کشف واکسن کرونا ممکن است حدود یک تا دو سال زمان ببرد. باین حال، فیلم Contagion می‌تواند گزینه خوب و جذابی برای علاقه‌مندانی باشد که دنبال یک اثر سینمایی مشابه با ویروس کرونا است که صد البته می‌تواند باعث وحشت بیننده از ابعاد و بزرگی یک ویروس کشنده شود. این‌ها بخشی از فرآیند عادی سازی در دنیای هالیوود است. تلاش برای جا انداختن مفاهیمی که قرار است بشریت را تحت تاثیر قرار دهد. حال باید دید، با توجه اتفاقات اخیر و تحرکات هالیوود در حوزه آخرالزمان، دیگر چه برنامه‌هایی برای دنیای امروز دارند.

شیوع پیدا می‌کند. اساساً نگاه هالیوود به مسئله آخرالزمان نگاهی خوفناک است و هیچ گاه در هیچ کدام از آثاری از این دست عاقبت دنیا با حضور یک منجی ختم به خیر نمی‌شود یا دست کم می‌توان گفت در اغلب آثار هالیوود عاقبت خوشی برای دنیا ترسیم نشده است. در اغلب آثار آخرالزمانی هالیوود جامعه در حال مبارزه با موجود یا موجودات بیگانه‌ای است که به بشریت حمله کرده‌اند؛ موجوداتی که یا از کرات دیگر به زمین آمده‌اند یا به واسطه‌ی ویروسی کشنده به جان بشر انداخته شده‌اند. موضوع بیماری‌های کشنده هم از آن دست موضوعاتی است که در نهایت به وجه آخرالزمان توجه دارد به همین دلیل مورد حمایت تهیه کنندگان دنیای سینما است. فیلم‌های جنگ جهانی زد، شیوع، گسترش، قطاری به بوسان، ۱۲ میمون، محموله و من یک افسانه‌ام، مشهورترین فیلم‌هایی هستند که در این‌باره ساخته شده‌اند. هر کدام از این روایت‌ها، به نحوی به یک بیماری کشنده که تمام دنیا را درگیر می‌کند، اشاره کرده‌اند اما یکی از آن‌ها، شباهت زیادی با حال و روز فعلی دنیا دارد و این معما را در ذهن اندیشمندان حوزه فرهنگ و سیاست ایجاد کرده است که آیا هالیوود، سال‌ها قبل، از کرونا خبر داشته یا نه؟ و آن فیلم Contagion محصول سال میباشد ۲۰۱۱؛ روشن‌ترین زمینه‌سازی برای رونمایی از کرونا. همه چیز درباره ویروسی به نام MEV-1 است. ویروسی که مبدأ آن هنگ کنگ معرفی می‌شود و مبتلایان در ابتدا خیال می‌کنند که این بیماری فقط یک سرماخوردگی ساده است اما بعد از مدت کوتاهی می‌میرند. اگرچه در طول اتفاقات فیلم Con-tagion منشا بیماری مشخص نیست، اما در پایان آن مشخص می‌شود که یک خفاش آلوده در چین باعث آلودگی یک خوک می‌شود که این خوک در ادامه باعث آلوده شدن سر آشپز در هنگ کنگ و در ادامه باعث آلودگی شخصیت گوئینت پالترو که مشتاق دیدار با سرآشپز بود، شد. در حال حاضر خفاش به‌عنوان یکی از متهمان ردیف اول شروع شیوع بیماری کرونا در ووهان چین است و حال طرفداران به مقایسه این دو موضوع در فضای مجازی پرداخته‌اند و حتی خوردن خفاش توسط مردم چین را یکی از عوامل احتمالی شیوع بیماری کرونا در این کشور دانسته‌اند که البته مار هم یکی دیگر از موجودات مطرح شده است. باین حال، همین شباهت بین این دو موضوع یکی از دلایل شهرت یافتن این فیلم و معرفی آن به‌عنوان اثری که چنین بیماری را پیشگویی کرده، بوده است. ویروس MEV-۱ در فیلم «شیوع» بسیار کشنده بود و فرد مبتلا خیلی سریع طی ۳-۴ روز علائم بیماری را نشان می‌داد و خیلی سریع هم کشته می‌شد، اما زمان تشخیص یا بروز ویروس کرونا بین ۱۰ تا ۱۴ روز ممکن است طول بکشد. طبق آماری که در فیلم منتشر شده بود، از روزی که این بیماری شیوع پیدا کرده بود و تا روز ۲۶ام، حدود ۲.۵ میلیون نفر در آمریکا و ۲۶ میلیون نفر در سراسر جهان کشته شدند. مرکز کنترل و پیشگیری بیماری یا CDC در گزارش جدید خود به مقایسه فیلم شیوع با دنیای واقعی پرداخته‌اند. کارشناسان CDC گفتند که منبع الهام فیلم اتفاقات دو دهه اخیر بوده و همین موضوع باعث شده تا بسیاری از موارد با دنیای واقعی و بیماری کرونا مطابقت داشته باشد. درواقع بیماری نوظهور فیلم خیلی سریع در دنیا گسترش پیدا کرد که طبق گفت CDC، این امر قابل پیش‌بینی است که یک بیماری بتواند آنقدر قابل انتقال باشد که طی چند روز در سراسر جهان گسترش پیدا کند. روش انتقال ویروس کرونا با ویروس فیلم Contagion کاملاً یکسان است و هر دو ویروس با تماس بین افراد انتقال پیدا می‌کند و همین موضوع باعث گسترش خیلی سریع ویروس می‌شود. در فیلم شیوع، ویروس ازطریق یک کازینو بین چند نفر انتقال پیدا کرد و در ادامه در سراسر جهان پخش شد. گفته می‌شود که منشا ویروس

که البته عرف پس از انقلاب طبق شرایط پیرامونی این را اقتضا میکرد. پیامد چنین امری، محدودیت بیشتر زنان در جامعه بود. این امر بویژه با توجه به مشروعت مذهبی نظام سیاسی در ایران که بر پایه ریشه های پرژرف عقاید و باورهای مذهبی اکثریت مردم استوار است، حائز اهمیت میباشد. براین اساس به باور بخشی از زنان و مردان ایرانی، نه تنها خط مشیهای سیاسی نظام سیاسی ایران، در ارتباط با زنان تبعیضآمیز نیست، بلکه از احکام و مقدرات اساسی و همچنین عرف جامعه میباشد. چنین امری بیانگر این مطلب است که تغییر موقعیت و جایگاه زنان برخلاف هر تغییر دیگری، تنها به تغییر در ذهنیت و جهانبینی اعضای جامعه بستگی دارد. در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶، محمد خاتمی کسی که در این انتخابات به پیروزی رسید، اعلام کرد که تضمین و ضمانتهای حقوقی صرف کافی نیست. علاوه بر این برخی از روزنامه نگاران و نمایندگان زن در مجلس نیز علنا خواستار حمایت و پشتیبانی بیشتر از زنان و قدرت یافتن زنان ایرانی شدند. چنین توجه و اشتغال فکری بالایی نسبت به جایگاه زنان حتی در دوره‌ی حکومت محمدرضا شاه که خود را مدافع حقوق زنان میدانست، دیده نمیشود. حال با چنین توضیحاتی، چه تبیینی را میتوان برای این واقعیت یافت که در سالیهای اخیر، موقعیت زنان در ایران بیش از گذشته به یک موضوع بحث برانگیز عمومی تبدیل شده است؟ به باور بنده، پاسخ به این سوال را باید در بالا رفتن سطح آگاهی های بخش عمده‌ی زنان ایرانی، بویژه در ارتباط با نقشهایشان در جامعه و در مقایسه با سده های گذشته و حتی دوره‌ی محمدرضا پهلوی یافت. این امر را نیز باید برآیند دو عامل عمده دانست: نخست، رشد فرصتهای آموزشی برای زنان و دیگری، گسترش فزاینده جهانی شدن باورهای فمینیستی. از مهمترین اصلاحات رضاشاه در ارتباط با موقعیت زنان، نه فرمان برداشتن حجاب، بلکه عمدتاً تاسیس نظام آموزشی مدرن و گسترده‌ای بود که در نهایت منجر به برخورداری زنان از فرصتهای آموزشی همسان با مردان گردید که تا پیش از این سیر آموزشی نه تنها برای زنان بلکه برای مردان بسیار سکون آمیز بود. پس از سرنگونی دکتر مصدق و بازگشت محمدرضاشاه به کشور با کمک دولت آمریکا فرایند غربی شدن یا ورود عناصر فرهنگی غرب به ایران را به طور گسترده آغاز گردید. یکی از جنبه های مثبت این فرایند، گسترش فزاینده دانشجویان ایرانی اعم از زن و مرد بود که برای تحصیل به خارج از کشور فرستاده شده بودند. برای نمونه در دهه پنجاه ایرانیان بزرگترین گروه دانشجویی خارجی را در آمریکا تشکیل میدادند. پیامد چنین امری بالا رفتن روزافزون سطح دانش آموختگی و آگاهی های عمومی در بین زنان جامعه بود. به نحوی که دیگر نمیتوان این گروه از زنان را در جامعه به پاره‌ای از هنجارهای سنتی و قیومیت والدین محدود دانست. البته این آمار را هرگز نمیتوان به سراسر ایران آن دوره تعمیم داد چرا که این ویژگی و دستاورد برای زنان تنها مختص بانوان عمدتاً شهرنشین مانند ساکنین کلانشهرها چون تهران به حساب آورد و هفتاد درصد از بانوان



ایران یا در شهرهای کوچک، شهرستانها، روستاها و اجتماعات محلی دورتر میزیستند یا از امکانات آموزشی به دور بودند و یا ساختار سنتی موجب عدم رشد آنها میشد. یکی از عوامل مهم و تاثیرگذار در رشد آگاهیهای زنان ایرانی، جهانی شدن فمینیسم یا پیدایش فمینیسم به عنوان یک پدیده جهانی است. جهانی شدن عمدتاً به این معناست که زندگی افراد در سراسر جهان، حتی آنهایی که در نواحی سنتی زندگی میکنند، به طور فزاینده‌ای متاثر از رخدادها و حوادثی است که ممکن است فاصله دوری از نظر فیزیکی با آنها داشته باشند. از طرفی جهانی شدن را باید پیامد مدرنیته به عنوان مجموعه ای از نهادها و شیوه های رفتاری دانست که نخست در اروپای پس از رنسانس و بتدریج سپس قرن هجدهم و نوزدهم و سپس سده‌ی بیستم به عنوان یک جهانبینی مسلط گسترش یافت. به عبارتی تفکیک و افزایش شکاف بین زمان و مکان در نتیجه فرایند جهانی شدن، امکان تغییر و دگرگونی های گسترده اجتماعی را از راه فراگذاشتن و رهایی از محدودیتهای و سنتها به وجود آورد. مدرنیته، تغییرات و دگرگونی های عمده ای را در روابط بین مردم در سراسر جهان ایجاد کرده است. شواهد زیادی وجود دارد که بیانگر این مدعاست که زنان تحصیل کرده و باسواد در ایران امروز، در حال تبدیل شدن به بخشی از اجتماع فمینیستی در جهان هستند. آنها ضمن علاقه نسبت به کسب اطلاعات و آگاهی از جایگاه و وضعیت زنان در سراسر جهان، سمینارهای گوناگونی را برای دعوت از رهبران و آموزگاران فمینیست دیگر کشورها به عمل میاورند و به مبادله ایده های خویش با آنان میپردازند. متقابلاً زنان فمینیست در کشورهای غربی نیز حساسیت خاصی نسبت به وضعیت زنان در کشورهای جهان سوم نشان می دهند و تمایل دارند تا زنان را در مبارزه علیه سنتگرایان حمایت کنند. در این میان متولیان فرهنگی، دینی و اجتماعی در ایران به سختی تلاش میکنند تا پیشروی این فرهنگ را متوقف کنند و از صرفاً شیوه زندگی اسلامی حمایت و حفاظت کنند. چنین امری را میتوان به طور مثال برای جداسازی زنان و مردان در حوزه‌ی عمومی و فشار برای رعایت نوع خاصی از پوشش زنان و اعمال کنترل بر رسانه های جمعی دید. با این حال، در عصری که همراه با رشد نفوذ ارتباطات جهانی است، غیرممکن به نظر میرسد که زنان ایرانی نتوانند به رسانه های ارتباطی اعم از کتاب، فیلم، مقالات، اینترنت و شبکه های اجتماعی و فضای سایبر و... دست یابند و برای مدت طولانی از آن محروم بمانند. در این بین باید به این نکته توجه کرد که نظام سیاسی و جامعه ایران تحت تهاجم روشهای تبلیغاتی و رسانه ای گروه های قوی غربی و صهیونیستی است که در تلاشند در تظاهر به حمایت از حقوق زنان، مبادرت به ساخت و پخش برنامه های گوناگون میکنند که بیشتر جنبه های سیاسی، سوءنیت طلبانه، ضد خانواده و حتی ضدیت با زنان را دربردارد بنابراین در عصر ارتباطاتی که هرگونه اطلاعاتی در حال پردازش است و بر زندگی احاد افراد یک جامعه تاثیر



مستقیم میگذارد، سطح آگاهی بالا و افزایش سواد رسانه ای است که در این فضای بیمحابای اطلاعات، سره از ناسره تشخیص داده خواهد شد. با مقایسه جایگاه و موقعیت زنان ایرانی در دهه های نخست و بعدی سده‌ی بیستم، میتوان افزایش و رشد روزافزونی را در شمار زنان باسواد و تحصیلکرده مشاهده نمود. بسیاری از این گروهها اینک در حال پیوستن به بخشی از اجتماع فمینیستی جهانی هستند؛ در نتیجه به خوبی روشن است که زنان ایرانی در جریان مبارزه برای آزادی و رهایی از نابرابریها، از حمایت نیروی اجتماعی عمده‌ای (جهانی شدن) برخوردار هستند و در تلاشهایشان برای دستیابی به یک زندگی رضایتبخش، از ابزارهای متنوعی که شامل انواع گوناگونی از ارتباطات جهانی است بهره میگیرند. با این مرور اجمالی، نظریهپردازان فمینیسم نشان میدهند عامل جنسیت به طور عمیق در روابط اجتماعی نهفته است و زنان و مردان و روابط ساختاری بین آنان را تعریف میکنند. برای مثال جامعه روی هم رفته انتظار دارد مردان گستاخ و زنان مودب باشند؛ مردان مستقل و زنان روابط خود را بر این اساس منطبق کنند؛ مردان قوی و زنان ضعیف پنداشته شوند و مردان آگاه و پویا و زنان نکته بین و پاکدامنی پیشه کنند. ون زون معتقد است زنان در رسانه ها، هم در تولید و هم در محتوا، به صورت فرودستانه بازنمایی میشوند. به طور کلی گفتمان فمینیستی در ایران را میتوان با دو مبنا و رویکرد مورد توجه قرار داد: نخست مبانی فرهنگی که از حیث فرهنگی، جریان فمینیستی در ایران به دنبال اصلاح و تغییر و در وضع دو بنیان اجتماعی بود، نخست فرهنگ ملی و دیگری فرهنگ مذهبی. در بخشی از فرهنگ ملی و ایرانی فارغ از اسلام، شاهد مضمون های ضدیت با زن هستیم. تحقیر زن، حذف زن از عرصه‌ی فعالیت های اجتماعی، سلطه نگرش ابزارنگارانه بر روابط زن و مرد و... و از جمله حقایق اجتماعی در فرهنگ ایرانی است که به شکل

مستند مورد بهره برداری تبلیغاتی فمینیستها قرار میگیرد و این ریشه در تاریخ ایران دارد و نمیتوان آن را انکار کرد. برای نمونه ایران در ۱۰۰۰ ساله گذشته دستخوش تهاجمات، چپاولها، ناامنیها و جنگهای متعدد قبیله‌ای و حتی خارجی گوناگون بود و کمتر زمانی را میتوان یافت که سراسر ایران به صورت یکپارچه از امنیت برخوردار باشد. به تبع این ناامنی موجب میشد زنان نسبت به مردان ضعیفتر و همواره در کنف حمایتی مردان خود قرار بگیرند و مردان حساسیت بسیار بیشتری بر اهالی خانواده بویژه زنان خود داشته باشند. همچنین باید به این نکته اشاره کرد که بعد مثبت فرهنگ ایرانی در برخورد با زن به خاطر اغراض سوءنیت برخی فمینیستهای رادیکال نادیده گرفته میشود و از این طریق حساسیت فرهنگی مورد نیاز برای توجه به اندیشه های فمینیستی در جامعه از سوی طرفداران این نگرش ایجاد میشود. در مورد فرهنگ اسلامی، نگرش فمینیستی با احتیاط کامل اقدام میکند. از مباحث حقوقی آغاز و مبانی حقوق و تکالیف زنان در نظام حقوقی جمهوری اسلامی را مورد تعرض قرار میدهد. دوم مبانی اجتماعی است؛ نگرشهای فمینیستی در کشورها نیز پس از مدتی با استعانت از مؤلفه های فرهنگ ملی و متاثر از آموزه‌های گفتمان جدید فمینیسم، ایفای نقش و موثر سیاسی را خواستار شده‌اند. وقوع انقلاب اسلامی در سال ۵۷ به عنوان یک حرکت رهاییبخش که کرامت زنان را به ایشان بازگردانید، پیشرفتهای اقتصادی و سیاسی که منجر به فعالیت شدن نیروهای انسانی و از آن جمله زنان و مشخص شدن توان بالای آنها برای نیل به اهداف اجتماعی شد و به خودباوری زنان و فراهم آمدن بستر امن مورد نیاز برای تجلی این خودباوری منجر شد، اینها همه در عطف توجه به وضعیت زنان پیشرفت آنان در ایران موثر بود.

علوم سیاسی؛ جایگاه، چالش‌ها و فرصت‌ها



گفتگو با دکتر سید عباس هاشمی

معاون آموزشی دانشکده‌ی علوم اجتماعی و عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

به علوم انسانی. در این حوزه، تحولات منجر به رویکردهایی در دهه‌های اخیر شده که پست مدرنیسم نمودی از آن است. تمایز در این زمینه به شیوه‌ی آموزش علوم نیز کشیده شده، به طور مثال دیگر تاکید بر یک متد آموزش زبان برای همه مردم در مناطق مختلف وجود ندارد و برای نمونه ما با متدهای متنوعی مبتنی بر زبان‌های اصلی زبان‌آموز مواجه هستیم، مثل متد آموزش زبان انگلیسی مخصوص عرب‌ها، روس زبان‌ها، اسپانیایی زبان‌ها و... با این حال بحث تفصیلی در این مورد نیازمند زمان و مجال جداگانه‌ای است. طبیعتاً در مورد علوم سیاسی به عنوان رشته‌ای که با جوامع مختلف انسانی سر و کار دارد، این موضوع از اهمیت و تاکید بیشتری برخوردار است. به همین نسبت انتظار حداقلی این است که خروجی ساختار آموزشی رشته‌ی علوم سیاسی در جامعه‌ای با مختصات ایران با مبانی هویتی و ارزشی آن متضاد نباشد. به عبارت دیگر

نگرش حاکم در آموزش علوم سیاسی به چه صورت است و آیا تئوری‌های مطرح شده تماماً وارداتی از غرب؟ همچنین در راستای اسلامی‌سازی علوم انسانی عده‌ای بر این باورند که باید دروس دانشگاهی علوم سیاسی را از چشم‌انداز اسلام بررسی کرد؟ تا چه اندازه این رویکرد درست است؟

ورود به این بحث، نیازمند وقت و بحث‌های مقدماتی است که مجال وسیعتری می‌خواهد. اما به طور کلی می‌توان گفت یکسان‌انگاری علم بشری در همه‌ی زمینه‌ها برای همه‌ی انسان‌ها و بدون توجه به ویژگی‌های متمایزکننده‌ی آن‌ها، امروزه حتی در غرب نیز جای خود را به لزوم لحاظ مختصات جوامع مختلف داده است. این رویکرد حتی در خصوص علوم مثل فیزیولوژی و پزشکی هم عینیت یافته تا چه رشد

بخش نهم

گفتگو و سیاست

● علوم سیاسی، جایگاه، چالش‌ها و فرصت‌ها



اگر ماحصل آموزش در علوم سیاسی در شاخه‌های مختلف آن تجویز راهبردها و رویکردهایی صرفاً مبتنی بر کسب قدرت و منافع در سطوح خرد و کلان باشد و اگر در مبانی و آموزه‌های این دانش و برپایه‌ی جریان اصلی پسانسانسی غرب، تفکیک سیاست از اصول اخلاقی و ارزشی امری مفروض و ضروری شمرده شود، مسلماً باید بازنگری در این روند مدنظر قرار گیرد و با مختصات، باورداشت‌ها، سپهر فکری و جهان‌بینی و اسطوره‌های مردم این سرزمین همسو گردد. بدیهی است که مقصود از این بیان، ممانعت از بهره‌گیری از دانش تولید شده در سراسر گیتی نیست، بلکه برعکس باید حداکثر سرعت و گستردگی در آگاهی و بهره‌گیری مناسب از این علوم را سرلوحه قرار داد. اما نکته در شیوه‌ی بکارگیری است که باید عالمانه و آگاهانه و اصطلاحاً اقتباسی و نه تقلیدی و گرته‌بردارانه باشد. واقعیت این است که دانشگاه‌های ما گاه حتی در تطورات علوم انسانی در غرب نیز دچار عقب‌افتادگی خواسته و ناخواسته می‌شود و احیاناً با وجود تحول برخی روش‌ها و رویکردها در غرب، همچنان بر جستارهای تاریخ گذشته پافشاری می‌کنند که این البته بیشتر به دلیل رویه و عادت بنیادین و دیرین این مجامع به استمرار روش ترجمه‌ای است. اگرچه این واقعیت در گفتار انکار می‌شود، اما یک بررسی عالمانه از منابع مختلف علوم انسانی و بخصوص علوم سیاسی مؤید ترجمه بودن بخش قابل توجهی از منابع اصلی آن علی‌رغم درج عنوان تألیف و تصنیف روی آن‌هاست. به طور کلی شاید بتوان مطالب را اینگونه خلاصه کرد: شایسته است الگوهای برآمده از آموزش‌های دانشگاهی کشور بخصوص رشته‌ی علوم سیاسی با مختصات اسطوره‌ها و الگوهای برخواسته و شکل‌دهنده به هویت مردم این کشور متناقض نباشد. الگوهایی همچون امام علی (ع) با ویژگی متمایزکننده‌ی عدالت و اخلاق‌محوری در سیاست البته که نمی‌توانند نسبتی با ماکیاولی و چرچیل و... داشته باشند، الگوهایی که متأسفانه گاه عصاره‌ی آموزه‌های اخلاق‌گریز، توجیه‌گر تزویر و منفعت‌محور مادی‌گرایانه در برخی منابع درسی رشته هستند و بیشتر با ضد اسطوره‌های فرهنگ ایران همچون معاویه و عمروعاص انطباق دارد.

دانشجویان علوم سیاسی، محصلان رشته‌ای هستند که بشدت با بطن جامعه ارتباط دارند. برای اینکه دانشجویان علوم سیاسی بتوانند در حل مشکلات اجتماعی سیاسی مفید واقع شوند چه راهکارهایی را پیگیری نمایند؟

بدیهی است که اولین و مهمترین شرط، شناخت درست جامعه‌ی خودی است. همانطور که پیشتر هم گفته شد، منطبق بودن روش‌های شناخت و تحلیل بر مؤلفه‌ها و مختصات این جامعه ضروری است، ویژگی‌هایی که چه بسا تفاوت‌های بارزی با جوامع دیگر در زمینه‌های مختلف دارند. پای فشردن و محدود ماندن در پارامترهای قابل فهم در دستگاه شناخت و تحلیل جریان اصلی آکادمی غرب، در مورد جامعه‌ای مثل ایران به ضعف و خطا در شناخت و تحلیل و در نتیجه‌ی تصمیم منجر شده و خواهد شد. اینکه اصرار کنیم علم، علم است و مختصات جوامع در آن نمی‌توانند دخیل باشد، شاید در خصوص علوم دقیقه و کاربردی همچون فیزیک و مکانیک درست باشد، اما امروزه حتی در غرب هم چنین جستاری درخصوص علوم انسانی و اجتماعی منطبق با واقعیات شمرده نمی‌شود. بنابراین شناخت درست جامعه و نه لزوماً از دیدگاه مؤلفه‌های پذیرفته و قابل فهم در دستگاه تحلیلی متدهای غربی، نقش مهمی در برداشتن صیح نخستین گام‌ها در جهت حل مشکلات اجتماعی دارد. به عبارت دیگر ضروری است فارغ‌التحصیلان این رشته در روندی متکامل از گرته‌برداران مفتخر به ترجمه‌گری به عالمان و اندیشه‌ورزان حقیقی و دردشناس تبدیل شوند. در این صورت است که می‌توان انتظار داشت دانش‌آموختگان این رشته در جامعه خود قدر ببینند و بر صدر نشینند.

منحل کردن دانش‌کده‌ی روابط بین‌الملل وزارت امورخارجه تا چه اندازه می‌تواند در حق دانشجویان فارغ‌التحصیل از دانشگاه‌های سراسر کشور جهت دسترسی به بازار کار کمک کند؟

به نظر می‌رسد غنی ساختن مراکز آموزش علوم سیاسی در مناطق مختلف با دیدگاه‌های متنوع و البته با لحاظ نکات گفته شده، نتایج بهتری را در کارآمدی این رشته در برآوردن نیازهای نهادهای مرتبط به بار خواهد آورد.

بعضاً افرادی هستند که در دوران کارشناسی در رشته‌ای متفاوت تحصیل می‌کنند اما در دوره‌ی ارشد به تحصیل در علوم سیاسی مشغول می‌شوند. نقاط ضعف و قوت این مسئله چیست؟

این مسئله می‌تواند دو نتیجه متفاوت داشته باشد؛ از یک طرف، آگاهی احتمالاً ناکافی فارغ‌التحصیلان رشته‌های دیگر از مبانی و مباحث مقدماتی رشته‌ی علوم سیاسی، آن‌ها را در فهم عمیق و در نتیجه پیگیری مطلوب مباحث بعدی دچار مشکل‌اند. اما



از سوی دیگر با گسترش مباحث میان‌رشته‌ای در علوم سیاسی و پیوند خوردن آن با مباحث دیگر علوم، ورود دانشجویانی با پیشینه‌ی آموزشی ناهمگون می‌تواند به رشد و غنای این رشته یاری رساند.

آیا می‌توان نسبت به دو دوره پیش و پس از انقلاب اسلامی میان سیاست‌های اتخاذ شده در قبال اهمیت به این رشته، تفاوت‌ها و شباهت‌هایی قائل شد؟

در مورد نسبت میان حاکمیت و علوم سیاسی به عنوان یک رشته‌ی دانشگاهی به دو نکته می‌توان اشاره داشت: یکی نقش این رشته در تأمین کادر اجرایی و نخبگان فکری برای راهبری امور مرتبط با سیاست برای حاکمیت. در این زمینه میزان انطباق مباحث مندرج و مورد آموزش در این رشته با اصول و اسناد بالادستی جمهوری اسلامی برآمده از انقلاب اسلامی ایران نقشی تعیین‌کننده دارد. کارکرد دیگر، نقش محافل دانشگاهی به عنوان بازخوران سیستم سیاسی و نقد بررسی دلسوزانه، عالمانه و بی‌پروای مؤلفه‌ها و عناصر سیستم سیاسی و نمایاندن

کاستی‌هاست که البته تحمل و استقبال مناسب حاکمیت را می‌طلبد.

جایگاه علوم سیاسی ایران ر جهان به چه صورت است و با توجه به اینکه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره) مبادرت به جذب دانشجوی غیرایرانی می‌کند، این رشته تا چه میزان مورد استقبال داوطلبین خارجی می‌باشد؟

اطلاعات لازم در این خصوص طبیعتاً در اختیار منابع مرتبط در دانشگاه است. اما به طور کلی وقتی دانشجوی بین‌المللی، ایران و دانشگاهی با عنوان بین‌المللی امام خمینی(ره) را برای تحصیل در این رشته انتخاب می‌کند طبعاً انتظار آشنایی و دریافت مباحثی متمایز با سایر مراکز آکادمیک علوم سیاسی در سایر نقاط جهان دارد. باید دید آیا چنین انتظاری با منابع و محتوای آموزشی این رشته در اینجا برآورده می‌شود؟!

در میان دانشجویان علوم سیاسی اغلب این ناآگاهی وجود دارد که راه رسیدن به موفقیت و سعادت شغلی در این رشته فقط دستیابی به کرسی تدریس دانشگاه و یا استخدام در مجموعه‌ی وزارت امور خارجه می‌دانند. آیا این باور درست است و در غیر این صورت، کشور از چه کمبودهای شغلی رنج می‌برد؟

بازار کار دانش‌آموختگان رشته‌ی علوم سیاسی تنها موارد یاد شده نیست و طیفی از رشته‌های شغلی مرتبط با مباحث فراگیر سیاسی در بخش‌های مختلف را دربرمی‌گیرد. علاوه بر این، با رشد و گسترش مباحث میان رشته‌ای مجال‌های جدید و متنوع‌تری برای فعالیت و اشتغال فارغ‌التحصیلان این رشته فراهم شده است.

در کنار تحصیل، مطالعه و پژوهش دانشجویی چه فعالیت‌هایی را به دانشجویان علوم سیاسی جهت کسب تجارب بیشتر پیشنهاد می‌کنید؟ و به طور کلی دانشجویان باید دارای چه مهارت‌هایی باشند؟

فراگیری زبان‌های خارجی مختلف با توجه به افزایش مراودات مستقیم و غیرمستقیم بین‌المللی، البته به هدف آگاهی از بهتر و مستقیم‌تر از تحولات مرتبط و برداشت‌های اقتباسی از تجارب و منابع بیگانه، آگاهی و کسب دانش در زمینه‌ی مباحث میان رشته‌ا علوم سیاسی با رشته‌هایی مثل روانشناسی، داده‌کاوی، هوش مصنوعی و...

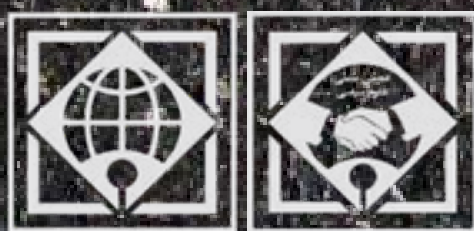
آیا می‌توان ادعا کرد سیستم دانشگاهی کشور از لحاظ منابع علمی مانند کتب، مقالات، اسناد و سایت‌ها، به درجه‌ای دست یافته که دانشجوی جستجوگر را از بررسی منابع علمی خارجی بی‌نیاز کند؟ آیا این ادعا درست است؟

اگرچه تولیدات علمی در این زمینه در سال‌های اخیر رشد زیادی داشته است اما هم از نظر کمیت و بخصوص و هم از نظر کیفیت و براساس آنچه در پاسخ سوال‌های پیشین گفته شد، کاستی‌ها مشهود است.

در پایان، فضای علوم سیاسی را در دانشگاه‌های ایران چگونه ارزیابی می‌کنید و برآورد شما از آینده‌ی این رشته به چه صورت است؟

به نظر من، پاسخ در مطال پیشین گفته شد. آینده‌ی مطلوب این رشته به انطباق آن با مبانی هویتی و ویژگی‌های جامعه‌ی ایران و اهتمام به پرورش اندیشمندان و عالم‌پروری و نه لزوماً پرورش مترجمین خوب، بستگی دارد.

پیشانی



جمهور

گاهنامه علمی دانشجویی